

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, visible on the left edge of the page. The text is written on a light-colored, possibly greenish, paper strip that is partially visible.



Acc. No. = 3789

~~Ar 3789~~

فَقَدْ كَفَىٰ بِاللَّهِ

وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ



قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَ عِلْمِ الْكِتَابِ

مُحَمَّدٌ اللَّهُ رَبُّ الْأَرْبَابِ عَلَىٰ مَا وَفَّقْنَا طَبْعَ الْكِتَابِ الْمُسْتَطَابِ مِنْ تَضَائِفِ قُدْرَةِ الْعَارِفِينَ عَلَى السَّالِكِينَ الْجَامِعِ
بَيْنَ عُلُومِ النُّقْلِ وَالْعُقْلِ الْحُزْنَ لِقِصَبَاتِ الْفَضْلِ مِنْ فَاقِ حِينَ الْأَسْتِدْلَالِ فِي تِلَاوَةِ الْآيَاتِ وَالسَّرِّ خَوَاجِهِ مِيرَاجِ

المختص ببلد المسمى به
عَالَمُ الْكِتَابِ

CUSTOMER
EVACUEE'S PROPERTY
(With Powers of Collector U/S 6 of L. R. Act. 1936)
KASHMIR, PROVINCE.

بِأَمْرِ مَنْ هُوَ مَرَصَلُ الشَّبَابِ رَضَى الْأَخْرَاقَ وَالْأَحْسَابَ فِي النَّسَبِ الْعَظِيمِ طَيْبَ الْعِرْقِ وَالْحَنِيمِ الْمَحَبَّتِ الْمَوْكَلَةِ الْمَعْرُوفَةِ
الْجَوَادِ الْمُنْفَرَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْأَمِينِ الْأَمِيرِ الْكَبِيرِ الْبَكِيرِ السَّيِّدِ الْخَيْرِ نَوْرِ الْحُسْنِ خَازِنِ أَمْرِ اللَّهِ بِالْأَمْنِ نَالِ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الْأَنْصَارِيِّ
الْوَاقِعِ فِي الدَّهْلِ

تَحْتَ إِمَارَةِ الْمَوْلَى

محمد عبد المجيد

سنة ١٣٠٨

في شهر ربيع الثاني

فَقَدْ كَفَىٰ بِاللَّهِ

وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

قل كفى بالله شهيدا بينكم ومن عندنا علم الكتاب

نحمد الله رب الارباب على ما وفقنا لطبع الكتاب المستطاب من تصانيف قدوة العارفين على السالكين الجامع
بين علوم النقل والعقل المحرر لقصبات الفضل من فاق حين الاستدلال في تلاوة الآيات والسر وخواجه ميرزا محمد

المختص بدرد المسموع به
عالم الكتب

بامر من هو مرصالح الشباب رضى الاخلاق والاحساب في النسب العظيم طيب العرق والحجيم الخبت الموكلة المعرض عما سواه
الجواد المنفق في سبيل الله الامير الامير الكبير بن الكبير السيد الخير نور الحسن زاد الله الله بالامن والايان

طبع في المطبع الانضامى
الواقع في الدله

تحت ادارة المولى

محمد عبد المجيد

سنة ١٣٠٠

في شهر



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لك يا الله والشكر لك يا رباه انت الهني من عندك ما الهمت و علمتني من لذك ما علمت انت ولي ليك لبك وافوض امرى اليك انت انزلت على قلبي ما انزلت
مصدقاً لما بين يدي والقيت في نفسي بالقيت محققاً لما حق على والصلوة عليك يا رسول الله السلام عليك يا سيده انت رايت ما ريت وماريت اذ مررت
واوحى ربك اليك ما وحي وعلك شديد القوى انت نبى سيدك وسيدك واعتمادى عليك ويا مرفاجى تجونى بحبكم الله يتك وبكم من بطع الرسول فقد اطاع الله طاعتك
انك على الحق المبين وانك رحمة للعالمين وعلى آك الوصلين وصحابك الكاملين اما بعد يريد الله ان يحق الحق بكلماته ويثبت الايات ومن كلماته العلياء
آياتك الكبرى الانسان العارف الكامل وهذا المنظر الجاهل الشامل فينبط المتكلم الحقيقة جل شانہ وعما احسانه لاحقاق الحقيقة بحسب المشيئة عبده خواجہ میر محمد
الخلص بدر و غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر فطقه بالطاوة وتحققه باحقاقه فيا من انت حاضري وناظري وفي كل امرنا صرى سبحانه يكون ان اتول
باليس لي بحق فاذا امرنا بكلامك فسلموا على نفسك تحية من عند الله مباركة طيبة و علمنا نبينا ان نسلم على نفسك في كل الصلوة بعد تحيات الله تعالى وتسليم
عليه السلام والتحية فسلم على نفسك وعلى كل من اختار التحية الخالصه وهم من عباد الله الصالحين امثال الامم واتباعك حكم رسولك خاتم النبيين بقولك يا سلام
والفضل والاکرام سلام قولاً من رب رحيم والسلام على يوم ولدت ويوم لموت ويوم البعث جيا و سلام على عباد الله الذين صطفى والسلام على من اتبع الهدى

بیان تشوید این کتاب بتائید رب الارباب

چون اوجانه این بی بضاعت را صحیفه فارادت محض بفضل خاص عنایت فرمود ان بفضل بید الیوتیه من لشیاء و الله و اسع عليم واجاب بخواندن نوشتن آن باطل و غیور
و انظر الامن عند العزيز الحكيم و بحسن قبول مقبول و لها ساخت فقبلها ربا بقبول حسن و شوق تعلم و تعلیم آن در قلوبنا نذاخت و انبتها نباتا حسنا اکثری از عزیزان باعث شدند که
آنچه توفائده نکات این مختصر در خلال مجالس پیش بیان میکنی بطریق شرح بر نگار ذلک بفضل من الله و کفی بالله علیما و رمزی که درین عبارت موجزست مفصل طلبا
در آرد کان فضل الله عليك عظیما که موجب فائده تمامست و کل قوم مادم مفید خواص و عوام دانما عليك البلاغ بنده بموجب درخواست ایشان رجوع بخواب بلیهم
ساعی نعم نوال نمود ان ربی السميع الدعاء و باب استفتاء این مطلب بر قلب کشود که استفت قلبک و لو انک المفقون تا مبدأ فیاض چه القا مینماید من صدق من الله
قیلا و از پرده غیب چه اشاره بظهور آید و کفی بالله و کیلا زیرا که تحریر متن هم بطریق در و دوده ان هو الا ذکر العالمین فقیر از طرفی خود بکلف چیزی افزودن نموده

و اما این تکلفین پس چنان متن را شرحی که می باید از همان طرف می شاید ان الحکم الله علیه وکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون درین اثنا این همچنان در محال خود بحالت بین النوم والیقظة اکثر مطالب این مجموعه را مکتوب دیدم فصلت من لدن حکیم خیر و در بیداری هم بسیاری ازین معانی بقصد بی تکلف تجرید بر بی علم من جابرا بهدی من عنده و من نحو له عاقبة الدار پس ضای الکی نیز همین فهمید و خلاف مرضی نورزید کل لقانون و آنچه نموده بودند هیچ بران نمیفرو و آنچه نویسانیده بودند غیر از ترتیب آن نمود و انا له کاتبون و بلا و کاست داشت و هر چه حق خواست نگاشت و ما توفیقی الا بالله خداوند متن شرح یک است و حرف من از میان حکم بل لسان مجبیا و محض تادیب الهی است که مذهب صفا و اخلاق شده ادبی بر بی فاحش تادیبی و صرف تأیید حضرت رسالت پناهی است که در عید معبود باعث اتفاق گشته من کان لسان الله کفی بالله شهیدا که شناختم حق را بحق و استادی مطلق عرف بر بی بر بی و لا افضل الله بر بی ما عرف بی طلب صادق که در اصل فطرت او تعالی مدیعت فرموده بود بمطلوب رسانیدن طلب شیئا و جد و جد و باب بی که از بدو خلقت رهنائی مینمود بدین فائز گردانید و من قرع با بآنج و بکرت محمد خالصه اخل اهل القرآن ساخت اهل القرآن اهل الله و خاصه و نوازش تجیت محمدیست و امت نواخت پس امتیان را باید که نظر فکر و خوض در کلام سادات خود نمایند و آنچه از عبادت سالها میسر نشود فی الفجر حاصل فرمایند تفکر ساعه خیر من عباد یومین است فائقوا الله و اطیعوا و اما سلمکم علیه من اجران اجری الاعلی رب العالمین * * *

الظهار اقتباس با حادیت و آیات و اسرار اختصاص مع دفع شبهات

باید دانست که آیات قرآینه و احادیث نبویه را مندرج در عبارت آوردن و الفاظ و معانی آنها را بدیگر حروف و مطالب ربط دادن و یا بعض کلمات از آن نگاشتن و از علامت و اشارت بر تماشای مشتق صنعت اقتباس است و الاقتباس هو ان يتضمن الكلام نظرا ونشرا شيئا من القرآن والحديث و در کلام محققین و فضیله آید کسی که واقف علم فصاحت و بلاغت است میداند و از آنجا که بنیاد معارف و مطالب المجید یان خالص بر کلام الله و احادیث است و نور معرفت ایشان تقبیس از مشکوة نبوت است و تادیبی عظیم و رسول کیم اکثر جا با عبارت این متن و شرح همین قسم است که اظهار مطالب بکلام الله و احادیث رسول او ارتباط تمام بآن مقام کرده شده و باین فضل بر بی ما اقتباس من کلامه تکلف و هو بدانی الی هذا السبیل و ذلك من آیاته الباهرة و تأییداته الطاهرة و ان فی ذلك لآیات لا ولی للنهی و السلام علی من اتبع الهدی و چه جای اقتباس از کلام و اقوال که او سبحانه سادات محمدیه در تمام احوال شرف اقتباس و اتباع داده است و همان ذات پاک لولا که لما خلقت الافلاك که عموما باعث ایجاد همه موجودات است خصوصاً نیز علت هستی و وجود ایشان ظاهر و باطنا اقامه است و تصریح بمعنی برای آن کرده شده تا کلام جاہل ناواقف از حقیقت تصرف در آیه وحی نه فهم و تحریف از موضع آن کلمات پندارد و لغو بالله من ذلك التوهم که خدا نخواسته آنصورت در فرد آوردن آیات و احادیث در مقامی است که مخالف کتاب سنت باشد و انکو استدلال امر حقه آیات و احادیث و تمسک بآن نیز داخل تحریف است آن توهمات باطله و خیالات فاسده از همان جاہلان غافلان و با دیگر بجا نگان احتمال وقوع دارد که بتوهمات گرفتارند و انحراف و خلاف دارند و تحریر و تقریر خالص مجیدان ازین شبهات برست و ازینهم احتمالات معرکه بیان ایشان محض تعلیم و تأیید الهی و افاضه حضرت رسالت پناهی است علیه الصلوة والسلام و الذین یسکون بالکتاب و اقاموا الصلوة انا انضیع اجر المصلحین و صرف کردن ایشان آیت و حدیث را که کلام رب ایشان و صاحب ایشان است و برای بکار بردن و افادۀ ایشان سر اسر موقع و بجاست و بسیار بلطف و صفا و موجب کشف اسرار است و شمر فوائد بسیار بتبدیل کلمات الله و کلام الله هو الفوق العظیم و مع هذا قوم الخان که علیکم مقامی و تذکری آیات الله فعلی الله توکلت فان تولیتهم فما سالتکم من اجران اجری الاعلی بعد امت ان اکون من مسلمین و بحق الله بحق بکلماته و لو کره المجرمون ان المشرودین الذین یلقون بالنظام و لا یعتقدون بالباطن حق الاعتقاد اذا تملی علیهم من آیات القرآنة التي جعلها الله تعالی لی البينات والشهادات علی حقیته المطالب المرفوعة فی هذا الكتاب یظهر فهم التفریع و تنویر وجههم و یکادون یجربون الذین یتلون علیهم هذه الآيات و هذا هو الرسم القديم كما قال عز وجل و اذا تملی علیهم آیاتنا بینات تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکر یکادون لیسطون بالذین یتلون علیهم آیاتنا قل انما نبلغکم بشر فی کلام النار و عدل الله الذین کفروا و بس المصیر حقیقت حال و کیفیت این مقال الکی توسط هدایت حضرت خیر البشر علیه السلام تو شروع کنانیده تحریر این کلام در بیان حقائق که مفید هر انسان است و کلید فلفل توحید و عرفان

و شامل شریعت مطهرت و حاصل معرفت حقیقت و جامع علم و عمل و دفع رد و بدل حق و مطابق واقع و حجت بالذکر و بیان قاطع و کاشف جمیع اسرار و متضمن تسلیح و اظهار و شتمل جامعیت و نتیجه تقرب و معیت و ان فی ذلک آیات لقوم تفکرون و هم در بیان حضرات که مخصوص بخالص محمدیان است و باعث تقویت ایمان و اخلاص ایشان و دفع شکوک و نافع سلوک و موجب نجات و فلاح و شمر برکات و صلاح و هتدای صاف و اخلاق و صحیح احوال و ذوق و مزین اعمال و افعال و بسین اذکار و اشغال ان فی ذلک لایلمونین و حکم لاهول لاقوة الا بالله و مراد ظل نهادی و بموجب الاسماء و تنزل من السماء نام این مجموعه **علم الکتاب** نهادی و حاصل تمام عبارتتین نمودی و شامل جمیع مطالب فرمودی و چنانکه متن را بقید بقید شرح رباعیات تسخیری و هر چه خواستی در دل انداختی که این قیود محل و در دست و باطن با نفع صعود و کما بطریق شریع و جای بدیگر طرح بچنین درین شرح نیز اکثر جایا فوائد و نکات و اسرار و تحقیقات که مناسب آن مقام است و وقت تحریر بر قلب شده نویسانیدی اشارات مختلفه از الفاظ که لائق آن کلام است برای فاصله ثبت کنانیدی است علی انقول و کلیل است هتدی السبیل و این تعیین مخصوص از نظر ربیت برای جان و جسد و هم من فرمودی و باسم و علم اعتباری هم فرمودی و بسوی این جان و جسد و ستادی باب هدایت از پرده من بر اینها کشادی و غریق بحر توحید کرده خواستی که خود با خود بسخن پیوندی و جان و جسد و لبروة الوثائق شریعت بندم و هم بر اینها اسما و اعتباری و ذاتی خود خوانم و واقف از حقیقت و صورت گردانم و خواستی که اسرار خود چون قلم از زبان من بیان نمائی و مانند شجره موسی درین جسم نامی تکلم فرمائی و آیات کبری خود ازین عالم صغیر با ظهاری و پدیده و فی النفس ان فلا تبصرون از میان برداری و چشم بصیرت را از کج فلک شفا عنک عطاء که فبصرک الیوم حدید کحل سازی و بشهود لاهول لاقوة الا بالله بنواری و بنوید سخن اقرب الیه من جبل الوری و مسرور کنی و ظلمت موهوم اعتباریه از بنده دور کنی و بخلعت بقا بالله نواخته بوجود موهوب حقانی موجود ساخته در مقام نزول تمام انداخته با متیاز من و تو آورده گرم گفتار گردانی و بسوی خودی بے اعتبار مصلحت رانی پس چون مرضی چنین بود و اراده همین خود را با هم موهومیکه معروف کرده یاد کردم و حرف با جان و تن خود زدم و ماخلعت عن امری انت تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک رب شرح لی صدر و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قوله -

المقدمة الاولى فی بعض المقدمات مما یجب تقدیمه فی المصنفات

این مقدمه کما لبادی و منجمله در باب است و متضمن چند موضوع مهم است و این مقدمه را در بعضی کتب مقدمت اخری که بعد از مقدمت است و از اینجا گرفته تا شروع در ادوات مثل السیاط بطالب بشمار فوائد است و متضمن عنوان و بیان عقائد و مجموع اینهمه سخی بخلعت الکتاب است پس درین مقدمه اولی بیان موضوع و غرض و تعریف این علم است و اظهار قدر و منزلت آن امتیازش از دیگر اعمادی خود و در ضمن قدر بیان حقیقت نهان و فقرات تاریخ تشوید این مجموعه و بیان مراد لفظ الکتاب اسم علم الکتاب فیه است این مجموعه تمام کمال بالاستیعاب منجز جملة مقدمات کلیه و مشرکات جزئیة با وجود تفصیل بالا جمال بلا اطناس **بیان موضوع هذا العلم** بدانکه موضوع هر علم علیحد میباشد و موضوع عبارت از امریست که از عوارض ذریه گفتگو کرده شود مثلاً موضوع علم نحو کلام است و موضوع علم منطق معروف و حقیقت است و موضوع علم طبیعی جسم است و موضوع علم طب انسانی است و علی هذا القیاس موضوع هر علم جد است که از عوارض اشیاء آن علم گفتگو میکنند پس موضوع این کتاب حضرت رب الا با ب است تعالی شأنه و جل برهانه و عوارض ذریه تعالی صفات کمالیات و ثنونات اعتبارات و حیثیات و اضافات است که در اینجا بحث و مذکور است کسی از اینها گمان نکند که اطلاق لفظ موضوع بر حق تعالی چگونه راست است که ادوام صانع هر موضوع و مصنوع است نه که او را موضوع توان گفت زیرا که این تعویض لفظی حاصل میشود و منظور ما معنی اصطلاحی است کما مر بیان و هم خیال نمایند که از اطلاق لفظ عوارض زعم می آید که حق معروض علیه باشد و این عوارض بر او عارض تعالی مدعی ملک و انه لیس بکلیه و لا عرض بل مع ذلک امتیاز ذات و صفات و اضافات و ثنونات و کمالات در خبا القیاس الهی ثابت است و با آنکه عوارض آنکه بجز ثنونات قائم میباشد و بجان از اطلاق لضافت جوهریه و عرضیه برست پس تنزیهش عین تشبیه است و تشبیهش عین تنزیه با وجود تمیز بودن و همه اضافات جمیع اعتبارات از او باو متحقق است و مع علم قباح معنی عارضی صفیة و سمية ثبوت همه صفات و اسما و اسلم و هم که از حقیقت ناشناسان این شبهه ترویج نشود که درین علم کلام مرست که ذکر نیست و یا چه چیز است که مسطوره پس موضوع اینهمه مطالب گوناگون چگونه فلفظ ذات و احیی چگونه باشد این موضوعات متعدد میباشد بر یک موضوع چه طور درست آید

که این شبهه نیز از راه عدم کشف حقیقت است و مقتضای گرفتاری نفس و طبیعت و گرنه نشانی السموات و مافی الارض و الی السد ترجع الامور و الیه المصیر از آیات
 بسین است و قل ان صلواتی و نسکی و محاسنی و ماتی لدرب العالمین خصوصاً نیز مشعر از همین پس ان شاء الله العزیز کسا نیکو این کتاب را خواهند دید و قد
 هم مطالب آنرا خواهند فهمید گرفتاری این قسم شبهات و تردادات نخواهند گردید و بشرط اطمینان و ایقان و عرفان خواهند رسید آن زمان خواهند
 که الحق درین علم الکتاب بتخصیص هیچ امر بدون استناد بحق و اعتقاد برحق مذکور نیست و هیچ جا غیر توسل باو تعالی بلا شراکت شرکا و داخلات با سویی
 محض التخلیص مستفاد و منظور نه و از بیان هر مطلب مقصود رسانیدن بقرب حق تعالی است و کشف حقیقت راه مولی و فی الواقع موضوع این علم اوست پس
 و هیچ شئی غیر او منظور نیست بلا تشبیه گفته می آید مثلاً موضوع علم طب که بدن انسانی است و در کتب طب بحث ادویه از مفردات و مرکبات می باشد و بیان خواص
 آثار و دیگر امور بسیار می آید نمیتوان گفت که موضوع آن بدن انسانی چگونه بود با وجودیکه دیگر اشیاء هم در آن بحث و مذکور شود و هر چند از عوارض فایات آنهمه هائقی و
 اشیاء گفتگو میان آید لیکن در موضوعه همان موضوع واحد هیچ خلل نمی نماید و اگر دیگران هم ادعای موضوعیه حق برای علوم خود نمایند از راه همان تقییم میتوانند
 لیکن درین عموم تخصیص آن علوم حسبیت که خارج ازین امر عام دسائر موجودات نیست و این تخصیص خصوصیت در ذیل محذیه بطیفیل خلوص و خصوص لفظیست هر که
 از محمدیان خالص گردند کردند و السخیض بر حمت من ایشاء بیان الغرض من الفائدة الغرض هو غایه سابقه فی علم الصانع قبل اظهار صنعته و من اجله یفعل
 ما یفعل و کل صانع حکیم فله فی صنعته غرض و کصنعتی هی اخراج الصانع فی نفسه من الصور و نقشها فی الیهولی قبل ان یغرض به علم غیر ما ندر موضوع آن علم خود است تا
 عبث و پیوده نباشد و تحصیل آن لغو نبود مثلاً غرض علم نحو آنست که از خطا لفظی حفاظت حاصل شود و غرض علم منطق آنست که صیانت از خطا معنوی
 میسر گردد و همچنین غرض هر علم جداست و در علم کلی جامع جمیع فوائد بسیار و اغراض بسیار می شود و کلیه افعال جمیع کنوز در حل اشکال جمله رموز می باشد پس تاج و تاج
 چنین علم با فوائد خالی از زوائد یکجا بقدر تحریر نمیتوان آورد و جزئیه بتفصیل در یک محل نمیتوان شمرد و در هر موضوع و مقامش فوائد بی انتهاست و در هر موقع و
 مریش تاج لا تعد و لا تحصى ناظر با بصیرت باید که استخراج آن نماید لهذا برای سهولت استخراج لالی آید از این بحر و خارج است اینهمه مطالب مفصل نگاشته احتیاج
 بنا بر ضرورت احتیاج داخل کتاب داشته آخرین مقدمه اولی تحریر نموده آمد و هم کلیه بطریق اجمال گفته می آید که غرض ازین علم الکتاب آنست که ناظر این کتاب خطا در
 معرفت مصون ماند چه در مرتبه ذات و صفات و اسماء الهیه و چه در مرتبه اتحاد و امتیاز اعتباریه چه در حفظ مراتب مکانیه چه در ارفع اضافات کونیه و چه
 در مرتبه شریعت و طریقت و چه در مرتبه معرفت و حقیقت و چه در مرتبه مزاج و طبیعت و چه در مرتبه عرف و عبادت که اینهمه امور نظام تجلیات اسماء الهیه اند چون
 معرفت صحیح صفات و اسماء حق تعالی و نسبت قرب بذات قدس او جل و علا نصیب گشت البته که سر بر امر از چنین عارف اکمل حجج پوشیده نخواهد ماند و بقدر بشریه
 ادراک حقیقت هر شئی خواهد کرد من عرف الله لا یخفی علیه شئی و اکثر نادانان را چه جای حجج اینهمه موثر که متضاده و داد دهنی جمله مراتب مفصله موجوده در
 حقیقت یک امر واحد نیز بهجت اکثر الفاظ و اسماء که بسبب اختلاف جنشیات و اعتبارات می باشد خیلی دشوار می شود و شبهات گوناگون رو می دهد و لهذا لیاقت فهمید
 هیچ مرتبه از مراتب ندارند و همه جا تردادات بیجا میان می آید چنانچه درین هر چهار مرتبه شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت باشد مغایرت می فهمند و جدا از
 همدیگر می شناسند از اینهمه مراتب شریعت را ادنی می انگازند لغو باشد من لک التوهم هر چه هست شریعت است و این مراتب اربعه عین هم اند چه شریعت صورت حقیقت است
 و حقیقت معنی شریعت و طریقت نام القاصد بشریعت است و معرفت نام انکشاف حقیقت پس شریعت ظاهر است و اسلام متعلق بآن و طریقت باطن است
 و ایمان متعلق بآن و معرفت سرست متعلق بکلیه هر شئی و حقیقت سرست که ذات الایمان است و سائر دایره در همه این جمله مراتب مارج حقیقت اند و مظاہر
 ظهور آن تفاوت درجات بحسب حیثیات است نه از روی ذات اینهمه را جدا از حقیقه فحیدن بحقیقه الحقیقه نرسیدن است بیان الحد التعریف
 و اظهار الرتبه و الامتیاز بالتوصیف آنچه فقرات تعریف و کلمات توصیف حقیقت و منزلت هر علم که در مقدمات و سبادی آن بنا بر تفریق

و تشویق و اظهار حقیقت و اشعار کیفیت می نگارند و در جمیع برای افراد آن مانع برای اعدای آن تحریری نماند اینها هم بقدر ضرورت و در دیگر مواقع بتقریب مسطور
 باید دانست که این علم الکتاب همه بیان علم الهی است که فوق جمیع علوم است زیرا که علی بنج الورد و من العالود و دست و فوق کل ذی علم علیم و این علم مسیحی العلم الالهی محمدی
 گردیده لیکن این علم الهی نه آن علم الهی است که مصطلح حکماست بلکه درین مقام وحدت الهیه با کسوت محمدیه جمع گردیده و قامت فردیه خلعت جامعیه پوشیده لا اله الا
 محمد رسول الله پس حکما یککه آنها صرف عقل خود راه میروند و محض تابع فهم خویش میشوند و بر محاملات حق انبیاء و اولیاء که فوق هوش و حواس مادی و عقل و فهم ظاهری است
 و فقط متعلق با صفا و اجتناب است کما ینبغی ایمان نمی آرند و بسبب گرفتاری طنون در تصدیق آن امور واقعی شبهه و خلجان دارند جامعه ایشان و علم ایشان بقیده
 خارج از تعریف شده باقی ماند حکمت حق که علم تجاوز اشیاء علی الهی علیه فی نفس الامر بقدر طاقت بشری مع نور ایمان و اتباع سنت است و در کلام السنیر معبر حکمت است
 و موجب خیر کثیر گشته و نصیب حکما اهل اسلام شده پس آن حکمت خود از شعبه منجمه کمالات محمدیه است و اینها خوشه چین چین خرمن جامعیه پس انبیاء علم الهی محمدی از
 علم این حکما بسبب شمول جامعیه اوست زیرا که آن علم الهی حکما مقید و قید یک قسم مجردات است و این علم حق محیط همه موجودات ان الله قد احاط بكل شیء علما
 پس محمد یان خالص بر صدق صاحب خود علیه الصلوٰه و السلام چون نسبت اتم بعلم الهی حاصل است و بنور رحمانی بر حقیقت بر ایشان روشن گشته همه علم ایشان علم الهی
 است علوی باشد خواه عقلی طبیعی بود خواه الهی و علمهم الله من لدنه علما و هم این علم نه آن علم اصطلاحی صوفیه است که از تصوف میخوانند زیرا که این زبان آنچه جامدان معنی
 تصوف معروف و مشهور نموده اند و ترجمات جمله به معنی در آن افزوده اند محض الحاد است و هیچ دلیلی بنیاد باقی ماندند کرده متصوفین با ایمان از اهل ایتان
 از ایشان گروهی است از اهل مواجید و احوال و صاحب اعمال و اشغال که خود را هم صوفی می گویند و از فرقه صوفیه میخوانند این چهارگان را با تحقیق و معرفت چه کار
 و پیش صاحب حالان محقق در کدام حساب شمار و قسم دیگر محققان ایشانند و صاحب علم و عرفان و علم تصوف عبارت از تحقیقات ایشان است و الحق که صاحب
 تحقیق اند و اهل تدقیق تحقیقات ایشان از مطالب حکما و تکلیفین برتر است و مغز و لب در کلام اینها بیشتر طریق ایشان مانا هیچ حکما را شریقین است و اکثر منورین
 آئین اما این علم ایشان هم علم اصنافی است چه صوفیه از پیش خویش مصطلحات مقرر کرده بر قواعد خود مطالب را فرود می آرند و علم محمدیان خالص علم حقیقی است
 که با الفاظ موضوعه مصطفویه گفت و گو نمایند و مطالب را چنانکه و نفس الواقع است بیان می کنند و اگر چه در کتب رسائل خود مصطلحات هر قوم و اظهار امر حق
 بهر پنج تنسود می آرند اما این قسم کلمات و تحقیقات خویش تقریبا برای تفهیم مردمان بنا بر ضرورت می نگارند نظر بر اینکه در کلام الهی هم نقلات و حکایه مقولات همه
 قسم مردمان است و نازل بزبان مخصوص سل و قوم ایشان و قیل و قال انبیا نیز با الفاظ بر زبان است و جواب سوال و احقاق الباطل بحاث مجوده و مستعمل آن زبان
 پس حق تعالی و انا و دینا است که منظور با ظاهر او باطن صرف اتباع رسول است علیه السلام و محض کشف اسرار آیات و احادیث است از نیمه کلام که از نظر این
 بیچاره مجربان ظاهرین پوشیده است و بسبب آنهم تعبیرات مختلفه جامعه متنوعه حقیقه الامر تغیر گردیده اللهم الله قومی انهم لا یعلمون و عن الحقیقه هم غفلون کلام محمدیان
 خالص سر تفسیر کلام است و رسول من علیه الصلوٰه و السلام بر اقوال انبیا گواه قضایا و ارباب معقول در کتب این شهبوران میدوند و کلمات صحاب تصوف در اول
 این پروان سوار براق میروند نعم لم تنوع و نعم التابعون این تابعان صوری و معنوی صرف تابع و الوش خوا حضرت سیدالابرار اند و تبعیت و کاسه سی میگردان
 گاه دارند سخن هر که هر قدر بلفظ و معنی از سلف و خلف مطابق کلام ایشان افتد اقتدا و بیان هر که هر قدر بباطن از متقدمان و متاخران مخالف تحقیق
 ایشان بود و تحقیق ایشان مبرا از تقلید است و محض القاء و تأیید معلومات ایشان منظونات خویش نیست و مکشوفات اینها موهبت خود نه حقیقه ایشان
 به آینه نش بطلان است و محمدیه ایشان بلا غش نقصان آنچه حق فرموده میفرمایند و هر چه رسول بر حق نموده مینمایند و هم این علم حق نه آن علم کلام متکلیفین است
 که محل خطا و صواب باشد زیرا که چون ایشان امر محدث از پیش خویش بر آورده اند و در اعتقاد اجتهاد آرای خود بکار برده اند و جواز خطا و صواب بموجب مجتهد
 بخاطر و نصیب داشته چنانچه خود در تعریف علم خود چنین نگاشته اند که کلام علم ما موسیت که قدرت حاصل میشود از ان بر اثبات عقائد دینی بر غیر و الزام

بایران حج و دفع شبهه صواب باشد آن عقائد خواه خطا چه معتزله و غیره فرقه های ایشان با وجود تخطی که یکدیگر آن مخطی هم نزد آنها از علماء متکلمین بیرون نمی رود مسائل خطایه و غیره
خارج از علم کلام نمیشود پس این قوم اکثر مسائل مجهوله و بیشتر دلائل غیر معقوله فی الحقیقه بلا دواعی و بواعث برمی آرند و آنرا بنا بر اثبات امور دین و اسلام که گویا پیش ایشان
عقلا بدرجه ثبوت نمیرسد میمانند و حال آنکه آن امور نه عذواتها از ضروریات بیهیات اند و غیر محتاج بنظر و تدلیلات چه جای آنکه معلل بدلائل غیر حقه شوند و در ثبوت
خود متعلق باین امور غیر مثبت نبوده غرض که اینها گمان دین داری ساده لوحی خود ظاهر نموده اند و بیفایده قدم بمقولات نهادند و آنها قصور عقل فرموده اند حق تعالی میافزود
و معامله موافق زعم ایشان کند و هر چند دعوی الزام خصم و ایراد حجج بر غیر کرده اند اما سرانجام نیافته **لثقیب** تصوف دانی عبارت از داشتن چند مصطلحات است
که مانند صرف و نحو دیگر علوم کسبیه از دیدن کتب رسائل آن علم حاصل میشود و حکمتی که نصیب فلک سغه است بیان چند حدود اعتباریه قیود اضافیه شایسته است که
متعلق بعلم بشری است و علم کلام ثبات چند مسئله زائده بیفایده است که بر این عقلیه ثبوت نمیرسد و وحدت وجود تقریر بجا و بانه و بیان مستانه است که در کتاب
حوال ناقص علما و مغلوب حالان دارد و میدهد و باعث ضرر بسیار از عوام کالانعام است و وحدت شهود حالت کثرت شوق غلبه بدست بلا در ک حقیقه و مفید
اکثر از سالکین میباشد و علم الهی محمدی عبارت است از تبیین مراد کلام السد و احادیث رسالت پناه بقوت نور ایمان و اقامت برهان مع شواهد کشفیه
عرفان که مفید سایر انام از خواص عوام است و حکمتی که محمدیان خالص آن ممتاز گشته اند خیر مطلق است و منظر نور حکمت حق و مولایم الحکیم و کلامی که این خلفاء الله
بآن تکلم شده اند مقتبس از کلام الهی و احادیث رسالت پناهی است کما لا یخفی علی ناظر کلامهم و توحیدی که نصیب این موحدان حقیقی است مراتب وحدت الهیه است
و مثبت ادب شریعه حاصل سلوک طریقه است و غایه علم و معرفت که در اواخر صاجان عقول کامله و نفوس عالییه مومنان قوی الایمان و اولیا تمام العرفان محض
باصطفا و اجتناب منکشف میگردد و آن شخص بر حمت من **شیار حقیقت دلائل مشککین و حکما** و کیفیت مسائل محققین و عرفا بدانکه علماء مشککین در
اکثر امور که ثبات آن بدلائل بر این میکنند مقابل دلائل حکما و دلائل ایشان نیست واقع میشود و جهش آنست که ایشان امری را که برای آن دلائل پیدا خواهند کرد
اول در ذهن خود می ترسانند گو آن امر معقوله و مدلل باشد یا نباشد بعد از آن برای استحکام و استقرار ادعای خود و مسلم داشتن آن امر دست و پا زده و دلائل پیدامی آرند
گو اثبات آن امر دلائل عقلیه نداشته باشد بر عزم خود و ادله عقلیه آرند و نفس الامر آن ادله عقلیه نیستند و ناشی از دلالت و هم اندلان الزعم هو القول بلا دلیل لیکن چون
ایشان آن دلائل را از زور عقلی که دارند بر آورده اند دلائل عقلیه می شمارند محض مسلم و غیر مسلم داشتن آن امر در خیال ایشان میباشد مثلا چنانچه صرفی از نحویان
در امور صرف و نحو بقسمی که در زبان عرب آمده برای تسلیم آن قواعد و ضوابط بنا میکنند پس بعضی جا اتفاقا درست می آیند و بعضی جا درست نمی افتند و سبب
تراشیدن امری در ذهن بعد جست و جوی او که کردن ایشان آنست که چیزی برایشان منکشف نگشته در ظن خود قصد تباع امور شرعیه دارند و بسبب عقول
و افهام قاصره و عدم اطلاع حقیقت و نفهمیدن اسرار شریعت گویا در دام خویش امور اسلام و ایمان بمنقول محض جدا از معقول توهم کرده اند و خود را علماء دین
با حقیقت و طرف دار شریعت گمان برده بر عزم خود خدمت دین می کنند و بزور علم خود عقایدات خود را معقول میگردانند و حال آنکه بالعکس است یعنی آن امور
سراسر معقول و حق اند و ایشان با حق و بیفایده تقریرات غیر معقول تشکیکات و شبهات غیر مسؤل می آرند چنان علم و عرفان و نور عقل و ایمان دارند که مثل
عرفا و اهل حقیقت که اهل السد اند شریعت را عین حقیقت دانسته کاشف حقائق و دقائق گردند و سر هر امر که میسر می شود دریافته حاصل بیان هر پنج معلوم نموده اطمینان
بذات خود پیدا کرده جواب ده دیگران هر پنج شوند و نه مثل عامه مومنین چون چراغی ندارند بر آینه صدقنا میروند لیکن چون در ظن خود به نیت خدمت سعی نمود
غالب مغرب و محاتب نشوند و بنیاد حکما آنست که با دله عقلیه آنچه ثابت شد اثبات آن امر میمانند آنکه اول قائل چیزی گشته بعد بران دلائل آورده اند چنانچه
منطقیان اول معانی کلیه و جزیه و عموم و خصوص غیر بار معقول یافته بعد قواعد منطقیه مقرر کرده اند و اکثر این علماء جاهل طبعیت اظهار حقیقت و بیان مراد
که بطور معقول واقع میشود می شنوند و نفهمیده میگویند که این پنج حکما است و مشرب حکما نه است و حقیقت آن مراد در نمی یابند که اگر واقعی و حق است گفته حکیم

آنچه نفس الامری و قهقی است حق است هر چه غیر قهقی است باطل و ناحق از گفته و نگفته کسی هیچ نمی شود و باید دانست آن حکما که صرف تبعیت عقل اختیار کرده اند و دعوت انبیا علیهم السلام قبول نموده اند و بانکار نبوت و رسالت لب کشوده اند بی نصیب از حقیقت الامرند و محض کفر و ضلالت پیوده اند و باین عقل خویش اند و راهی بر تبه که در این عقل و فهم است و بخود ایمان متبلع بغير ان تنگش میگردوند و اندواین نمیدانند که سوامی بود معقوله ایشان هم امری است که نور جانانی انبیا و اولیا آنرا می بینند پس چنانچه شکلین در اول علم خویش گرفتار اند بچنین حکما پیش عقل خود بی اختیار اند روشنی عقل ایشان نور نگاہ باطن ایشان را خیره ساخته و نور چشم ظاهری علمای عقل ایشان ایره کرده که باین موعظه برای بینند و هرگز عقل را کاش نمی فرایند چنانچه حکما صحت کال عقل مینمایند و در کلامی که از رتبه عقل برتر است نمیکند اگر چه ادکۀ ایشان معقول باشند اما از نور حقیقت بی بهره اند و فائده بایشان نمیرسانند و تلخ و ثمرات قرب مع الهی نبخشند **ع** عقل هر و لیک تا در ادب و ان عنایت رسانند بر او و علمای در الفاظ بندند و حکما در معانی و حال آنکه الفاظ و معانی هر دو از اعتبارات اند و حقیقت دیگر است آن اولیا اکملین و عرفا محققین اند که بشرق شهود حقیقت مشرق شده اند و بار و دینهم را که چون عکسوت تنیده بودند گسته اند آن و این البیوت لبیت العنکبوت و کلام این بزرگواران عقلاً و نقلاً بدرجه نبوت میرسند و مطابق آیات و احادیث ظاهر و باطنی باشد و در اول قبل از دلیل بر ایشان ظاهر میشود و بعد از دلیل هم همان لول روشن میگردد و بجهان دلیل هم همان مدلول بشهود می آید و در میان دلیل هم همان لول می آید که باریت شینا الاورایت است قبله و بعد و معه و فیه فهو الاوایع الاخره و الظاهر الباطن و هو کل شیء عیلم حکمت ایشان حکمت الهی است و علم ایشان غیر متناهی معقول در حضور دست بسته و مقول معنی نبوت پیوسته غرض که تحریر و تقریر ایشان محض لقاء حضرت رب الارباب و افاضه جناب رسالت آباء است فقرات تاریخ حیات

تسوید این مجموعه علم الکتاب من رب الارباب ایضاً شرح البوارات ایضاً ذکر العالین بیان مرادات اسم علم الکتاب

در لفظ الکتاب مرادات کثیره و اشارات شریفه است که باعتبار الف و لام عهد و عهداً و خارجاً منظور لوح محفوظ حافظ حقیقی است که فی الحقیقت اسم الکتاب است و بسبب آئینه دایش اینهمه کلام از او متفرع و بهره یاب و هم مقصود کتاب الله و احادیث رسالت پناه است صلی الله علیه و سلم که اینهمه تفسیر تاویل است و توضیح تفصیل همان و هم مراد کتاب مطالب ناله عند لیب مقاله آن جلیب است زیرا که هر چه از تحقیقات این پیچیدگان است متولد و متفرع از آنست و نیز مستفاد کتاب مرادات این فقیر است که متن است و درین شرح غیر از توضیح و تصریح علم آن نیست و لمحاظ الف لام جنس و متغایق لمحاظ جمع کتب من حیث افراد است که خلاصه زبده همه است و حاصل آن علم و مغرور علم آنهاست و نیم نتیجه و علم جمیع کتب است من حیث ذواتها و کتبوتها

فهرست مجموع این کتاب و اجمالاً تفصیل جمله مطالب باستیعاب

و بیایچه در حمد و صلوة بطریق حضور و خطاب شروع کتاب من جانب الله الوهاب بیان این تسوید محض فضل و تائید اظهار صنعه اقتباس با حادیث و آیات و اسرار اختصاص مع دفع شبهات و دعوت به بینه و برهان آیات قرآن بیان حقیقت حال و کیفیت این مقال اشارت فواید و منافع این کلام بطریق اجمال بیان تسویه این مجموعه علم الکتاب و پنج ورود این شرح و متن همه من الله و کشف دیگر اسرار توحید و ضمن مکالمه رب حید مقدمه اولی در بیان موضوع و غرض فائده و حد و تقریف و توصیف این علم جدید که مسمی بعلم الهی محمدی است و اظهار قدر و رتبه و منزلت آن و امتیازش از دیگر اعادای خود که حکمت تصوف کلام باشد و در ضمن قدر بیان حقیقت آنها نیز بیان آنکه تصوف دانی چیست و حکمتی که نصیب فلاسفه است چه چیز است و کشف حقیقت علم کلام و کنه وحدت وجود و وحدت شهود و توضیح آنکه علم الهی محمدی عبارت از چه چیز است و بیان شرافت جامعته و علو مرتبه محمدیان خالص و تصریح حکمتی که خیر مطلق و نصیب این خاصان حق است و کلامی که این خلفاء الشبان متکلم گردیده اند و توحیدی که قسمت این موحدان حقیقی است بیان حقیقت دلائل استکمال و حکما و کیفیت استکمال محققین و عرفا بیان چند فقرات مآوده تاریخ حالت تسوید این کتاب بیان مرادات و اشارات اسم علم الکتاب **فهرست** این مجموعه بالاستیعاب مع تفصیل بلاطاب مقدمه آخری از اینجا گرفته تا شروع واردات است و مشتمل بسیار مطالب و متضمن بیشمار فواید و تحقیقات است بیان از خود بزرگوار

خود و فرمان از طرف هستی خویش بسوی روح و کالبد بیان امر جهانی و روحانی و مجموع تشخص انسانی و تبیان نورستفاده حقانی و دعوت روح و جسد بسوی سلوک و وساطت خویش بجانب حضرت صد بیان اثبات مراتب شواهد قرینیه و اراته حضور و شهود و محیته و انبهار و الال و لایحه انکشاف حقیقت که نقل و عقل و ملکه و مکاشفه باشد و تفصیل معاملات و حالات داده و درود و خویش درین بر چهار چیز و شکر الغامات و غنایات خاصه تعالی که در حق خود یافته شده بیان سرخام نمودن مرتبه بیه در صورت پرورش تربیت و ظهور منصب خلافت الهیته و مرجعیه تمام کمالات انتظام خیریت و سلامت دارین در حق روح و جسد و صلاح معاش و فلاح معاد و تسکین غرضانه هدایت امر حق و در انجا و ترغیب عبادات و طاعات که بدون آن خیریت و عافیت متصور نیست و کشف دیگر احکام و افعال الهیه غنای مرتبه و وجیهه در پرده مثال ذات خویش انظار را در حق محیته و در الجلال بطریق نمونه و مثال کشف اسرار وحدانیه بیان فرق انانیت و عفا و نفسانیت جهلا بیان استناد بر اثبات این امر در پیش مشاهد گرفتن نفس خود بر معاملات حق خویش و اعتماد و اعتقاد بر ثبوت حقیقه خود که اول و اول حق را بر حق بودن خود ایمان و اقرار حاصل می آید و مجال کفران و انکار و نماند ثانیاً غلبه حقیقه ایشان در دلبها دیگران سرایت و تاثیر ننماید و مقرو و معتقد میگردد و بیان مراتب ایمان که اول ایمان بدرجه حق یقین حق تعالی را بر ذات خود است و ایمان بر مرتبه عین یقین نصیب انبیا است علیهم السلام و ایمان بر مرتبه علم یقین اولیا و عرفا حاصل است و ایمان سماعی ایمان عامیومینین است و کفار ازین نعمت هم بے نصیب است بیان حمد و سبحان باقی آیات قرآن و کشف سر مکنون و کسوت با و نقطه و لون و اسرار ظهور صورت این از اجتماع اصول عالییه برای انظار طریق محمدیه دعوت حق و تبلیغ رسالات رب محض بعینضان آیات قرآنیه و دعوی اعجاز این کلام بلیغ و قیل و قال مترودان و منکران و جواب سوال مشککان و خرابی حال مال ایشان و علم ظاهرا آنکه بتائید الهی و مد حضرت رسالت نباهی هرگاه این خبیث نفسان شیطنه شعار وید باطنان پر انکار در حضور پر نور صاحبان محمدیه خالصه می آیند سر حساب شده اعتراف بعجز و نیندگی و علی رغم قدیم چون این بے نصیبان بجای خود میروند و محلی بالطبع با شیا طین خویش میشوند باز همان خبیث و پلیدی ظاهری کنند و قائل تمام شکوک و شبهات جهالت شوند جاهلیته می گردند و بیان اینهمه معاملات شواهد سابق و سیاق آیات تحدیث نعمت ب بیان غنایت الهیه و حق خود که مال اختصاص مع بعض کلمات بلهات و خاص بیان شافی در اسماء ذاتی و وصفی و هم عظم و شمول و سر بیان این اسم مکنون مبهم و جمیع اسماء و فرق مراتب اسماء مجمله کلیه جامعه و اسماء مفصله جزئیة مخصوصه بیان آنکه اسم ذاتی کدام است و اسماء اعتباری و صفی و اضافی کدام اند تمثیل ذکر چند اسمای خود و هم ذکر نمودن تمام غنایت شده در حالت قرب ادعای بندگی و عبودیت با وجود استیلا می شده ربوبیت و الوهیت و رفع منطنه وحدت وجود و رفع شک و شبهه نچه تمثیلاً برای کشف حقیقت و نقشه ده بیان قدر و منزلت مقام عظیم شان عندیه و راه و روش بندگان مقرب الهی و تلقین مطالبه کیفیات و معاملات مفیده انسان در دارین که این نعمت الوش خاص حضرت انبیا است علیهم السلام و بیان جامعیت همه کمالات که نصیب خالصه می یابان گشته بیان ملخص اینهمه کلام و آگاه گردانیدن روح و جسد خود را از حقیقت اصل کار و کشف دیگر اسرار بیان حقیقت ادیان و کیفیت هر انسان معنی دین هد و حقیقت شریعت و بیان مراتب درجات استعدادات جمیع مردم که بعضی استعداد جزئی دارند چون اهل علم و تالبع که تحت حکم خودی را ندانند و بعضی استعداد کلی دارند چون حضرات انبیا که متضمن جزئیات خود اند و تحت حکم خود اند خویش را دارند و بعضی استعداد معنی صنفی دارند چون مجتهدان صاحب حدیث و اولیا که صاحب طریقه اند و بعضی استعداد کلی دارند و عین کلی خود اند و آن حضرات انما ند علی محمد و آله السلام تلقین ایمان آیات قرآن که مومنین را اینقسم ایمان کامل باید بهم رسانید و خود را محمدی خالص باید گردانید و بیان جامعیت و خیریت شریعت مصطفویه طریقه محمدیه بهتر و برتر بودن آن از همه شرائع و طرق و دعوت قوم خود بسوی طریق محمدی بحجت بالغه و تبلیغ رسالات و کسوت آیات و انذار و تبشیر علی نهج التفسیر و بعض کلمات الهامات و بیان هدایت و حمایت و غنایت حق بحال خویش و صرف توسط آیات کشف همه معاملات و پیش بیان اختلافات استعدادات مردمان و تفاوت مراتب و درجات ایشان و حصر آن در اربعه تعقیبات استنباط آیات که مومنین کمالین و ضعیف ایمان نیست دین و کافران بے یقین و منافقان نذبذبین باشند محاسبه احوال برای جمیع رجال و هر شخص را ملا حظ نمودن اینکه خود و خل کدام قسم ازین اقسام چهارگانه است و مناسب حال او چیست و هر یک را چه باید کرد و بیان آنچه مصلح و مفید هر واحد از افراد انسان است بیان حال منافقان

و اما مخالفان و حقیقت مرض قلبی و مستقیم باطنی دیگر حالات کیفیات حقائق و معارف و ضمن تفسیر چند کوع قرآن بیان حقیقت اصل کل و کیفیت اختلاف
سبل هدایت صراط مستقیم و اراده دین توهم بیان کنه حقیقت هدایت فرمودن مادیان برای جمیع مردمان بعموم و خصوص دعوت نمودن عارفان همه را با وجود و
ایشان حقیقت هر یکی از اهل شرک که هرگز قبول دعوت حق نمیکند و با ضلال مضل حقیقی گمراهند و از اهل خلوص که هدایت مادی حقیقی راه یافتگانند و تبلیغ این همه سال
بکلام الله و کشف نکات کثر آیات بیان تاویل تفسیر و اقسام آیات مطلقه که همه آسمان زمین پرست از نشانیهای آن حکیم مطلق و عالم النفس و آفاق جمله معلومت از آیات
حق و تقسیم آن همه آیات با فایده و انفسیه صامته و ناطقه و اقسام آیات ناطقه منطوقات و صوات و الفاظ و کلمات و تبیان این الفاظ و معانی و نقوش بیان
انواع خواطر متنوعه انسانی که خطرات و حدیث نفس و سادس و اراده و اتیان حکمت الهام و وحی باشد فائده در بیان حقیقت سجده و بیان قربی که بجهت سجده
حاصل می شود و سبب سجده تلاوت و جهت آوردن آیات سجد در عبارت عثمان در بیان حقیقت عقیده و اصل عقیده و اصلیه و تعلیم عقیده و صالحه مصلحه
شرح تمام عبارت متن عفا و باجبار و اختصار مع تبیان فوائد

شروع الواردات - بیان ابتدای تسبیح و تحمید و شرح بسم الله بیان حرف با و لفظ اسم موافق عربیه تحقیق اسم رحمن رحیم از روی لغت و صیغه و
وجه تقدیم قایم هر یکی از اینها و فرق اینها با هم دیگر بیان آنچه متعلق بتسمیه این هر سه اسمی است و کسب تعلق و تعلق باین اسماء الهیه جواز تعلق با اسم مبارک الله تبارک
و تعالی حمد و بیان حقیقت آن و ادای آن بزبان حالی و قالی و افعالی بیان اقسام حمد یعنی حمد قولی و حمد فعلی و حمد حالی و حمد لغوی و تحقیق لغت آن و حمد عربی و
نسبت لغوی و عربی با هم دیگر که عموم و خصوص من وجه است و بیان اصل این همه حمد که حمد وجودی است و تبیان حمد نفسی که حمد حقیقی باشد بیان فرق در میان حمد و شکر
و مدح و اولویت و اتمینه و اعزیه حمد از هر دو و بیان نسبت اینها با هم دیگر و تفریق و تحقیق شکر و مدح نیز بیان آنچه متعلق بحکمست از محمود و محمودیه و حامد و محمود و نسب
بودن جمله اسمیه و بیان ترکیب نحوی آن و تحقیق الف لام تفریق که از کدام قسم است بیان وجه تخصیص حمد با اسم الله و جهت تعلق آن بهین هر دو اسم علیم و ملهم و بی مقام
تحقیق لفظ الله و اصل لغت آن و بیان و صیغه و علیمه آن بیان بودن این نام مرتبه جامع جمیع صفات که منتهای همه مراتب است نه آنکه علم ذات بحت است چنانچه
بعضی گمان کرده اند بیان مرتبه اسم و مرتبه بگانه بشرطی و بشرط لا و لا بشرط پنج جدید و در آیه مرتبه ذات که نه او را اسمی است و نه سبی حواله این امر کتابست تطایر
تا از عند سبب بیان دلالت اسم الله بر اسماء المطابقه و بر هر یکی از آنها بالتضمن و بر ملازمات آنها بالالتزام بیان سبب سیمیه آنحضرت علیه السلام بحمد و حمد
و تحقیق این هر دو اسم مبارک از روی لفظ و معنی بیان اقسام علم که بمعنی دانست که حاصل بالمصدر است و این علم و جوی است و صفت ذاتیه حق و این دو قسم است
انکشاف حضرت وجود بذات وجود و اسم علیم بر آن دلالت میکند و او سبحانه علیم است نظریات خود و این علم عین ذات است و انکشاف موجود بر وجود و اطلاق عالمیه
بر آن صادق می آید و او تعالی عالم است نظریه دیگر معلومات و این علم زائد بذات است و این علم کثیر می تواند گفت و اطلاق زیادت و شدت و مبالغه چون علام
در همین مرتبه است و آن علم که عین ذات است ازین اضافات هم برتر و برتر است و یکی بمعنی دانستن معنی مصدر و این علم کونی است و حدوث و حصول دارد و این هم دو
قسم است انکشاف موجود بر وجود و این علم از در حقیقت بالکنه عاجز است و معتبر بعلم قلیل همین است و او تعالی هم ذی نفوس را بتجلی علم عظامی نماید و انکشاف وجود بر
موجود که بتجلی علم لدنی کرده می آید و حق تعالی بندگان خاص خود را از نزد خود عنایت میفرماید و جایگاه نسبت بتجلی علم الهی در حق کلین میباشد مقصود همین علم خاص است
که کاشف حقیقت است بیان تقسیم علم انسانی بدو قسم علم عقلی که از علم حکمت گویند و تقسیم بالهی و ریاضی و طبیعی است و علم و هی که از علم لدنی خوانند و تقسیم
این بترتیب کرده شده که علم نبوت و رسالت و علم خلافت و امامت و کمالات نبوت و علم ولایت باشد مع تقریفات و حدود این همه اقسام تفصیل کشف حقیقت
فروع است هر یکی از اینها که علم تصوف علم ذوق و حال و علم دین و علم سلوک و علم شریعت و علم طریقت است و فرق و امتیاز وحدت شهود و وحدت وجود و الحاد و زندقه
بیان اقسام الهام که یکی الهام عام است که ملهم حقیقی بموجب لا تتحرک ذره الا باذن الله بر حال هر موجود افاضه میفرماید اگر آن موجود ذی علم نیست امر ملهم

بمیل طبیعی است و اگر ذی علم است مسمی باراده است که اولاً از حضرت جمیع الحجج بر همه ذی نفوس ملهم میگردد و انبیا را اراده در دل پیدا میشود و ثانیاً از مرتبه فرق امتیاز
خیر و شر و نیکی و بدی آن هر امر الهام میشود و یکی الهام خاص است که اسبانه برندگان خاص و در حالت قریب مع السدی دخل فکر و اندیشه و بی توسط دیگر حواس بالقاء
رحمانی نازل میفرماید خواه فقط در قلوب ایشان خواهد جمیع صدای سر و گوش ظاهری نیز و اکثر همان گوش باطن میشود و هر جا انتساب الهام باولیا و عرفا کرده می شود
مراد از آن همین الهام خاص شده می آید بیان اقسام دومی که آن نیز مثل الهام دو قسم است یکی دومی عام که اصلاً هیچ تخصیص ندارد و یکی خاص مخصوص بنیاست
و بیان اقسام پنج نزول آن منقطع شدن کارخانه دومی بعد حضرت خاتم الانبیا علیه السلام و من بعد عدم جواز اطلاق لفظ دومی معنی عامش نیز تحقیق صلوة و سلام تمثیل
آل و صحاب بشاخصی اصلی و وصلی درخت بیان خصوصیت ضم کردن کلمه فقیر با نام خود و بیان مراد از اشارت ترکیب لفظ خوجه و میر و اسم این فقیر و وقت اطلاق
وضع که جناب الیبرگوار والدۀ من سید العارفین حضرت میر محمد قادی قدس السیره این نام مقرر کرده اند و اخبار احوال ایشان از بزرگی و کمال بطریق اجمال قدس
اشخاص و نسب بزرگان آباد و جدا و خویش انتساب فرزندی حضرت شاه نقشبند رسیدن تا بحضرت امام عسکری بسبب و پنج واسطه و از طرف جدّه بیان فرزندی حضرت
سید عبدالقادر جیلانی و بیان آنها برادران مع قدس احوال ایشان بیان و توجیه تخصیص کلمه محمدی و الضام آن بناهای محمدیان بجهت نسبت بطریقه محمدیه که اسبانه
از راه کمال اجتناب و انعام در جناب رسول الله حضرت قبله کونین را ادام السبر کات و افاض علی العالمین فیوضاته بآن مختص فرموده و توسط آن جناب تمام الکلمات با محمدیان را
بشرف محمدیه خالصه شرف نموده بیان شمول محمدیه مترجمه در همه فرق اسلامیة بیان حال مال اینها بیان کشف ظهور طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیه و نقل
خاص حضرت قبله کونین هفت شبانه روز با روح بر توح حضرت امام حسن علی جدّه و علیه السلام القا نمودن عنایت فرمود آن جناب این نسبت خاصه محمدیه خالصه حضرت قبول
فرمود آن جناب این غلام خود را در آن محبت خاص و اخذ بیعت ازین بنده اول از همه کمال اختصاص تمثیل مراد ای حمد و شکر الهی بر شریف نعمت محمدیه خالصه بیان شد
خالص محمدیان و اظهار خلوص مخصوص ایشان و دعوت بسوی این طریقه و شیعۀ علیّه داخل شدن درین فرقۀ واحده ناجیه بیان صادق آمدن محمدیه خالصه محمدیان ظاهر
بجمیع جهات یعنی ذاتاً و صفه و حقیقه و شریقه و طریقه و عموماً و خصوصاً و ثمولاً و خلوصاً نه آنکه فقط عرفاً و مجازاً و یا اصطلاحاً و جوازاً گفته میشود و تصریح بمعنی تمثیل انسانیه
انسان بمعنی حقیقی و مجازی و هم بیان آنکه جواز اطلاق محمدیه بر دیگر همه فرق متفرقه اسلامیة گروه مبتدعه مخطیئه صرف بالعموم مترادفاً و مجازاً میتواند شد و دعوت بسوی
نجات و خیریت تحصیل دولت محمدیه و ظاهر گردانیدن حماقت متبدعان سفها بتقریب بیان حکایت چند کس از جهل که هر یک در نماز سخن کرده نماز خود را درخت
و در ابی حال خویش پیچ شناخت و بیان خیر خواهی و دلسوزی خالص محمدیان در حق جمیع امتیان و الضاف خوستن از ایشان بیان توضیح مراد خالص محمدیان
که مراد از اطلاق شرک خفی بر صاحبان محمدیه مترجمه معنی اصطلاحی است که کفر طریقت باشد یعنی شرک نفسانیه و داخله انانیه خویش در دین ایمان شرک ساختن اند
آنکه شرک جلی که کفر حقیقی است و شرک در حدانیت ذات حق باشد منظور است پس ملحوظ از لفظ اهل شرک خفی و محمدیه مترجمه جماعه مبتدعه و دو گروه فرقه اسلامیة اند که جناب
حدیث متفرق امتی از صراط مستقیم محمدیه خالصه شده اند و هم منظور از اطلاق نوپدایی طرق و جدائی فرق الباطل طرق حق بزرگان حق و فرق اهل حق نیست که این بزرگان
را بنام باعتبار ظاهر مردمان با هم از هم جدا میفهمند و عوداً بالمدن سوء الظن اختلاف و کثرت این طریقه های ارباب سلوک اختلاف و کثرت صوری است نه حقیقی مال همه احد
و اینهمه کوجه های همان شارع عام طریق محمدی است و آنها را جوی های منشعبه بحر ذخا محیط نبوی و مقصود از کلمه اهل خلوص و محمدیه خالصه صاحب آن طریقه واحده اند که
موافق با حدیث از شاست کثرت آن فرقه های اهل ناز محفوظ مانده بسلامت و وحدت محمدیه خالصه شریعت نجات گشته اند و این خصوصیت علیحدۀ است که حق تعالی نصیب
خالص محمدیان کرده و بهیچ نوع آنها در سما و صورۀ حقیقه غیرتیه را در طریقه ایشان راه نداده و باب محمدیه خالصه ایشان کشاده بیان خدات ایا و تجوید
دین و فرق مراتب درجات و اظهار علو مرتبه ذات عالیات اهل این خدات و توضیح شرف خصوصیات عینیۀ و اتحاد سادات طریقه محمدیه ظاهر و باطناً و بیانی
دولت ابقا و توحید محمدیه خالصه تمثیل بطلان شکوک و عناد منکران خباثت پیشه و دفع مظنه و اتهام مخالفان بداندیشه و جواب خطرات فاسد نفیان

مفتری نیات مفید کج طبعان بخوی و بیان سلوک اعتقاد خالص همیان با صفا و ادای حقوق اهل حق و حسن ظن ایشان در حق همه و تبعیت بزرگان و دومی الحقوق چون تبعیت ملت
 ابراهی و انظار اولویت و حقیقت خویش از راه ارادت و فرزندیه بهر دو طریق نقشبندی و قادریه و سبب ظهور حضرت امیر محمد بن ناصر المله و الدین و دعوت حق آن باری رسول این
 و بیان اثبات حقیقت و اقرار ولایت اولیا همه طرق سلف مانند اقرار حقیقت دیگر همه بنیاد و تقدم بدون اتباع آنها و خوب اقرار حقیقت طریقه خاتمه محمدیه مع اتباع و تبعیت
 آن بر دیگر اهل همه طریقه با کشف این حقیقت بلا خفا تمییز و تحقیق محمدیه خاصه عامه و تفریق محمدیه خالصه و متمزجه بمشال کلیه و عموم معنی انانیت که همه افراد
 انسانیه را حاصل است و خیریت اضافیه معنی کاتبیه و عالیه شلاد و مثلها دیگر اوصاف مرضیه و غیر مرضیه مخصوصه انسانیه که باعتبار بالفعلیه جمیع افراد شامل فیت
 و بعضی یافت شود و بعضی و خصوصیت انسانیه خاصه معنی حسن انسانیه و کمال آدمیت که خاتم همه مراتب جمیع اعتبارات و نسب و شیون کمالات و اصناف ذاتیه خودست و جاه
 جمله حنات و خیرات نفسیه خویش مثل دادن بهفتاد و دو و فرقه که طرق متعدد محمدیه مانند کاتبیه و عالیه که از راه حقوق و صف کتابت و زیاده علم شلاد و لحاظ فرج دیگر اوصاف
 مرضیه و غیر مرضیه از نفس انسانیه جدا و ممتاز شده اند و هر چند جدائی بسبب متمزجات کثیره بهرسانده اند اما بیرون از حاطه انسانیه مطلقه نرفته اند و نسبت
 دلالت انزائی با انسانیه دارند و مثل محمدیه خالصه که طریقه واحده ناجیه است مانند انسانیه خاصه است که اگر چه در مرتبه خصوص خلوص خود از مرتبه عموم و اطلاق
 خویش شرفا تیز یافته و از زبان ممتازینما ایلا از راه غیریت چیز دیگر نشده و تغایر یعنی پیدا کرده و مخرج امر آخر و حقوق شیئی زائد غیریت نفسیه بهم رسانده و فی
 الحقیقه و الصوره همان بر صراحت وحدت ذاتیه خودست و یک سو گنجایش زیادت مکی قبول نموده و بمرتبه اعتدال حقیقی خود جلوه فرموده همان معنی عام ظهور
 خود درین صورت خاصه خویش کرده شخص حسن و اکمل خود را که بموجب الیوم کملت کم و دینکم در خود داشت ظاهر ساخت و از دیگر تشخصات متغیر خلقت خود که غیر طبیعی اند
 خواه زیاده امر غیر طبیعی خواه بقصان امر طبیعی درین شخص کامل الخلقه اتیان یافته است نه آنکه از ذات خود ممتاز گردیده است بیان مدح و ثنای صاحب این مرتبه عالم
 امیر محمد باین بیان حواله کردن دریافت حقائق و معارف و خصائص کلیات و جریات طریقه محمدیه و اصطلاحات و منازل مقامات سیر و سلوک این طریق بتلاوت
 قرآن مجید و احادیث رسول کریم علیه الصلوٰه و السلام و برای فهمیدن نکات و اشارات کلام الهی و دریافت اسرار احادیث رسالت پناهی لازم گرفتن توسل کتاب
 مستطاب نامه عند لیب حفظه الدبجیت و رسوخ و اعتقاد بخجست صاحب کتاب و ذرات او و هم لازم و ضروری بودن وسیله تحصیل این علم الکتاب در این باب
 زیرا که تفسیر تفصیل همان امور است و سفینه برای عبور استخراج بهر امر از مواقع آن نمایند و احکام دین ایمان خود فرمایند فائده در بیان آنکه چنانچه مرکب سیئات از اسلام
 بیرون نمیرد و چنین از ارتکاب سینه محمدی خالص محمدیه خالصه بیرون نمی آید خواه بران خطایا محاب گردد و خواه معاف شود اصل عقیده که ایمان است مستحکم باید و اگر چه
 اگر محمدیان عند الله هانست که متقی ترست اما محمدیان عاصیان هم از طریقه محمدیه بیرون نمیرند و بایوس از رحمت نمیشوند بخلاف دیگر سست ایمان بلیقین و عقیدت
 ناقص دین که با وجود تقوی و طهارت ظاهری از لوث شرک خفی پاک گشته اند و محمدی خالصیتند از بهانیه هیچ نمیکشاید ایمان بیاید بیان وجه تخریر لفظ تخلص که در
 باشد و مصنفات خویش و انظار حقیقت حال شعر و شاعری خود که چه طو بود است بیان تقریب شروع رساله و ادات که متن است حسب تدعای برادر عزیز سلمه الله و شرح حال
 خویش و انظار باجرامی در پیش گذاریدن بنظر انور حضرت قبله کونین ایدنا الله بنصره سره و رسیدن بسبح قبول انجناب پاک در همان سال که شش یک هزار و یکصد و هفتاد و دو
 بود در حلت فرمودن آنحضرت ازین عالم و بیان غم و الم ازین باتم و بیان حال این تسوید محض بفضل و تائید و ختم شدن محی بر حضرت خاتم الانبیا علیه السلام و باقیان
 کارخانه القاد الهمام و فرق در کلام اولیا و عوام و وجه تسمیه ساله متن بوارات تنبیه و تفریق کلام اهل باطن و فرق و تحقیق و وصل و تقلید نقل که اصل است
 و اطلاق نقل بر کتب بیان کیفیت و کمیت مراتب علمیه و اختلاف حال استعدادات و خبریه و کلیه اعتراف بجز و قصور و بی نیازی از ماسوی الله در همه امور و معامله خود با
 در جمیع حال بتائید آن کریم ذوالجلال و ۴ ۴ ۴
 و اورد اول مع شرح و متن سنی بفتح الواردات بیان افتتاح کتاب مفصل حق که سنی بعالم است و ابتدای آن بقلم که معتبر بعقل کرده اند و افتتاح کتاب

منزل و که قرآن عظیم است و شروع آن بسوره فاتحه و بیان جامع بودن این سوره جمیع اسرار قرآن را با الجمال بمثال نقوش برآمده از قلم بالفعل بودن آن همه بالقوه در سینه او آن
 و در علم کاتب قبل از قلم بودن این صور علی بن نفیس کاتب بمقدم ذاتی و بیان فتح باب واردات بر قلب من جانب الله بفیضان جمیع صفات و اسما و توسط دیگر همه
 و وسایل واجبه الابتعا و اقتباس چند آیه سر سوره اقرار و سوره فاتحه تمام و کمال بیان مبادات لفظ تحمیری و الناصر سر هر وارد و نیات تطهیر لیسیم الله بران موارد و بیان
 آنکه هر وارد مجموع شرح و متن یک ساله مستقل جدا بر سر است و بجای خود محدود و صلوة و نام علیج دارد و هر واحد در هر بحثی که هست فی حد نفسه تمام و کمال است و بیان جامع
 البرکات بودن اسم مبارک الناصر و ظهور آن در همه جا و اسرار ناصریه و منصوریه مع دیگر خصوصیات و قبولیه بیان حال و تقریب این مقال یعنی بیان
 حالات و کیفیات خود وقت در دو واردات و تقریب و ورود مطالب که در آن وارد شده بیان وجه لقا و کیصد و یازده دارد و صورت حال ترتیب ترکیب و تقدیم و
 تأخیر اینها با یکدیگر بیان علامت حقیقه تقریر و نشان بطلان آن فائده در بیان حال بعضی مومنان که عقل فمهم را در آن دخل نمی باشد بیان رسیدن نفی
 ضرر کلام نیک بدین است و هم تأثیر کردن آن در دیگران و عائد گردیدن ثواب عذاب بسوی نفس قائل فائده در شناخت کیفیت هر یک کلام و دریافت حقیقت اهل برحق
 وارد و و یکم شرح و متن سیمین نور من الله بیان آیه کریمه الله نور السموات والارض هم موافق طوایل ظاهر و هم مطابق نهج اهل حقیقت بتقریب
 صاحب کشف و مصنف احیاء العلوم و تنبیه بر معنی قشر و لب توضیح حقیقت الامر کشف اسرار استعارات و اشعار تمام آیه مثل نوره کشفه الی آخر بالتقریف
 نوری و علم وجود و بیان مراتب راجع اینها بیان تمام سلوک باستیعاب باستعاره ذره و آفتاب -

وارد و سیمین شرح و متن سیمین بحقیقه الحقائق بیان تحدید الهی جمیع موجودات را بحدود اعتبارات و اضافات و منزه بودن حق از جمیع جهات
 و عبارت و استعاره تعبیر از ان بمرتبه الیقین و غیر اطلاق و بیان معرفت حقائق اشیا بمعرفت حدود و رسوم آنها و اشیا مرکبه شناخته می شوند بدیافت اشیا
 که اینها از ان مرکب اند و اشیا بسیطه بمعرفت صفات و نفوت مختصه خویش بیان وجود و ایمان و تحقیق مراتب وجود بشرط شی و بشرط لاشی و بشرط
 و بیان وجود یعنی که بمعنی حاصل بالمصدر و منشأ اکثر افعاله باشد و هم اطلاق لفظ وجود و وجود ظلی که بمعنی مصدری و کون و حصول امر متضرع است بیان
 تقریف اعتبار که آن فی الحقیقه چیست و تقریف ایمان که در اصطلاح صوفیه از حقائق موجودات و صور علی و ایمان ثابته و مرتبه احدیه می خوانند و حکما باشیات سگویند
 فائده در بیان حقیقت بیهت و تحقیق مجولیه و غیر مجولیه آن و اثبات ترکیب جل در ان علی بن جدید حسن بیان اظهار آنکه چنانچه تصور باشیات از ترکیب جنس
 فصل حاصل میشود همچنین تصدیق بایه از انضمام نسبت مجولیه الیکفیه بر بایه موجودیه و محدودیه ظاهر میگردد و اگر این نسبت حکمیه بالتصور الی بایه و مرتبه
 علم حج گشته محکوم علیه موجود ذی منی یا معدوم ذی منی گفته میشود و اگر بالتصور بایه مع تشخص مرتبه معلوم یافت شده محکوم علیه موجود خارجی یا معدوم خارجی گفته می آید
 تنبیه در بیان عینیه وجود برای ذات و حب تعالی بدلائل و براین تحقیق حکما و صوفیه وجودیه و شهودیه و تکلیف و بیان امر حق و راه هدی و نقل کردن
 بعض عبارات مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی قدس الله سره العزیز آنچه درین مقدمه ترقیم فرموده اند و کشف حقیقت نموده اند از راه راست اعتدال که
 صراط مستقیم توحید محمدی است که نه در ان رفع ثنیه که ذایقه اعتباریه بطور لحدان است و نه اثبات شرکا و مخایرت خلق از حق چون مخایرت بنا از بنا است که نهج
 لایان بے معرفت و ظاهر بنیان بے نصیب از حقیقت است و هم ازین هر دو تقریر منتهی شدن آن شق ثالث که بعض صوفیه در میان خلق و حق نسبت للعیین
 و لا غیر قائل اند ای من وجه عین و من وجه غیر و جواب و سوال آنکه چون حاصل کلام محمدیان خالص نه ثنیه است و نه اثبات ثنیه و نه امر بین بین پس سوا
 این تقاسیم نشاء که حصرت علی دارد آن شق رابع کدام است که منظور این حدید البصران است اصطلاحات محمدیه که بجای لفظ وجود استعمال لفظ نور است
 بهر دو معنی و بجای عدم ظلمت و اشعار آنکه دیگر از تقسیم اصطلاحات انحصار لفظ طریقه محمدیه است که او سبحانه بتصدق فیضان رسول کریم با تشبیه آیات احاطه
 برین غیر محمدی کشف ساخته طرح علم نو که جدا از همه است انداخته بیان متواتر و متصل واحد بودن فیضان موجودی بر موجود و هم استقلال الیذات ممکنات تنبیه در بیان

حال ارباب سکرو سالکان مغلوب الحال که قائل وحدت وجود می گردند -

وارد چهارم مع شرح و متن سنی بمطالع الفجر اقتباس تمام سوره قدر مع لطائف نکات بیان و ساطع آنحضرت علیه السلام در میان خلق و حق و واسطه وسیله بودن آن ذات مبارک هم برای هدایت و وصول الی السویم برای موجود شدن و خلق گشتن عالم و متعلق بودن کارخانه تنعم و تغذیه بندگان و ایصال جمیع مرئوسین الی الرب بر بعثت مرسلین و بالا صالته موقوف بودن ائمه و ائمه هدی و ائمه هدی حضرت خیر المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم و خیر بودن امت او از دیگر همه اعم و بیان حال کافران و منافقان عصر او دشومی طالع منکرین و منافقین زمان صاحب محمدیه خالصه بیان مراتب تنزلات خمس با اصطلاحات صوفیه متقدمین و متاخرین اصطلاح خاص محمدی تعبیر سرشتی با الفاظ کلام الله و احادیث نبوی

وارد پنجم مع شرح و متن سنی بدعوت تائمه اذان برای خواندن بسوی حق در ساندن بصلاح و فلاح مطلق بیان دعوت عامه ظاهریه حق بسوی امتیاز اعتباری و دعوت خاصه باطنیه او تعالی بطرف اتحاد معنوی و قبول نمودن عوام و خواص یک یک ازین هر دو دعوت به پیش خویش و بیان حال جامعیه و کلیه اخلاص خواص که قبول هر دو دعوت الهیه فرموده اند و خود هم بر سنت او سبحانه بهین قسم خلق را دعوت حق تائمه نموده اند دعوت تبلیغ دین و آئین و اصلاح حال ظاهر و باطن هدایت نسبت مع الله و دلالت اخلاق حمیده و اشتغال اذکار و طاعات و عبادات و مراقبات ضروریه معموله تبلیغ رسالات تمسک آیات و مواعظ و نصح لجبارات قرآن بیان حصول نسبت حضور و شهود که بچه سبب این دولت میسر می شود و چگونه باین حالت توان رسید و فرق نسبت عموم و خصوص در میان حضور و شهود بیان تمام حالات و مقامات و مراتب مناصب لایات و ظاهر و هویدا گردانیدن دیگر همه کمالات از تبار تا انتهای سلوک و بیان علو مرتبه محمدیه خالصه که محدثان همه مراتب و محیط جمیع مناصب است و بیان خصوصیت منصب صاجیه محمدیه خالصه شمول مرتبه خول محمدیه خالصه که بالقوه در استعداد همه امت است و بالفعل نیز نصیب هر که از امتیان کرده اند کرده اند تا دایم حسب شاد حضرت قبله کونین ایدنا الله بنصره سوره در بیان آداب سلاطین و امرا که بر اعضا و جوارح است و آداب علماء ظاهر که بهین بر زبان است و آداب فقر که بر قلب است حواله تفصیل جزئیات آداب ظاهری و باطنی که در حضور اقدس آنحضرت معمول میمان بود و هست بکتاب مستطاب ناله عندلیب و مجمل و کلیه بیان اصل کمال ادب تنبیه در مقامات بگانه فنا که فتائی الشیخ و فتائی الرسول و فتائی الله باشد و مطابق آن درجات بقا نیز یعنی بقا با الله و بقا بالرسول و بقا بالشیخ پنج تازه و جدید که تا الیوم دیگر بشراف این در بیان مشرف نشده و مفصل و مدلل بیان دیگر اسرار و خصائص متعلقه این بحث و بیان جواز ترقی مریدان خلف از مرتبه پیران سلف پیش از ظهور طریقه محمدیه و بیان خاتمه و ائمه و ائمه و ائمه این طریقه و شیقه -

وارد ششم مع شرح و متن سنی بهدی الله تقریر با ذکر هدایت بهر دو معنی و اسباب علامات هدایت ثانیه مخصوصه ذکر اضلال حق و بیان آنکه هدایت او تعالی در حق عوام توفیق عمل خیر است بلا ادراک حقیقت و در حق خواص مع ادراک حقیقت که ایشان را الهادی خلقی گردانیده است بیان وجود موجودات تفصیل حقیقت بنیات کشفه بوجود یعنی حقائق موجوده که موجودات اضافیه اعتباریه اند نظیر لحاظ حیثیات و نسب و اضافات امتیازیه علیمه و ضمن ظهور وجود حق که بالذات موجود است و بس در یافت اصل سبب اختصاص بحق به نسبت بهر حقیقت حواله بعلم الهی و بیان اراده او تعالی اختصاص خود را از اسرار خویش درین مقام متحد گردیدن سمع و بصر و علم و عقل و حس این متخلقیین با خلاق الله و محتجج بآلات صفات نامدن این خلفاء الله در توصیف بصفات کمالیه صرف بذات خویش کار همه صفات میکنند و بکلمه سمیع و بصیر و علیم و عاقل و حساس میشوند یعنی اگر احتیاج آلات برای ارشاد و تربیت دیگر است و بیان این مرتبه تفصیل و اثبات این

وارد هفتم مع شرح و متن سنی حکمت الله بیان حکمت عقیده حکمت الهیه بیان بطلان وجود ممکنات بی افاضه و جوهریه یعنی بنوع کونیات و حصولیه کائنات بلا افاضه و جوهریه و بطلان امکان موجودیه ممکنات بے افاده وجود از مرتبه واجب بیان حقیقت وجوب بالذات

و وجوب بالغیر و حقیقت امکان خاص و امکان عام و بیان حال حقائق ممکنه و انظار امتناع بالذات و امتناع بالغیر بیان چهار قسم وجوب بر پنج جدید یکی وجوب عام که مفهومات شمله را شامل است و منشأ انتزاع امکان عام است و یکی وجوب عام که شامل است موجودات شمله را و اصل ظهور امکان خاص است و یکی وجوب خاص است منحصر در وجهی است مع اسماء و صفات الهیه و شیونات و کمالات ذاتیه و یکی وجوب خاص که فقط نصیبات واجب الوجود است بلا تخراسمانی و صفاتی

تقریفات جسم سطح و خط و جوهریت و عرضیت اینها و بیان حیز و مکان و عموم و خصوص آنها بتقریب سخن و ذکر محدوده عرش عظیم

وارد هشتم شرح و متن سیمی بحد و اساطیرها محافظه آداب شرعی و مراعات حدود الهیه بیان ضرورت حفظ جمیع مراتب که

لازمه علم و امتیاز است بیان خود سائل خود سؤل بودن هر انسان هم در جهان هم در انجمن و تفصیل تمام حالات اختتام این کیفیات اثبات اینها

وارد نهم شرح و متن سیمی قبول حق بیان حقیقت تقید و اطلاق و نسبت اینها با هم دیگر و اتحاد و امتیاز مرتبه مطلق و مقید و لازم

گرفتن لوازم مرتبه بندگی و عبودیت و بیان شان مقام الوهیه که او سبحانه مبرا و منزله از همه نسب و اعتبارات است

وارد دهم شرح و متن سیمی بسبیل الرشاد بیان ایمان مجمل مفصل و یقین و اطمینان کامل کمال دعوت بر شد و قبول و جامعیت جمیع کمالات متضاده الحصول

بیان منع مباحثه بطور خلاف و جدل و رفع مناقش و نهج خصوصت و رد و بدل و هم دفع معارضه بطریق و عطفان

ناهم و بیان صورت حال مو عطف و فصل این غافلین جاہلین و حقیقت هدایت انبیا و اولیا و عرفای محققین و بیان فساد و خلل در میان رد و بدل و

کشف حقیقت کلام طفولیت و جوانی و کهنیت و شیخوخت ارباب سلوک

وارد یازدهم شرح و متن سیمی بسبیل الرشاد ذکر تغییر و تبدیل در عالم از سنه الهی و از قدیم حادث بودن مجموع جهان بحدوث ذاتی مع عدم قباحت قدیم

و کشف حقیقت قدم ذاتی بیان کون و فساد مع تعریفات این مصطلحات و ایراد امثله و الاصلاح مرادات و بیان فنای عالم بے بنیاد و هر آن متغیر و

متبدل شدن موجودات زمانیات و فی الحقیقه داخل متغیرات بودن همه ممکنات مآویات سفلیات باشند خواه مجردات علویات و موافق حدوث ذاتی و

زمانی بحق فنا ذاتی و زمانی و بیان قدم ذاتی و بقای ذاتی حق و دیگر سائر صفات آن قدیم باقی مطلق

وارد دوازدهم شرح و متن سیمی بقصد بسبیل بیان خلوت و جلوت یعنی خلوت قلب از مسموم و توجیه بسوی خلق بطریق نزول برای شاد

و بیان دیگر مرادات از این حالات مع تعریفات این کیفیات تفصیل آنکه سزا و خلوت کدام افرادند و در کدام وقت و کدام کسان را مابین باید کرد و در جور جلوت کدام

اشخاص اند و کی حضرت باید و تعلیم آداب صحبت و آموختن ضوابط مجلس باریک و تلقین دستور العمل برای عرفای با حقیقت و تقریباً ذکر لطائف سبعه و وقوف قلبی و

وقوف عددی و وقوف زمانی و حجج کردن خلوت و جلوت که حالت خلوت در انجمن باشد بیان صورت مراقبه حقیقت مراقبه و ذکر نفی اثبات اشعار اطوار اجل آوردن

و سفید کردن همه اعمال و اشغال از صحبت زنده بنده و تقریفات حق و باطل لغت و اصطلاحاً و توصیف ممدق و کذب و تفریق اینها از هم دیگر

وارد سیزدهم شرح و متن سیمی بخلق جدید و کرافاضه فیضان جودی بهر وجود علی الاتصال حادث تجد و امثال و کشف حقیقت باستعاره لباس و شتر و دیگر

مناسبات آن بتجرب و امثال باقوال صوفیان صاحب حال و هم تفصیل آن اجمال مع دیگر جواب سوال تحقیق پنج تازه

جدید در صورت قرار دادن تراون لفظ تجد و بالفظ حدوث و بر طبق حدوث تقسیم تجد و نیز بر دو قسم تجد حقیقی که نصیب همه ممکنات است مثل حدوث ذاتی و یکی تجد

اضافی که مخصوص با دیات سفلیات است مانند حدوث زمانی تلقین رجوع الی الله و تحصیل نسبت مع الله و عدم ضرورت مسله و الی تجد و امثال و دیگر ازین

قبیل قبل و قال و بیان مرتبه کمال و رفع توهم آنکه بیگاه مقدمات از قید اعتبارات آزاد شده و اصل حقیقه بحضرت اطلاق نمیکردند و وصل مطلق بذات حق

بیدار نمیکند تحقیق آنکه هر اسم او سبحانه جامع جمیع اسماء جمالیه هم جلالت با خود دارند و اسماء جلالیه هم با خود جمال دارند کشف کند تجد و امثال

لمحافظ وجود و هم مثالش لمحافظ حسن نمود محاکمه تقریر شیخ اکبر و شیخ قیصری تمهیدیه در بیان نسبت اتحادیه امتیازیه و غلبه روحان یکیک جانب صاجان این هر دو تقریر
و بیان جامعیه و اعتدال محمديه خالصه علی صاحبها الصلوٰه والسلام و ذکر مبارک حضرت امیرالمؤمنین ناصرالملک والدین و تقریرات تاریخ ولادت آنحضرت مع شرح
بعض کمالات مخصوصه آنجناب تعریف و توصیف جامعیه کتاب تطایب که تصنیف آنحضرت است و جامع جمله مقدمات دینی و دنیاوی است
بتقریب منتقح فرمودن این مسئله تجدداً مثال و هم بجنس نقل عبارت آن مقام

۱۳
وارد چهاردهم مع شرح و متن سنی بخیر کثیر بیان خیر محض بودن وجود و اعتبار کثرت خیرات هر موجود و جامعیه و اشرافیه مرتبه انسانی و افضلیته درجه
اکملیه و محل امانه الهیه و نبویه ربانیه و انعکاس جمیع کمالات وجودیه در سایر افعال مکانیه اظهرها را سرار اصطفا و الهی بختاب طبیعت صالحه انسانی باقتباس
کلمات آیات قرآنیه بیان جامعیه انسان و احاطه و شمول حقیقت انسانی بر جمله کمالات کونی و الهیه و تفصیل حاوی شدن حقیقت مذکوره همه
عالم امر و خلق را و تشبیه دن آن بنقطه مرکز دایره موجودات مثال فیضان و هدایت الهی بنور آفتاب که برارض قلب انسان کامل خاکی که مرکز حقیقی
است می تابد و از بخا شعاع آن نور منطبق شده منتشر در تمام عالم میشود بیان آنکه چنانچه تمام و خاتم همه مراتب کمالیه موجودات مرتبه انسانی است همچنین
تمام و خاتم جمیع مراتب کمالیه انسانی ذات فردی است که خاتم النبویه است و اعتدال حقیقی نصیب همان ذات بے همتا شده علیه من الصلوات اتها و من التجیات کلها
و اظهر آنکه هر که باین اعتدال قرب است و مراتب این اعتدال اضافی بسیار است و خاتم این مراتب ضافیه که چنان باین مقدم صاحب اعتدال حقیقی است مسمی
بصاحب محمدیه خالصه است اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک وسلم ترغیب تحصیل علم و فضل و کمال ظاهری و باطنی و تفصیل علوم کلیه که موجب صلاح
معیشت و فلاح آخرت اند و تخریص بر اجتماع جمله کمالات متضاده بحد اعتدال تعریفیات کلمات وارده متن که فرق و امتیاز و جمع و اتحاد
و تمیز و تشبیه و خود داری و بے نفسی و حمیت و انصاف و آداب و بے تکلفی باشد فائده در شناخت حقیقت نیت هر عمل و دریافت خیریت و خلل و

۱۴
وارد پانزدهم مع شرح و متن سنی بمفتاح الغیب بیان عالم مثال و اظهر حقیقت این عالم لغت و اصطلاحاً بطور صوفیه حکما مع رد و قدحی که
هر تعریف و تحقیق اینها وارد میشود و هم در ذیل اقوال دیگران و بتقریب کشف تحقیقات ایشان آنچه حق تعالی حقائق و وقایع کیفیات آن عالم برین همچنان
کشوده بیان ساخته و آنچه اسرار آن بغایت خاص نموده باحقاق حقیقه پرداخته بیان مثل بالکثره تشابه صوری و معنوی چیز بچیز است و مثل تحقیق
که تناسب معنی بلاتشابه صورت است و مثال که غالبین جانب تشابه صوری است تقسیم عالم مثال بمراتب که مثال اولی مثال اول و مثال اعلی باشد مع مثله کشف
کنه حقیقت هر یک و ذکر آثار و علامات آن و دفع و دخل بجای جاها و تحقیق بدل مثالی عنصری و معاملات عالم بزرخ و آخرت نکته در بیان آنکه
موجودات عالم مثال را آسانی هم گفتن ناملازم است و دیگر بجهت هر چه درین بحث نادیده و نا فهمیده بیان کرده اند جمله بجا و نامناسب تدقیق در آنکه این تمهید
کو نیمه که لطیفه غیر قابل بعض تجوی و خرق و التیام که صوفیه برای شمای آن عالم بیان کرده اند تمام از رواند است و اصلاً هیچ احتیاج نبوی باخصیصر
نما است هم نمیشود بیان آنکه اینها قائلان از همان دو مرتبه ادنی و اوسط مثال اطلاع یافته اند که آنرا منقسم بدو قسم شناخته معنی بخیا متصل و خیال انفصل
نموده اند و از مرتبه ثالثه که مثال اعلی است و پاک از شائبه و هم و خیال است غافل بوده اند نقل بعض حکایات اولیای سلف و بیان خاص معاملات
حضرت قبله کونین ایدنا الله بنصره سوره مثلاً برای ترویج اجساد و تجسد ارواح و کشف بعض قیود و شروط که علی الاکثر در ظهور اینچنین معاملات دخل دارد
۱۵
وارد شانزدهم مع شرح و متن سنی بقول طیب بیان گفت و گوی موحدان باستعارات شاعرانه یعنی بیان
توحید که موحدان و متحققان از آن گفتگو میکنند و لباس الفاظ متعدده مختلفه بطریق استعاره که پنج شاعرانه است بیان حقیقت شعرو شایان
و سزاوار بودن گفتن شعر حضرت رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و باقی محل هیچ مرتبه نیست و اصلاً مضائقه ندارد بلکه یک مرتبه کمال است از کمالات انسانی

همه حضرات و ائمه اکابر اولیای است شکر گفته اند بیان فرق کلمات الهامی اولیا و اقوال شجاری که بقوت شاعری از ایشان سرزده و در بعض عبارات جمع شدن این هر دو معنی که بعضی اشعار هم الهامی میباشد و بعضی الهامات لطائف شاعری هم دارد که از مبدأ فیاض موافق استعداد هر یکی و مطابق علم و فضل الهی القای مطالب میشود و فرق فیض سخن که شجری صرف میباشد و فیضان علم لدنی که اولیا از رب خود میشود آمد شرح چیز دیگر است و درود الهامی هر چند و تفریق مراتب الهامات تا قرب لایت و قرب کلمات نبوت و قرب محبتیه خالصه که فوق الفوق همه مراتب است و بیان افضلیته جامعته نکته اوق در وحدت و کثرت و توحید حق -

و در مقدمه هم شرح و متن مسی بخاتم کثیره تعریف غنیمت و کشف حقیقت و وجه تشبیه بیان هویت و ماهیت و فرق حقیقت و هویت و ماهیت و تعاریفات هر یک بیان نسبت اینها با سید دیگر و تفصیل عینیه و غیره اینها مراتب تحصیل جامعته جمیع مطالب فائده در بیان آنکه این اصناف نسبتهای مذکوره از نسبت عینیه و غیره ماهیت و هویت و مطلق و مقید و کلی و جزئی در مراتب موجودات ممکنه با هم دیگر است مراتب عالیه بجهت عموم و شمول اطلاق خویش عین مراتب سافله خود و محیط اینها می باشند و مراتب سافله از راه خصوص امتیاز و تقید خود عین مراتب عالییه خویش نمیتوانند شایسته اطلاق عینیه و غیره از خواص ممکنات است و موجود و محسوس نمیتوان گفت که این عین است و یا آن غیر این آنکه اطلاق بخیرین است و چه ممکن و چه معدوم و توان کرد زیرا که وجوب از جنس ممکن نیست نه لیس بجوهر و لا عرض و معبود از قبیل عبد نه لیس کشته شئی مرتبه که برتر از اعتبارات عموم و خصوص اطلاق مقید و کلیه و جزئی بود و در الراء از اصناف امکانیه و کونییه باشد در ان موطن بحرف عینیه و غیره که بشود از جهات است تعلیم آداب بیان قرب میته و احاطه حق و اظهار غیریه و ورایته او تعالی از خلق و بیان تقریر جامع محمدیان خالص که مفید معاد و معاش خواص و عوام است بیان تخیل و عقل و ذکر کلی و جزئی و کلیات ثلثه که کلی منطقی و کلی طبیعی و کلی عقلی باشد و جزئی حقیقی و اضافی مع تعاریفات اینها و کشف حقیقت تمثیل فائده در نگاشت ملاحظه هر دو نسبت اتحادیه امتیازیه و مطالعه مراتب تنزیهیه تشبیهیه هر دو که صراط مستقیم است مع شرح حالات و کیفیات متعلقه این نسبتین -

و در هر دو هم شرح و متن مسی بدعی الی الله تعریف و دعوت بسوی حق نمودن الکملین و داعی الی السبودن خود و بلاغ بسین بیان تکمیل نفس بعلم و عمل و تحصیل جمیع مراتب کمال ظاهری و باطنی انسانی و فضیلت علم و معرفت و فرق علم کسبی و دهبی بیان آنکه کسب علوم ظاهر صافیان علم لدنی را بسیار بکار می آید بمثال شمشیر اصیل آید در دست مر و شجاع وقت کارزار تعاریفات کلمات وارده متن که نفس مجوده انسانیه و جوهر است و تقسیم آن با پنج گانه که عقل و نفس و جسم و میوه و صورت باشد و القسام آن بسیط روحانی و بسیط جسمانی و مرکب فی العقل و مرکب فی الذهن و خارج و تفریق مجردات و مادیات و مقارنات و مفارقات و تحقیق محسوسات و معقولات و حواس عشره که پنج حس ظاهری است قوت سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه و پنج حس باطنی حس ششم و قوت تخیل و متفکره و دایره حافظه و تعریف ملکه فائده در بیان معنی لغوی و اصطلاحی نفس بیان قسام و اسماء آن که آثاره و لوازمه و مملکه و غیره باشد و اظهار آنکه نفس انسانی فنا پذیر نیست و ارباب سلوک که بشارت فنا فی نفس را میکنند و هند عبارت از حالت اطمینان نفسی است لهذا اصطلاح محمدیان مقام قنای نفس معبر باطمینان نفس است و همچنین بجای اطلاق قنای قلبی صلاح قلبی دیگر کلمات مأخوذه آیات و احادیث مستعمل است اظهار جامعته و کمال انسان و اسرار خلیفه الهی و فضل و شرف آن در ضمن اقتباس آیات قرآن از قصه آدم و فرشتگان تفصیل علم عقلی و نقلی و تحصیل تهذیب اخلاق و پنج کنی اصول صفات و میره فروع آنها که افعال ناشایست و اعمال ناپایست است سرکش و راستن و پیرستن ظاهر و باطن حسب شریعه مصطفویه طریقه محمدیه و سرگرم کار باطنی شده متوجهات بخت گشته نور معرفت و کشف حقیقت که حاصل تحصیل این علوم بود باید داشت و باقی همه نقوش صور اعتبارات کونییه و دایره بجات علوم حاصله از لوح خاطر محو باید ساخت و اراته انمعنی بمثال طبیعت که قوت و بدل و تخیل را که حاصل طعام است در خود میگیرد و سفل را اخراج میکند مع دیگر مناسبات آن تشبیه در بیان آنکه جمیع علوم چه علم کلام و چه علم حکمت و چه علم تصوف و دیگر تمام علمها از مبادی و خدام حقائق و معارف طریقه علییه جامعه خاتمه محمدیه اند و این مطالب علا غایه آنهمه علوم اند و بیان رفعت و علو مرتبه تحقیقات محمدیه صلاح و صوابید تحصیل کمال برای هر یکی از محمدیان در خور لیاقت حال بیان رحمت با وسعت محمدیه علی صاحبها الصلوٰه و التحیة و اظهار من الشمس بودن حقیقه

و بنیاد الهی عرض دادن دولت جامعه که بسیار کم بهم میرسد اجتماع آنهمه نفسانی که می آید بجا نصیب شود و اولاً لشکر انظار را چنین غیایات و افادات خاصه بجهت بحال خویش -
وارد و لزوم شرح متن سنی لبرج نیز بیان آنکه اینجا مراد از سراج حقیقه الوجود است که مضینه بنفسهاست تقسیم مضی بر سه قسم اول مضی بفضو و غیر خود
 چون زمین نور آفتاب و ثانی مضی بفضوی که مقتضای ذات اوست چون آفتاب بفضو خود و ثالث مضی بنفس خویش که ضو او عین ذات اوست چون نور بفضو و تشبیه لائق
 ممکنه باول و تمثیل و جب ثانی موافق تشکیل و ثالث مطابق حکم و صوفیه تحقیق آنجا اینهمه مراتب وجود است و جمله از وجود بیان حقیقه ذات الوجود که صلا
 در بیان نمی آید و مطلقاً عبارت مساعدت نمی نماید و هر چه گفته شود نسبت اصناف است اما میرا از آنهمه اعتبارات است بلکه از مرتبه نیز میرا از و رائیه و کذا و غیره هم
 و هر مرتبه از پیدای و مرید و مراتب ظهورات اولی انتها و کلیه بیان مراتب سگانه آن که مرتبه بشرط اشئی و بشرط لاشئی و لا بشرط باشد و بیان تناهی و لا تناهی موجود
 بالفعل بالقوه بیان مراتب سگانه وجود بلفظ دائره و توسیع سلبی اجمالی و تمثیل یقین اول که مسمی بحقیقه محمديه است بقابلیته مطلقه که شامل احوال سلب است
 یعنی صلاحیت انقسام توسیع دران دائره و مثلاً المجموع نقش صورت اثره نیز بیان آنکه هر جا عرفا برای سهولت تفهیم مطالب تشبیه بدو اثر و غیره داده
 بهشندان مراتب و معانی را بعینها بهمان صورت در خیال خود ترانند -

وارد و بیستم شرح متن سنی بذكر الله بیان ذکر الهی در مراتب جبر و خفیة و بیان ذکر خاص الهی که سبب طینان قلوب است بیان بعض
 مقدمات سلوک و بعض اصول و مورطریقه که سالکان را نگاہ بهشت آن لازم است **تعریف** سلوک و طریقه و بیان کیفیت نسبت هر طریقه و علو و احاطه
 نسبت طریقه علیه محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة و شمول فیضان آن طرفین خود را که طرق با ضیئه مستقبلا باشد و اتمام حجت آیات مع آیه سجده **تلقین** کسب
 باطنی پنج حضرت خواجگان تعلیم سبب طریق تحصیل آن بیان موصول الی الله بودن سلوک خاندان حضرت نقشبندیه و تقریفات بعض کلمات وارده متن و توفیق قلبی
 و ذکر قلبی و آگاهی باشد و تمثیل مراتب آگاهی بدارج عقل میوهانی و عقل افضل و عقل بالملکه و عقل استفاد فائده در بیان دفع شبهات منکرین که دعوت و هدایت
 عرفا و النفس میداند و نادید مردمان را برای شیخت خود گمان میکنند و ارشاد بهر ساینده قوت نسبت رابطه که محض شوهرت ترغیب خلاص و محبت است
 نفس خویش فهمند بیان اثبات حقیقه به بنیه و برهان سرسبز شود و قنایات آیات قرآن -

وارد و بیست و یکم شرح متن سنی لبیکته القلوب بیان آنکه قلب که دایم التقلب است بی نازل شدن سکنه من جانب حالت تسکین و اطمینان بهم
 نمیرساند و حق تعالی طابنت کامله نصیب نفوس مطمئنه میگردد و بیان حال قلب صوری که مضنه گوشت است و قلب حقیقی که نفس ناطقه است و فرق سکنه اطمینان
 بیان جمعیت و شتمت و ماینا سبب بهما یعنی اظهار آنکه جمعیت عبارت از چه چیز است و پریشانی چیست و بیان آنچه مناسب بهماست از مطالب سلوک
 بیان اقسام جمعیت یکی جمعیت صوتیه کلام از بحث ارباب سلوک است و یکی معنویه که محسوب کمال نفسی است و مفید حسن عاقل و یکی ظاهری که دخل توی جمع عواس دارد
 و مفید حسن معاد است و یکی باطنیه که سنی بقرب و محبت است و باطن نجاست نفس از گرفتاری سوی و مفید دایرین است و یکی حقیقیه جامع نه جمعیت مای مذکور است و این
 جمعیت تامه بظهور جمع الهی و مراتب جمع محمدی است و او سبحانه هر گاه خواسته از محمدیان خالص غیایات فرموده و بیان حال صاحب این جامعیت تامه که جامع چقدر مراتب می باشد
 و ظاهر و باطنش چنان می بود و تحت قبایب بود متوال الحال از نظر غیایا میباید و خوب حقیقت او حق تعالی میداند و پس اشعار رقیاس کردن مراتب اقسام شتمت
 پریشانی مقابل هر یک جمعیت که احتیاج بیان ندارد و در هر مرتبه جمعیت و پریشانی مراتب جزئیة علی قدر تفاوت الدرجات بیشمار است فائده در بیان آنکه تا که آدمی
 در حکم نفس و طبیعت و گرفتاریها و محسوسات محکوم و فرمان بردار همکس است و چون ازین دام رهایی حاصل نیاید بی نیاز و مستغنی از همه میگردد و اول و را حاکم بر نفس
 طبیعت خویش بنماید و منصب صاحب حکمی و ادول الامری غایت میفرماید بعد و دیگران تبعیت حکم او میکنند و اطاعت پریشان فرض میشود بیان آنکه خلوت و
 خطرات ماسوی بان معنی نمی باشد که هیچ خطر هیچ گاه بدل نگردد و این محال است بل آن معنی است خطر که مزاحم آگاهی شود بدل نگردد و هیچ اراده از راه

غفلت نیاید و غافل از او تعالی سازد و شرح آستان پیرستن -

واردیت و دومین مع شرح و متن سیمی بقرب من الشد بیان آنکه قرب امر صافی است پس ضرورت آنرا اعتبار بغایت امتیاز اثبتیه می باشد
خواص مقام قرب بهودشان الوهیه مع شعور اعتبار عبودیه و در اقرتیه که قضی مراتب قرب است نمی باشد کماط جانب عبودیه بلکه می باشد صرف در اک شهود الوهیه تنها
و در مرتبه که عبارت آنرا مساعدت نمیکند نمی باشد کماط حیثیه الوهیه نیز و تفصیل این مقامات قربات و وقوع حالات و معاملات و ذکر مراتب نسبت قرب اقرتیه از
بیان احاطه وجود و اقرتیه حق با خلق تقسیم قرب بوجوبی و امکانی قرب بوجوبی عبارت از قربی است که از طرف حق با خلق لحاظ کرده شود و با عموم
وجودات جلالی را هر وقت با همه وجودات ممکنه حاصل است و قرب امکانی عبارت از قربی است که از طرف عبد در علم او بار خود حاصل میگردد و با خصوص بندگان
خاص میسر شود و این قرب ممکن است که امکاناً بعضی باشد و بعضی نباشد و بعضی اوقات بود و بعضی اوقات نبود و این قرب امکانی در حق بندگان الهی نافع تر است
و فاضله از قرب جوبی است که این کمالات ایشانست و آن کمالات رحمان که شامل حال جمیع موجودات است و این قرب خاص خواص نسبت بآن قرب عام و
میشود و تفاوت مراتب علی قدر درجات بسیار است و بدرجه اتم رسیدن ما بقرب و جوبی شده احتمال زوال در هیچ حال ندارد **بیان** همیشه در خوف و خطر بودن نسبت
مردی و اخلاص و لایت و غیر مغرور بی خوفی نسبت مرادی و اجتنابی کمالات نبوت **بیان** آنکه با وجود غیر تغییر بودن حق بسبب تنویر الحال بودن عباد اطلاق تغییر ایشان
بآن طرف هم کرده میشود چنانچه از تغییر یک طرف هم تغییر در طرفین محسوب گردد و تقسیم تقرب الهی به کسبی و مهبی و افتام و کسبی بقرب تفکری و قرب تذکری و تفریق قرب
و مهبی بقرب قرآنی و قرب فرقانی و تقسیم قرب قرآنی بقرب قدوسی و قرب قدسی و قرب فرقانی بقرب حکم و قرب شایع به مع تعریف و توصیف اینهمه اقسام جدید نکته
در بیان قرب بودن حق با خلق علماً و تقرب بودن او تعالی وجوداً -

واردیت و سومین مع شرح و متن سیمی بحق الیقین بیان حصول مراتب علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و فرق الیقین عوام و خواص مرد دنیا بر موت
بیان معنی آیه کریمه کل شیء بالک وجهه لفظاً و حالاً هم باعتبار نحویه و لغت که متعلق بالفاظ است و هم لمجاظ حقیقت که مکشوف اهل ذوق و حال است
و تاویل وجهه بتقریب اجمالاً ذکر وجود و عدم و ظلال اینها و بیان مراتب نشد و جودیه مظاهر آنها فاعده و در بیان مرتبه هم عرفا که عالم را موهوم میگویند مراد آن نیست که
عالم متعلق بتوهمات مردمان است بلکه و هم نیز یک عالمیت مثل دیگر عوالم ارواح و مثال شهادت و سبوح ترو محیط اینهمه عوالم که این جمله عالمها در آن موجود اند و حق سبحانه موجودات
بصنع خویش اتفاق داده است و الباطال اعتقاد کرده عنیدیه و عنادیه که منکر ثبوت حقائق اشیا اند -

واردیت و چهارم مع شرح و متن سیمی لعزم الامور بیان حقیقت عزم و ظهور آثار قصد بالجزم و دیدن حول و قوه حق و مشاهده قدرت قادر مطلق در آئینه
طاقت و عجز بشری هم در زمان حصول مقصد و وصول مطلب هم در آوان فسخ عزائم و وجود امر مخالف طبع و نالام که فی الحقیقه در هر دو صورت این شخص ثابت قدم بر عزم صلی
توجه الی الله محسوب در اولو العزائم است و انظار آنکه عزم کسب حاصل نمیشود و امر مری و خلقی است و اولو العزائم منصبی است عظیم غریز وجود و بیان کیفیت حال اولو العزائم و خصال
بیان بی نیازی و استغنا و کشیدگی و غنا از اهل دنیا که مناسب حال فقر است و بیان خرابی حال اهل دنیا و تحقیر بسیار بابت آبا و اجداد و تادیب تهذیب بین
بر خود غلطان **بیان** آنکه بنای عزت بر غناست و عزت من کل الوجوه غنی حقیقی است و در ضمن آن رسول و راوی بطیف و تبعیه رسول مومنین را و هم اخبار آنکه فرید عزت
حسن است نه کمالات آن که غرور و کبر باشد و بیان دش فقری و عظمت گذران فقر و بی خواست محض شده راضی بر محضی گردیدن و جامعیت کمالات متضاده هم رسانیدن -

واردیت و پنجم مع شرح و متن سیمی بقدر معلوم کشف حقیقت آیه ماخذ این هم تحقیق قضا و قدر و بیان معنی انوی و اصطلاحی و تفریق
اینها از یکدیگر مع تعریف هر یکی و تقریب تعریف مشیه و تقدیر و ایجاد و قوه و فعل و علته و معلول و علته و موجد بیان آنکه محمداً خالص اطلاق لفظ علته بر حق سبحانه نمیکنند
و تفریق اینهمه الفاظ مذکور به حقیقتیه و اضافیه مجازی **بیان** فاعلان تقدیر و ملائکه مادی و سافله محسوسین در عالم خلق و مجرده غیر مادیه عالین و اعلین در عالم کشف حقائق

ملائکه و اجنه آنها و غیر منحصرون خلقت شان در عقول متقوا که بعض حکای مومنین چنان زعم کرده اند و اظهار حالات و تعیین خدایات ملائکه و عدم تعطیل آنها در کارهای مومنه خود
 هیچگاه و اخبار معاملات اسرار و اوقات عدم خصیت تصریح تفصیل این تحقیقات فائده در تمثیل قضا بطبیعت و باین مثال کشف حقیقت نمکته اینکه در مرتبه و درجات
 من حیث هو مو اطلاق خیر هم نمیتوان کرد و خیر و شر هر دو امر اعتبار است شر با اعتبار نسبت ممکن و خیر با اعتبار نسبت واجب بیان آنکه فی الحقیقه یک قدرت و فعل واحد حق است
 که در تمام شیا و افعال ساری و جاری است و تنها با علته و اطلاق علیته و معلولیه نسبت نسبت در همه کمونات با هم دیگر مجازی و اعتبار است و مثال اولاد انسان و
 حرکت بدو قلم و ظهور نقوش و عقلاً و نقلاً مخصوص بودن فاعلیته بر مرتبه واجبیه تقسیم قدر بر چهار اقسام و تنبیه هر یک قسم بدو اسم اول قدر بدیهی و عقلی که زبان زد با سبب هر دو
 و عوام الناس هم ازان مطلع اند و یم قدر نظری و علوی که بتفسیر از تاثیرات طبائع و نجوم و افلاک و نفوس و عقول است و حکما و منجمین علی قدر طاقت بشری پیمان برده اند
 و حکیم مطلق و قادر بر حق درینهمه مظاهر تقدیرات خویش آثار و احکام عطا فرموده و هیچ شئی را بهر دو و لغو پیدا نموده و یم قدر کشفی و مکتوبی که عبارتست از آنچه در لوح محفوظ
 مکتوب است و علی قدر مراتب اوقات حالات ملائکه و انبیاء و اولیاء الگای ازان میشود چهارم قدر مخفی و مجهولی که اشارت است ادغیبی که علم آن غیر حق سبحانه را نیست
 و آن تقدیرات ثلثه اول داخل مرتبه امکان اند و جواز تبدل و تخلف و محو و اثبات در اینها هست و منجمه قضا و معلق اند و این قسم اخیر ثابت در مرتبه وجودی خلاف در
 اصحاب را و نسبت و غالب بر آنهمه تقدیرات است و اطلاق قضا بر همه برهان است -

واردیت و ششم مع شرح و متن سیمی بانیان الغیب و الشهاده بیان معامله غیب و شهادت و اظهار معنی اصطلاحی قوم و اخبار آنچه تا زعم
 خود آمده و تعریف جدید هر واحد و بودن هر دو امر اعتباری نسبی و بر مرتبه نسبت نسبت هم داخل غیب است و هم داخل شهادت و فی نفسها نیز در هر مرتبه هر دو جانب است
 و هم هر زمان امور غیبیه در عالم شهادت میشوند و معلولات مشهوره در عالم غیب میروند و او تعالی عالم الغیب و الشهاده است و اطلاق غیب برای و سبحانه باعتبار است و اگر علم
 محیط همه شیا است و بتقریب سخن تحقیق بغیر کردن احاطه الهیه با حاطه علیته نه احاطه ذاتیه مفصل مدلل بیان اطلاق غیب الغیب بر ذات حق و چنانچه غیب محض
 نصب و محض است همچنین شهادت حقیقه نیز نصب است و پس آن غیب شهادت اعتبار است که قسمت دیگر موجودات مجازی است و اظهار آنکه غیب شهادت
 هر دو امر وجودی اند و با هم دیگر تقابل تضایف دارند اطلاق هیچ یک بر عدم جائز نیست و ایراد جواب سوال در اثبات این معنی مع نمکته لطیفه بیان اقسام شهادت
 که شهادت حقیقه و علمیه حسیه باشد و اقسام غیب که غیب حقیقی و علمی بود فائده در بیان آنکه علم مطلق و جب تعالی است و پس در ممکنات برای دریت
 هر شئی حسی و قوتی عطا میفرماید که بآن حس قوت احساس و ادراک آن شئی توان کرد و توضیح این معنی با مثله واضح و بعد دریافت در حق دریا بنده آن شئی داخل شهادت
 می شود و الا داخل غیب میماند و باین تمثیل کشف حقیقت اخبار انبیاء و اولیا از امور غیبیه و دریافت نکردن مگر ازان لکن اسرار خفیه نندنا بینای مادر زاد و کرامت صلی سخن
 بینایان و شویایان باور نکند و تشفی خاطر نشود و ادبی حقیقی اوست و باز گشت به مرتبه و است -

واردیت و هفتم مع شرح و متن سیمی بستان غفار بیان اینکه مقام عبودیه فی الحقیقه مرتبه خطا و عصیان است چنانچه مرتبه ربوبیه در واقع مقام عطا و
 غفران است و کیفیت توبه ندیم و استغفار و حقیقت حال هر احوال و افعال و خطرات و خصال هم نظر باضافه اینها بسوی عبودیه و انتساب کتساب نفس شریه و هم
 بلحاظ نسبت اینها بر مرتبه بحیثیه ایجاد و تخلیق بالکلیه و جزئیه و اظهار اسرار و کشف معاملات با خصوصیه بیان غفلت و تنبیه و بالطبع کم و بیش طریبان این
 حالات بر خواص و عوام فائده و حکمت بودن این هر دو حالت و فرق خاص عام بیان حقیقت بودن رتبه عمل از علم پایان تر بمثال قدم و نظر و هم بیل
 تعلق علم بحکم مادی کثیف و خلق علم بنفس منطقه مجرد شریف و کثیف حقیقت و تصور اکملین و اخلاف حیثیات تصور علم و معرفت و نفی ادای حق عبادت در ماعرفنا کحق
 معرفت و عبادت که حق عبادت یک بیان آنکه شفاعت شفیعان حسب مرضی الهی خواهد بود و بدون مرضی هیچکس مجال نخواهد یافت و اول باطناً
 عفو نمودن او تعالی بعد ظاهر او سطره معافی تقاصیر بودن انبیاء و اولیا و تصریح بمثال حال دنیا -

وارد به بیست و هشتم مع شرح متن سبوا السبیل اخبار از حال اعتدال بیان توحید وجودی و شهودی که وجود معنی واحد است
 بذات خود موجود و در همه شهودات اوکت مشهوداظهار آنکه حاصل وحدت وجود و وحدت شهود نزد اکیلیست یک است یعنی خلاص قلب از گرفتاری سوی الله
 و خلوص از جمیع خطرات و تعلقات و توسل نام بذات او تعالی انقطاع از یانی الی کون که سببی بالغیر است و حسن بیان تقریر جامع این هر دو معنی است بیان آنکه چون
 خوب حقیقت مسئله وحدت وجود فهمیده شود معلوم میگردد که ممکنات عین واجب تعالی نیستند بلکه همه ازوست نه آنکه همه دوست و حسن بیان حقیقت بطور حدیث
 لیکن بنحی که حقیقت از دست نرود و لبان اهل ظاهر شنیدنی سنگ راه وصول نگردد و مقصود جابجاست بصیرت نشود که بیان باین طور مفید بسیاری از خواص و عوام است تقریر
 اوست مضر اکثری از کافران نام تفصیل انیم و منج تربیت کابر عالمیت تمام بیان آنکه کجای علم توحید وجودیست که صوفیان آنرا علم تصوف میخوانند مع اظهار تعریف و شکار
 حصول کلیات و ضوابط و اصطلاحات آن و یکی کیفیت شدن بحالت توحید وجودی است و کشف حقیقت آن و یکی علم توحید شهودیست که متکلمین آنرا داخل در علم کلام
 میدانند و بزرگان علم حقیقت تعبیر میکنند و جدا از علم کلام میثمارند مع ذکر قواعد اصطلاحات مقرر آن و یکی مشرف گشتن بحالت توحید شهودی است و اخبار کیفیت آن
 بیان حال هر یک از اهل هر یک از این چهار مورد جدا جدا وضاحت جامع این همه کیفیت با و فرق مراتب و مناصب آن اولیا و مریدان و مقلدین و خارج از بحث بود
 لمحدین بے دین جامعیت عرفا و موحیدین محققین و اولیا و اکیلیست کملین و امر باتباع این چنین اشخاص اقتباس تمام سوره اخلاص تحقیق جمیع مراتب اعتباریه و منظریه سماء الهیه
 و در آیه ذاتیه سوامی طور صوفیه وجودیه و ظلالیه پنج خاص صاحب طریق محمدیه تنبیه در بیان آنکه ادا افتان نا فهم در طریق خویش حضرت مجدد الف ثانی قدس الله سره العزیز
 قائل ظل میدانند و حال آنکه چنین نیست باصل الاصل پیوسته اند بیان آنکه حق تعالی موجودیست مستقل قائم بذات خود مع صفات خویش خارج از همه موجودات که
 موجودیه وجود منحصر در همین موجودات ممکنه چنانکه اهل عقول قاصره گمان می برند و حضرت وجود را چون کلی طبیعی میفهمند نیست بلکه موجودیه صفت ذات الوجود است و نفس الوجود
 قائم نه آنکه وجود بموجب دیت که صفت اوست قائم است نه از پیداشدن موجودات ممکنه در ذات الوجود چیز می افزاید و نه از نابود شدن اینها چیزی میکاهد و متبر از همه است
 و هیچ شئی خارج از دیت نیست **تفسیر آیه و لشد میراث السموات و الارض** لطف لفظ میراث و بیان موجودیه و وارثیه وجود برای همه موجودات نکته تفسیر سخن کسانی که وجود را چون
 کلی طبیعی وجود را افراد خود پنداشته اند کاش چنین میگفتند که وجود مطلق از افراد خود که موجودات باشد اند موجود است اگر چه هر عرض که از ممکنات اند نباشند وجود در حق واجب موجود
 بود که وجود عین بایسته واجب قائم در بیان آنکه عرفا محققین اثبات وجود حق و نفی وجود ماسوی نموده اند و این طبعیان و محدان نا فهم بے دین اثبات وجود حق
 و نفی وجود حق بینا نیند و اخبار احوال پراختلال این ضالین مضلین و احتراز از صحبت این مفسدین اخشیان که در حق سالکین بتر از اسم قائل است و بیان مقامی که ماسون محفوظ
 از شر شیاطین الانس و الجن است **قائده** در اینکه الفکاس مایات محدوده در وجود و نمود موجودیه گرفتن را چون انعکاس و آئینه بنا میفهمید که این عکس بمعنی برخلاف است
 نه بمعنی الطبع تنبیه در رد اکثر صوفیان نا تمام که بر عزم خود عارف تام شده اند و در خیال خام خویش بزرگانی را که بیان اثبنتیه فرموده اند و قائل همه ازوست اند و قاف
 از حقیقت نمیدانند و میگویند مسئله توحید بسیار اذق است بر ایشان خوب شکاف گشته و خلایقه از نظراتشان مرتفع نگردیده و فنای کامل حاصل ننموده اند و از شنیدنی
 نرسند بیان آنکه درین عالم کتاب اگر چه همه اثبات توحید و نفی وجود ماسویست که حاصل کلامه الا الله است اما بفضل الهی در پیچ مقام بطوریکه خلاف شریعت
 غوا باشد و رفع حفظ مراتب گردد و پاس غیره اعتباریه نماید بیان گشته بلکه شریعت را عین حقیقت گفته و حفظ مراتب از لوازم شمرده و غیره حقائق ممکنه را از حضرت وجود
 صریحا بیان کرده که هیچکسی از عرفا باین امتیاز ممتاز نگردیده و این قسم بیان جامع شریعت و حقیقت ننموده و بعد مست و معبود معبود بالتراب و رب الارباب تنبیه در
 بیان آنکه تقریر وحدت وجود تقلید و قال قبل از رسیدن با خیال چه چیز است و چه نال دارد و بعد از کشف شدن بآن کیفیت و مشرف شدن بآن معرفت چیست و چه
 حال دارد و بیان محدث شهود تقلید زبان بدون کیفیت مشاهد آن چه چیز است و بعد از حصول آن خیال و دوام آن در جمله ذات و مشرف شدن بشهود یک قدرت و جمیع مشهورات
 چیست و مشرف شدن بتوحید محمدی ظاهر و اتباعا هم چه امر است و چه خیرات و حسنات دارد و بعد از کشف آن حقیقت و مشرف شدن بان مرتبه قصوی چه دست غنی است و چه شرف و عظمت دارد

بیان احق و اصدق بودن جمیع تحقیقات محمدیان خالص کلیه واجبات بیان که حقیقت اصل تمام مطالب همه صفات ایشان که سرسرتماها بیان توحید محمدی است که ایمان بخش برخواص عوام است و عین ایمان و اسلام که رموز حقیقت را چون روز روشن ظاهر میکند و امور شریعت را بلا شک تردید دل بر واحد ثابت و حکم دنیا و نمود اعتبارات کونی را بر رؤسای روح خاطر محو میسازد و وجود حضرت حق را چنانکه هست با ظواهر آرد و بعنائیت حق و فضل ابدی مطلق در هیچ مقام چنین منبسط نرسیده که حق کدام مرتبه فواید و یا که مرتبه اتحاد با ظواهر نیامده و یا سر مرتبه امتیاز بیان نگشته و یا در آداب عبودیت تصورات گرفته و یا در شان الوهیت بقدر طاقت شریعت چنانچه باید تجریر رسیده و یا طرف نقل که استناد آیات احادیث است از دست رفته و یا طرف عقل که اثبات بدلیل و برهان است متروک گشته غرض که تحقیقات محمدیان تمامها احق است و مستحکم بوکالت حق بیان ایشان از تعلیم الهی است و عرفان ایشان از تعلیم رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و تقریباً آیه سجد بیان حال جاہلان و غافلان و خبیث نفسان بدانند و بلیس طینتان شرارت پیش و مخالفین اضاف معاندین بر خلاف تقریر تازه و جدید او است نه آنکه همه او است **واردیت و نهم** مع شرح و متن مسی بوعده بیان معنی و عدل که چیست و حق تعالی در حق هر کس چه وعده کرده است و تا ایفاء وعده صبر باید نمود و منتظر وقت باید بود بیان وعده رؤیت و اشتیاق موت یعنی چون حق سبحانه وعده دیدار خود بمومنین در آخرت کرده پس صاف قیام باید که هر لحظه مستعدین الی الموت باشند و ان شاء الله بفضل الهی بر صاحبان این حالت دشواری مرگ هم آسان خواهد شد که ایشان مشتاق آن بوده اند بخلا غافلین که حرص الناس اند بر حیات دنیا و بیان حال این هر دو گروه و سبب علت این هر دو امر و بیان طریق یاد موت و قسام محمود و مذموم آن باجمال و تفصیل این معنی در واردیت و نهم در یاد موت مسی تذکره است -

واردیت و نهم مع شرح و متن مسی بقول سید بیان تحقیقات این سم و نکات پهن قسم بیان عجز ادراک بالکلیه که قوت دراک صلاحیت و قیام آن ندارد که ذات لشی را من حیث هی در یاد هر چه یافته میشود بالوصف یافته میشود کمال یافت عجز دریافت خود دریافتن است و هم دیگر نکورات ازین قبیل و اثبات آن بدلیل -

واردیت و نهم مع شرح و متن مسی بقوله لا اله الا الله و لا اله الا الله فناء اعتبارات مطالعة القضا می حالات تغیر و تبدل کیفیات و بیان حصول عبرة و تقسیم آن به اقسام که اگر بسبب وجود امور منافی طبع حاصل شده عبرة هر چه مسماة بتلهفیه است و قوی تاثیر نفس جان است و اگر بسبب عدم امور ملایمة طبع است عبرة مسماة بتناسیفیه است و قوی تاثیر نفس طماع و ستوتی حاصل میشود برویه حقیقه علی هی علیه باین اغراض نفسیه کوره و آیین عبرت صاحبان نفوس مقدسة عالیة و لا اله الا الله خالصه است بیان کیفیت عالم و عالمیان و منظور از عالم مجموع عالم من حیث المجموعه و لمجاظ نوعیه است و مراد از عالمیان افراد آن معنی نوعی است باعتبار جزئیة و درین بار بیان کیفیت این هر دو حیثیه است هم فزاوردان باعتبار عرضیه که هر آن شامل حال عالم است و هم بقا و قیام جوهریتی که هیچگاه نیست نمیشود تاویل آیه من قتل نفسا بغیر نفس اخرها مطالعة آنکه نظر غور بر مجموع عالم در امر بودن جهان نباید شود بلکه چشم عبرت بر جزئیات نگا و باید فرمود و فتای خود و هر یک چیز بالضرورة مشاهده باید نمود تحقیق آنکه نوع عالم یعنی مخلوقیه مطلقه که شامل است همه مخلوقات گذشته و حال آینده او منظر خالق قدیم است و ادم ملکه قدیم و لازوال است و الاحداث صفة خالقیه در ذات حق جل علا لازم آید و از جمله عقائد است لا یقوم بذاته حادث قدم ذاتی لفضیب و حسب بالذات است و بس و چنانچه در صورت قدم ذات و جبر قدیم صفات هم ضرورت همچنین در قدم صفات قدم ظهورات صفات هم ضرورت و الا تعطیل در صفات ثابت گردد و قباحات بقیم گفتن عالم اهل سلام را دانست که بطور حکما قدیم گویند و این افلاک و نجوم و دیگر شیا را که اوسجا نه صیرج بحدوث و تغیر احوال آن خبر داده است قدیم و لازوال دانند که این مسلک خلاف طوینوت است و الا مطلق فنا و بالکیلیه نیستی و عدمیه محضه از کلام الله و احادیث هم ثابت نمیشود و استشهادهای معنی آیات و برای عرش و کرسی حدوث زمانی از جایی ثابت نشده و چگونه باشد که زمان متعلق باوست حدوث انجین شیا حادث ذاتی است

وجود که مرز اند بران و صفت اول اوست بنظری آید و لیکن این علم حضرت انسان جبریل که جهل ذاتی دارد شده و جهل نیز مقابل علم دو قسم است و معنی عدمی یکی
جهل بسیط یعنی نادانست محض که ذات الجبریل است و نصیب علم محض و عین آن و یکی جهل مرکب که نادانست منصف بدانست است و قسمت ممکنات که مرکب از معنی عدمی وجودی اند
و علم مرکب که مرکب میگویند باعتبار ترکیب علم تفصیلی است بعلم اجمالی و جهل مرکب که مرکب میگویند بجا از ترکیب علم است با جهل و اظهار آنکه این تقسیم علم و جهل متعلق باصل عبارات
بساطه و ترکیب نفس العلم و نفس الجبریل است که حاوی و شامل دیگر همه مراتب مصطلحه و غیر مصطلحه آنهاست و هم بیان معانی اصطلاحی حکما و تعریفات آنها که علم عبارات
از حیث و علم مرکب جز است و جهل بسیط کدام است و جهل مرکب چه طور است بیان آیه انما عننا الاله الی آخره و محل انسان و کینه ابای آسمان و زمین از ان حقیقه
ظهور علم العلم و غلبه طرف علم و رجحان حقیقه و وجودیه در افراد اکمل انسان بقدر قوت نسبت بوجوب تضمین حجت بعلیه اواز جهل ذاتی که نصیب حقیقت ممکنه است بر آن
ایشان با کلیه ممکنات را نظر الی ذاتها از مرتبه جهل بر آمدن محال است و تمام از شایسته جهل غالی شده علم محض گشتن و هم و خیال علم حقیقی که مطلق پاک از لوث جهل باشد
مخصوص حضرت حق است پس علم کثیر که علم مطلق است نصیب مرتبه وجود مطلق است موجودات مقید را نیست مگر علم قلیل و در افراد بقدر انسانی جهل و بطلان امکانیه
غالب می باشد همین قدر علم در ایشان آمده که جهل ایشان را مرکب ساخته از بساطه این مرتبه هم فرود آورده بدرک اسفل رسانیده است -

وارد سی و چهارم مع شرح و متن سنی سبیل السلام بیان نصائح بآیات مع فوائد و نکات تعلیم خلق حسن معاش و مفید معاد و یقین
حشاشی و بشاشی و خوش معاشی و صفاد یار شاهی و وفاد و روش و فاق بخیش نفاق و تهذیب جمیع اخلاق و بیان صورت و حقیقه نفاق و منع پندار و غرور و
استکبار و نفوذ امر بخلاف نفسی و نفس کشی و صافی و بی خلاف از بهر دو دن بطبیعت طر و خوشی و بیان اینهمه امور و نکات بآیات قرآنی و مستنبط از کلام الهی که گویا از نظر
خود هیچ گفته توضیح مطالب همان آیات کرده و نکات آن ب لطافت بیان نمود و تکلیف دعوت و اتمام حجت بر مخالفان و منکران و مفصل کشف حوال و مدلل جواب سؤل
تمام با قنای عبارت کلام الله و دعوی حقیقه و هدایت محمدیه بشهادت و گواهی قرآن و خصوص خلوص پنج مخصوص که این قسم ارتباط احادیث و آیات بکلمات عبارت
در دیگر کتاب بنظر نیامده است و آنکه بنیاد تمام مطالب معارف خالص محییان صرف بر کلام الله و احادیث است هرگز کشفی را که خلاف کتاب سنت باشد مقبول
و زنها غیر از الفاظ مصطلحه نبویه بر زبان نمی آید و قدری بیان شرف دولت این خاصان مقبول و مقربان رسول تبیین در بیان خصوصیه و عناد عوام و جهل و حقیقه
خلاف جهاد و خاص عرفا بمثال قطع نگشت مار گزیده و تدبیر عضو آفت سیده و نبی از دل آزاری و مردم گرانی و دایدارسانی بجاندار و حقیقت کشتن موزیان
فتح جانوران حلال بموجب شریعت و مناسب طریقت بیان راه سلامت روی و نیک نفسی و طریق معاشرت با بنای زمان و تبا سف و فسوس یاد و ذکر
دوستان رفتگان علی الخصوص شیخ معین الدین رحمه الله و دعا و خیر و استدعا و سلامت با قیامندگان -

وارد سی و پنجم مع شرح و متن سنی با حسن التاویل بیان آنکه برای هر کلام ظاهری است و باطنی و تفصیل ظاهر آن که الفاظ و خطوط امر جسمانی محسوس است
و شرح باطن آن که معنی و مطلب امر روحانی معقول و در الفاظ نفوس است مصور و جوهر آن قبل اخرج معانیش بالفاظ و تفریق مراتب هر واحد از ظاهر و باطن باعتبار
نحوه و فصاحت و بلاغت و منطق و تطابق واقع و استعداد و بیان الحقیقه اظهار آنکه حقیقه و کینه کلام خود مستکلم میداند و هر چه از آن گاه گرداند محسوب
در تفسیر است و سامعین ناظرین بی الفاظ و حروف آن برده استخراج مطالب حقیقی و افهام خود میسکنند و هر چه بتعبیر مینمایند داخل تاویل است بیان
معانی اکثر از مقطعات قرآنی هم موافق گفته و نوشته دیگران و هم کشف اسرار آن حسب الهام الهی و تعلیم ربانی با حسن بیان تاویلات بعض آیات
و معالیه مصطفوی و موسوی علیهما الصلوٰۃ والسلام یعنی بیان حقیقه تاویل و تفسیر فرق در میان اینها تاویلات بعض آیات و معانی باطنیه آنها
موافق و مطابق بظاهر الفاظ بیان معالیه حضرت سید المرسلین علیه من الصلوات اتها و من التعلیمات اکملها با حق تعالی و هم بیان معالیه حضرت موسی علی بنیاد و علیهما
بارب خود در همان امر و بیدار و تجلی و بیان فرق امتیاز مرتبه حضرت خاتم النبوة از حضرت کلام الله در اتمیه و کلیته و هر چه از تحقیقات اسرار حالات حق تعالی

باب آن کشته آنرا بقللم آمده بیان آنچه برای جریان فیض کثرت ارشاد فرود آمدن مرتبه خلق و مناسبتی که در میان آن کمالین موجود است ضرورت معرکه در بیان آن نسبت
 نبوت اثبات مراتب اعتبار است که منصب و رتبه و ولایت رفع امتیازات و نفی اعتبار است که مقام عروج و کیفیت روحی است و در حضرت موسی
 نسبت نبوت غالب بود و نسبت ولایت مغلوب در جناب خاتم الانبیاء علیه الصلوٰه والسلام این هر دو نسبت بر کمال مجداعتدال بود **فائده** در بیان آن که هر چند در معنی
 منصب نبوت که امر واحد مفاضل من است در حضرت انبیا علیهم السلام فرق و امتیاز نیست اما باعتبار اختلاف استعدادات ذوات انسانی از راه حیثیات امکانات
 امتیاز مراتب و مناصب با هم دیگر است **بیان** مراد شرعاً حافط و دفع دخلی که در آن می کنند -

واردی ششم مع شرح و متن سبب لشفاء للناس ذکر شفا و مرض قلبی حادث شدن مرض تعلقات دنیا و مافیها در قلوب غافلین بسبب غلبه قوه و همیشه زوال صحت عقلیه
 و ارسال مرسلین که اطباء و قلوبی برای حفظ صحت و تعلیم ادویه و علاجات با و مراد واهی ارتکاب موت و جتنا سبب است حکم الهی و بلا تشبیه اند طبیبان ظاهری علی بصیرت اصلاح حال مردم
 نمودن این اطباء باطنی و هم معالج بالصدف نمودن اینها مثل اطباء یونانی و هم گاهی با مثل چون اطباء هندی ترجیح علاج بالصدف و شمع آن در معالجات کثرت وقوع آن در محال است بشو
 اکثر مجربات بیان آنکه اخلاق اینها می نیا چون حیوانات حسب غریز نفس طبیعت بلا کسب سعی مجاهده می باشد و اخلاق اهل آخرت بجهت و کوشش موافق عقل و نقل می بود
 در فتنه رفتن تکلف و نقل و در می شود بیان صلاح علاج و اصلاح مزاج ظاهر و باطناً مطابق تجویز نسخه شریعت مصطفویه که ناسخ جمیع نسخ ملل و ادیان است و موافق تشخیص
 طریقه محمدیه که خاتم جمل طرق و صراط مستقیم ایمان است و در تبدیل این نسخه هیچکس اجازت نیست مگر تغییر و از آن قدر شریعت برای اولیای امت که نسخه نویسان و شاگردان رشید و
 حکیم حاذق اند و موقوف داشته اند و عزیز الوجود بودن این چنین ذوات عالیات و وجه تشبیه این عرفا که علماء الدان و انبیاء بنی اسرائیل تعلیم طب نفسی مقابل طب جسمی
 و بیان اسباب علامات و نظایر و کلیات و عملیات و معالجات و تشخیص امراض مفروده و مرکبه و تجویز نسخه و دوا و غذا و پیر و نبض و قاروره تا بهیئت محققان صحت باطنیه
 حقیقت امراض قلبیه یا بند و بصورت سالکان طریقه محمدیه خوب یافت و صفا و اخلاق و حالات و کیفیات نمایند و اسباب علامات آن بشناسند و فرق اخلاط صالحه و فاسده
 بفهمند و امتیاز امراض ادویه ساز و چه آن کنند و از ادویه و علاجات آن آگاه شوند و به خطا معالجه بکار برند و در تشخیص غلط نیفتند و صحت سلامت صلاح و فلاح و ازین سر
 و شفا ی عاجل و اجل خیریت و عافیت و سعادت و نجات نصیب گردد **بیان** آنکه مانند مرض دینی که با دوی سافج است مرض قلبی هم دو قسم است یکی نفسی که در اصل خلقت
 اخلاق و میمکاتن میباشد و متمسک العلاج است و بجهت و کد تمام فی الحاله صلاح و کیفیت آن کرده میشود و یکی عارضی که بسبب صحبت بدو کثرت اشتغال افعال ناشائسته پیدا میگردد و
 بآنکه تدبیر علاج پذیر است و با کمال زائل میشود **بیان** اوصاف و اخلاق نیک بدو و طبعان و حاکم قلبان و مبرودین و مرطوبین و یالین و جان جدا تفصیل بیان مناسبات
 و مشارکات و خصوصیات همه اخلاق و اوصاف و خصال هر یک از ارکان و افرجه و اخلاط و کیفیات و ضرر غلبه و نقصان هر واحد و از اعتدال اینها حاصل شدن اعتدال اخلاق
 و استقامت بر جماعه اوصاف حمیده **تفصیل** کارهای نفس حیوانی و روح انسانی و آثار و انوار هر یک علیهم السلام **بیان** آنکه مانند اخلاط اربعه ظاهر و باطن
 هم چهار خلط معنوی است اول علم که بمنزله دم است و دوم غضب که بمنزله صفرا است و سوم شهوت که بمقابل بلغم است و چهارم و هم که بمقابل سودا است و ضروری بودن این هر چهار
 خلط معنوی در انسان نبودن اخلاط اربعه ظاهر و باطن **بیان** مضرات افراط و تفریط هر یک خلط تفصیل و مصالح و خیرات اعتدال هر واحد تمشیل و انقض
 و واجبات لغذا و تشبیه پنجه در شریعت حرام مطلق است بسم قاتل و آنچه مکره است نجورات و دیگر مضرات و آنچه مباح است بغوا که و بقولات و مثل نوافل مسنون و داعیه
 مآثوره بخدای و داعیه و دیگر افکار و اشتغال معتبره اکابر دین که بکنایه و دلالت التزامی از آیات و احادیث استخراج و استنباط فرموده اند و دای غذائی و باقی افعال و اعمال
 که بزرگان سلف خلف از پیش خویش برای نفع سالکان بر آورده اند و خلاف شرع شریعت نیستند چون دوائی مطلق اند که غذائیه ندارد **بیان** آنکه و یلیکین
 دریافت کیفیت مزاجیه مریض قول و فعل است که اقوال بمنزله قاروره است که از رنگ سخن حقیقت باطن مفهوم می شود و کلمات پست و بلند و متوسط چون رتبه
 رتبه و طاقی و معلق و افعال بمنزله نبض است که حقیقت هر شخص از حرکاتش ظاهر میگردد و در وضع و صحبت بمنزله بشره و سخته است **بیان** اقسام نبض و قاروره

اظهار آنکه این طبایع باطنیه و مغالجه قلبیه این طور پنج خاص نیز فی سبب مخصوص این فقره بنیادین علم تازه از سر نو نهاده شد بیان ترک سبب و مراعات آن یعنی ترک کردن سبب بظواهر و رعایت نمودن آن مطلقا برای مومنین متوکلین که درویش ازین هر دو شق کدام اختیار باید کرد و در خود وضع درویشانه و مناسب حال سالک صیبت و لائق و متزاور ترک حقیقی گشت زیرا که در معنی اعزّه از اختلاف است بعضی بر آنند که درویش را با کلیه ترک اسباب ظاهره باید و اصلا هرگز تعلق باین علل نداشتاید و بعضی چنان میدانند که برگزیده است از منظر حکمت الهیه نباید برداشت و مراعات اسباب معنی داشته سرشته آن نباید گذاشت و مفصل حقیقت این هر دو آنچه بر خود شرح گشته بشرح بسط تمام بیان کرده شد و چون یک یک خبری را بیان کردن متعذر است و در متن فقط با ظواهر اختیار داد و مرض ترک آن اکتفا نمود و آمد بیان اقسام ترک که چهار قسم است ترک حکمی و ترک تصویری و ترک معنوی و ترک حقیقی و تفصیل هر واحد از آن مع دفع بعضی احوال بطریق جواب سوال بیان اقسام عایت که مقابل ترک اسباب عایه سبب هم بر چهار قسم رعایه حکمیه و رعایه صوری و رعایه معنویه و رعایه حقیقیه تفصیل هر واحد از آن فائده در بیان حال تارکان مبتدی که در عجب و نپا گرفتار میشوند و در بلای توهمات گوناگون مبتلا میگردد و بیان حال خیرال تارکان منتهی که بحقیقت ترک میرسند و فانی فی السور باقی بماند میشوند نصیحت علی بصیرت مناسب احوال هر یک از سالکان و بیان مصلحت و صواب دید و در خود مقام هر واحد از ایشان بیان معنی آیه کریمه بنا و لا تحمّلنا ما لا طاقه لنا به زبان عربی بیشتر از آن قریب و تن همان عبارت است که در رویا دیده یا در دشته بے کم و کاست نگاشته بیان حقیقت طاقه که ظهور قدرت الهیه است در عجب بیان صورت حال احوال و زریکه تجلیات جلالت با اعتبار ضعف و قوت طاق و لحاظ شد و شدید و فوق الطاقه و ضعیف و ضعف بقدری و دون الطاقه بودن آن و در هر پهن منوال بیان احوال تجلیات جمالیه نیز که جمال مفروض هم در حق انسان ضعیف جلالت است و بیان حال این کیفیات و احوال این تجلیات هم در نشاء دنیویه و هم در نشاء اخرویّه فائده در بیان آنکه تجلیات جمالیه ظهور حجاب بیشتر و بسیار است از تجلیات جلالتیه و ظهور حجاب هم در دنیا و هم در عقبی تنبیه و بیان آنکه کسی را که حق تعالی صابر بر بلا و راضی بقضا میگردد عطا میکند و الا ایشان را بتأیید و مدد خود قوت ایمان نیت محبه خویش و قوت نسبت مع السور و طاق احوال تجلیات جمالیه کمال حیرت و رافت بعد از آنکه ازین تجلیات بدون طاقه ایشان و در بلای فوق الطاقه بدون امداد و اعانه همه عاجز اند و هیچکس طاق مقابله جلالت الهیه ندارد و فرق درجات و تفاوت مراتب مقامات عوام و خواص و اخلاص و خصوص که نسبت نسبت با هم دیگر است بیان آنکه هیچگاه از هیچ تارک با کمال رعایت سبب ترک نمیشود و گاهی از هیچ گرفتار سبب مطلقا صورت ترک نمیرود پس اطلاق تارکان بر کدام کسان است و اطلاق گرفتاران بر کدام مردمان بیان معنی حدیث شریف انما الاعمال بالنیات و کشف حقیقت آن و تعریف عمل که حرکت باراده یا سکون باراده را نامند و بحسب خیریت و شریت همان نیت و اراده عمل هم خیر و شر میشود و تذکره در بیان اصل حقیقت نیت که منشأ همه نیات است و تفصیل و کیفیات دیگر فروعات که کلیات و جزئیات است -

واردی و مضمّن شرح و متن مسنی بقا السببان رجا و حشده است و دیدار الهی مومنین را پنج ممکن الحصول آنکه متنا و در خواست پنج متنق تصور نمود و با بوش خلل در تصدیق آن پیدا باید کرد و از شاست بے توفی محروم از آن باید گشت و دفع اشکالاتی و شبهاتی که بطور رؤیت لازم می آید و بیان جدا بودن احکام عالم غیب لطافت ازین عالم کثیف شهادت کشف حقیقت و احوال تمثیل عالم رویا و مثال بیان حقیقت رؤیت و کنه دیدار و عزت شایه بیان کتب تجلیات و جل بر بانه که صیبت و چگونه عرفا درین عالم شهود تجلیات میسر میشود و همه مومنین را بجه طور در آن عالم دیدار نصیب خواهد گردید و از چه راه و وسیع درین عالم از نظر با پوشیده است و بجه حیثیت در آن عالم هم پوشیده خواهد ماند و بیان اختلاف فرق سلامیه درین مسئله رویه اخرویّه که اکثر منکر و اقلی معتقد و حقا حقیقه بطور جامعیه محمدیه علی صاحبها الصلوٰه و التحیّه فائده در بیان آنکه اختلاف این هر دو گروه مقررین منکرین درین مسئله چون اختلاف متکلمین و حکماست و بحث وجود که حقیقت کا نفهمید با هم دیگر میباحثه میکنند و بجه تحقیق رویه و مری و رانی و بیان معانی دیگر الفاظی که با معنی آمد از روی لغت و مجاوره و تفریق دیدن بعضی

بصیرت و مواقع استعمال آن تمثیل بتجربیه صادقین و اطلاق دیدن ندیدن و هم من وجه دیدن و من وجه ندیدن انسان بحیثیات مختلفه و اعتبارات مختلفه و مکتوبات مختلفه بیان
 آنکه انکار رذیله آلبیه هرگز نباید نمود و امیدوار لقاء الهی باید بود و هم قائل رذیله او جل جلاله مثل رذیله مسکرات مادیات و ممکنات جسمیات نباید گردید تحقیق تجلی و بیان اقسام
 آن که تجلی وجدانی و تجلی مشهودی است و تقسیم هر واحد ازین هر دو قسم که جدانی یا حالی است و با کشفی و مشهودی یا نوری است و یا صوری مع تفصیل هر واحد ذکر انوار لطائف
 بیان اقسام تجلیات مصطلحه سلوک و تحقیق تجلی ذاتی و تجلی صفاتی و تجلی فعلی و اثبات رذیله بدلیل و برهان و نقض ادله منکران و جواب الاسئله حل اشکالات ایشان -
 واروسی و هم شرح و متن مسمی قبول این بیان وجه تسمیه بیان فاد و زوال بطریق اجمال بیان غیر متناهی بودن مقدورات حق جل و علا و ذکر مراتب
 مفصله متکثره وجودیه و شیونات ذاتیه و اعتبارات اضافیه و نسب اعتباریه و اضافات علییه -

واروسی و هم شرح و متن مسمی بدار السلام بیان معارف بعض آیات و ادیلات آنها بطول اهل عرفان و از ترتیب آیه و حدیث استخراج نتیجه
 و وجوب توسل باب یدیه علم علی محمد علیه السلام و بیان محبت اهل بیت علیهم التحیات و تعظیم و تحکیم اصحاب عظام و صحبه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و تعریف
 و توصیف هر واحد ازین همه حضرات کمال البغیة و اتمیة و اظهار امر و قبحی بلا شبهه نفسانیه و انانیة و بیان شان و ترتیب هر یک موافق مرضی خدا و رسول و مطابق مذهب حق
 محمدیان خالص بیان مراتب مقامات خلفاء اربعه رضی الله تعالی عنهم تفصیل حسب اراده الهی و هدایت رسالت پناهی و بیان فضائل و مناصب ائمه اطهار و اهل بیت علیهم
 التحیات و کشف هر حقیقت بالضاف بلا تعصب خلاف و اشتغال بعض خصوصیات و ادای شکر غنیات باقتباس احادیث و آیات و انکاهی بخشیدن از افراط و تفریط
 اهل ضلالت و دعوت بصراط مستقیم سعادت و قدر الدینی و حقوق شناسی که اصحاب مع حفظ مراتب و باس آداب تنبیه در بیان آنکه آنچه بعض ضعیف ایمانان گمان
 می برند که سیادت امرطبی است و یقیناً ثابت نمیشود این سخن غلط و بی اصل است و بیان آنچه در نیت مقدمه و قبحی و امر حق است و ادای آداب سیادت بطریقی که استیفاء را باید و مسلمانان
 را شاید مع دیگر متعلقات و مناسبات بنیقام و بیان شرف سادات محمدیه و شرافت این طریقه علیهم تحقیق مناصب است که از مناصب قرب حق تعالی است از نبوت و قوت
 و از ولایت بالاتر و از اکثری حقیقت این مرتبه پوشیده مانده است و بیان جریان این فیض و سادات بنی فاطمه مع تفصیل خصائص و لوازمات آن بیان حقیقت سیادت
 که اصل آن حبسیت و جلوه این دولت نصیب گردیده یکی سیادت صورتیست که فقط باعتبار نسب فرزندی ظاهره است و یکی سیادت معنویست که نام قرب خاصیست معتر
 باامت قائمه در بیان اتحاد و صفای کلی در میان آل و صحابه شرف بزرگی و کمال با هم دیگر ساز و دوازست فضل کلی بعض بر بعض من کل الجهات ثابت نمودن
 و در بجا اثبات نقص می بعض بودن جهالت و ضلالت است و اظهار نفسی خجاست است و دعوت بسوی مذهب حق و ارائه طریق صوب حق مطابق کتاب و سنت
 و احقاق حقیقه محمدیه باقتباس آیات تحقیق لفظال و اهل بیت و بیان معنی لغوی عرفی آن و تفریق اعتباریست بچند وجه نمکته در بیان آنکه پس منظر ذات شخص
 و دختر منظر صفات می بود و فضیله و اشرفیه حسین علیها التحیات تحقیق نتیجه بمعنی سلام است و تحیات جاثه آن تنبیه در بیان آنکه نزد بعضی اطلاق صلوة
 و سلام مخصوص جناب رسالت آت است و در ضمن و تبعیت جائز بر آل و اصحاب و پیشین بعضی چنانچه گفتن آن بر رسول مختارست همچنین استعمال آن بر ائمه آل اطهار
 و بیان آنچه درین امر مختار معمول محمدیان خالص است و تحقیق این مرام تفصیل تمام -

وارد چهارم شرح و متن مسمی پیشرو نذیر و دعوت بتوبه و استغفار و باقتباس آیات تبشیر و انذار مع تحقیق و تعریف بشارات و انذار بیان رجاء و جنبه
 از فحشا یعنی جاکه قوی و امید آتی بر رحمت حق باید داشت و هرگز با یوس و نا امید از مغفرت او تعالی نباید گشت اما بی خوف مطلق ملامت غضب الهی نباید شد و این قدر
 خوف ترس باید که بنده را از لواهی باز دارد و با تمثال او امر شرف سازد و در اباحت نیندازد و کثرت است اگر گناهی سرزد شود باز توبه و استغفار باید نمود و امید
 مغفرت باید بود که توبه ندم است و استغفار نیز از طاعات مأموره و خیرات مجوره است که بدولت عجز و قصور و گناه بدست می آید و مورد تجلیات غفور رحیم میباشد
 و بیان آنکه مقصود از رجاء بر کف خوف راجح و مشتق است که رجاء و امید ثمره ایمان است هر قدر ایمان قوی تر رجاء غالب تر و یاس نا امید می نمانی از کفر است

اعتبار است

چنانکه بلیقینی غالب یاس قوی تر و آخر کار بعد مرگ هر کیفیت که نفس را نسخ شده ملک آن پیدا گشته بموجب اناعظم عبیدی بی همان کیفیت قوت گرفته ظاهر خواهد گردید اگر
ایست صورت مغفرت و رحمت و نعمای بهشتی گرفته بنظر خواهد آمد و اگر یاس است بصورت غضب و عقوبات و دوزخی جلوه گر خواهد گشت چنانچه در دنیا هم بسبب آن
معامله بندگان موافق ظنون آنها میسر آید و آثار دینی و بلیقینی و انوار اعتقاد و اعتماد همه ظهور یابد بیان صورت حال شکر نعمت و احوال
باقتباس آیات سوره و هر قریب کوع و رجوع بر حجت حق بخشوع و خضوع کشف حقیقت معنی آیه حبیب دعوت الداع اذ ادعان که واجب تعالی اجابت دعوت
جمع حقائق مکنه کرده و آنچه هر حقیقت اقتضای آن معنی نموده آنرا همان عطا فرموده و الا لا همیشه مردمان دعا می کنند و هیچ اثری برایشان ظهور نمی آید و آنچه
پذیرا می شود از قسم جان دعوت مقبوله است بیان آنکه گناه و عصیان مومنین بنظر غفاری حضرت غفار است و اقتضای مغفرت از رب غفور و رحیم خود دارد
مع جواب سوال آنکه خطایا چنانچه از جناب غفار اقتضای مغفرت دارند از درگاه منتقم حقیقی مقتضای انتقام و سزا می رسد با استشهاد آیات و احادیث بیان
آنکه علماء قشری که غافل از حقیقت اند بندگان الهی را از یاده از حد می رسانند و بر غم خود این خوف و دهرشت را ایمان میدانند و حال آنکه بندگان را بی توسل و عبودیت
میگردانند و حق را گویا دشمن می نمایند و لیا و اسرار انجین خوف نمی باشد خوف و جای ایشان علیحدت است که از دوزخ و بهشت نیست از قسم معامله بی محبان با
محبوبان است و این مقربان سید قرب عباد الله میشوند و حقیقتی است که هر بان بیان میکنند و او سبحانه را التواب میخوانند و عاصیان را یلوس نمی گردانند بیان
آنکه ایمان یاس غیر مقبول است و توبه این وقت هم رد و مقبول نیست اما لطف همان است که عند القدره ترک معاصی باید نمود و رجوع الی الله باید فرموده - ان
وارد چهل و یکم شرح متن سیم سلطان سیم بیان علیه سلطان انسان و حجت و برهان بودن او برای نفس خمش و فصاحت بیان و خلافت رحمت بیان
حقیقت انسان و کیفیت عرفان یعنی بیان آنکه ماهیة انسانیه چیست و کیفیت عرفانی چگونه انسان را حاصل شده و معرفت تامه از چه راه نصیب گشته
و بیان خلافت این نظر کمالات و جامع جمیع صفات و انظار علو مرتبه عظمت و وسعت و شرافت او بر جمیع حقایق موجودات و جامعیت و افضلیت او از ملائکه هم
ترغیب بصحبت انان لکل کمال استفاده گرفتن از کلمات و تصنیفات اولیاء الله و استفاده بطریق اولیه از احوال ایشان نیز -

وارد چهل و دوم شرح متن سیم چون القول کشف حقیقه حسنه قول بیان حقیقه امکانیه و ما یخلق بهای بیان ماهیة امکانیه
و بیان مقتضیات ذاتیه آن که از لوازم و تعلقات حقیقت مذکوره است و آن حدوث و کون و حصول و تغیر و تبدل باشد و بیان آنکه نزد ارباب ظاهر و دلیل
حدوث همین تغیر ممکنات است و برهان ایشان برهان اتنی است و پیش ارباب حقیقه حدوث ممکن که مقدم و ذاتی است علیه تغیر است که عارضی و بعد از حدوث
و برهان ایشان اتنی است و کشف این معنی تمثیل دریافت کردن طبیب متعفن اخلاطی را و اول از لمس تب را حس نموده پس بدون دیگران متعفن اخلاط و بیان آنکه
امکان علت حدوث ممکنات است و لهذا حکما قائل حدوث ذاتی همه ممکنات اند و بعضی حدوث زمانی هم با حدوث ذاتی جمع شده میدانند و علیه اتفاقا امکان را
میشناسند بخلاف متکلمین که علیه اتفاقا حدوث را میفهمند و اظهار نا ملائم بودن این سخن و بیان نقص حکمت و قصور عقل حکما که با لاط و جواهر را قدیم و لازوال میدانند
موافق معرفت حقه انبیا علیهم السلام ممکنات موجوده با لاط باشند خواه مرکبات جواهر بودند خواه اعراض همه محدثات اند همیشه و معرض زوال

وارد چهل و سوم شرح متن سیم بقول بلخ بیان وجه تسمیه بیان معنی قول الوجود بین العدمین کالطهر المتخلل بین الدین و اصل
این کلام بیان عدم اصنافی و فنای صوری این وجود اعتباری است و اظهار تغیر و تبدل پیکر انسانی که صورت شخصیه هر شخص باشد آنکه آنکس نفس ناطقه و اقوالی
آنست که این عقیده باطله است و بیان آنکه تعیین مدت زمانی برای وقوع قیامت کبری از جماعت است اگر چه آمدن آن بی شبهه است بیان این در شستن اخبار و موافق حدیث آیه
وارد چهل و چهارم شرح متن سیم معنی بیان اقسام معینه که یکی صورت است و آن یا تقارب یا تقرب یا اقتران و یکی معنویه است و
یکی اصنافیه است و یکی حقیقیه و یکی اعتباریه و یکی علمیه و یکی بالملازمه و یکی عارضیه و یکی لازمیه و یکی و یکی کسبیه و یکی و صغیه

بیان ملازمه انانیت و اثینیت یعنی مراد از انانیت علم خودی و اثینیت خویش است و از اثینیت دوسوی و نایرت و علم خودی دوسوی لازم است خواه دوسوی اعتباری باشد خواه حقیقی چنان علم هستی مرتبه نیست که منشأ اثینیت و کثرت است و معتبر بوحده و بیان تنزیه و درایت مرتبه ذات محض واحدیه مجرده که در آن گنجایش دوسوی جود من الوجوه نیست -

وارد چهل و پنجم شرح متن سیمی بتاویل الاحادیث بیان ادا شکر عنایات خاصه حق تعالی آن علیم مطلق احسان انعامات مخصوصه تفضلات مبدوله بحال جود و اظهار عطای الهی مملکت ملک جود و سلطنت حقیقی باین بنده عاجز و درویش و دعوت نامه هدایت عامه و جامعیه نمیدرسد اسرار مطالب هر کلام من کل البهات و قوت توفیق و قدرت تطبیق در سایر حالات بیان نکات بعضی احادیث و آیات یعنی لطائف حدیث شریف قلبی من بین اصبعین من اصابع الرحمن و ان الله خلق آدم علی صورته و آیه جوده یومئذ ناضره الی ربها ناظره و تاویلات دیگر کلمات اقتباساً بطریق اجمال و بیان بسیاری و بیشمار خبریات معانی هر کلام از روایات ثلاثه و بی نهایتی و بی پایانی معانی و مطالب کلام الله و احادیث حضرت رسالت پناه و منظریه صفت کلام بر لای صفت علم مانند منظریه صفت علم برای وجود و اعجاز کلام خدا و رسول مشرف خصوصیت محمدیان خالص -

وارد چهل و ششم شرح متن سیمی بقول ثابت لقرین و توصیف این اسم بیان موت و یقین وقوع آن و سر توجیه نفس شتهیات حقیقت میل و بسوی شهوات که باطل بظرف ملائکات خود مایل و زعجت و بیان آنکه حصول سعادت و ترک لذات و باعث نجات قطع لذات است اظهار آنکه موت و حیات در مخلوق الهی و امر وجودی است و وجه تقدیم ذکر موت بر حیات در کلام الهی حسن تقریر تعبیر این عرصه حیات بموت و تقریر شروع کارخانه عالم حیات بعد موات -

وارد چهل و هفتم شرح متن سیمی بشراب طوبی بیان آنکه با وجود غلبه سستی و کیفیت جذب الهیه با س امتیاز و حفظ مراتب آب شرعیه از کیفیات جید و مقامات است و بدستی نمودن و متجاوز از حد و حقه بودن از کیفیات ردیه مقامات سفلیه است و حقیقت حال مقلدان و ملحدان بیان حالات سکر و صحو و تعریفات لازم آنها

وارد چهل و هشتم شرح متن سیمی بمداولة الايام بیان حقیقت اعتبارات اوقات و ایام که از موجودات اعتباریه هینه و مفروضه معتبره انسانیه اند لیکن از قبیل فرض انیای اغوال اند و ذکر سینه فکلیه صوره ارضیه اعتبارات تقسیمات و اختلاف حرکات حیثیات حرکت قطعی و حرکت توسطه امتیازات جمیع از منته و اوقات با وجود ارتفاع این کیفیات بیان سیر منازل شمس و تحریک لطائف جدید استخراج از الفاظ و حروف آیات و شمس تجریمی مستقر لها و تقریر فناء منازل که تا حال کسی را بنظر نیامده تحقیق زمان و تحت الزام بودن جسمیات اادیات و تفریق مجردات غیر زانیات و تفاوت مراتب درجات از علو و سفلیه و تدریج اضافی حقیقی

مع وضع شبهات و بیان غیر زانی بودن محدوده عرش عظیم ملک قدیم است و ذکر دلائل اربعه اصول و کشف حقیقت اجماع امت رسول که خلاف از ان جائز نیست و بیان اختلافات جزئی در امر جسمی یا در فروع امور کلیه انتساب طلاق مخالفه بجانب اطل از مخالفین با وجود وقوع مخالف در مبطل و محقق از طریق بیان تغییر و تبدل که از لوازم ذاتیه ممکنات محدثات فانیات است و ترک معنی وجودی و عدمی در ممکن موجب تغییر حالات است که به تغییر و تبدل فقط ذات واجبیه است و نصیب مفهوم منتزع همان صرف عدمیه

بیان جواب سوالی که چون کل ماسوی السعادت و فانی شدنی است پس چرا عرش رحمانی را هم محدث نمی شماریم و از چه راه فانی شدن هم فانی دیگر عالم باقیات بطوریکه روایت داریم و چنانچه حدوث و قدم دو قسم است ذاتی و زانی، همچنین فناء و بقا نیز بر همین دو وجه است پس قدم ذاتی و بقای ذاتی حق است و پس مانند حدوث ذاتی فناء ذاتی هم نصیب همه ممکنات است و هیچ موجود ممکن هیچگاه خالی از این نیست و در بعضی ممکنات زانیات که با حدوث ذاتی حدوث زانی هم جمع شده است در همان بعضی

باقای ذاتی فانی زانی هم جمع میشود و خواهد شد تعلیم مطالعه شرافت و مرجع خویش در مشاهد هر حالتی که در پیش آید و هر کیفیت که رونماید که این مطالعه در هر محاله بسیار مفید حال بیشتر استقلال است و بقوت ظهور این نسبت موقوف بر نصب قیومه و خلافة الوهیت است -

وارد چهل و نهم شرح متن سیمی بلاغ الناس بیان حالات و اوده در سلوک که غفلت و خیرت و فناء و بقا و سکر و صحو و یقین و تکین و غیر ذلک

تحقیق نفس الزمان و تفریق زمان حقیقی و اضافی و ثبات حدوث ذاتی و زمانی برای همه ممکنات پنج جدید که تا الیوم کسی آن متکلم نگردیده و در هیچ کتابی چنین تحریر نشده
یعنی نظر بر آن حقیقی که منشأ انشراح زمانه اضافی است و عبارت از نسبت امتدادیه حضرت وجود و جانب حیثیه بقا نفسی ذات الوجود است و صفتی از صفات کمالیه جوهریه است
و سومی بقدم ذاتی و دومیته نفسیه و منظر و تجلی گاه معنی نفس الا مرئوم واقع است زمانه اضافی را جدا و ممتاز ساخته محدود را هم مع این زمانه که معلول اوست حادث زمانی
خوانند بجاست و اگر زمانه فقط همین زمانه اضافی را دانسته عرش را قدیم زمانی دانند و است که هیچ محدود و محدود صورت لازم نمی آید بیان آغاز و انجام اضافی زمانه
که مسمی بازل و ابد است تقسیم از منتهی ثلثه و دیگر تقسیمات و امتیازات و بیان آنکه حرکت زمان بحیثیه بقا از جانب ازل بسوی ابد است و بحیثیه انقضا از طرف ابد بجانب ازل است
و اینهمه حیثیات اضافیه و اعتباریه اند نفس الزمان الآن کما کان است نه ازلی است نه ابدی بلکه ازل ابدیک آن در نیز تجمیع است بیان مطالعات نیکه حیات طاعات
و عبادات خود منسوب بواجب تعالی گردانیده حواله آن قدیم باقی باید کرد تا فانی نشود و مدام ثمرات دست و بدو سیئات و خطیئات و زلات خویش محسوب بحقیقه
ممکنه فانی ذاتی نموده از خود دیده بر زمره خود باید گرفت تا باقی نماند و مضرات نرساند هر چند فی الحقیقه همه من جانب ابد است بیان دیگر متعلقات تن و تمیان بهج
تحریر و تقریر مطالب مخصوصه این کتاب و بالا صاله مفصل کشف آن خصائص بالاستیعاب طو ذکرو نقل مقدمات مرقومه معلومه دیگران تقریباً بقدر ضرورت بالا بجا
و الاجمال و برای تحصیل این علم الکتاب حاجت اکثر مواد و مناسبت جوهر استعداد و ضرورت جامعیت بیشتر علوم و کمالی -

وارد پنجاه و چهارم مع شرح و متن سیمی بر نیت الکواکب بیان تزیین الهی دایره اسکان را بنقاط اعتبارات مانند زینت دادن سمای دنیا بکواکب بیان
حفظ مراتب ادوی حقوق و تشبیه اعتبارات باطله بتاره های نخ و شوم و تمثیل اعتبارات حق بسعد و نیک نجوم و بیان نظرات و تاثیرات هر یک بمنظورین خود هاز
نخسته و سعادت بیان مطالب استعارات نجوم و کواکب یعنی مطلب حقیقت و معنی وحده در کثرت را با الفاظ متعدده از استعارات نجوم و کواکب کلمات
متکثره از تشبیهات مناسب بیان نموده آید بیان شریده و در این طومر مرتب حضرت وجود مطلق که محیط همه موجودات صوریه معنویه است پنج جدید مطابق منظر آنها
هم در عالم حقیقت و هم در عالم صوت اول دایره وجود سیمی باستوای رحمانی فوق الفوق همه مراتب است که منظر حقیقی آن حقیقه محمدیه است و منظر صوری آن عرش عظیم است
دوم دایره وجود سیمی بوجوب الوجود است که منظر حقیقیش وجوب بالغیر همه ممکنات است و منظر صوری کرسی سیوم دایره امکانی سیمی بدایره کن فیکون است و منظر حقیقی
آن مرتبه احتیاق موجودات کونیه است و منظر صوری فلک ثوابت چهارم دایره ملک و تمسک است و در خارج منظرش فلک زحل است پنجم دایره القاسم منظرش
در اجسام فلک مشتری ششم دایره افلاک است و منظرش فلک مریخ هفتم دایره تنویر است و منظرش فلک شمس هشتم دایره انبساط است و منظرش فلک زهره نهم دایره تقدیر است
جزئی است و منظرش فلک عطارد دهم دایره جمال است و منظرش فلک تمراز دهم دایره جلال است و منظرش کره آتش دوازدهم دایره لطافت است و منظرش
کره هوا سیزدهم دایره آفت است و منظرش کره آب چهاردهم دایره نزول است و منظرش کره خاک پانزدهم دایره تالیف است و منظرش جسد
شانزدهم دایره تولید است و منظرش نبات هفدهم دایره ایحاست و منظرش حیوان هجدهم دایره باطنیان دایره جامعیه مطلقه است که تحت التحت و منظر آن انسان است
بیان استوای رحمانی بر عرش و تنویر آن خلق زمین آسمان و اقیانوسها و بیان جمیع مراتب عرش تا فرش و حقیقت حال تمام کمونات مجردات و مادیات از حقیقت
محمدیه عقل اول گرفته و دیگر عقول و نفوس و سادات و خاصه موالید بیان تعقیب بعطف شمس در آیه ثم استوی الی السماء و نکته صلا استوا بحرف الی و علی بیان تفصیل حاطه الهی بحجم جهات همه حیثیات
وارد پنجاه و پنجم مع شرح و متن سیمی بعبودة الوافی کشف مرادات از عبودة الوافی در بنجادهایت راه خیریت و نجات دین و دنیا بیان سلوک و حالات
و تاویلات بعض احادیث و آیات یعنی موری که متعلق بسلوک است و حالاتی که سالکان را در طریقه رو میدهد و گفته حقیقت آن کلیه و بیان تاویلات
بعض احادیث و بعض آیات که مناسب مؤید حالات مذکوره است و بیان فوقیه طریقه علیه محمدیه که متمم و مکمل همه مراتب است و در جانب عروج چون جنبس عالی حاوی
محیط هیکل است و در جانب نزول مانند نوع انسانی اثرن همه انواع هدایت تحصیل نجات و دلالت باحصل درجات مقامات تصفیه در بیان

نسبت مگر حضور و شهود و آگاهی بحق بجهان بمنزله علم حضور نفس که وصل و قرب معین عبارت از همین حالت است بیان کیفیت نفس کشی و جهاد با نفس و فانی توهم ناپاکی
تحولش و انقطاع از مقتضیات طبیعی و نفسانی و تفصیل جزئیات اینها مع اسوله و اجوبه و آمده بر مطالب مکرره که مقتضیات ذاتیه اشیا از اشیا زایل نمیشوند پس با وجود
نفس انقطاع از مقتضیات آن چگونه نموده آید و منظور از بیعت چیست سوال بر آنکه درجه تائب اگر اصل فاضلتر بود پس در حق انبیا علیهم السلام که معصومین اند چه گفته شود
مع جواب آن در بیان فرق گناهان عوام و خواص و نیک و شگفت گردیدن حقیقت هر امر و حضرات انبیا و حقیقت معصومیه ایشان و محفوظیت اولیا و دوام بدید قصو
خود آمده تائب مستغفر بودن اینها سوال و جواب که تمثیل مخفی شدن ستارگان در نور آفتاب و مخفی گشتن موجودات کونیه در نور حضرت وجود واقع شده و
الطهاره امر حق و اسرار توحید مطلق قطع نظر از توحید وجودی و شهودی که مسلک خاص محمدیان خالص است و تربیت مناسب حال سالکان -

وارد پنجاه و هشتم شرح متن سنی لعاقبه الانبیا بیان مقام کشاف عواقب جمیع امور و دیدن آل کار و بدین چشم بصیرت بیان صبر استقامت
و امر تحصیل آن که اطمینان قلبی به صبر بر بلا و رضا بقضا حاصل نمیشود تحقیق ذات الصبر ذات الاستقامت که اصل حقیقت اینها چیست و این هر دو
امر از صفات الهیست و توجیهات اطلاق صبر نمودن بر حق سبحانه که یک اسم و تعالی صبر است و هم تقریب مناسبت ذکر جهات اطلاق شکر بر حضرت شکو بر بیان
آنکه اطلاق صبر بر صبری در دو حال کرده میشود یکی در وقت فقدان مرغوب و یکی در وقت وجود آن مکرره و فرق مراتب کمی و زیادت آن فائده در بیان آنچه
مطلق بصبر استقامت است بیان عظمت مرتبه استقامت که فوق الکرامه و منتهای مقامات و اخیر معاملات است و حاصل جمله سیر سلوک و شامل همه حالات است
چه صبر چه شکر چه رضا چه تسلیم چه قناعت و چه توکل و امر است بس عظیم تقسیم آن بر دو قسم که استقامت صوری و حقیقی باشد مع تقریفات و فرق مراتب آنها و حواله
اقسام صبر فرق مرتبش بر وارد هفتاد و هشتم سنی بصبر جمیل تنقیح در بیان آنچه از کلمات و حکایات بعضی اولیا مستفاد میگردد که چه جای صبر بر مکرره و رهنی
از کمالات خویش باید شد که صبر بر آن باید نمود بلکه از رضا هم گذشته شکر بر آن باید نمود و از بی مقام هم ترقی کرده حساس آنرا در مشاهده معشوق کم باید کرد و تقسیم سخنان خبر
از غلبه سکر میسرند و انبیا از عدم اطلاع بر حقیقه مینمایند و هم اینچنین قابل استمرار و دوام نیست و بالفرض التقدير اگر باشد خیر خوب بهتر است بلکه نقص مرتبه کمال انسانی است
و در بادی الای علی میناید و بیان حقیقت الامر و آنچه تحقیق این محبت و فرق مراتب است تفصیل حالات و کیفیات و مقامات عوام و خواص و خصوص الخواص کشف
کنه حقیقت رضا بقضا و صبر بر بلا و شکر بر نعمائیل در بیان عاقبت هر عمل که زمانه بالعدل است و شروع وقوع معاملات جزا و سزای آن بر نفس عامل از هفتاد و
که عرصه آن عمل منقضی گشته و لعبود در عالم برزخ تا روز قیامت که داخل ابتدا و وسط و انتهای عالم عاقبت پس عواقب امور و فهمیده عمل باید آورد و فریب صوت رنج و
رحمت حالت بالعدل ناید خورد **تعریف** سنی ظاهری و سنی باطنی **لقیر** آیه لا یكلف الله نفسا الا وسعها و بیان آنکه وسع نفس هر شخص جد است و حکم هر کس
شرعیت طریقت بقدر طاقت و قدرت اوست تذیل تقسیم وسع و بسط نفس بر دو قسم یک بسط علمی و یکی بسط جسمی مع تفصیل هر واحد و هم تعبیر وسع نفس با آنچه
ما بیه و اعتقاد آن اقتضا کند و فیضان واجب بحسب همان قابلیت هر مایه میرسد و سبب اختلاف احکام شرائع و ادیان حسب اوقات و ازمان و مانع بودن شرعیت مصطفویه
و خیریت و خاتمیت طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوٰه و التحیه -

وارد پنجاه و نهم شرح متن سنی بغیر عظیم بیان وجه تمیز مناسبت معانی متضاده لغویه بیان فنا و بقا بطریق معرفت و سلوک
یعنی بیان حقیقت فنا و بقا که چیست و اظهار کنه آن که از چه راه فنا حاصل میشود و چه سبب بقا میسر میگردد هم بر سبیل عرفان و وجدان که پنج عفاست
و هم بیان آن حالات بموجب مصطلحات سلوک که اکملین برای اخبار از کیفیات در اصطلاح خود الفاظ مقرر کرده اند مع توضیح مرادات و تصریح تعلقات آن
و سوال و جواب بتقریب بیان کشف کنه حقیقت ممکن با عدم و فانی بالذات بقیه نمودن و سرشور و نقائص معانی سلویه آثار و مقتضیات او بودن و فهم
منظومه و مغلطه و فهم معانی این قسم عبارات که وجود منشأ بر خبر و کمال است و عدم مبدأ هر نقص و شرارت و بیان منصف شدن حقیقه مملنه هم بآثار عدمیه و هم

بأنوار وجودیه بسبب انعکاس وجود متبدل گردیدن جمیع نقائص ذاتیه او کمالات بالکلیه -

وارد پنجاه و ششم شرح متن مسنی بفتح بیان مراد از این اسم و ذکر آنکه انتسابی نوبه ضایفه مقتضیات مکانیه برای تمام نعمه ظهورات تجلیات جمیع اسمای خود حق سبحانه بذوات انبیا و اولیا که معصومین و محفوظین از معاصی صغائر و کبائر اند فرموده است و نظردید تصور و عجز بندگی خودشان را کشوده عند الله و عند الناس محزون و مکرم نموده است **بیان محافظه حال وقت اجتماع رجال که هرگاه اکثر ارجوع خلق بطرف درویش شود و نسیم قبول السوی او در باید که در آن زمان بخواسته حال خود کوشد که در چنین اوقات بمقتضای بشریه اکثر تنگ طرفان خام و سالکان ناتمام از جا میروند و توبهات گوناگون گرفتار میشوند حکایت عجیب است** اما که بسیار خواه مناسب بمقام سوال جواب جهت رفع شبهه دارد بر آن کلام **بیان قصه تقریب در و این دارد و صورت حال تمام رند و ادوات وقت بیان آنکه هیچگاه ایمان از کمالی نباید بود با وجود حقیقت بینی حفظ آداب مراتب باید فرمود تربیت حال کسان مرج خلق و مشایخ عصر با قناتس تمام سوره نصر و اصلاح حالات و تلقین معاملات با خلق و خالق و بر اعتبار دشمن رد قبول مردمان قطع نظر نمودن از همه کار و بار ایشان **بیان** معبودیه مطلقه حق تعالی و فرق عبادت عامه خاصه طاعت حقه و باطله تفسیر آیه ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون مع آیه سجده و کشف سر آن تحقیق عبادت خالص مثال خدمت محبوب انصاری عمل بر قسم یک بر یک دنیا و یک برای آخرت و یکی خالص شد **بیان** مناجات و التجارب غفور بید عجز و قصور -**

وارد پنجاه و هفتم شرح متن مسنی بدین الحق بیان تعریف آن و اظهار وحدانیه حق که وجود او وحدت اشتراک معنوی دارد نه اشتراک لفظی دیگران اوقات بدیهی است **بیان** توحید کمال جامعیه و دایمیه که صراط مستقیم اعتدال محفوظ از شرک الحاسوت **بیان** حقیقه عبودیه و غلبه ربوبیه یعنی حقیقت عبودیت تمام جواهران بر دایره ربوبیه است و هرگز لیاقت انحراف و طغیان ندارد و هر مخلوق عبد حضرت خالق العبادت و لعبادت مطلقه معبود علی الاطلاق سرگرم و مرتبه ربوبیه در هر مقام غالب بر مراتب عبودیت و حاکم آنست بتفصیل دیگر مناسبات مع دفع شکوک و شبهات -

وارد شصتم شرح متن مسنی بیانات بیان تعریف آن و اظهار شهادت ظاهری بر باطن حق و بودن او تعالی ان شفعه نفسیه شاهد بذاته لذاته و در ضمن شهادت او بصفات اسمای خود بر هر شئی شهید است **بیان** بر این قیاسات عقلا و معارف و مکاشفات عرفا و میر من الله الی الله و عن الله بالهدی و فی الله و کم و نا پیدا گردیدن جمیع نجوم علل و معلولات در نور شمع حقیقت و تادیلات الشمس و ضلها و القمر و انوارها **بیان** علل و معلولات مع فوائد و نکات جدید و تازه تحقیقات و تعریف هر یک بتفصیل تقیسات و تطبیق بعضی اصطلاح متکلمین و حکما که در اکثر مواضع سبب اطلاع با هم گزیناع دارند و انفعید اشکالات بمیان می آرند و گفته حقیقت کل حزب بمالید هم چون حدیث البصری تحقیق حقیقت بین **بیان** اقسام علل که علامه تامه ناقصه علامه الما هیه و علامه الوجود و علامه بادیه صوریه فاعلیه و غایه و شرط و ارتفاع مولد باشد و متعلق به **بیان** چهار قسم معلول که یکی مصنوعات بشریه و حیوانیه است و یکی مصنوعات طبیعی و یکی مصنوعات نفسانیه و حیوانیه و یکی مصنوعات ربوبیه و بیان شش چیز موقوف علیه صنایع بشریه که همیولی و مکان زمان ادوات آلات و حرکات است و صنایع طبیعی چهارین سوای ادوات و آلات می باید و صنایع نفسانی احتیاج همیولی و حرکات است و پس حق تعالی که صانع حقیقی و قادر مطلق است حاجت بهیچ چیز نیست و باعتبار این عدم احتیاج حکما و صطلاح خود و حق تعالی را علامه موجه علامه میخوانند و علامه تامه میداند **بیان** آنکه محمدیان خالص اسمای الهی کمال احتیاط و حزم میکنند و از پیش خویش نامی نمی نهند و غیر از همان اسمای حسنی که از شارع خود علیه السلام شنیدند بر زبان نمی آرند و با لفاظ تر اشد دیگران و مصطلحات مقرر کرده بکار گنان اصلا کار نمی نازند **تعریف** واحد حقیقی موافق متکلمین و حکما و اصل اختلاف معینین و کشف **بیان** مراتب حدت که بسیار است و حدت مرکبات کلیات و یکجه وحدت بساط و جزئیات و یکجه وحدت ضایفه و اعتبار و یکجه وحدت حقیقه که نصیب حق است و بیان وحدانیه او سبحانه و اظهار آنکه آنچه بعضی حدت را بسبب شمول و عموم آن مساوی وجود دانسته عارض همه موجودات خارجیه و ذریه در یافته اند و بعضی حدت را نفس الوجود میدانند این همه حقیقه الامر نفهمیده اند و پیوسته هر گرم رد و قبح هر یک گردیده اند و کشف امر حق واقع

قائده در بیان آنکه هر چند با عقل و نور علم و قوت عقل خود دست یازند و سعی شناخت حقیقت حق تعالی کنند لیکن ذات حضرت محمد را بی بحیر و خاص حقیقت نداده اعتباری از اعتبارات خود و طبیعتی از حیثیات خویش در دست علم ایشان میدهند و آنچه مختص بحضرت صفا و اجابا است نکشف نمیشود و اظهار این حال است که مثال در بیان شرف مرتبه انبیا و اولیا و مومنین صلحا و قیما در بیان آنکه اگر خوب معنی وجود و عدم فهمیده شود هیچ اشکال در هیچ امر پیش نیاید اصل الاصل غلط فیهما مردم تا فهم همین است که وجود را معنی عدمی و عدم را معنی وجودی در او نام خود گمان میکنند **بیان** آنکه عرفا و حکمای اهل اسلام را بجز شنیدن مصطلحات محدثه ایشان تا فهمیده مثل جهل تکفیر نایند نمود اما از این قسم الفاظ غیر مصطلحات شریعت غرض آنکه سویم شکوک ترددات عوام است خود تکلم نباید فرمود و حقیقت هر امر نیک باید فهمیده و متعصب نباشد و باید گردید **بیان** امثال مختلف شدن عبارات متکثر گشتن لغیرات و واحد ماندن امر متعبر عنه فی حد ذات ملکیین راه صفا و اتحاد در بیان معنی مثل مشهور است که چرا گوید و در روشی که چرا گوید هر دو را بجز باید فرستاد تعلیم آنکه اکثری از نادانان فقره در حقیقت و تعصب نمیکند و بخطا درین بلا مبتلا میشوند و تحقیق هر واحد جدا جدا و تفریق مراتب امتیاز محمود و مذموم و مفید و مضر بودن اینها و بیان اصل نشأ این هر دو امر که حیثیت و چنان ظهور مینمایند و اولیا و عرفا درین امر چه طور معامله میفرمایند **سوال و جواب** بر این معنی که اگر سوای علم الهی یافت همه ناشی از وهم باشد پس فرق دریافت خواص عوام دریافت صحیح و غیر صحیح و حکمت و عدم حکمت چه بود **بیان** آنکه آنچه حقائق و دقائق از مرتبه حجج السید حقیقه جا معارف بالذات نایل میشود در آن موطن حجاب قبلت و بعدت مطالب ترتیب مقتضات که مشروط الفاظ و اصوات است مرتفع است بلکه گنجایش گفتن دفعه واحده هم در نزول آن معانی نیست محض انکشاف است **بیان** تاویل آیه بضیق صدری ولا یطلق لسانی الی آخره -

وارد شخصت و حکم شرح متن مسمی بنعمته الله تعالی لغیرت نعمت که چه چیز است و ادای شکر آن چه طور باید و چنان شاید و اظهار انعام عام و احسان حق و عنایت بی غایت فیضان مطلق و هم مویته خاص الهی که چنین کتاب کجا شفا سرآیات و احادیث عنایت فرموده و راه هدایت نموده مستغنی و بی نیاز از دیگر همه علوم است تکمیل دین متین خالص محمدیان پر دخته **بیان** شکر و شکایت و بیان حال شاگردان شاکیان و اخبار آنکه اطلاق شکر و شکایت بر کدام مرتبه است و محسوب در افعال طبیعی تا کدام درجه است و اظهار آنکه هیچگاه حال انسان از لیاقت شکر و شکایت خالی نمی باشد پس اگر چشم بصیرت بر نهائی که مستوجب شکر است کشاده شود در سعادت و اگر نظر امتیاز بر امور که مستلزم شکایت است گماشته آید کمال عقوبت **بیان** اصل حقیقت ناشکری و شکر نمودن انسان که باعث ناشکری حیثیت و از چه راه می باشد و موجب خوشی و نشاط بر نعمت حاصله از دو وجه است یکی محمود که از راه حقیقت شناسی و معرفت است که آنرا ادای شکر می نامند و یکی مذموم که از راه دون بهمتی و حماقت است و داخل شکر نیست بلکه تفاخر است که بسبب تنگ نظری و کم حوصلگی و برخورد غلطی و پست فطرتی و بی بهمتی و حیالت پیدامی گردد **بیان** آنکه حضرات انبیا و اولیا علیهم السلام با وجود طریای همه حالات مقتضای بشری بجهت دوام قرب مع الله و استقرار محسوب و شمار اهل شادی و غم و غم و غم نیستند و همیشه به تجلی حق در همه مظاهر اطلاق خوف و حزن و ماسوی و فرح از لذت دنیا برین بزرگواران کرده نمی آید اظهار آنکه شکر و شکایت مخصوص بنعمه و بلا نیست بلکه طریای اینهمه حالات و کیفیات بر قلوب محض من جانب است و بحسب ظاهر علائق ظهور هر واحد و وجه متعدده دارد و تفریق مراتب درجات محمود و مذموم آنها و تدابیر و علاجات صور مذموم من توجیهات اولیاء الله و بیان لوازمات و خصائص مخصوصه هر قسم افراد انسانیة تعلیم کسب رضا تحصیل سلوک صبر و شکر که رفته رفته تکلف و تصنع رفع میشود **تعلیم** حالات قبض بسط و فرق مراتب مقامات خواص عوام تحقیق حسنات الا بر اینست المقربین و بعضی سیئات المقربین حسنات الا بر آنکه آن کلام قسم حسنات و سیئات اند که در حق دیگر اشخاص بخلاف اعتبار کرده میشوند **سوال و جواب** بر این معنی که برگاه تغییر احوال غیر حق سبحانه و اکملین هم باقی میماند پس فرق اهل تلوین و اهل تمکین چه باشد تفاوت در حالات و مقامات چه بود نکته در بیان آیه لیس کفله شیء و هو السميع البصیر که حق تعالی نفی وجود کمالات وجود و از کمالات فرموده و اظهار عدمیته حقائق ممکنه نموده -

و در شصت و دوم مع شرح و متن مسمی بقول الفصل لتعریف و توصیف آن بیان نبوت و ولایت و نسبت آنها
 بیکدیگر موافق قواعد منطقیه یعنی بیان چگونه نسبت نبوت از و بخلق بودن و اثبات مراتب فرمودن حضرات انبیا علیهم السلام و چگونه نسبت ولایت
 از و بخلق ماندن و نفی اعتبارات نمودن اولیا صواب است و بیان کتب و علته هر یکی ازین بر دوام و کشف حقیقت همه مراتب مدارج عروجیه نزولیه مثالیهای واضح
 بدیهه تقریبا ذکر بر مان ای و فرق مراتب نبیا و اولیا و هم بیان اینکه چون نبوت و ولایت از امور کلیه اند و منطقیان در کلیات نسبتی از نسبت به
 که تا وی و تبارین و عموم و خصوص مطلق و عموم و خصوص من وجه باشد ثابت میکنند پس درینها باید یک گدایم نسبت است و تمثیل معنی نبوت بمفهوم نوعی
 و تشبیه معنی ولایت بمفهوم جنسی و دیگر لطائف عالییه موافق قواعد منطقیه و تحقیقات و مناسبات متفرعه برین کلیه تحقیق مرتبه نبوت که کمال اتم انسانی و منتها
 مراتب قرب مع اله است و دیگر کمالات مثل رسالت و اولوالعزمی و خل در حساباتیمه و البغیه همین مرتبه نبوت است و خلافت و امامت و ولایت و حکمت و سایر کمالات
 از قسم اطراف و جنب همین مرتبه جامع عظیمه المنزله اند بیان لتعریف و توصیف ذکر خصائص و لوازم این جمله مراتب تفصیل و بیان نسبت اینها با هم دیگر بیان حقیقت
 تمثیل و علاقه و اشتراک مثل و مثل لفظها فصل نوع نبوت اشعار فصول دیگر انواع جنس ولایت مع احواله و اجوبه مقدره اینهم بیان اتفاق علم نبیانی الحقیقه
 بوجود نسخ دین و شریعت و تفاوت اعتقاد و طینت و بیان اختلاف اولیا که حقائق مختلفه دارند و تنازع کلی میان می آرند و در حقیقت ایشان خلل واقع نمی شود و ملحقین
 راه حسن عقیده و تقوی بهنج پسندیده تنبیه در بیان نسبت اجتهادی که محل خطا و صواب است و بر صاحبان محمدیه ممتزجه صادق می آید و نسبت اتحادی و اثران محمیه
 خالصه با کل از شائبه خطا پاک و مبرر است و کشف حقیقه این نسبت علیا بیان عله قائل گردیدن بعضی فضلیه ولایت از نبوت و اظهار تادیل و توجیه طلب بود
 اقوال آنها و اثبات فضلیت نبوت بر ولایت که امر حق است و تحقیق افضل بودن رسول شرازسل ملائکه -

و در شصت و سوم مع شرح و متن مسمی بمبحث بیان لتعریف آن در بیان نصیحت که اخبار عالم است برای جاهل از امور ضاره و نافع و کشف حقیقه
 موعظه و نصائح عرفا علی نهج الکلیه و انجزیه و تقسیم نصیحت بالاجمالیه و التفصیلیه و القسام هر واحد بلازم و مقتدی بیان دعوی انانیه و یکتائی موجود است
 که هر موجودی علم در دعوی گرفتار است و با وجود آنکه خرابی اعتبارات و مقیدات که خود هم داخل است همه وقت بهادته دریافت نیاید هیچ او را حقیقت نمیدانند
 و هر کس اولاً بالذات متعقد خویش است و حقیقه خود متعقد و ثانیاً بالنسب و ضمن خود اعتقاد و اقرار بر امور دیگر هم دارد بیان اعتقادات حقه اهل حق که محمدیان خالص
 و تواترات باطله اهل لطلان تفهیم حق و دعای باطله و تفصیل اقسام گروه هر قسم مردمان و تحقیق امور لازم شامکه علی السویه عموماً بحال همه کس از خصوص
 و عوام ملحق اند و فی حد ذاتها نه عیب و نه هنر و نه طاعت اند و نه معصیت و نه نقص نموند کمال و بقصد اراده کمی زیادت در آن بحسب اختلاف نیات و اهل بینیه خبر میباشند
 تذکره در بیان آنکه اکثر تاملان توحید و جودی برای فهمیدن عوام مثل قطره و جابج موج بر موجودات می آرند و حضرت وجود را مانند دیل بیان میکنند و حال آنکه در بیان
 چون دیگر تعینات مقیده یک تعین مقید است و تعلیم آنچه برای توضیح این قسم مطلب اولی و نسب است که در آن عبارت هیچ قباحی لازم نمی آید لتعریف خارج
 و ذهن و نسبت اینها با هم دیگر و تحقیق اصل معنی حقیقه هر واحد که منشا انتزاع معانی آنهاست -

و در شصت و چهارم مع شرح و متن مسمی بکشف الغطاء لتعریف کشف و غطاء حقیقت حال عوام و خواص و اخص انجوس و کشف غطاء
 هر واحد از آنها بیان مسئله جبر و قدر یعنی اختیاری و اختیار و بندگان در افعال خویش آنچه بر خود متعقد گردیده بتسویه رسیده و حل اشکالات و کتب
 تحقیقات این بحث که هی فی نفس الامر بوضوح انجام میدو بحق کشف غطاء و از آنکه خالفاً درجه نموده آمده و بلاغ مبین و حق یقین با بلوغ مرتبه ثبات رسیده
 و در ذیل آن اظهار دیگر سرار مشتمل بر فوائد حال ساکنه اقصیه بیان حقیقت فعل و حقیقت اراده که فعل مطلق و ذات الفعل و منشا انتزاع فعلیه است
 و شامل است بهر قاعده افعال را چه فعل نفسی و چه غیر نفسی و چه سجابی و چه اختیاری و عین ذات است و هم فعل معنی مصدری و امر متفرع و از کمالات زائده

بر ذات اراده مطلق و نشأ انتزاع و بالاراده که عین نفس الفاعل و بالفعلیه است و هم منتزاع آن عینیه و غیره و تقدیم و تاخیر اینها از یکدیگر و بیان حقیقت ایجاد حقیقت اختیار که نشأ انتزاع هر امر باشد و عین هم است مع توضیح تعلیقات تصریح تحقیقات بیان اقسام ارادات افعال که اقتضای ذوات و ظهور آوردن مقتضیات بودند و اضافیه باشند و تفصیل ارادات افعال اضافیه فی الحقیقه مرادات و معنولات اندیشگر است علم بکلیه و جزئی و بی علم بمیل طبیعی و فعل طبیعی و سبب خارج فعل قسری و بیان اقسام ایجاد اختیار حقیقی و مجازی و بالذات بالغیر باشد مع تحقیقات تعلقات و دفع شبهات و بیان آنکه فی الحقیقه اختیار حقیقی کیا اختیار است جلالت قدر که در مطایر خود بصورت کثرت ظاهر شده اما این مختار را اختیارات گردیده اند مانند ذات الوجود که معنی واحد مخصوص موجود حقیقی است و حده لا شریک با آنکه درین موجودات با انواع مختلفه ظهور کرده لیکن موجودات موجودات نیستند هم اطلاق جبر و اختیار بر بندگان نسبت بمجادات و نباتات و دیگر حیوانات است نه بمقابل اختیار حقیقی و ایجاد ذاتی و تعالی بلکه در اختیار و اختیار صافی و مجازی اینها تقابل است و با هم عدم و ملکه دارند توضیح مطلب ثانی باری شریح و تمثیل صفت جلال و جمال بدو شاطر و منظر آنها بهر ما و مرتباً مکان بیضا و خوب کشف حقیقت چنانچه باید حواله بردیدن بازی هموش افزا و فهمیدن اسرارش از رساله آن غفلت که ایجاد و تصنیف حضرت قبله کونین است بیان معنی قول جبر و لا قدر لکن امرین الامرین پنج قانون کلی که در دیگر عبارات نیز بکار آید و در همه جا فائده نماید

وارد شخصت و پنجم مع شرح و متن مسمی بصنع الله بیان تعریف آن مع اظهار نسبت هر موجود بلا واسطه بحضرت جو و بیان آنکه هر موجود صداد اول موجود است و چنانچه نزد حکما صداد اول فقط عقل اول است و میگویند از واحد صداد میشود و مگر واحد و پیش صوفیه تعیین اول حقیقت محمدیست و واقفان علم حکمت و تصوف درین هر دو معنی تطبیق داده اند نزد متجربان خالص درین محبت هم بیانی است خاص تقریری است مخصوص که هم شامل تحقیقات حکما و صوفیه است هم ممتاز از همه تفسیر آیه نحن اقرب الیه من جبل الورد بیان قرب حقیقی او سبحانه بالانسان بجمع اسما و صفات و من کل الجهات تذلیل درینکه نزد اهل کلام موجود با هیات اند و وجود منتزاع و پیش محققین موجود و وجود است و با هیات منتزعات سوال بر این معنی که وجود خیر محض و مبدء هر خیر و کمال است و عدم شر محض و منشأ هر نقص و شرارت پس آنکه که عدم مبدء آنها را خیر نمیشود مع جواب صواب سوال چنانچه علم را وجود در آن میگویند همچنین عدم نیافت هم میتوان گفت و جبل بلکه عدم وجود میگویند وجود نیافت هم میتوان گفت پس باین اعتبار وجود را مبدء نقص و شر و میتوان خواند و عدم را منشأ خیر است و کمال مع جواب ثانی تحقیق آیه الله خلقکم و التعلون و نسبت خلق اعمال و انتساب جمیع افعال بجان خالق تحقیقی و فاعل حقیقی است -

وارد شخصت و ششم مع شرح و متن مسمی بموازن القطر بیان ما يتعلق بهذا الاسم بیان هدایت و اضلال و اهتدای و ضلالت و مقابل و قسم هدایت که اراته طریق و ایصال بمطلوب است و قسم ضلالت نیز و تفریق هر واحد از همه حقیقی و مجازی که اول مهمل است مخصوص بحق تعالی و از صفات اضافیه اوست و ثانی که ظل آنست متعلق بمظاهر و که بادیان اضافی انبیاء و اولیا اند و از معادنان ایشان ملائکه و عقول و ارواح و مضللات مجازی نفس و شیطان اند و از مدکاران اینها طبیعت و حرص هوا بیان جدال و قتال مجاهده و اظهار حال همه حال از اهل هدایت و ضلالت و تدبیر مناسب حال مردم متوسط الاحوال حدیث جواب سوال بللیس آدم علیه السلام از جانب الجلال الا کرام بیان کلیات و علامات امور هدایت و ضلالت قواعد شناخت چیزهای حق و غیر مرضی الهی بتفصیل که همه جزئیات خود بخود از آن منکشف میگردد بیان معتبر بودن اصل ایمان و خلوص قلب اعتقاد و غیر این مفید نیفتادن هیچ امر و پند و صلاح مصالح حال فرزندان و یاران داخل طریق محمدیه و بیان خوبی و بهتری هر یکی از ایشان و برکات و تاثیرات کتب این طریق و یقینه بیان مشاطگی و پیام و سلام رساندن عرفا و اولیا که وسائل وصول الی الله اند و کشف حقیقت بتعبیر الفاظ و صل و شادی و عروسی و مشاطه و اظهار غیر مخدوری و عدم ناملایمی اینچنین تعبیرات و مناسبات اینقسم کلمات علامات شناخت صفا و راستی و حقیقه و اسطر و علامات کذب و دروغ و بطلان و دعا بازان و مکار فریبکار و دفع مظنه و مغالطه بیان لطائف و نکات آیه انک تهدی من حبیب و لکن الیه یدی من یشاء و پنج جدید تصریح مطلوب هر شش بتقریب تعریف هدایت بمعنی ایصال

و توضیح اقسام مطلوب که یکی مطلوب ذاتی است و آن درجی است یا امکانی و یکی اضافی است و آن داخلی است یا خارجی و داخلی یا متمم است یا مقوم و خارجی یا قریب است یا بعید مع تفاوت مراتب قرب و اقرتیه و بعد و البعدیه و تفصیل اینها -

وارد شخصیت و هفتم مع شرح و متن سنی بنایه تحقیق تقریف این اسم و وجه تسمیه بیان تقابل وجود و عدم که منشأ ظهور همه مفهومات مبدأ وجود جمله موجودات همین حیثیه مقابل وجود و عدم است و هر واحد از این دو امر هر پایه حقیقت را وقت تصور آن بسوی معنی تصدیقی جانب خود می کشد و قابلیت صادق آمدن آن به موجود اوست موجود پیدا میکند و بیان حقیقه واجب ممکن خواه موجود بود خواه معدوم و جمیع تصدیقات سلویه داخل در تحت معنی عدم مطلق اند و محسوب عداوت اعتباریه تمام تصدیقات ایجابیه داخل در تحت معنی وجود مطلق اند و محسوب وجودات اضافیه و بیان اتحاد تصور تصدیق نفس الوجود و نفس العدم و اظهار استقلال گردیدن همه نسبت اضافات اعتباریه تصورات و تصدیقات اضافیه از یک جانب بجانب دیگر کشف حقیقه هر امر و تحقیق مراتب وجود عینی و ظنی و مقابل آن تفریق عدم حقیقی و اعتباری و تقریب آن اقسام اربعه تقابل که تضایف و تضاد و عدم و ملکه و سلب ایجاب باشد مع تقریف و توصیف و امثال هر واحد و تفصیل خواص و لوازم و متعلقات آن مثلاً مذکور مناسبات پدری و پیری و بیان حسب حال خود و شرح بعض مطالب کتاب مستطاب حضرت ناله عند لیب که از مصنفات حضرت قبله گاهی است و هست بر کاتیه یعنی مطلب تحقیق ذات و صفات الهیه اثبات آنکه وجود صفت اول است و مرتبه ذات و منزله از همه اطلاقات است و جمیع موجودات فیضیای از مراتب صفات و اسما اند و هیچ مخلوقی نصیب از مرتبه ذات ندارد مع احواله و اجوبه مقدره برین مباحث و مطالب الشرح و بسط تمام و تنقیح مرام و در ضمن رفع شبهه و تمهید از اطلاق لفظ امکان عام در وجه توضیح این معنی که سراسر جمیع مطالب حضرت ناله عند لیب علم با همیگر مطابقت و موافقت دارند و اصلاً مجال منکره اختلاف نیست و هر چه بیان شده میشود عین مرضی و باعث خوشنودی و رضا مندی حضرت قبله گویند است اینها الله بنصره سر و قد سنا بکثره -

علاوه بر این

وارد شخصیت و هشتم مع شرح و متن سنی بمثل اعلی بیان معنی تمثیل و تحقیق مثل و ممثل و مثل به و علامه و دلیل در اینها و فرق و امتیاز اعتباری مثل فرق جسم طبیعی و تعلیم کشف حقیقت تمثیل سهیولی و صورت که چنانچه شیخ محی الدین عربی قدس سره حق را سهیولی و خلق را بصورت تشبیه و بنده بموجب آنکه سخن از سخن خیزد این تقریر ایشان برداشته بالعکس آن نگاشته و ایراد سوال جواب بر هر دو تقریر نموده و پرده از پیش نظر کشوده و هم بر بی بیان حال رتبه مقام و بزرگی شیخ اکبر و کونه حقیقه معارف و تحقیقات ایشان و اظهار بی و ساطکی و عدم سر و کار مع حسن ظن بخدایت شریف شان و شرف جامعیه و خصوصیه احسن بیان خالص محبان و ظهور محمدیه خالصه چون خورشید تابان بیان حقیقت شعروشاعری و پنج بند و بست ظاهری و صورت حال همه استخار خویش و از ابتدای آنها جمله سر در پیش -

وارد شخصیت و نهم مع شرح و متن سنی باصل الاصول بیان اقسام اصول فروع و بیان انواع جمیع فروع الی الاصول و بیان اقسام و صل که درینها و دیگر اشیا باشد و اقسام فصل که درینها و دیگر منفعلات می بود و بیان اصول مطالب حکما و صوفیه و مجریان خالص ازین قبیل دیگر مقدمات متعلقه این مقصد و برکت نسبت ایمان و اقرار و اعتقاد و شامت بطلان و انکار و الحاد و استیجاب کلمات و خبریات این حالات و کیفیات تقریف اصل تفصیل تمام پنج جدید و تشبیه آن تخم درخت و کشف حقیقت آن بنایت توضیح و تنقیح و هم تقریف فرع بمقابل آن و تمثیلش شاخ شجر بیان فصل و وصل که هر دو بر دو قسم است صوری و معنوی اول در جسم و کیات است و ثانی در علم و کیفیات مع تفصیل مراتب درجات اختلاف حیثیات از اتحاد و امتیاز و حقیقت و مجاز و مبدأ و منشأ ظهور هر واحد مع متعلقات و دیگر غامض تحقیقات بحسب ذات و صفات و سایر مخلوقات بیان مراتب قرب و اقرتیه و بعد و البعدیه و وصل مطلق و مطلق الوصل و همچنین فصل المطلق و مطلق الفصل بیان اقسام کمالات که عقلی و کسبی و دهبی است و اتفاقات معانی جنسی و نوعی و امتیازات معنی

و شخصی تفاوت درجات کمال نقص ذوات الکلیین و افراد تفصیلین بیان اقسام سگانه اصل که قریب بعید و عالی اصل الاصول است مثل جنس قریب بعید و عالی
که جنس الاجناس است مع ذکر افراد هر یکی و انظار آنکه اطلاق اصل تا کجا است و بالاتر از آن این حرف هم نمیتوان گفت و تازه تسمیه بعضی اقسام کلیه اصول که اصل الطرفین
اصل ذاتی امکانی اصل حقیقی و جوی اصل مرکب اصول مرکب اعتباریه اصول بسیطه اصنافیه اصول بسیطه حقیقیه اصول مرکبه حقیقیه مع بیان حقیقت ترکیب بساطه و حقیقت و مجاز
بیان اقسام سگانه فروع که متصل و مفارق و منتهی است و فرع مفارق صلی است یا لاحقی و اقسام ثلثه رجوع فرع الی الاصل که رجوع شخصی خواه کونی بود خواه
فسادی و رجوع وصفی و رجوع نفسی است مع تفصیل اشکله هر واحد و کشف رجوع الی السببه پنج و مناسبات سبب سال عمران ان بموجب اناسد و ان الیه رجوع و بیان
صوابه در حساب هر حالت و هر وقت بیان رتبه آباء علوی و ائمه با سفلی که بمنزله مصنفات آباء رضاعی اند و کشف اسل و مراتب مهابت عینیه و آباء حقیقیه گفته
حقیقت نسبت عیسویه و جامعیه و الکلیه محمدیه و جوش محبت حضرت قبله کونین کمال خصوصیت و بیان معاملات مخصوصه پدری و پسری مع خصائص حالات خویش و بیان
معامله قریب و بیان خاتمه نبوت و رسالت و انظار منصب کمال نبوت عامه خاصه و خصوصیت مرتبه امامت و جریان این فیضان و انظار نسبت حضرت امام طریقه و ترقیه علی محمدیه
علی صاحب الصلوٰه و التبیحه

و در هفتاد و پنج سخن با حسن تفهیم بیان معانی و مرادات حسن تفهیم و سهل ساقین و تفسیراتی بآیات سوره تین بیان تفضیل انسان بر همه مخلوقات و تمیز آن تحصیل کمالات و اظهار معنی عبارات لطیفه و نکات شریفه و انشای مربوط و المای مضبوط و معانی یابی باستعارات مناسبه بیان حال خلقت جمیع مخلوقات و کتب حقیقت جمله کائنات از ابتدا تا انتهای دهر و حقیقت جامع معلوم انسانیه که شامل همه مراتب کمالیه و جبریه و امکانیه است و شرح جمیع ظهورات صفاتی و اسمائیه الهیه است و هر چه هست برای او مخلوق گردیده و همه خادم و محکوم اویند و او حاکم و مخدوم تمام جهان کارخانه همه عوالم متعلق بوجود و شریف انسان است و او من جمیع الجهات محدود و محیط همه مراتب کون و مکان است و ذکر جهات سه است بتقریب بیان و حقیقی بودن جهتین فوق و تحت و باقی چهار صنفی اند که از تبدل اضافات متبدل میشوند از اهلها را ستوار رحمانی بر عرش عظیم جهانی فقط بنور وجودی بر حقیقت انسانی که عرش اعظم است بنور وجودی و عرفانی هر دو کشف حقیقت لفظ و نفس الامر و کتب اسرار مع دفع شکوک و ذکر تنزلات خمس سه تفصیل مناصب قطب مدار و قطب شاد مع علامات و بالاجمال ذکر دیگر اهل خدات بیان مرادات آیات سحر کلم البیضاء و سحر کلم الشمس و سحر کلم الانهار و اهلها تسخیر عالم برای انسان او را تبعیت افراد اکمل نوع خود ست نه اطاعت غیر خود بیان کمال نقص انسانی و کلیه بیان مولای جهانی و انجمنی که بعد علم الاهی رسول و دران اعلم الناس است بعده علی قدر حال نواب که واقف از حقیقه الامرند و در ضمن خدا و رسول واجب طاعت و تفسیر آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و بیان اول الامر و الامران که در جنس انزکی صوری یکی معنوی که هر واحد متکمل الزارع اصناف کثیره است مع ذکر اسمای آنها خصوصاً بیان شرف رتبه صاحب محمدیه خالصه بنواهد و بنیات و تصریح علامات کلیه و توضیح خصوصیات جزئیه و اولی واجب بودن امیرالمومنین و متبوعیه تمام امت و مقام فردیه و علو مرتبه و دیگر کشف همه حالات سراسر باقتباس آیات تعلیم سلوک کمال انسانی که مفید سعادت دارین است و همه را می باید در راه حقیقت معرفت یکشاید و بیان تمامی سلوک که چه معنی دارد و کی میرسد و بیان استعانه دستدادن ارواح طیبیه مشرف شدن بعبود روحانی که چه طور نصیب میگردد -

وارد هفتاد و یکم شرح و متن مستی تذکره اظهار معانی و ملومات این اسم اقتباس آیات در ذکر قرب قیامت مع تنبیه و ندامت بیان
یاد مروت و فنا و ترک خطرات تا سومی اقلام کلیه نهنگانه یاد مروت که بمنزله اصول اند و شامل اند و بجز جمله قاصد جزیه را که کالافروع و بسیار اند مع اشعار
آنها نیز و ذکر بر واحد تفصیل اول یا نفسی حضور است که بیچگاه این علم حضور از نفس ائله نمیشود و از فروعات این علم بعلم هستی خود و یاد و شست تذکر نفسی خوانند
که آنرا بوش و اخلاق و ادراک انانیته میگویند و متعلق بعلم حصولی است و این دو قسم است اجمالی و تفصیلی دوم یا دجی و سیلی است و این هم دو قسم است خلقی است یا
عاضی است و فروعات آن علی لغات المراتب چنین نامها دارد یا عشقی و شوقی و استیاتی و دهری و فرجی و نفسی و طبعی و لذتی و شهوتی و غنیتی و انتظاری و ذوقی

سیوم یاد کردی هر بیست و فرد عالتش نیز بسیار است که غضبی غمادی خلانی طبعی و ربیعی و فرتی و ضرری و خوفی و حزنی و تاسفی و تلهفی و غیره باشد
 چهارم یاد تصویری و تذکری است و فرد عالتش کم است که یا قصدی است یا اتفاقی لسانی است یا حدیث نفس و خطرات است و این یاد اجمالی می باشد
 پنجم یاد تصدیقی و تفکری است و این یاد تفصیلی می بود و متعلق بقوای باطنیه است از فروعات آنست یاد ایمانی و علمی و عقلی و وهمی و خیالی و حقلی و ظنی
 ششم یاد تقریبی و تحریکی است و فرد عالتش یا جسی و التزامی و تضمینی و مطابقی و دلالتی و کنایتی و اشارتی است و امثال این جزئیات بی شمار است
 هفتم یاد بالملکه و عاده است مع تفریق این هر دو از فروعات بالملکه یاد دماغی و دماغی و کسبی و بیسی است و از فروعات بالعادة یاد حالاتی و اوقاتی و زمانی و مکانی است
 بیان آنرا در مطالبی که ملاحظه فرمائید این اقسام کوره و تفریق آنکه کدام از آنها نیک و بهتر و مفید اند و باید که باشند و کدام بد و دردی و مضر اند و باید که نباشند و
 منظور از یادداشت فنا چیست و چنان بود و بخطرگی قلب چه چیز است و چه طو حاصل شود بیان کنه حقیقت جهاد صغره که جهاد صوری است و جهاد اکبر که
 جهاد معنوی است و تحقیق این امر در وارد هشتاد و هشتم سنی جهاد اکبر نیز مفصل است -

وارد هفتاد و دوم شرح و متن سنی کشف الکرامه بیان حال است ای در حق بندگان مکرم و کشف حقیقه الامر ایشان را اظهار احوال مکرم است
 بنده خود را با اقتباس آیات قصه آدم علیه السلام و سجده ملائکه و استکبار ابلیس و دیگر امور مناسب تبلیغ و دعوت و دیگر اسرار مخصوصه هدایت و بیان اینهمه حالات است
 آیات بیان اخفا و اظهار کشف کرامت هم بطریق بند نصیحت و سلوک طریقت که شیخ را در سر و کتمان اظهار و اعلان اینچنین معاملات و در این مقامات
 و حالات چه معامله بحق باید داشت و چنان معامله بخلاق باید کرد و از فریب مکروه و دروغ محفوظ ماند و بسفه و خلع و بد و حماقت و طع و حرص خود را روانیاد گردانید و هم
 بطریق تحقیق کنه حقیقت و ترفیع و توصیف اینها بنایت توضیح و تنقیح لفظ و معنا و بیان انواع و اقسام هر واحد قسم کشف بچهار قسم که یکی کشف کونی است
 و یکی کشف الهی است و یکی کشف عقلی است و یکی کشف ایمانی است مع شرح و بسط تمام و کشف تعلقات اینهمه تفصیل اسباب و علامات و لوازم و موجبات تصریح
 جزئیات اینهمه قسم و همین قسم بیان انواع چارگانه کرامت که یکی کرامت عامه است و یکی کرامت خاصه و یکی شمسی و تصرف است و یکی بخرق عادت مع فرق و امتیاز هر واحد
 و بیان بنیات و معجزات انبیا و تفریق کرامات و تصرفات اولیا و فرق آثار و علامات تاثیرات و تصرفات برگزیده و حفظ مراتب معاملات نبوت و ولایت و سکوت
 از افشای بعضی از بجهت عدم دستوری و اجازت مع کمال حسن عقیدت و ارادت بیان آنکه چنانچه ظهور کشف و کرامت و تصرف نمیشود مگر از انان و همچنین
 آنرا در نمی یابد و نمی بیند مگر انان چنانچه حق تعالی بعضی افراد یعنی ذوات خواص قدرت ظهور این امور کرامت میفرماید همچنین بعضی اشخاص را قوت ادراک و قبول این
 عطا مینماید و بالعوم نه همه را بنظر می آید و نه همه ظهور مینماید و لهذا بهنگام مطابقت وجود قایلین و مقبولین و تطابق اوقات و حالات کرامت کرامت شده ظاهر
 میشود و مری میگرد و الا فلا و انظار آنکه معجزه شرط نبوت است و کرامت شرط ولایت نیست مگر اولیای حق که صاحب کمالات نبوت اند ظهور کرامت از ایشان
 هم شرط است اما آن کرامات دیگر است که رتبه آن ازین کرامت متصرف متعارف غیر شرط پس بلند و ارفع است و بیان آن کرامات مخصوصه از سه اینچنین ذوات
 الکملین و بیان اوقات و سبب کثرت ظهور تصرف و کرامت و بهنگام قلت وقوع آن و بیان آنکه این قسم امور را در نظر خود سهل و ناخیر باید داشت و تصرفات
 کرامات را امر عظیم نباید پنداشت و یا آنکه انکار کرامات اولیا نباید نمود اما ساقط از نظر اعتبار خویش کرده خود در پی ظهور آن نباید بود که محل اعتماد و قابل اعتقاد
 بیان حقیقت درویشی و فقری که چیست و چه طور می باشد و تحقیق منجی و رانی و کنه حقیقت موافق و مخالف اقادن احکام علم تجیم و نامعقول و غیر مقبول بود
 اخبار اهل بطل غیره عالمان مفرد دعا باز قبیل اهل دعوت و اهل تعوید و فلیته و طومار و اهل فال و سیفی خوانان و امثال اینها و هم اظهار آنکه حاصل این بیان
 آن نیست که مطلق اثر در اسما و دعائیت و اعمال مقرر کرده بزرگان و کلمات برآمده از زبان کمالان اصلا بے تاثیر محض است و در تعویدها و دیگر اشکال موزون
 و غیره چیزها و تمث نفوس مژکها بکل هرگز هیچ اثرات و خواص نمی باشد مع تصریح امر منطوق و توضیح هر یک شے مسطور و منع قصد پیرد می تقلید کابر و مذکور کرامات

و از تحصیل دیگر فضائل و کمالات متبع تابعی جمله حالات و کمالات تعلیم ادب بیان صادقان حسب امر و سبحان تقریباً نقل مشهور حضرت موسی و با وجود امر الهی وقوع
تخلف در معامله فرموده ایشان بیان حقیقت آزادی و سخت و فراق مرتب کمال و اتمیته آزادگان و مشایخ و بیان حال صادقان و کافران هر طائفه و تقریب
و توصیف هر واحد تفصیل و اظهار مرتبه جامعیه و اتمیته همه کمالات و منظر اتم مستجمع جمیع صفات -

وارد هفتاد و سوم شرح و متن مسی بجواب سوال تعلیم ادب سوال جواب ملاحظه امور متعلقه این باب ترجیح سکوت و جواب نشدن در اکثر اوقات
و ممنوع بودن سوال در بیشتر حالات تلقین آداب خدمت مرشد و رسول در عرض مطلب اظهار مسئول بیان اقسام شش سوال که یکی سوال از ادنی از اعلی است
و یکی سوال اعلی از ادنی و یکی سوال مساوی مساوی تفصیل پنج مذموم و محمود قسم بیان ترک کردن راه و رسم جواب سوال در حقه بندی قبل و قال و اعراض و انحراف
نمودن از اعتراض مردم جهال و ضعیف نفسان بدخصال ساکت الاجواب گردانیدن و عیان با وجود جواب نشدن ایشان بیان حال صغفا و اجتناب
الهی در حق بنده از بندگان خویش در پیش آمدن معاملات متعین عقیدت کیش و منکرین بدانندش و بر سنت الهی مائل و غیب قریب گردیدن متعین که صحاب
یمین از جانب الهی اینعارف و منظر هر جمال اند و متنفر و بار ببعید شدن منکرین که صحاب شمال از طرف وحشی و منظر هر جلال اند و رفع همه شکوک و شبهات و دفع
حمله خطرات و تشبهات و شواهد گواه عادل برای زاله منظره اشتباه دعوی حق و باطل حقیقه خلوص محبت و پند نصیحت بکمال شرف خصوصیت در خور حال
همه فرزندان و یاران داخل طریقت -

وارد هفتاد و چهارم شرح و متن مسی بخلق حسن تعریف جامع مانع خلق و تفریق خلق صلی و بی تحقیق حسن اخلاق و سوی اخلاق و
تفاوت نفسی و خلاف نفس جامعیه و اتمیته خلق عظیم و نکته آیه انک علی خلق عظیم بیان حسن خلق و حسن خلق که خوش ظاهر و خوش باطن بودن است
بیان قواعد و قانون علم قیافه پنج جدید و احکام کلیه آن که بالاستقرار علی الاکثریه درست و مطابق است افتند و اظهار آنکه جزئیات این علم بیان نمودن
مناسب نیست و یقیناً محل اعتماد و قابل اعتقاد هم نمی باشد -

وارد هفتاد و پنجم شرح و متن مسی بصفت السید بیان صبیح الهی و هر دو رنگ تیری و شبیهی جامعیه مطلقه جمیع الوان بیان نیرنگی انسان با وجود
بیزنگی و لطافت آن که عموماً و هم خصوصاً و بیان ننگ بست و کمال قربت خواص و لایای اصحاب طریقه علیه شبنیه و اصوبیه و اقربیه طریق موصول الی
این طائفه متدیه تعریف و توصیف حضرات خواجگان متقدمین و متاخرین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین علی الخصوص ذکر بزرگی و کمال خواجه بزرگ خواجه
خواجها بهاء الحق والدین حضرت شانه شبنده و خلفا ایشان سیما خواجه احرار و خواجه باقی بالله و شرف کمالات جناب ایت ماب مجد و الف ثانی و امتیاز
خصوصیات و کیفیات هر یک از این ذوات عالیات و بیان جامعیه و خاتمیته طریقه و وثیقه محبیه و علونست محبت خالصه علی صاحبها الصلوة و التحیه و تقریب
شرح این یازده کلمه یا کرد - بازگشت - نگاشت - یادداشت - وقوف زمانی - وقوف عددی - وقوف قلبی - نظر بر قدم - هوش در دم -
سفر در وطن - خلوت در انجمن - که از نفس نفیس حضرت خواجهاست بتفصیل و توضیح مرام مع ذکر معانی که متقدمین و متاخرین تحریر و تقریر
فرموده اند و علامه آنچه برین فقیر کشوده اند -

وارد هفتاد و ششم شرح و متن مسی بشکر النعمه بیان اصل حقیقت شکر که از کمالات الهیه است و حقیقت لغز که کمالات وجودیه اند و
شکر عباده و ظهور کمالات ربانیه و حقیقت انسانیه و بیان لغز اولیات که منعم حقیقی در انسان و دعیت فرموده و دیگر ملائکات نفسیه که لغز ثانویه اند و از
خارج عنایت نموده و تقسیم شکر بقوی و علی و علی که شکر عوام و خواص و خواص خواص است بیان شکر عنایت و ادای شکر حق قلباً و لساناً نمودن و اظهار
طلب عانت و ظاهر و باطن مستعین السید بودن بیان احوال بطریق اجمال من الابداء الی الانتهای لغایت تاریخ تحریر این مقال و امتثال الامر

انظار بعض انظار الهی که بحد و عدد در باره این بنده عاصی خود منبذول فرموده و بیان حقیقت لغت قلفریق آن بدنیو یا خرویه تقسیم هر واحد بظاهریه و باطنیه کشف
فوائد و مضرات بیان کردن انعام حاصل در حق خویش از جمیع قبایح محفوظ ماندن مقبولان صدقت کیش استعجاب بعض حالات باطنیه کیفیات قلبیه که بزرگ علییه
سوامی معانی متعارفه مشهوره خود با کمال بلغیه طاری شده اند چنانچه خلوت قلب از خطرات ماسومی و بی توجهی بسوی عالم و عالمیان بطور دیگر واقع شده و فنا و بقا بهیچ گشتنه
که تا الان کسی از آن خبر نداده و لب تحقیق آن نکشاده -

وارد هفتم شرح و متن سسی بارائیه لطریق بیان طریق الهی بر دو نوع که یکی طریق ابدائی و فیض ایجاد بی وجودات ازین راه میرسد و دوم طریق
طریق عادت و وجد ایطاعی بخلوقات ازین جهت لاحق میشود در حق ثقلین هر واحد ازین هر طریق دورا به شده حکم جاری میسوید میکند یعنی هر یکی یا جمالی است یا جلالی و موجب
بدایت اضلال النرج من است مع تفصیل مقتضیات و مستلزمات و مظاهر و وسائل و وسائط هر واحد بیان تفرد امتیاز و هموش و بر نشانی چشم و
گوش که نفس ناطقه بسبب تکرر حواس قوا و تعدد افعال اعضا تشنه لاحق میگردد و از جمیع باطن کیسوی توجه باز مانده گرفتار خطرات پراکنده و حدیث نفس میشود خود
بدان خود آمده و در هر گز تشویش تردد می افتد بیان اصل حقیقت علت انبعاث خطرات قلبی و حدیث نفس که عموماً شامل حال خاص عام است و حکمت ایجاد آن و نفوذ
و فائده و ضرر آن و موجب کمی و زیادت و بیان کمیت آن که چه قدر از خاطر دور کرده میشود و چه قدر میماند و اطلاق بخطرگی قلب در چه حال کرده می آید و علاج کم نمودن
خطرات و بند کردن راه حدیث نفس تا وسیع امکان تعلیم طریق اشغال از کار و اظهار حال لطائف باطن مع دفع شبهات ناکرده کار آن جا بل و کور باطنان غافل و
تلقین تمام مکالمات احوال اشعار قرب خاص منین مجربین که متعلق بر رحمت رحیمیه عنایت کریمیه است و مشروط بکمال نبوت و برکات امامت است و
به نسبت ایمانیه و قوت ایمانیه میسر میشود و اظهار حال است اعتقاد ان غیثیات نماند اخبار منطانات و خیالات فاسد ایشان بیان حقیقت مقولات معقولات ابتدا
و وسط حال کلمات تا مات مقبوله آخر احوال و ذیل طفیل آیات نسخ و منسوخه کلام ذوالجلال و استغفار از هر زگی بیان و فضولی زبان و از دیگر همه معارف منظومه و
استدعای توفیق اعمال و اقوال مسنونه -

وارد هفتم شرح و متن سسی بصبر جمیل تفریق صبر مضایق بحق که در جناب الهی بچه معنی اطلاق کرده می آید و صبر سبب عباد که در بندگان
کدام معنی نهی میباید و تفریق صبر جمیل است و صبر جمیل که عبارت از رضا است و وجه تخصیص صبر بقضا و صبر بر بلا و شکر بر نعمت بیان معنی صبر جمیل و
استرضای رب جلیل تحقیق صبر مضطر و من جانب لسطاری شدن این حالات و بی اختیاری و خل انسان در انجین کیفیات و بیان اسباب ظهور
حالت صبر تقسیم صبر نفسی که صبر فرغ هم توان گفت و صبر قلبی که صبر منزل هم توان خواند و اظهار شرائط و اسباب علامات هر واحد و امتیاز کیفیات و نتائج و ثمرات
هر کدام و تاثیرات ظاهری و باطنی و فضیلت و شرافت جزئی هر یکی از دیگر و و فضیله و شرفیه کیفیه جامعه صبر مطلق کلی خاص الخواص که محمدی مشربان و
خالص محمدیان باشند و جامع همه مراتب کوره است و فضل کلی بر جمله اقسام مسطوره دارد بیان مصابرت که در معاملات بشریه با هم دیگر است و آن هم با خلقی
ست و یکسوی اشعار بسیاری و بیماری مراتب صبر بلحاظ قوت ضعف آن و منتی گردیدن سلسله منتهی صبرهای اضافی بندگان بر تبه صبر حقیقی مخصوص با و سبحان
و تلقین آن کتاب صبر و رضا و طریق شایان بندگی مولی بیان اقسام ثلثه صبر که یکی طبیعی است و تدریجاً باشد خواه فوراً و این صبر عوام است که محسوب در کمال
و صلاح حال نیست و در ارادی است یکی عقلی که صبر خواص است و بشرط اسلام بقدر مفید عقوبی است و بیشتر مصلح امور دنیا و دینی ایمانی که صبر اخلاص خواص است و
در اصل از کارهای انبیاست و طفیل ایشان نصیب اولیاد و ذیل اینها علی قدر نسبت قسمت مومنین صلحا و مومنین القیاد و همگی موجب رضامندی و خوشنودی
خدا و رسول منوط با جتبا و قبول است و کمال مفید در دارین است و ثمر خیرات و برکات در کونین -

وارد هفتم شرح و متن سسی بنجم بدایت بیان حال غیبت شمس سالت از عالم شهادت و جریان کارخانه خلافت و نیابت بنجم

والله ولايت امامت ظهور بدین مرتبه خالصه برج سیادت باقتباس علم سوره قدر و دیگر آیات کمال لطافت بیان اکتفا بقدر ضرورت از علوم و منع غلو در علم نجوم و کسب فایده مفید سلوک و ترک زوائد مولده شکوک اظهار قدر ضرورت که چه مقدار است و مومنین را چه قدر ضرورت دارد در کار است و از کدام امور اجتناب باید و چه طور کتاب نشاید کشف حقیقت من آن من با نجوم فقد کفر و تکمیل نسبت ایمان بقوت اتباع نام کتاب سنت و اعتماد بر قدرت کلام حق تعالی و اعتقاد بر معجزات انبیاء و کرامات اولیا و تقریباً ذکر خرق عادت فراموشی حضرت قبله کونین صلاح حال و صواب دید عامه مومنین از راه طریق نجات کافه مسلمین و کشف کینه سر معاملات انبیاء و اولیا و خیریت امور مخلقه دعوت و هدایت این مقرران خدا و حقیقت تحقیقات حکما و دیگر اهل ذکا و بیان بجای صلی و بی نسبتی اینها -

و در هشتم شرح و متن مسنی بجدیه الله تعریف جذبه بیان اقسام آن که جدیه عقیده طبیعی و تفسیریه و بالملکه و اراده و نفسانی و وجدانی و علمیه و جنونیه و خلقیه و حالیه و محسوسیه مع اظهار حقیقت هر یک و آنچه متعلق بآلست و ذکر مجز و سیالک سالک مجذوب و مجذوب محض و سالک صرف مع مراتب و واحد بیان فوائد تنهایی و فرغت یکتائی و امر با کثا خلوت و خست بقدر ضرورت جلوت و تعلیم شرط مستقیم اختیار کردن این هر دو امر و اظهار آنکه رغبت طبع خواه بطرف غلت خواه بسوی صحبت هر یک بر سه وجه است که یکی آزان محمود است و یکی مذموم و یکی بناچار می که محسوب در هر دو طرف میتواند شد و بیان حال در پیش میلان طبع خویش -

و در هشتم و یکم شرح و متن مسنی باحق الحق بیان حقیقه حقیقه واجبیه و حقوق اعتباریه کونیه و استحقاق حقیقه خلافه الهیه فرق افراد اینها تعریف حق و باطل و تفریق معانی حق و صدق و صواب بیان مراد از احقاق حقیقه مضایق بحق سبحانه باشد و هم اظهار مراد از آن وقتی که بسوی بندگان اصناف کرده شود و تحقیق تحقیق از باب تفعیل و مرتبه محققه بیان پیروی و نیابت و اسرار و سبیری و دعوت و کنه دیگر معاملات و رفع اکثر شبهات و تعریف و توصیف هر واحد ازین امور تفصیل مع اسباب علامات و لوازم و متعلقات هر یک از تحقیق منصب خلافت الهی و خلافت حضرت رسالت پناهی و خلافت اولیا و فرق امتیاز مرتبه خلافت و امامت و تشبیه این مناصب بوزارت و امامت و شانه راوگی و اظهار الاشکریان شرف خصوصیه اکثر معاملات خاصه در پیش جامعه بیشتر غایات مخصوصه حال خویش که او سبحانه محض بحال اجتناب و نوال صطفا این بنده فقیر و عبد حقیر قبول فرموده مجمع جمله کمالات نموده شرف ببرکات جمیع حضرات خلفا ساخته بطیف جامعیه محمدیه بانمودجات معاملات همه انبیا نواخته مؤید بتائیدات ملکیده و منظر ظهورات تمام اسما و صفات گردانید و بر سر خلافت حضرت امیر المومنین ایذا الله بنصره سوره نشاند و مفصل بیان معاملات و اوقات باقتباس آیات و تمام حجت البغیة دعوت بافصح بیان بتصدق اعجاز قرآن علی نبج دعوی اشئی مع بینه و برهان جواب خطرات بعض مسلمانان نسبت به مستصبان پیکین و عیب بنیان سحر پوش و خشک مغزان بیوش که بر سماع اتفاقی بخوابش کسانی که در طریق ایشان نه انکار است نه انکار اظهار انکار می نمایند لغات به اصول میسرا و از فضولی خود در اکثر امور راه اقرامی بپند و در روایت و حکایت چیزی را چیرا میگویند بیان و قسم اتباع که صوری حقیقی باشد و متعلق بجوم و خواص است و اظهار حقیقت هر واحد مع تفصیل متعلقات آن بیان علت ناسخ و منسوخ بودن آیات و اختلاف احکام باخلاف اوقات و حالات و دفع اکثر شبهات و بیشتر معاملات مع شواهد و بینهات باقتباس آیات و اثبات حقیقه محمدیه و صدقیه محمدیه خالصین و تبشیر و انداز و عدد و عید مقررین و منکرین باقتباس اکثر آیات متفرقات و هم بعض آیات سوره رسالت و حسن تکرار آیه ویل یومئذ للمکذبین و ملقین طریق صبر تحمل و بر و باری و عجز و انکسار و دیگر ازین قبیل خصال حمیده و احوال پسندیده -

و در هشتم و دوم شرح و متن مسنی باحسن بیان بیان تاثیر کلام و ذکران من البیان سحر و از انبیا و اولیا محسوب معجزات و کرامات بودن آن که اطلاق ساحریه و شاعریه نمیتوان کرد و غلبه حقیقه تحریر و تقریر خالص محمدیان و تشبیه قلم ایشان بصای موسوی و مانند سحره معترف شدن بگرن

بعجز بشری استناد این محاملات با مستشهدات آیات بیان شناخت حقیقه سخن و با سیه کلام که فی حقیقت کلام چه چیز است و اصل الاصل و مبدأ و منشأ آن چیست و اقسام آن چیست و تفصیل و تفریق کلمات قدسیه کلمات تائات ربانیه پنج تازه و اصطلاحات جدید که تا حال کسی آنرا متکلم نگزیده و دریافت کیفیت اهل این فن و چگونه حال صاحبان کلام که انبیا و اولیا و عرفا و محققین باشند و هم دیگر سخنوران که علماء و شعرا و فصحا و بلغاء و بزرگان و انجمن منظر از فن سخن پیشه شاعری که معنی اصطلاحی است نیست بلکه مراد معنی عام سخن است که همه را با سخن را شامل است و مثل بر کلام مطلق بیان کلام نفسی و کلام لفظی مکلفات نفسی که عبارت از خطرات نفسیه و حدیث نفس و مقولات کلمات است و هم کلام نفسی و لفظی و اعتباری که معتبر بر آیه الودیه و آیه الودیه و آیه الودیه و کتب منزلات است و تصریح اینها و توضیح این کلامهای مسطور تفصیل تعریفات و تدریج متعلقات بیان سماعت هر یکی از اینها که چیست و چگونه است اتحاد و امتیاز صفت کلام صفت سمع در مقام و قدم و حد و اینهمه در بیان حقیقه جبرئیلیه حقیقه محمدیه و تمثیل جبرئیل عضو انسان که بلا در قابلیت ظاهر لفظ دارد و تمثیل انبیا با معین مخاطبین که دریافت معانی لغات خود را میکنند و تمثیل حق تعالی شخص متکلم عالم جمیع علوم و همه و وساطه جبرئیل در میان حقیقه محمدیه و صوت محمدیه که از حقیقت محمدیه کلام الهی می شنید و بصورت مجریه الفاظ کلام الهی میرسانید و وساطه حقیقت محمدیه در میان مرتبه الهیه حقیقت جبرئیلیه از مرتبه الوهیه معانی کلام الهی حقیقت جبرئیلیه نازل میگردد و خود بلا و وسطه از جناب الهی آن کلام اقدس می شنید و مستنبط اینها محاملات میگردد از سیاق و سباق آیات مع تازه تا دیلات بیان علت اختصاص کلام بالانسان و اظهار کیفیت مراتب آن که محل ظهور جامع اکمل نمشکست و مراد از کلام در اینجا چیست مع اسوله و اجوبه و اورد و متعلقه این بیان تفریق معانی و الفاظ و اشارات و تحقیق انواع و اقسام کلام بقید سماء و تعریفات و فرق مراتب درجات و توصیف حسنه آن سخن

وارد هشتاد و سیوم شرح متن مسی بلباس التقوی بیان معنی لباس و تقوی و فائده و ثمره حاصله از آن بیان و دو قسم تقوی که صادق و کاذب باشد شرح تعریف و توصیف هر واحد تفصیل لوازم و احکام و آثار و تاثیرات آنها و تفریق تقوی صادق و باطنی مع ذکر ما يتعلق بهذا التقسیم و بیان آنکه افعال اقوال و مصالح النفس الشانی است که می پوشد آنرا و مستور میگردد و در آن محجوب میشود آن و اظهار حسن و قبح و نیکی و بدی آن و اشعار آنکه در تقوی باطنی احتمال کاذب بود نیست و یقین پسند سودمند بیان کیفیت پوشش و معاش و ترک کوشش و تلاش آنچه در پوشیدن و نوشیدن و دیگر همه امور معاش نهی محتاج حمدیان است و در جمیع حالات معاملات منزله و وضع فقراء و متوکلان است و لازم گرفتن رعایت چند امر مخصوص در لباس سر انجام نمودن کار و با معیشت بهوش و حواس و اجمالا با کلیه تعلیم همه کلیات و خبریات -

و لوازم

وارد هشتاد و چهارم شرح متن مسی به نتائج الاعمال تعریف نتیجه و تفریق آن با جله باعتبار حصول آن بدنیاد در مدت حیات عامل و جله بجا وقوع آن بعد مدت در قبر و برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ بیان عمل مطلق معنی عام فعل و عمل مقید مخصوص متوجبات عذاب و خیرات و حسنات و ثمرات و سیئات باشند و تقسیم عمل باطنی که متعلق بقلب و نفس و ظاهری که متعلق بجسد و جوارح است مانند فعل علایی و غیر علایی و تفریق عمل باطنی بطبیعی و ارادی مع ذکر آثار و احکام متعلقه هر واحد و عمل ظاهری بقولی و فعلی بیان نتائج اعمال و ثمرات اقوال و افعال و کشف حقیقت این حال تفصیل اعمال و اقوال دنیا و دین و عقابیه و فرق مراتب درجات فوائد و مضرات و حسن و قبح آنها و اصل کنه اباحت و کراهت و طاعت و معصیت و غیره با بیان امتیاز توفیق اعمال نیک کی در ابتدا مبتدیان را پیدا میشود و یکی در انتها منصب شایان میگردد و کشف حقیقت الدنیا مزرعه الآخرة و چنانچه اعمال و افعال جزئیة بمنزله تخمهای اشجار و خرد سزای خیر و شر اند همچنین کلیه تمام عالم دنیا از محدث تمام عالم عقیقی است و تخم همه اشیا آنجا از همین جا کاشته میشود و بیان حال خلقت سابق از دنیا و جنت ناقصه جمله اولی که از محدث دنیا بوده و دیگر عوالم بالجزین که عالم برزخ و قیامت و دوزخ و بهشت و درجات و کیفیات و واقعات سعادت و شقا و حالات اهل اعراف و جلوه گردیدن همه معانی خیر و شر و رفع و ضرر بصورت جنت و سقر و صورت گرفته بنظر آمدن جمیع معانی با مستشهدات احادیث و آیات قرآنی و بیان آنکه حق سبحانه بمقتضای حکمت بالغه خود همه معانی اعتباریه ضافیه وجودیه و عدمیه در عالم ازین عوالم بصورت خاصی که در خود هر معنی مناسب هر عالم است بظهور می آرد و صورت اولی را علة صورت اخری میگردد و تا مرتبه منتهای اختلافات صور ممکنه است

میرساند و بر صور اخیر که بیشتر از ان امکان اختلاف صور را گذار نیست آن معانی را با ابدا و بر یک حال قائم و لا ازال میدارد و آن مرتبه سی عالم آخره و دارالقرارت و تفصیل آن مرتبه اول تا آخر و آن نفس شعی خلاف نفس بازماندن از شهوات که حقیقت حود و تصور و اتحاد جنات و فرق مراتب درجات و مراتب اولی و اواسط و سفلی متعین و ابرار صالحین که در مرتبه شریفانند و متعلقان خدایند و علی علین مقربین که با وجود بود اینهمه مشیت انفسیه را در آن گزینش و تجلی حق تصور را باز و نتیجه آن حضور و شهود و قرب و لگا بهیست حق و دیدار الهی است -

وارد شد و پنجم شرح و متن مستی بر کمون بیان وجه تسمیه بدانکه این در و شرح و متن جامع هر دو رباعی تمام عربی است بیان ظهور اسماء و صفات و خفایا و ذات یعنی اینهمه که هست ظهورات اسمائیه و صفاتی که نیست و نسبتا با یک نشان و ظهور بر مراتب اسماء و صفات است شاید که با انواع شتی تجلی علی الدوام در هر مقام است و اطلاق اختلاف است از حضرت ذات مناسب نماید که محجوب از عقول افهام و البصار و او هاست و الا او سبحانه نظر الی الله البحت بسبب کمال شد ظهور و سطوت شعثان نور مستور است بلکه منزله و ستر از بطون و ظهور تنزیه و تشبیه در آن مرتبه هر دو گم است و اینهمه مراتب انجاء عین هم است و ذکر دیگر تناسبات اینم نام بحسن کلام و تقریب سخن شیخ قیصری که قائل منظریه معنی جوهریه برای حضرت ذات و منظریه معانی عرضیه برای سایر صفات گردید قیومیه و حقیقه راضیه حقیقه ذاتیه است عین ذات متبوعه دیگر صفات تا به شمرده مع توضیح و تصریح حقیقت کلام ایشان بیان آنکه احسن بیان همانست که حضرت قبله کونین ارشاد فرموده و در کتاب تطایب ما عند لیب ترقیم نموده که هیچ چیز لیاقت منظریه حضرت ذات من حیث هی ندارد تمام موجودات جوهر باشند خواه اعراض منظره اسماء و صفات اند و بیان ساطعه مرتبه مقتضیات اسماء که از اصطلاحات مخصوصه محمدیست تا با این مرتبه علین و بودن قیومیه و حقیقه هم معنی و معنی مانند دیگر صفات و فرق مراتب صفاتی در هر یک از بابلیه و متبوعیه و غنی بودن ذات ازین هر دو و صفیه ظاهر حقیقت اینهمه مدعا بتفصیل و کشف که بعضی مطلب تمثیل و اثبات این جمله مقصود با قامة برهان و دلیل -

وارد شد و ششم شرح و متن مستی بجهاد کبر بیان دو قسم جهاد که صغیر و کبر است و توضیح هر دو تفصیل کشف حقیقت صغریه و کبری آن بدلیل بیان اطاعت الهی و اطاعت رسول و اولو الامر نکته اشعار فرق مراتب فرضیه آن بالاستقلال و اصالت و بضمینیه و تبعیت بیان تخریص بر مجاهدات ترغیب بر طاعات و ضروری بودن مجاهده فی سبیل الله و حق همه و جمیع حال از ابتدا و وسط و انتها و فرق درجات و امتیاز کیفیات مجاهدات مبتدیان و منتهیان و ظهور عین معنی اراته طریق قبل از مجاهده و معنی ایصال الی المطلوب بعد از آن ظاهر قدرت و منزلت اعمال صالحه و اقوال نیک مصلحت تصویر و اثره است و اداره آن بر چهار حرف سجد که الف و با و جیم و دال باشد و نسبت دوسری تاثیرات آثار و الفاظ ظاهر و باطن انسانی که در یکدیگر سازد و در اثر اند مثلاً حاصل آگاهی و مشاهد نیست که اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده پیدا شوند و نتیجه اخلاق نیک نیست که اعمال و اقوال نیک صادر گردند و نتیجه اینهمه فضائل اعمال نیک آنست که نسبت بملکوت حاصل شود و نتیجه تشبیه ملائکه آنست که روان الهی و مشاهد و آگاهی نصیب گردد و باز حاصل آگاهی و مشاهد همانست که اخلاق نیک ظهور نمایند الی آخر تا دورۀ بعد دورۀ مادامه اجتماع الروح و الجسد و اظهار آنکه چون شکل مستدیر ابتدا و انتهایمی باشد مگر فرضی و اعتباری لهذا اعتبار آغاز و انجام سلوک ساکنین مختلف واقع شده و اکابر هر طریق شروع تربیت ساکنین پنج علیحدّه حسب صوابدید و مناسب بصید خود مقرر کرده اند بعضی ابتدا از طرف ظاهر اعتبار نموده اول ریاضات مجاهدات کنانیده تزکیه نفس را مقدم داشتند و بعضی ابتدا از طرف باطن اختیار فرموده اول مشغول اندوختن و اشغال باطنی گردانیده تصفیه قلب را هم پنداشتند که پیشوایان هر طریق و مقتدایان هر طریق را درین طوار سلوک و سیر یک یک نیت بخیر ملحوظ نموده است و بیان طریق تربیت بالبصیرت و هدایت بایرکت محمدیان خالص که جامع جمیع خیرات و حسنات و شامل تمام برکات و نیات است و نادیده و نا فهمیده سالکان مختلف الاستعداد را بر یک طیره نمی رانند بلکه هر چه نسب و اصوب و حق هر کس میداند تلقین و ارشادش نموده بسرعت و قوت امر بخاتم کارش فرموده همه را بموعظه حسنه و دعوت بحکمت الی سبیل الرب می خوانند و دائم در ترقیات میدارند و از تعطیل چه آرند و چه چگاه و توقف نمی گذارند

بیان تمام حالات و احوال نفوس کل ملین و ناقصین بتقریب تمثیل دائره و استدارة تاثيرات آن در همه مراتب باستعارات تشبیهات اتم الحکمة بودن فکر و لازم سکون ماندن ارض و دیگر تمام اصطلاحات هیئت و نجوم و تعبیرات مناسبه این علوم و تشبیه قلب قالب القطبین این دائره و تا که این صورت اجتماعیه قائم و برقرار است مدام در گردش چون چرخ دوار است خواه بطرف ابتدا خواه بطرف ضلالت صورت دائره ضلالت که تحرک بجانب مخالف ابتدا دارد و مرادات هر قوسش مقابل آن داشته میشود یعنی بجای آگاهی و شاهده غفلت و حرمان و بجای اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده اخلاق ذمیده و اوصاف قبیحه بجای اعمال صالحه و اقوال نیک اعمال فاسده و اقوال بد و بجای تشبیه ملائک و صعود بآلای تشبیه شیاطین و هبوط باسفل ساقطین -

وارد شد و در هفتم شرح و متن سی تخذیر بیان تخذیر الهی در تفکرات بکمال یافت و حجت بر مخلوقات و بر همه حق خلفاء و اندر منوع و خوض در کینه ذات واجب از راه شفقت و رحمت بر حال مخلصین مینمایند و ملقین ایمان بغیب القان بلا ریب می فرایند بیان تفسیریه ذات پاک و نارسائی ادراک که کینه ذات مقدسه الهیه واجبیه زورک فہام و عقول احاطه علم ممکنات منزله و برتر است بیان دو قسم منزله یکی منزله حقیقی ای سلب ضافات است مطلقاً چه تشبیه و چه تنزیه در مرتبه تنزه و تشبیه عین هم است و وصف ذاتی حق تعالی و منشأ انتزاع دیگر همه مراتب تشبیه است و یکی تنزه اضافی لے فقط سلب ضافات تشبیه در مرتبه تنزه مقید تنزه از تشبیه است و امر وصفی حق سبحانه و زائد بر ذات و این را مرتبه تنزه اولی و تشبیه نیز دو قسم است یکی تشبیه حقیقی لے ایجاباً ضافات مطلقاً چه تنزیه و چه تشبیه و درین مرتبه تشبیه مطلق همان تشبیه تنزه عین هم است و وصف ذاتی و از شیونات ذاتیه او سبحانه و منشأ انتزاع دیگر همه مراتب تشبیه است و یکی تشبیه اضافی لے فقط ایجاباً ضافات تشبیه در مرتبه تنزه مقید تشبیه از تشبیه است و امر وصفی حق سبحانه و زائد بر ذات و این را مرتبه تنزه دوم است و آن دو مرتبه تنزه و تشبیه که داخل کمالات و جوبیه اند ممکنات از ان بی نصیب محض اند و اصلاً آنرا در نمی یابند و این دو مرتبه تنزیه و تشبیه بر مرتب از دائره امکان برتر اند و محسوب مقتضیات اسما و صفات الهیه اصول همه مجردات و مادیات کونیة عالم غریب شهادت اند و انسان که مجموعه عالم امر خلق است بقدر استعداد و ادراک خویش ازین هر دو مرتبه بهره بر میدارد و بدون توسل باین مرتبتین کمال بدست نمی آید و ملقین سلوک این هر دو راه مفید سالکان آگاه بیان آنکه فکر نجات اخروی و خیرات دنیوی باید نمود و بظاہر و باطن مشغول بحق بر پنج شریعت باید بود و در وصول رسائی باو سبحانه از روی تحقیق بجاست و خیال عینیه اتحاد خطا دعوی صیل و وصول حصول اتحاد و حلول خذلان و حرمان است و ادعای وحدت و معرفت بطلان و گمان و عینیه و غیرت و اتصال و انفصال و اقتران و افتراق با همه دیگر از خواص ادیات و مجردات ممکنات است و جلبتالی ازین همه امور منزله و برتر است و باورای یافت شناخت فوق علم و معرفت بشیر اعتراف و مجز و قصور نمودن امر واقعی و اعلائی تحقیقات است و بر حد بندگی بودن شمر ترقیات درجات کشف حقیقت توهمات و خیالات و منطانات ابتدا و وسط سلوک حالات و اذواق و مواجید عجیبه حقائق و معارف غریبه معاملات و دلیات صغری و کبری و علیا و دیگر مقامات و شروع معاملات کمالات نبوت و غیره مناصب و وقوع معاملات خاتم المراتب محمدیه خالصه اسرار غامضه و معاملات صادق و تجلیات حقه و اشارات طحیبه قربات یقینیه آیات باهره و آداب بهره و حقائق شرعیہ معارف محمدیه بیان آنکه وصل حقیقی و اتحاد تحقیقی موجودات ممکنه محدثه خدیسه را بر مرتبه قدیمه مقدسه و جلبتالی بهیچ نوع بیچگاه حاصل نشده و نخواهد شد چه بر تقدیر مسلم توحید شهودی که ظاهر و عیان است و چه بر فرض توحید وجودی که ثابت بدلیل و برهان است و کشف کینه تحقیقات اهل توحید وجودی که مانند فلاسفه گمان باریک بینی در پی دینی افتاده اند و فی الحقیقه غمان اتباع شریعت چنانچه باید در دست ندارند و علی الاکثر سائل اینها با وجودی که در بادی الرأی دلائل و معقول اند اما بحسب شریع غیر مقبول اند و بیشتر مضحک و مفسد بآل اند و مفید نجات و شمر برکات نیستند بخلاف تعبیرات اهل توحید شهودی که با اتباع اتم نبوی که نسبت اند و از گرفتاری عقیده عقل ناقص رسته اند و در بادی النظر اند اخبار انبیاء علیهم السلام معقول نمایند و مطابق قواعد مقترره عقلیه نظر نمایند لیکن سر ایا مملو از نور هدایت و برکت اند و سر سر موجب نجات دنیا و آخرت و بیان

حدید البصری این برگزیدگان و دید قصور و اعتراف عجز این بحقیقت رسیدگان -

و اردو هشتم شرح و متن سیمی خلق محمدی بیان عظمت خلق الهی و جامعیت کمالات غیر متناهی که مختص حضرت حق است و بس و تعریف این خلق عظم و عظیم بودن خلق محمدی که مخصوص بهمان فرد واحد است علیه الصلوة والسلام و مثل آن در دیگر کمالات متصور نیست مع تعریف این خلق عظیم و تحت این مرتبه عظیمه مراتب بسیار و مناصب بسیار را ندو اشرفیه و عظمت اینها با همه دیگر باعتبار اقرتیه آنهاست بهمان خلق عظیم که فوق اینهاست و درین مراتب اعتباریه چونکه حصول محمدیه خالصه در مرتبه اتبع اقرتیه است عظم و احسن الاخلاق خلق محمدیان خالص است از اخلاق حکما و دیگر جمله اهل طرق و لطایف الکلیه فنا فی الرسول و خلوص محمدیه ذات ایشان هم محمدی است و سایر صفات ایشان هم محمدی و بسبب این خصوصیت خلق ایشان هم سیمی خلق محمدی است و بیان وجه تسمیه این دارد باین اسم که اجتماع کمالات متضاده از اخلاق با اعتدال برینج ممکن در آن مذکور است مثلاً اجتماع فقر و غنا و تواضع و کبر و حلم و غضب و لطف و ادب و عطا و منع و غیر ذلک من الاخلاق المتضاده الکمالیه که خلق حسن جمیعته کامله معتدله است نه آنکه آنچه اکثر جهل و محققان میکنند که خلق عبارت از اهل فقر و کثرت تواضع و افراط حلم و زیاده لطف و عطا و محبت و ازین قبیل اوصاف متجاوز از حد و اعتدال است بحدی که غنا و کبر با اصلا نبود و غضب ادب منع مطلقاً زایل شود که این معنی فی الحقیقه خلق حسن نیست بلکه منجمه و اخلاق است بیان دولت فقر و کبریا و خلق و صفات اینهمه مراتب تحقیقات مرادات متعلقات این جمله مناصب بیان نگاشت پاس وضع درویشانه و حفظ آداب این لباس مردانه و راه و روش این از خود گذشتگان بی نفس فانی فی الدنیا کم آزار و بی ایذا بودن و محاش بود و باش چون مردگان نمودن این صاحبان آگاه و مناسب این مذکور برای تنبیه همصورتان درویش حکایت یک جفت فاخته که دامادی بقریب لباس فقیرانه صیدش ساخته و بیان عبرت و خبرت و پند و نصیحت عارفانه و تلقین تمام این درویشانه -

و اردو نهم شرح و متن سیمی با ستخاره تعریف استخاره و بیان حقیقت آن و طریق مسنون و معمول کابر و طلب خیر از حق سبحان و بجمع امور در هر حال سانا و جنانا و درخواست تمام خیرات دینی و دنیای و کل حسنات ظاهری و باطنی از جناب الهی با الفاظ ادعیه مانوره که این استخاره اهل حق و بیان آنکه آنچه اکثر اهل بدعت طریق آن مروج ساخته اند و در هر امر بسبب تراط و تعلیق آن خود را در تردد و تشویش انداخته اند محض از نامعقول و چیز غیر معقول است که نه عقلاً و نه نقلاً به ثبوت میرسد و اصلاً محل اعتماد و قابل اعتقاد نیست و بی اصل محض است بیان شامت شکوه و شکایت و آفت کفران نعمت و بکثرت من زبان و عدل سلطان و خلادت و فاق و بیزگی نفاق و هم کشف حقیقت شکوه نمودن شکایت کردن که عبارت از چه چیز است و کرامی نامند و اظهار احوال چنان باید و چه طور نشاید و اطلاق شکوه و شکایت تا کدام درجه است و چه قدر بیان دخل نیست و چه مقدار مضبوط و علی هذا القیاس توضیح و تصریح مرادات و تشریح و تفسیر متعلقاً اینها الفاظ و آیه سرخی متن بیان خرابی حال اکثر اهل عالم که گرفتارند و کاهش اند و پابندند و گونخواهش و تلقین را که سبب صبر و شکر و رضا و استقامت و منع از تفول بد که فال بد و عیش حال بدست و اقوال و افعال مردم تا ثیرات خویش دارد و آثار خود را صورت گیرانیده پیش می آرد و بیان آنکه مصیبت عامه مثلاً الحال خواص هم میشود و هر مرقوی غالب غلبه نموده سرایت میکند و چنانچه حسنات کلیه سیئات جزئی را از نظر اعتباری اندازد و بچنین سیئات کلیه حسنات جزئی را محیطی سازد و مانند خیریت و شریت پس اعضا یعنی قلب که در تمام بدن معتبر به نیست خیریت و شریت سلاطین و امرا و رؤسا و تمام دیار اعتباری که دارد و رعایا را در حکم الناس علی دین ملوکهم می آرد و بیان آنکه امن زبان و خوبی سلطان و نیکی اعیان و ارکان را در اجرای احکام دین اسلام دخل تمام است و این تا میاید ظاهر بسیار مصلح حال خواص عوام است و تجویز خصمت کتساب بعضی سبب بد نیست ثواب شایان مخلصان رزق گار پشه و عمل بزمیت درین باب در خورشان محمدیان توکل اندیشه و رواداشتن صحبت آمد و رفت جوانان سعادت طوار اخلاص را بار و وصله نشای طریق و آیین و اعلاهی خوان دین و بهمت گماشتن بر این گوشه نشین بر انقطاع تمام از عالم و عالمیان و محض مدعا کفر فرمود و در حق شهر و شهریان

تقسیم بلبر دو قسم که آفاقی و نفسی باشد مع ذکر متعلقات آن در التزام تربیت حال خویش در همه اوقات در پیش اظهار آنکه خاطر مصروف خیرات باید داشت و تمت لبوی خطرات و خیالات بدید نباید گماشت که نفس انسانیه تصرف در بیولای عالم دارد و شامت و شر و نفس مردم بسا امور پیش می آرد و تقریباً ذکر تاثیرات نفوس افلاکیه بودن حرکات آنها را دریه برای تشبیه بادی عالیه علم امور آتیه که دائم سرگرم این کار اند و بدام در گردش روزگار و کشف حقیقت آن یک قسم حرکت افلاک که مانند طی السجل للکتاب برای پیدایی زمانه آخرت خواهد بود و در هنگام قیامت او سبحانه سموات را مطویات خواهد فرمود و باز وقت حشر شرب آن لطف نمود و انقلاب زمان دوره آسمان ابر گردانده اعاده از منة ماضیه معاملات گذشته برای جزا و سزای آن کرده ابدالآباد بر یک حال قائم و دائم خواهد داشت و امرگان تغیر و تبدیل در اینها اصلاً نخواهد گذشت و ختم همه معاملات خواهد گردید و عالم کون و فساد با ختم خواهد رسید -

وارد نمودیم شرح و متن سنی بابتبای بیان آنکه تنبیه و انتباه انسان را با لزوم اکثر اوقات بسبب امور مؤثره در نفوس علی حسب تفاوت مراتب الاستعدادات حاصل میشود اما عوام مثل حیوانات بعد از قضای آن امر موجب فراموش میکنند و غافل میشوند و این انتباه و هیست که مقبره در حق انسان نیست و جز حفاظة و احتراز از مضرت دنیا مفید خیرات عقبی نه و انتباه خواص مفید دین است و آن دو قسم است یکی عقلی و یکی ایمانی و تفریق مراتب اینها و تفصیل مایعلق به بیان جدائی دوستان و تنبیه از احوال رفیگان و توسل قوی پیدا کردن بجناب سبحان و وسیله گرفتن در فراق اکابر و بزرگان و در پنج نشستن تربیت و هدایت و شفقت و رحمت از حال خوردان و یاران و تذکیر تا مسافت و ندامت و تدبیر صلاح و سلامت و اجتناب از تضييع وقت قبل از فوت و ارتکاب آنچه مفید است بعد موت -

وارد نمودیم شرح و متن سنی بایقین بیان وحدانیه حق و خاتمه رسالت نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و جریان فیضان هدایت او بوجود درایت ظاهره اش که بامارت و ریاست و مولائی و مقتدائی تمام امت سزاوارند و همان دعوت و تبلیغ خلوص محمدیه بر کافه انام به نیابت دارند و امر توسل گرفتن و سمیت نمودن مومنین باین ذوات عالیات موجوده زمان خویش برای ازدیاد و تجدید ایمان و ترقی در ایمان و الطمینان بیش از پیش و ارشاد اختیار نمودن محمدیه خالصه محترم بودن از دیگر جمیع فرق مبتدعه و تلقین احکام دین و ایمان و احکام عهد و پیمان و فصلح و مواعظ مع ادا می شکر الخاتم و احسان او سبحان به تشهاد و اقتباس آیات قرآن و دعای وقت و خل شدن در طریقه و وثیقه جامعه خاتمه علیه محمدیه و دیگر اسرار تبلیغ و اظهار مع تبشیر و انذار و بیان حال مومنین و موقنین و آل منکرین مخالفین و دیگر متعلقات همین باب حقیقه این کتاب جمله مطالب متمم و مقتبس بجبارات کلام الله بیان طریق حق طلبی و کار کشائی و منع هرزه گردی و هر جانی که بیفایده محض صرف در بدری و خاک بسری است چیری بدست نمی آید بلکه ضرر بیناید و کشف حقیقه ابتدای پیدا شدن ذوق و شوق خدا طلبی در دل سالکیان و هر سود جستجو بودن طالبین و تعلیم آداب بعد الحصول الوصول و تلقین راه نجات و قبول و بر وسطه اعتماد کلی و اعتقاد قوی داشتن و تمت بر انقیاد و ی گماشتن بیان روح عقیده باطله بعض مبتدعان که انکار فیض باطنی و ابطال طریق پیر و مریدی میکنند و مقر ولایت اولیا و هدایت عرفا نمیشوند ولی نسبت و بی نصیب بودن این جهل و بدعوی دوستی دشمنی نمودن این تحقا و احتراز از صحبت این ناهلان بعقیده و دیگر لحدان دهن دریده و منع صحبت داری بهر گدای درویش صورت به حقیقت و جابجیا اظهار ارادت و عقیدت -

وارد نمودیم شرح و متن سنی باصلاح القلوب لتقریف اصلاح قلب تفصیل تمام که آن عبارت از چه چیز است و اصل معتبر برای فلاح همین است و استعاده بالبدن از فساد قلب منشأ بلاکت دنیا و دین است و بیان مخالفه نفس حیوانی با روح انسانی و امر بجهاد و خلاف نفس و ترک مشتهات نفسیه و لذات بدنیه و سعی در تصفیه قلب و تزکیه نفس و اقتباس آیات و روایات و تعبیر بیشتر نکات از اتحاد و عمل با تابع طبعیه حیوانیه و متابعت هوا و نفسانیه و قتل و امانه نفس و هوای آن تحصیل حالت طینان و قنای آن و گذشتن هر گناه فساد و الحاد و لازم داشتن مسلک احمدیان با اعتقاد و تفصیل متعلقا انیم تمام دلیل و کلمات

بیان آفات و آلام بتقید است اجسام و خرابی نفس انسان بسبب پرورش ابدان که سته السد حکمت بافته انجلیک مطلق
 علی الاکثر به چنین جاری است که هر قدر انسان بتقیدات بدنی و متعلقات اسباب ظاهره و غیبه گرفتار میشود و چنانکه متوجه بسوی آیات محسوسه و مشغول
 بتن پروری و ظاهر آرائی میگردد همانقدر آفات و آلام پریشانی باطن و تردد و خاطر واضطرار نفس و غفلت قلبی لاحق حال او میشود و همان مقدار خرابی او
 نفس باطنی و ضعف قوای روحیه و رویداد و صفای نورانیته میگذرد و ظلمت می فرازد و لهذا نفس کشی و ریاضات و مجاهدات و ترک دنیا و قطع
 از اسوی از شرائط سلوک و منجمد لوازم طریقت است -

وارد شود و سیوم مع شرح و متن سنی بدین کامل اظهار آنچه حق سبحانه و تعالی کمال بین خالص می یابان بارائه طریقه محمدیه باشد کمال دین ایشان
 بهدایه شریعت مصطفویه فرموده است و تمام نعمت او بخانه در حق این خیر امت از روی شریعت و طریقت نموده است و بیان رضای حق مرایشان را
 باسلام و دین و تقای و تقالی و قلوبشان سکینه ایمان و یقین و سبقت و اقدمیه و اکریمیه این مقربین و منسلک و سلسله الملبیت بودن این طاهرین
 مطهرین بیان مشاهد کمالات غیر متناهی و تحلیق با خلاق الهیه توجه نفس باطنی و جمیع حواس بحر تبه ذات و صفات ربانی
 باکل ظاهر و باطنی مصرف و متوجه الی السد بودن و همه حجاب شده تجلیات او تعالی نمودن و جامعیه انصافی سایر صفات کمالیه هم رسانیدن و خود را مصداق
 جمیع بشارات آیات قرآنی گردانیدن و علامت و امارت اکلین محمدین خالص موقنین خالصین که تقرب مع السد و دل گاه مع عقیده صحیح و اعمال صالحه دارند و هر جا مع
 شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت باظهار می آرند بیان سلوک طریقه محمدیه از ابتدا تا انتها و از اول قدم توبه گرفته تا آخر مقام رضا و تفصیل جمیع
 مقامات و حالات و کیفیات و مناصب و درجات سر استند آیات قرآنی و مصرح بشارات و بشارات قطعی که تا الیوم باین پنج جدید تمام مقامات سلوک
 مستخرج از آیات قرآن مجید در هیچ طریقی بنظر نیامده این هم منجمد خالص محمدیست و بیان خاتیمه این منصب جامعیه که اعلا مقامات و منتهای کمال است
 و بیان پنج تربیت و تلقین صاحبان محمدیه خالصه خالصین را و هم اجمالاً ذکر بعض اشغال و اذکار دیگر اهل طرق و طریق سلوک کنانیدن ایشان را
 لتعلیم مطالعه خاص توجه داشتن نفس باطنی بطرف ذات بحت او تعالی و پند داشتن جمیع صفات مجازی خود را اطلاق صفات حقیقیه حق جل و علا و حواس شری
 ظاهره و باطنیه را صرف در شهود و مشاهده الهی نمودن و هر یک حسب اجداد بحقیقت مناسبه آن معمود داشته ظاهر و باطنی مستغرق فی السد بودن و بتقریب بیان
 بیان یا در شوق و دلشوقی فراق خدایت آیت صر المله و الدین حضرت امیر المومنین نجیات السد علیه -

وارد شود و چهارم مع شرح و متن سنی بصراط السعاده بیان آنکه هر که در اینجا بر صراط مستقیم شرع نبوی و طریق محمدی می رود ان شاء الله
 در اینجا بر صراط موعود بسرعت و سلامت خواهد گذشت و بیان حال مال مقربین و منکرین این شریعت و طریقت و اظهار آنکه این طریقه محمدیه مثل
 دیگر طرق مبتدعه محدث جدید نیست بلکه همین آئین خالص محمدیان بلا آمیزش است و نقد دین ایشان بی غش بیان حقیقت سعادت
 و شقاوت و اخلاق کسبیه و خلیقه و فضیلت خوش خلقی و رذیلت بد خلقی و اظهار آنکه سعادت هر عبارت از امری است که
 آن شی برای آن موضوع شده و شقاوت بالعکس آن و کشف این حقیقت بمثال حل اشکالات وارده برین تقریر باریا در جواب سوال و تقسیم اخلاق
 انسانی که مجموع اخلاق حمیده و ذمیه است بدو قسم یکی کسبیه که متعلق با کتاب بودند و توسط ارتکاب افعال و اکتساب اعمال در نفس ستم کردند و یکی خلقیه که در
 طبیعت کائنات هستند و آن کیفیات نفسیه و اوصاف ذاتیه موجب ظهور اعمال و افعال گردند و بیان آنکه حسنات و سیئات که اعمال افعال خیر و شر بدینند و از هر
 اکتسابیه چون ظلال عکس در مثال اند حسنات و سیئات اصلیه و آن جوهرهای جلیه که عبارت از اخلاق نیک و بد باطنیه و متعلق نفس انسانیست مثل
 شجاعت و سخاوت و جبن و بخل و ما شاکلها که صفات خلقیه بنده اند نه کسبیه و عملیه خلق کرده میشوند و نفس هر شخص از بد و فطرت عذلتویه البدن

واقتران النفس بالجسم واصل سعادت و شقاوت نیز همین است و سعید اصلی همانست که اخلاق خلقیه و حمیده باشند و شقی اصلی نیز همانست که اوصاف جلیله او ذمیه شوند و اثبات این معنی بکلام الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی و با وجود ثبوت این حقیقت بیان فائده تربیت و پند و نصیحت و تکلیف اخلاق در شریعت و امر با مورا و نهی از منہیات که آنرا امر معروف و نهی منکر میگویند بیان شمار نمودن مجموع اصول و کلیات و صاف نیک و بد و بسیار بودن جزئیات و فروعات متولده آن امهات و کلیات پند و نصیحت و فقرات مفیده طریقت و موقوف دانستن همه کار بر فضل و کرم پروردگار و اجتناب نمودن از عجب و غرور و پندار اختیار فرمودن راه عجز و نیاز و انکسار و ربائی و خلاص از ریاضت و شهود و آگاهی و حالت توحید و اخلاص با حسان الهی -

وارد نمود و پنجم شرح و متن مسمی بکشف الحقیقه بیان مراد داشتن از حقیقت اینجا بالا صالته ذات الیه و اظهار خارج بودن کشف کند آن از طاقت بشریه و در معرفت اعلی و اجل امور اعتراف است بعجز و قصور و هم بالتبعیه مراد از حقیقت حقائق امور غیبیه که الله و رسول اذان خبر داده و کشف آن بقل و فکر خود نمیشود بلکه موقوف بر اصطفا فی خاص و اجتناب محض است که بالائتمیه و الاکملیه مخصوص انبیاست و بطیف و ضمیمه نصیب تمامی قسمت اولیاست و دولت اخلاص الهی حصه محمد و محمدیان است و فرق مراتب اشرفیه بقدر اقریبته از راه خلوص و خصوص در میان ایشان است -

بیان بیجا صلی گفتگو بر تبه ذات و خیال وصول آن از محالات و بیان آنکه محمدیان با وجود علم بخشیده او سبحانه در ان مقام از ادب لب نیکشانند و تبعیت صاحب خویش علیه الصلوٰۃ والسلام دعوت ایمان بغیب ینمایند و سر دعوت نبیا و حقیقت تعلیم حکما و بیان علور تبه تحقیقات خالص محمدیان و از جمیع مقامات و حالات و کیفیات و اسرار کل جهات خوب واقف و مطلع بودن این برگزیدگان و کشف فوائد و عقاید متعلقه بذات و صفات الیه و هدایت صراط مستقیم شریعت مصطفویه و طریقت محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیه -

وارد نمود و ششم شرح و متن مسمی بر آت الجلال بیان جمال الهی و حال مظاہر و مریای آن کمال غیر متناهی و شمول جمال آن جمیل مطلق و جلال را نیز و علی العموم فیضان رحمت با وسعت او بر همه چیز و دوست داشتن او تعالی جمال را بمقتضای نفس خویش و تقدیر جلال بقدر اقتضای نفوس ناقصه بندگان کوتاه اندیش و ذکر حدید البصری چشم حسن بن مجبین صادقین و شدت مشاهده و قوت علم مقربین اکملین بیان مرآتیه علم برای حضرت وجود و میان او جلوه گری اینهمه نمود و کشف مرادات منظوره اینهمه الفاظ مذکوره و صفت اول بودن و جو دظلی برای وجود عینی و سوال و جواب وارد برین تعبیرات مع ذکر دیگر متعلقات و چند فقرات تعریف و توصیف علم و بیان وجه و سر تعبیر فرمودن او تعالی در آیه کریمه احاطه خود را از روی علم و مذکور نمودن احاطه وجود خویش را آیه آیات آفاقی و انفسی و امر حق و رای النفس و آفاق و هدایت و تجلیات مطلقه و آیات حق که به تنزیل ایجاد می نازل در مرتبه امکان شده اند و استعاره نمودن مجموع عالم بکتاب مبین و از انجمله باقیات صالحات بآیات محکات که ام الکتاب اند و باقی دیگر مشهودات حیات بمشابهات و ما اول بتاویلات باطله ساختن جا بلین غافلین و آنهمه را من جانب الله شناختن علماء و سخنین و عرفاء مقربین و معذور داشتن ایشان دیگران را در فهمید خود با و اشتغال بدعای خیر و التجا و تبصیف قلب پر داختن و لوح مدکر که را از نقوش صورت کونیه پاک ساختن و تحصیل حالت فنا فی الله و کیفیت رجوع الی الله -

وارد نمود و هفتم شرح و متن مسمی بکلمه الحق بیان دعای خیر از جناب الهی و استدعای حقیه جمیع جهات و درخواست خیرات با الفاظ و عبارات آیات بیان آنکه آزادی برای اعتبار گرفتاری و دام است و عزلت برای اشتها و خیال خام و اخبار آنکه هر موجود منظر وسعت الیه است و هر ذره قابل انقسامات غیر متناهیته و اظهار آنکه اکثر کردن همتان سهل و ضعیف بے سرو پا و خفیف متقلان سبک اطوار آزاد نما که بود و باش آزادانه بقییدانه و معاش بے باکانه ملحدانه دارند و خود را بغایت اکملیه و نهایت اتمیه رسیده می شمارند

عجربه و ضل و مضل اند و براتر از زاهدان یابی و شیخان مراتبی اند و برای احتراز از مجالته و مخالطه این اشرف الناس بیان علامات شناخت آنها و ذکر کلیات علمیه ظهور این کیفیت فاسد در بطن این ابلهان تصریح شعار و اطوار و کار و بار و اکنه بود و باشد و هم صحبتان بد معاش این نابکاران و هم کشف حقیقت مشیخت طلبان بیخیز و جلایه کشان شهرت دوست یعنی که هزار مکر و فریب و غا و زور و اثبات بزرگی و تقدس کمال خود پیش مردم میکنند و در پی ناموری جان میدهند و هلاک میشوند و تعیین اشخاصی که این خیاالات فاسد در دلهای ایشان میباشد و دیگر علامات این ذنی نفسان لست فطرت و تفریق صاحبان صدق و صفا و اکابر حقه مقتدا و تعلیم گذران معاش المکملین و دستگیر العمل براسه محمد بن خالصین -

و اردود و هشتم شرح و متن سستی برهان الایمان بیان آنکه و سبحانه ذات عالیات و نفوس متبرکات امه محمد بن برابین ایمان و شواهد الیقان گردانیده است بطیفیل شان مخلصین خالصین را با علی مرتضی با قرینه رسانیده است و ذکر شرف صحبت با برکت و دولت دیدن دیدار پر انوار و جمال با کمال ایشان و برکت شنیدن کلام قدسی الهام حقائق و معارف حقایق برگزیدگان و علم مطلق از نزد خویش ایشان را علم الکتاب عطا ساخته و بجا میته جمله کمالات محمد بنی اخته و قدر و منزلت ایشان چنانچه باید شاید بخواند و رسول دیگری نشناخته بیان علم بندگان بقدر طاقیت شبر و اختلاف ایشان با یکدیگر و جامعیه حقیقه محمدیه علی صاحبها الصلوٰه و التحیة و بیان آنکه همین محمدیه بسبب شمول خود همه از عذاب خواهد ماند و آخر کار تمام فرقه ها را خالص محمدی خواهد گردانید و بیان آنکه علم هر ذی علم بقدر لیاقت و در خود مرتبایش می باشد و علم مطلق او تعالی است و پس انسان که مجموعه تمام عالم است علم او از دیگر موجودات اوسع است و سوای علم الله و وسیع تر و فائق تر از علم انبیا است اما علم کلی انسانی نصیب همان معنی کلی نوع انسانی است و در افراد و اشخاص نسبت نسبت به جمع علوم کلیه اضافیه میشود و هفتاد و شش و اختلاف بسیار پیدا میکند و فردا کمال همان خبا فیض و مخلوقات علیه الصلوات است و در امتی که خیر الامم است افراد المکملین هر وقت نیابت برای احیاء و تنجیه دین پیش می آید و باز همان نور محمدیه خالصه از جبین همین تابید و اول الحمدین را با بجا جرای آن فیضان گردانید و انشاء الله ظهور تمام این نور در وقت حضرت امام مهدی موعود ظهور خواهد گردید و بیان شکر این نعمت و بطرف دین و آئین خالص دعوت تمام ممت و داون بشارت آیات هم قنبا سائو و آیت الاکراه فی الدین امر بتبعیه کامله شریفین و اردود و نهم شرح و متن سستی نصر من الله بیان نصرت و تائید الهی بجان بنده از بندگان برگزیده او و فتح باب علم و عرفان بر او و عطا نمودن قدرت تحریر و تقریر با حسن بیان و شرف نمودن بحقیقت اسلام و ایمان و گردانیدنش حسب کتاب صحاب و روضه الاول و الالباب و اظهار دیگر خصائص قبولیه و خصوصیه و معاملات قربانیه و ذکر اینهمه کلمات در ذیل قنبا س تمام سوره نصر موعودین و بیان حقیقه و جامعیه این علم الکتاب کشف امور متعلقه به تشهداد دیگر آیات متفرقه بیان فوائد تصنیف خوب تحریرین باجماع یاران و تالیف قلوب و اظهار خوبیها و نیکیهای لفظیه و معنویه و حسن و لطف کتب مرقومه مربوطی و مضبوط تحریر و تقریر و عظمت و شرف حسب کتاب بودن انبیا و اولیا که باین دولت خاصه هر نبی دولی سرفراز و ممتاز نشده و تفریق تالیف و تصنیف مع تعریف و توصیف و فرق اصل تحقیق و نقل و تقلید و ایمانی و قدرت تحقیقات و لطائف و نکات تازه صادق و کیایی و قلیق و معارف جدید حقه که تمام دلال بدلائل و براین عقیده سربا کمال بجای هر آیات و احادیث و مستند بشواهد نقلیه شد و باعث تقویه ایمان موجب تیزی عرفان و سبب صلاح معاش و فلاح معاد و شتم خیرات و برکات ظاهریه و باطنیه بود و بیان شرف علم که هیچ فضل و کمال برتر از آن نیست و هر چه هست علم است و دفع شبهه که بعضی متقربان الهی که پیشوایی و مقتدائی ایشان مسلم الثبوت است و چندان علم ظاهری نداشتند در حق ایشان چه توان گفت و کشف مراتب لایای حسب تصنیف نیک و خداوند یاران خوب عرفای بے تصنیف و حال تصنیف بد نام بوط و تحریر و تقریر بے اصل غیر مضبوط و رتبه شیخان متوده کردار بے یار و درجه زاهدان ریاکا شهرت آثار و علماء سوبلی نسبت بکردار و در ایشان جا بل از علم بزرگوار و اردود و دهم شرح و متن سستی بدین خالص و محوت خلوص محمدیه و ایمان بے فرج انانیه و بلا شراکت نفسانیه و بیان حال خالص محمدیان و احوال ثوابین دین خالص ایشان شرف و خصوصیه اولیه لتقریف توحید که آن عبارت از چه چیز است و تفصیل ماله و علیه و احتراز از متوهمات جهل و انانیت

از منظومات حمداً و مفصل کشف عقائد فاسده باطله اینها که الحاد و زندق و کفر محض ضلالت صرف است حاشا و کلا که این معنی توحید باشد و درین عصر بزمین معنی رائج و شائع شده است و این ضالین مضلین آن را توحید و اتحاد و وحدت و وجود و تصوف میخوانند و اعلامی مراتب عرفان و معرفت میدهند و نعوذ بالله من تعالی الله عما یصفون تلقین دین ایمان و در ذیل تفسیر آیات قرآن بیان وجود و ایجاد و فرق در توحید و الحاد و منظور از لفظ وجود و وجود مطلق حق که خود بخود موجود و قائم بنفسه مستقل بالذات است و مراد از کلمه ایجاد افاضه وجود ظلی من جانب الله بسوی حقائق موجوده ممکنه که واجب الوجود و وجود با ایجاد حق اند و تمثیل مرتبه وجود بنور و مثل مرتبه ایجاد بهر توان و وجودیه مرتبه کمال است مرآت الوجود را و موجودیه مرتبه تکمیل است و اظهار آنکه حق حق و خلق و توضیح تفرقه حالت توحید و کیفیت الحاد که درین زمانه پر ضرر و افقاده خلقی را همین مغلطه و خلط بحث رود و ده صرف ضلالت اختیار کرده اند و تصریح تعریفیات و توصیفیات مقام توحید تفصیل تمام و خوب کشف جمله حالات و کیفیات در راه و روش موحدین بالیقین که محمد بن خالصین باشند مبطل کلام و آگاهی بخشیدن از ابطالان و خذلان محمدین و خیالات باطله و خطرات فاسده این گمراهان بے دین و رهنمایی صراط مستقیم جامع شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت که راه سلامت و نجات دنیا و آخرت است و بیان آنچه آخر کار بعد از همه مراتب معنی خداشناسی تحقق گردیده که آن عبارت از چه چیز است و اکثر حقیقت نا فهان بگمان خویش آنرا چیز دیگر می فهمند -

وارد صد و یکم شرح و متن مسی بحقیقه الامر بیان دیدن حقائق امور علی ما هی علیہ نفس الامر و فهمیدن اسرار مکانیه و وجوبیه بقدر طاق بشریه و منکشف گردیدن عجز معرفت کمال قدرت و حضور و شهود و صفات الهیه حفظ جمیع مراتب بالکلیه اظهار حقیقت مکانی و اعتراف بحیرت و نادانی و بیان یکتائی مرتبه وجود و ترغیب بحضور و شهود و تقریباً ذکر واسطه در میان موجود و معدوم که بعضی متکلمین بآن قائل اند و از اصطلاح خود حال مینامند و عند المحققین ثابت نیست بیان حمد شنای خالق ارض و سما موجود حقیقی یکتائی بے همتا با آنکه در نگین و المای مضامین و اظهار آنکه وجود معنی واحد است و در لفظ وجود اشتراک معنوی است نه لفظی و تعدد وجودات ثابت نمیشود و تشکیک و تقیم و غیر ذلک من الاضافات نسبت اعتبارات غیر مرتبه اند و بر وجود ظلی صادق می آیند و نظراً الی ذات پاک و مبرا از همه اضافات است -

وارد صد و دوم شرح و متن مسی بآیه الله بیان آیات الهی در تمام زمین و آسمان و مکان و زمان و اظهار و ادایه ظاهر و باهره و مذکور و شریف و حجب ظلمانی و نورانی و آراته تجلیات آفاقه و انفسیه و مقید گرد قرار بودن مجبورین فقط و صورتیه بیان آیه توجع اللیل فی النهار و توجع النهار فی اللیل و تأویلات مناسبه الفاظ و معانی و تحقیق تفسیر و تاویل قرآنی و بیان هر یک برای لیاقت دریافت اسرار معنی کلام الله ضرور و در کار اند -

وارد صد و سوم شرح و متن مسی بمهناج الفقر بیان پنج فقر که انواع منکثره و اوضاع مختلفه است و پنج احسن فقرات متوکلین مجبورین که خداوند ترک و صاحب فقر محمدی اند و استدعای این دولت از ذوالجلال که سرخ روشنی نشاتین است و پناه جستن از فقر ملک سواد الوجه فی الدارین است و دعوت بسوی راه نجات و تبلیغ رسالات باقتباس آیات و کمال فصاحت فقرات بیان فقر و گذران درویشی و تحقیق فقر لغتاً و اصطلاحاً و صورته و حقیقت و عرفان و مجازاً و عموماً و خصوصاً و شرف و عظمت مرتبه اتمیه و الکلیه این منصب جلیل المنزله و جامعیه کمالات انیمقام کثیر البرکه و بیان الغامات و غنایات الهیه بحال خویش و ادای شکر احسان منعم حقیقی برین فقیر درویش و اقتباس تمام سوره الم نشرح بیان خواص مقام فقر که امور مخصوصه آنحالت اند و بیان شرائط مقام فقر که موقوف علیها و عله وجود و سبب بهر رسیدن این دولت اند و بیان آثار مقام فقر که ثلج و ثمرات و تاثیرات این منزلت اند و بیان لوازم مقام فقر که خلواندازان ممکن نیست و ضروریه این کیفیت اند و تقسیم فقر بر دو قسم که یکی فقر اختیاری است و یکی فقر اضطراری و تفصیل هر دو قسم و تعریف و توصیف هر واحد بیان گذران درویشانه و معیشت فقیرانه که چه طور باید و چنان شاید و کلیه ذکر چند امور که بنیاد این معاش بر آنست و اجمالاً نصیحت بالبصیرت که خیریت دارنست

بجارات شریفه واستعارات لطیفه و اظهار فقر و دولت حاصل فقر و مذکور فقر خبابا قدس حضرت قبله کونین کعبه دارین ناصر الملة و الدین امیر المؤمنین دست دولت فقره
 الحمدی و برکاته فی اهل بیت و ذریاته و فقر جد مادی این فقیر سید العارفین سلطان المتوکلین و الایاه کبریا و تنگاه حضرت میر محمد سید و اجداد امجاد پوری و مادی قبله کونین
 حضرت شاه نقشبند و حضرت غوث الثقلین و جدا علی علی المرتضی و منتهی الوسائل خاتم الفضائل فخر الدلین و الآخرين سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و بیان آنکه فیج فضل
 و کمالاتی نیست که صاحبش بران فقر و مباحات کند مگر همین فقط دولت فقر که باعث فخر میشود و اظهار قرباخص مقام فقر و نسبت اتم مع الله و تعلیم دستور العمل برای فقر و الایادگان
 وار و صد و چهارم مع شرح و متن سیمی بدین قیم بیان دین قیم که طریق محمدی است و حق تعالی محمدین خالصین و الفضل و هدایت عنایت نموده است و تقییر
 دین و آئین تقویة شهود و یقین نبوی که الله در رسول فرموده است بیان وحدت وجود و شهود و دعوت بطرف توحید محمدی علی صاحب الصلو
 و السلام و اظهار آنکه نفس التوحید که توحید مطلق باشد عین ایمان است و دعوت رسول مقبول علیه السلام بطرف همانست و این جزئیات مقیده بقید وجودی و
 شهودی بنحله مبتدعات و مختصرات است و بیان علت و سبب احداث این ابجاث و حال و حال و کیفیت و حال وحدت وجود و شهود و حل اشکالات اختلافات و کتب عینیة
 و غیرتیه و دفع جملہ شبهات و تفریق صوفیه و وجودیه و محققین شهودیه و تحقیق معارف و اسرار اینها که علم تصوف و علم حقائق است و بیان نسبت و قرب منزلت هر یکی ازین
 طائفتین و کتب تحقیقات و اصل منشأ تقریرات و یقین و کشف حقیقت سادات محمدیه علو رتبه این خیر البریه و بیان علم الهی محمدی و اتباع تام نبوی و بیان آنکه مقتدایان و
 پیشوایان و اکابر دین و ارباب تمکین صاحب نگاه و مطلع و آگاه از هر دو حیثیة اتحاد و امتیاز و ناظر کنه وحدت و کثرت و واقف سرعینیة و غیرتیه و جامع تشریه و تشبیه
 و ذوالفرق و الجمع بوده اند و طی مراتب سکر و صحو و عروج و نزول و جذب سلوک و فقا و بقا و قربات و ولایت و کمالات نبوت نموده اند اما ازین بزرگواران مقتضای
 استعداد اهل زمان و نیت اصلاح فساد حال معصران و بهم سبب فی الجمله اصل حجاب و میلان و پنج بیان طالع خویش و دیگر ازین قبیل و جوه در پیش ترجیح بعضی جانب بعضی
 جانب و بیان حقیقت فرموده اند و طر فزاری همان جانب مرعی داشته ثابت نمودن آنرا بر ذمه خود گرفته اند چنانچه شیخ اکبر رحمه الله که قوت یک حالت دلالت داشتند اسرار
 عینیة و اتحاد و دفع اعتبارات و امتیازات و معارف وحدت وجود نگاشتند و حضرت مجدد قدس الله سره العزیز بعلیه مقام کمالات نبوة اظهار اثنینیه و امتیاز نمودند و تحقیق
 وحدت شهود و اثبات مراتب غیرتیه بقوت فرمودند و حضرت امیر المؤمنین ناصر الملة و الدین امام طریقه محمدیه صاحب شریعت مصطفویه باز بهمان دعوت جامعہ معتدله کلیه
 اصلیه فرمود و در نهانی خاص و عام و پیشوای کافه انام محمدیه خالصه نمود و تقریباً ذکر لوای محمدی حربی ایجاد شریف و مذکور دیگر خصائص اسرار عنایات مبذوله بحال این عبد
 ضعیف و بیان طریق تلقین و ارشاد و دعوت مقبوله لشوخته آنحضرت بسوی توحید مطلق که توحید محمدی است و در ادب کلمات تامات بان معجز بیان آنجناب هدایت مآب بیان آنکه
 این توحید مطلق که متعلق است بر تبه لا بشرط و جو معنی عام و شامل افراد مقیده خود است که توحید وجودی متعلق بر تبه بشرطی و وجود است و توحید شهودی متعلق بر تبه لا بشرط
 وجود و راه اصولی بخطا و ضلال و صراط مستقیم اعتدال همین است که بر سنت رسول خود خلق را دعوت بطرف همان معنی عام و مفهوم کلی توحید مطلق بلا ملاحظه افراد و جزئیات که
 تفصیل مقدارش مرقوم است باید فرمود و حتی المقدور در تحریر و تقریر برهان و کشف و عقل و نقل را جمع باید نمود و مانند دلائل اربعه علم اصول و مقدم اتباع کتاب سنت و احادیث
 خدا و رسول مقصود بالذات باید داشت و ثانیاً و ضمن بالعرض کشف و برهان را به نیت خدمت و از دیاد قوت مثل آن دلیل اجماع و قیاس هم از دست نباید گذاشت تعلیم دستور العمل
 برای دعوت و هدایت و تربیت و ارشاد محمدیان خالص جدا و علیده از طریق ملایان ناتمام و صوفیان خام و حکمای بلا انجام که مصلح حال و مال مرشدین و مسترشدین و مفید
 امور دنیا و دین است کلیات تربیت سالکان مختلف الاستعداد که همه را بر یک و طیره نباید راند بلکه هر یک را بهنجیکه مناسب و مفید حالش بود بموعظتیه و دعوت حکمت
 بسوی حق باید خواند و بیان اختیار نمودن راه متوسط اعتدال و تسک تمام کلام ذوالجلال و اظهار آنکه معرفت همانست که کاشف حقیقت باشد و حقیقت عین
 شریعت است هر چه مطابق و موافق شرح شریف است حق است و الافلا و بیان مثل دادن حقیقت بمفهوم کلی نوعی چون انسان و تمثیل شریعت بمفهوم جزئی شخصی
 چون زید مثلاً و همین مثال کشف تمام حقیقت و احوال و امتیاز دین حق و باطل و تفرقه کفر و اسلام و بسوی محمدیه خالصه دعوت خاص و عام و کشف کنه حقیقت

و اعتباریه بودن هر دو مرتبه وحدت و کثرت و کلیت بالا جمال دیگرند و نصیحت -

وارد صد و پنجم شرح متن مسمی بضرب المثل بیان فائده زدن مثل برای کشف حال سهولت تفهیم مطلب بمنال بیان نسبت عقلیه و عشقیه بتفصیل
و ظاهر در عاقل تمثیل نسبت مع الاسد و ثبوت وجود واجب بر نفس طایفه انسانی از در راه متحقق میگردد یکی بقوت عقلیه و اقامت بر این فکریه و زور عقل و کیاست و وجود
فهم و فرست که مسمی تبارک و علم الهیات و فلسفه و دانشمندی است و تمت حکما و دیگر عقل است لیکن این نسبت ضعیفه متوقف و مشروط بایمان هم نیست و شمر تالیج قربات موجب
و برکات و سبب نجات هم نه قدر صلح معاش و فی الجملة هذب خلاق و اوصاف است و پس یکی بقوت عشقیه و غلبه حبیه معبر بحدیه الهیه و مرتبه ربانیه و صفات و جبار الهی و نور جمالی
است و متعلق برب و ایمان و شدت ایقان بالا صالت مخصوص انبیاست و بتبعیه و طفیل نصیب لیا و در ضمن ذیل علی قدر مراتب قسمت عامه مومنین و مسلمین و سواى امر و محرمه
دیگران ازین نعمت نصیب نیست و این نسبت شمر تالیج بسیار از فنا و بقا و قرب و میته می باشد و موجب فیوض و برکات و مکاشفات و الهامات و معاملات می بود و باعث
خیریت و نجات و در این است و مفصل بیان این هر دو نسبت عقلیه و عشقیه در متن شرح این دارد و مذکور است و تفصیل هر دو اخذ تمثیل مسطور تا پانصدان عقل از گرفتاری خود
و انانیت خویش بر آیند و فهم و فرست خود را مقتدای خود نمایند و یکی خویش را با طاعه خدا و رسول و صرف کنند عشقی و محبتی و ایمانی و ایقانی بحق تعالی و مقبولان او بهرسانند
و از مشرب حکمانه برآمده داخل جماعه مومنین صادقین گردند و از مذمومین فیان جدا شده ملحق بمجریان خالصین شوند و سر اسر عاشق جناب پاک حبیب خدا و ملج شریعت غرا
باشند و مصروف در اجرای طریق و شیقه محمدیه علی صاحبها الصلوٰه و التحیة شوند بیان مثل ملک حقیقی جل سلطان و سلطان فی شان و مثال حکما و توابع ایشان بشخص عاقل
پوشیار و مرد عیار که زور عقل و تجویزات و تدبیرات کار خود پیش بر دینا بر مصلحت و در بار و باشهر یار راه پیدا میکند و مثل انبیا و پیروان ایشان که اولیا باشند بر عاشق و عزیز
شیفته و وفیته بران سلطان که عشق و محبت او مقتضی همه کار و بار او شده و بیان آنکه منصبیات انبیاست که همه افعال اقوال ارادات و نیات و هر امر که از ایشان صادر
شود محض شوق خالص برای خدا باشد و مرتبه اولیا نیست که بعضی امورات ایشان خالص شد و بعضی بر آخرت باشد و تفاوت مراتب بقدر کمی و زیادت است و مرتبه صلحا و
مومنین همین است که بعضی اعمال اینها برای آخرت و بعضی برای دنیا بودند و در اینها نیز تفاوت درجات بقدر کم و زیاد قسمین موافق کمی و زیادت صلاح و تقوا و قوت
و ضعف ایمان است و فی الحقیقه لیاقت صرف خالص بودن ندارند و بیان فرق شد با مجاز و با حقیقه و پایه کفار و مشرکین آنست که هر قول و فعل که از اینها سرزند للنفس صرف است
و دنیا باشد و هیچ کاره بر عقی هم نبود و انجا خالص شد چه رسد آنچه عمل خیر هم کنند از شامت کفر و شرک همه جبط شوند و بیان مثل عوام کالانجام بغیر او رعایا که بیش از همان نسبت عام
که رعیت را پادشاه است را همی باوندند بلکه اکثری از ادراک این نسبت خویش هم غافل اند و هم مثل حکما و توابع ایشان بدینا داران مکار و ذوفنونان عیار و هم مثل حضرات انبیا
علیهم السلام بوزرای با اقتدار خلافت و مثل اولیا بصاحبان خواصان محرم و مثل کمل مشایخ و اولیا و مرجوعین و صاحبان کمالات نبوت پسند نشینان صدر اکابر انبیا
و زید و مثل قاضیان و مفتیان و علما و فقها چون پیشکاران و محرران و جلد برداران و سرشته داران و قریوایان و دیگر اهل مناصب خدایات باطنیه مثل بدلاء و نقباء و اوداد و غیما
چون اهل خدایات خریه مثل خاندان بیوات و داروغه و مشرف و عامه مومنین و مسلمین مانند نوکران و ادنی منصبداران و ملازمان سرکار و متعین و متوسلان و وزراء و امر که
عنه قدر مراتب داخل در سرشته و علاقه نوکری اند و کفار و منافقین چون باغیان و طاغیان که قابل جهادند و مفسدان دیگر چون قطاع الطریق و دزدان که لائق
تنبیه اند بیان بند و نصیحت بخیر خواه و دعا و خیر عشق و محبت الهی -

وارد صد و ششم شرح متن مسمی بانابت بیان آنکه توبه و انابت باب ایت و مقدمه سعادت است و امریت منزل منزل در قلوب
بندگان جتدی و بے نصیبان ازلی ازین عنایت محروم اند و دعوت امر معروف و نهی منکر تبلیغ آیات قرآنی بیان جمع الی الله و توبه و استغفار
از گناه و تقیم رجوع الی الله بدو قسم یک رجوع باطنی و یکی رجوع ظاهری و تعریف و توصیف هر واحد بتفصیل مراتب تحریر بر اتمام احکام و دوام آن و غیب
بر لزوم اذکار و اشغال تکرار کلمه طیبیه مع ملاحظه معانی آن و تشویق عبادات خصوصاً نماز و تطویل قرائت و کثرت نوافل و افضلیته صلوٰه بر همه طاعات

و بیان آنکه بشریت اگر جرم و گناه سرزد شود نادم و متغیر شده تو بازان باید نمود و هرگز مایوس از مغفرت غفور رحیم نباید بود که در ای تو بسته شدن عبارت از این حالت مایوسی است مطلق گناه نکردن کار ملائکه است از کمالات مخصوصه انانیت و اصرار بر گناه کالبیس است و گناه کرده باز بران نادم و تائب شدن کما آدم و نوح و یونس و غیره که گناه کردند و توبه کردند و از لفظ آدم فقط ذات البشیر علیه السلام منظور نیست بلکه بر همه ذراتش صادق می آید.

وارد صد و هفتم شرح و متن سیمین بجل الله بیان تفصیل معنی جلال الله و اعتصام بآن و متفرق جدا نشدن از آن بیان نفوذ و بتقدیر و حقیقت تدبیر و اظهار آنکه تقدیر الهی را باطنی است که از اراده الله مشیته الهیه میخوانند و داخل در مرتبه و جوب میداند و ظاهری است که از ارباب ظاهر و نامند و کائن در مرتبه امکان میبینند مع تقریفات این هر دو مرتبه و بیان حقیقت تدبیر که آن عبارت از چه چیز است و مطابق اقتادین موافق نیفتاد بتقدیر و امر بمبتوکل علی الله بودن و نفویض همه امور را به تعالی نمودن و قوت تاثیر و سرایت جمعیت باطن در نفوس دیگران نیز فرمودن و اراده حول و قوت الهی در جمیع افعال و تحصیل دولت و صبر و استقلال تحمل و تسلیم و رضا و توکل -

وارد صد و هشتم شرح و متن سیمین بیان واقعی بیان حقیقت واقع و امر واقعی نسبت وقوع و نفس الواقع و تعریف موجود واقعی حقیقی و موجود واقعی اعتباری مجازی و تحقق کثرت حقائق اشیا که متعلق بفض فاض و موهومات صرفه و اعتبارات محضه نیستند و کشف اصل حقیقت توحید بیان اختلافات اعتبارات و ارتفاع توهمات که نشأت از اختلاف تعدد و تکرار اینهاست فی نفسها و تعدد و تکرار از زبان و افهام و لسان سبب اختلاف تقریرات و تحقیقات و بیان حالات اشیا است و منشأ تعدد و تکرار فی الاصل مرتبه حدت است و ذکر متعلقات مراتب حدت و کثرت و اظهار آنکه متغیر گفته اند و رسول الهی صلی الله علیه و آله بران فرموده اعتماد و اعتقاد آورده رفع توهمات مضمونه و اعتبارات موهومه تمام عالم نموده دیده و فهمیده خود و گفته و شنیده دیگران را از ضلالت و خطا محو ساخته تابع شریعت مصطفویه و طریقت محمدیه باید گردید و باقی به تعبیرات و تقریرات ربانی اعتبارا باید فهمید -

وارد صد و نهم شرح و متن سیمین بر وفق طریق بیان معنی حق سبحانه و التزام مجاهده و دوام مشاهده و جلال برهان و توسل گرفتن بر شد کامل از محمد بن خالصین بآیات و بیعت برای حصول نسبت خاص بر حق محمدی و سلوک نبوی و پند و نصیحت برای کتساب اشغال از ذکر طریقت و اظهار حقیقه محمدیه و غیره تبعیت خدا و رسول کمال امتیه و اکملیه بیان فنای هستی ناپائدار و ترغیب بصحبت اخیار و ذکر بی ثباتی و کم فرصتی عرصه زندگانی و موعظه و محدودی این دنیای فانی و تقریفات و توصیفات و علامات اکابر دین ارکان محمدین که متفرقین بروردگارند و بمقتدای او پیشوای امته سرور او و آداب ارادت و اطاعت این برگزیدگان و شرف صحبت و محبت این خدا رسیدگان که بدون فیض سینه بسینه نسبت قویه حضور و شهود و معینه و تقرب بر پنج کمالات نبوت دست نمیدهند و تفریق مراتب از واق و مواجید اهل ولایت که نسبت بمحالات کمالات نبوت چون بازیهای طفلان است و تقریب کمالات نبوت مطلقه نسبت بمحالات نبوت خاصه که معجزه محیه خالصه است مانند اوضاع جوانان که در پیرانه سالی شیوخ باوقار از ان هم میگذرند و بحسب مرتبه رفیه لطیفه کمال منتها کمالات انسانی میسرند بیان تاسف افسوس جدائی و مفارقت ظاهری بزرگان و با وجود اتفاق این بعد و دوری صوری حضور معنوی و قرب باطنی بالایشان و تقدیر ذکر اوقات و بیان معاملات و معاش بود و باش خباب قدس حضرت قبله کونین ایدنا الله بنصره سوره و قدسنا ببر که تیره که خارج از قیاس و برتر از عقل و حواس بوده و خیال و تصور آن مذکورات غیر از عجز بشری و اعتراف قصور خویش چیزی دیگر نموده -

وارد صد و دهم شرح و متن سیمین بذكر الحبيب بیان انعام کمالی قولی که هر دو مرتبه و ذکر قلبی خفی و مراتب لطائف هفتگانه و بیان تلذذ یافتن محبت مذکور محبوب کثرت ذکر شکر مرغوب و نشر کل از کما حب است و محبت الله راس همه خیرات است و محبت الله و رسول سرایه نجات بیان اسرار مودت و فوائد محبت و انقطاع کلی از دنیا و مافیها و توسل تا قومی بحق تعالی و انیمینی بے وسیله گرفتن مرشد کامل

حاصل نمیشود و چنانچه رسول علیه السلام در میان بندگان و خداست و فانی فی الله و فانی فی الرسول محال است همچنین مرشد واسطه و وسیله است در بیان حق و رسول و بدون فانی فی شیخ فانی فی الرسول هم و خیال است و ضرورت است و ارادت لشخص زنده عصر خود و کشف حقیقت فیض گرفتن از ارواح طیبه بعد از تکمیل تفصیل و خواسته بالا پیش از تحصیل نسبت و بعد تمکیم کار بر شد و فیض صحبت و بیان حال اولی قرن و نسبت او سیه و دیگر سراسر فضل و معرفت از راه اجتناب و قبولیه و کیفیات و طشوق محبت و شرح حال ان الجلیل و حب الجلال بیان جلال الهی که جمال معنوی کمال ذاتی است و این دو قسم است جمال نفسی تنزیهی که کمال عینی است و جمال صفتی تشبیهی که کمال ظنی است و افاضه این هر دو جمال و کمال و کمالات نیز تقسیم بدو قسم میشود که یکی جمال باطنی است و یکی جمال ظاهری و تفصیل اینها در تمام بیان معامله خاص شفقت و محبت پدری و پسر و خصوصیات که محض هر جانب است بهر سید و شرح ابیات مثنوی که بلی اختیار در نیم مقدمه موزون گشته و متن دارد گردیده و ضمن خود قبول فرمودن و شریکائی خیر نمودن برادر غیر اسلامه الهی و تقسبات آیت بودن اینهمه مطلب عا و اظهار آنکه اگر نشاء توحید و کیفیت مشابه حق نوز دیده بصیرت چشم باطن است همه کار و بار و جمیع معاملات لد و داخل حق پرستی و منجمله عبادت است و اگر پرده غفلت و پندار خودی مجانب چشم دل و مانع حقیقه بینی است همه خیرات و طاعات نیز ضبط و ناقبول و محسوب در بے دینی است -

وارد صد و یازدهم شرح و متن مستحق بحسن اختتامه اظهار سراسر این سم و در نتیجه تمام بخیر گردیدن این تصنیف و شکر عنایت خاص الهی در حق این ضعیف و دعوت بسوی خاص دین و آئین و دعای خیر جمیع مومنین و مسلمین از احیاء و اموات بیان اتباع سرور کائنات خلاصه موجودات علیه الصلوة والسلام و ختم کلام بر نام مبارک امام طریقه محمدیه صرمت مصطفویه و الدین فقیر قاصر حضرت خواجه محمد محمدی المتخلص بغدلیب ایدنا الله بنصره سروده و قد سنا ببر که بهره و بیان آنکه وصف اتباع از لوازم حقیقه ممکنه است و متبوعیه حقیقیه مخصوص بحقیقه واجبیه معبر عبودیه است و آن اتباع مطلق که علی العموم شامل حال همه موجودات ممکنه است اتباع وجودی است و اتباع مقید که بالخصوص مختص باهل هدایت است اتباع حکمی است و تفریق آن با امری باجایی و سلبی که ارتکاب امورات و جتناب منهیات باشد و اطاعت امر از نسبت ملکیت است و خلاف امر نمودن از نسبت البلیه و ارتکاب فعل منهی از راه نسبت بشریه و مجموع هر دو امری باجایی و سلبی اتباع حکمی کلی است که مخصوص و متعلق بانسان است و چنانچه اتباع وجودی لازم هر موجود ممکن است همچنین اتباع حکمی فرض بر هر بنده مکلف و هر که درین اتباع کمالتر از افراد دیگر در حضرت وجود گرامی تر و چونکه متبوعیه حقیقیه که مسمی بمعبودیه است منحصر در ذات واجب تعالی است هیچکس را شریک عبادت او نباید کرد اما متبوعیه اضافیه که مسمی است بمقتدائیه نصیب همه مادیان مجازی است و اتباع ایشان را اقتداء و اطاعت خوانند نه طاعت بمعنی عبادت و اطاعت این نظام هر هدایت عین اطاعت مادی حقیقی است و بلی اتباع حضرت رسول علیه السلام راه نجات نیکشاید و سعادت دارین بدست نمی آید و برای توسل بخوابه سالت آداب سیده گرفتن مادیین مبدیین و مرشدین کاملین ضرورت و از اینجا که در فرق سلامیه هیچ طریقه از محمدیه خالص تر و صائب نیست عوده الوثقای این سلسله موصله را بدست اعتقاد جازم گرفته دست آویز نجات بهم باید رسانید و از فرج انانیه و نفانیه و دیگر همه بدعات پاک گشته خود را محرمی خالص باید گردانید تبلیغ رسالات با شهادت آیات و تبشیر و انداز با قباس کلام الله تعالی اتم در جواب پاک حضرت رسالت پناه و بیان حصول کیفیت قرب و الاض و قرب نوافل لطیف کلام الهی و قوت نسبت ایمان و اقیان مع شدت حضور و آگاهی و اعتقاد قوی و اعتماد کله بر گفته خدا و رسول و اعتراض بر عجز و قصور معرفت خویش و عرض دادن جمله معلومات و مشکوفات بر کتاب سنت هر چه مطابق و موافق اعتقاد مقبول هر چه مخالف بود مردود و هر امری که صریح بیچ حکم بران از آیت و حدیث ثابت نشود در ان اوله قیاس و قرآن و شواهد کشف و عرفان و عقل و برهان بکار باید برد و هر تد که توفیق حج اینهمه امور میسر شود غنیمت توان شمرد و ختم کلام بر صلوٰه و سلام -

المقدمة الاخرى وهي مشتملة على كليات كثيرة وتحقيقات على بصيرة

از خود برای خود فراموشی است از هستی من بسوی جان کالبد که ای روح و جسد حق تعالی شما هر دو با لطافت کثافت عالم غیب شهادت من ساخته است و نسبت شما
 به من گوییم و مرا با وجود پیوسته تعلق و اختصاص غیبی نیاز از شما هر دو داشته منظر مرتبه عالم الغیب الشهادة نموده است
 لفظ من با صد غیر تن و جان دارد و میتوان فهم نمود این ز کلام همه کس پس روح و جسد حقیقت شما و حقیقت خود پیش شما بیان مینمایم زیرا که از علوم شریفه و
 معارف لطیفه معرفت انسان است نفس خود را و تحت قبض و ملامت است نزد هر عاقل دانا که ادعای معرفت حق اشیا کند و جا بل از نفس خود بود و حقیقت
 ذات خود نداند چون انسان جامع شی مادی مرکب مجرد بسیط است و تعریف و توصیفش هم بیان اجزای مرکب باید و هم اظهار اوصاف نفوت شی مفرد شاید و هم ذکر لوازم
 هیئت مجموعه پس شناخت هر یکی حقیقت انسان موقوف بر دریافت این جهات ثلثه است یکی امر جد مجرد و عن نفس ثانی امر نفس و تحت از جوهر آن مجرد و ثالث
 و ثالث بحث از جمله مجموعه نفس جد مجرد -

بیان امر جسمانی و روحانی و تمیز آن دو مستفاد حقایق

بشنوای روح که توجیه هر شیء مجرد و بسیط یک کلیات و جزئیات و حکما تر از نفس ناطقه میگویند نفس به جوهره حیة روحانیه علامه فحالة بالطبع و قبل التفصیل انها جوهره
 سمائیة روحانیه خفیه حیة باقیة متحرکه غیر فاسدة علامه در آنکه لصور الاشیاء و از عالم امر است محمدیان علی صاحبهم الصلوٰة والسلام در اصطلاح خود ترا امر جد و مجزئ
 که بسوئیک عن الروح قل الروح من امر ربه و ای جسد تجسمی هستی نامی و حساس متحرک باراده و ترا حکما حیوان قرار داده اند و تعریف بدن چنین کرده اند هو الجسد المرئی
 المؤلف من اللحم والدم والعظام والعروق والصلب لکد و اشاکلها و هذه کلها اجسام طویلة عرضیة عمیقة ارضیة متیة مظلمة ثقیلة محسوسة متغیرة متبدلة فاسدة
 مضحكة و محمدیان در اصطلاح خود ترا شکل مستوی میگویند که حق تعالی میفرماید فاذا سوتیه نفخت فیهم من روحی و مجموع شمار انسان می نامند و حقیقت انسان مرکب
 همین روح و جسد است که فصل و جنس است چه روح ناطق است و جسد حیوان و نطق عبارت از ادراک کلیات و جزئیات است و بمعنی سخن گفتن پس انسان یک کلیت
 مجزئ است که با جمیع جسمانی و نفس روحانی مجتمع شد انسان نام یافته و این نفس و جسد و جوهر را ندکه در صفات متباینانند یعنی صفات ذاتیه جسد جد است که
 اکل و شرب و لباس و نشأ صفات نفس علیحد است که علم و فهم و مثلها بود و در احوال متضادانند که احوال نفس جدا احوال جسد است چنانچه جسد فانی است و نفس باقی جسد
 مادی است و نفس مجرد و امثال این و در افعال عارضه صفات زائده مشترکانند یعنی در افعالی و اوصافی که مخصوص مختص بیک امر از نفس و جسد نیست بلکه باقتضای اجتماع
 هر دو است نفس و جسد هر دو در آن مشترک اند پس انسان جامع اضداد است بهیچیک از اینها و المحسوس المشبه باللطیف العقول المنزه و از راه جسد جسمانی خود باطبیع میخوابد و حیوة و نیوة
 و تمنا میکند طول عمر که و لتجدنهم احصل الناس علی حیوة و از راه نفس روحانی خویش طالب آخرت است و بموجب الموت جسد یوصل الجسد الی الجحیم و تمنای محال
 خردیه است که فتمنوا الموت ان کنتم صادقین خبر از آن میدهد و همچنین اکثر امور حضرتان ان بشئویة متضاده اند چون حیات و ممات و جوانی و پیری و خواب و بیداری
 و مرض و صحت و لذت و یاد و فراموشی و علم و جهل و صواب و خطا و صدق و کذب حق و باطل و نخل و سخا و جبن و شجاعت و فجور و عفت و ظلم و عدالت
 و فقر و غنا و خیر و شر و دوستی و دشمنی و حسن و قبح و دیگر آنچه مانند اینها باشد از اخلاق و افعال و اقوال که باهم دیگر متضاد و متباین بودند پس انسان زنده میزند و
 خاموش گوییده است و تفصیل آن صفات مختصه مخصوص بجدان نیست که جسد جوهریست بطبیعه که ذو طعم و لون و رائحة و ثقل و خفت و سکون و حرکت
 و لین و خشونة و صلابت و رخاوت است و متکون میشود از اخلاط اربعه که متولد میگرددند از غذا که کائن است از ارکان اربعه که ذوات طبالیع الیعدند و متغیرو
 منفرد است و متجمل و راجع میگردد بطرف این ارکان بعد موت چون نفس مفارقت مینماید از بدن ترک میکند آنرا و بر میدارد و تصرف خود از آن اما تفصیل
 صفاتی که متعلق بنفس ان نیست که نفس جوهریست روحانی و سماوی که زنده است بذات خود علامه است بالقوه و قابل تعلیم است و فعال است و اجسام و هم است

بر اجماع حیوانیه و نباتیه تا وقت معلوم که هنگام جل سستی بعد از آن تمسک میکنند جسم را و مفارقت میشود از آن و رجوع نیما یطریق اصل مبداء خود یا بسود و بهود و رنج و منفعت یا
 بخسران و زیان و لذت و حسرت و باز بر و در حشر مبعوث مع جسد خضری خواهد شد نزد ما محمدیان که حشر احیاء از آیات و احادیث ثابت است گو عقل حکما این امر را در دنیا بدلا
 مثلهم من یحیی العظام هی یمم بل نقول بحیث امکان انا اهل مره و هو کل خلق علیم بالجمله عقلا و علما و در حقیقت نفس اختلاف بسیار است لیکن اجمالا جامع آنهم اختلافات
 مقالات ثلثه است بعضی میگویند که نفس جسم لطیف است غیر مرئی که محسوس نمیشود و بعضی قائل اند که نفس جوهریست روحانی غیر جسم و معقولی است غیر محسوس و باقی است بعد
 موت و بعضی ظن توهم میکنند که نفس عرضی است که متولد میشود از مزاج بدن و اخلاط جسد و باطل میگردد و فساد و بیا بعد از موت و آنرا قیام بالذات نیست حال آنکه این
 قسم بیان روح حیوانی است که بخار لطیف است و حادث میشود عند تسویه البدن و این گروه باطله طبیعیانند و یقال لهم الجسمیون و این کور باطنان سوامی اجسام خیره را
 ادراک نمیکنند و غیر از همین طول عرض عمق که متعلق بحجم است نمی بینند و سوامی اعراض جمیع الوان معوم و روح و اشکال که ذوات الاضلاع و الاقطار و الزوایا می باشد چیزی
 در نمی یابند و نیست نزد اینها چیزی موجود از امور روحانیه و جواهر نورانی و قائل صور عقلیه و قوای نفسانیه که ساری در اجسامند و تا اثرات و تصرفات در آن دارند نیستند
 و لیکن کما یطنون فی حقیقه النفس کما یطنون ما متولد من الجسد لان المتولد من شیء یکون من جوهر ذلک الشئ و الجسد جسم لا شک فی نفس لیسیت بحجم و لا عرض بل جوهره مجردة باقیه
 لا تقبل الفناء چنانچه انمیعنی یا ذله عقلیه و تقلید ثبوت پیوسته است تم قیل و قال بسیار است حکما و علما و در حقیقت معنی آن آن هم درین سه مقوله بیان نموده می اند
 بر آنند که انسان همین شخص مرئی است که بنیه مخصوص شخص شد و مرکب است از لحم و دم و عظام و عروق و دیگر از قسم این امور مع اعراضی که درین حلول کرده اند از حیوة و قد
 و حصر حرکت مثال این بعضی قائل اند که آن آن حقیقه همان نفس ناطقه است و جسد بمنزله ملبوس قمیص است و مانند غلافی است که بر آن پوشانیده اند و بعضی میگویند که انسان عجات
 از مجموع جسد حیوانی و نفس روحانی است کما عرفت آنفا بهر حال چون کلیه حقیقت روح و جسد پیش شما می باشد و جسد من فصل بیان گردید حالا حقیقت من که سوامی شماست
 و کسی ازین حکما و علما آن بخار زنده بر شما مکشوف میگردد و نم چون اللعلیم شنوید که من حضرت وجودم که خود را تبعیر من و انما یکنم و بر شما هر دو معنی عدنی متجلی شده ام و شما در من
 خود گرفته هست نما ساخته ام و این اضافه انانیه که شما مجازا بخود منسوب کنید فی الحقیقت مضایف بطرف منست زیرا که وقتیکه من بر شما متجلی نکرده بودم و شما موجود نبودید بر گز
 و عوی من مانمید و پس اینهمه عادی شما ناشی از منست و راجع بمن که روح و جسد من واسطه وسیله ام در میان شما و حق تعالی و اسجانه میفرماید و یتخوالیه الوسیله و راجع
 سبحانه زیاده از آن راه است که شما ایمین است و اول تعالی بر من زیاد و از آن ریحیم است که من بر شما پس هر قدر که تو ایند تو سل بمن گیرید و مرا بقدر طاقت خود بشناسید که بمن
 کلیه فعل معرفت حق تعالی است من عرف نفسه فقد عرف ربه -

اثبات مراتب و شواهد اقربیت و اظهار دلائل اربعه انکشاف حقیقت

باید داشت که حق سبحانه و تعالی موجود از موجودات علویه و نفلیه همه وقت حاضر و ناظر است و ذره از احوال کلیات جزئیات اینها تا خیر لایعزب عنه مثقال ذره فی الارض و لافی السماء
 و هر آن فیض الهی بهر موجود بر سبیل تواتر میرسد و هر یک از عقول و نفوس و افلاک و کواکب عناصر موالید موافق قابلیت و استعداد خود و خد فیض می نماید و اول تعالی بجال ظاهر و باطن
 همه مخلوقات خود عالم است و معاملات گوناگون باینندگان خویش بمیان می آرد پس سبحانه شما را می بیند چنانچه شما خود را می بینید و کلام شما را می شنود چنانچه شما کلام
 خود را می شنوید و از خطرات نیات شما واقف است چنانچه شما از خطرات و نیات خود واقف هستید و هر حکم اینها کنتم عرض کردیم و اینها بندگان خود و بندگان را با او
 معیت و نسبتی است که چنانچه باید از طاقت شری بیان آن نمی آید مگر آنچه بموجب خلق الانسان علمه البیان موافق مقدور شری است عرفا بیان میفرماید بیشتر عوام فهم
 یا نمایند و علی الرسول الا البلاغ و این حقیقت منکشف میشود بر نفس ثابت میگردد و در دل از چهار چیز یا با نقل یعنی یقین آوردن بر آیات و احادیث و باور داشتن
 اقوال بزرگان و مرشدان چنانچه مومنین صلیحا و معتقدین یا صفار می باشد و یا بالعقل یعنی بتالیف قضایا قیاسیه قاست بر همان چنانچه عقلا و حکما را نصیب
 و یا بالملکه یعنی بمواظبه اشغال و اذکار و حصول و ام توجه الی السبیل مجهول کیفیت بطرف داشت که چنانچه ساکنان فی سبیل بسد و اسیبان الی السد را میسر می گردد و

در باب الحاشیه یعنی بمحاله انکشاف حقیقتی که داخل اراده و قصد خود محض با اقتبای الهی کما تقع المعاملات للانبیاء والا ولیا علیهم السلام پس آنچه بر این بیان شده است که حق تعالی میفرماید فایما تلو انتم و جسد و هم میفرماید و هو حکم انما کنتم و ما یكون من نجوى ثلثة الامور البهم ولا تحت الامور سادهم ولا ادنی من ذلک لا اکثر الامور هم و امثال این آیات احادیث بسیار است که دلالت بر معیت حق سبحانه با خلق و علم با احوال هر موجود و دیدن شنیدن و دانستن اعمال اقوال و نیات بندگان مینماید که تمام قرآن شریف کتب احادیث از بیان همین قلم معلوم است و زبانی بزرگان زمان خود که ما را اعتقاد بر حقیقت ایشان بدرجه حق یقین است و عقول را صدق اصل الناس بالتحقیق بوده اند که هرگز احتمال خطا و لغات و تجاوزه از حقیقت و عدالت احوال اقوال و اعمال ایشان امکان ندارد و نیز شنیده شده که در فلان حق تعالی چنین تجلی فرموده و در فلان محاله چنان الهام نموده و در فلان عبادت چنین قربا صل شده و در فلان امر چنان بید من جانب الله خلاف هم دعا و عبادت نمودند و امثال این معاملات بی شمار است که تمام عمر و تجربه آن صرف شده و در خارج بالبداهت آثار و تلخیص آن معلوم گشته که مطلق گنجایش شبهه نرود و نمانده اما آنچه بعقل نیست شده است که نزد ارباب معقول هم ثابت است که تصرفات و تاثیرات مجردات در همه دیات ساری جاری است چنانچه نفوس و عقول را تصرف و مؤثر میداند پس واجب است الی که نزد ایشان هم از عقل و نفس الطیف برتر است بطریق اولی از هر موجود و هر موجود نزدیکتر و قریب تر باشد و معیت بی کیف او را بهر مخلوق حاصل بود و امثال این دلایل بر این بسیار است که از صاحبان عقول صحیح پوشیده نیست اما آنچه بلکه در ادراک خود آمده است که لغایت الهی بسبب کثرت مراقبات و ملاحظه اشغال و دوام حالت حضور مع الکیفی در باطن پیدا شده که هر آن قوت در آنکه با رجوع بدلائل بر این تعلیه و تعلیل شک شبهه نهی و ادراک هستی حق مینماید که نفس انکار آن عاجز است هرگز شبهات و سادوس سپهریکه از شیاطین الانس و الجن خلل انداز اطمینان قلبی نمیشود و اشهد ان لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله استخوان هم که دست او است هرگز نخواهد مومن سازد و هر که را خواهد بکفر اندازد و من سید الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی اما آنچه بالکاشفه بخویش روشن شده است که الحمد لله بحسبیت نعمته الله گفته می آید که اکثر اوقات معاملات میان من آرند و مشکوفات کشف میفرمایند که موجب جد بزرگوار من حضرت خواجه بجا و الدین نقشبند رضی الله تعالی عنه همه موارد اجمال تفصیل شده و استدلالی کشف گشته نسبت به روشنی بفرزندان ایشان ظاهر گردید و حق بر کز رسید بلکه نسبت به اصل که نسبت محمدیه باشد علی صاحبها الصلوة و السلام سادات بنی فاطمه و انوار خورشید محمدیه شرف ساخت اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید الحمد لله ثم الحمد لله که همه منازل مقامات طی گشت و نقطه اخیره دائره بنقطه اولی پیوست له الحمد فی الاولی و الآخرة —

سراجم بریه و خلافت و انتظام خیریت و سلامت

رتبه یعنی الملك الجانی و الروحانی و جلیتی عالمات غیر اجامه کل فی الملكات ملکوت و علمت من تاویل الاحادیث لمصطفویه و الآیات القرآنیة عالمی علمه من قبل الان کنت فاطر السموات و الارض فی الانزل و بدلت الخلق ثم تعیده الیک انت فی الدنیا و الآخرة و انی استغفرک بلی توفی مسلماً و ازرقنی حسن الخاتمة و یجتنی بصالحین الدین صطفیهم فی الدنیا و الآخرة علیک توکل و انت جسی فی الدارین نعم المولی نعم الوکیل فیدانید روح و جسد و روح که او یحی انهم علیه السلام را خلق فرمود و خلقت خلافت پادشایند که انی جاعل فی الارض خلیفه من بعدکم تمام کمالات خود ساخت و آنچه در تمام خلایق است نمونه آن در ظاهر و باطن او خلق نمود لهذا انسان را عالم میگویند و از زمانی که مراد شما فرستاده و ظهور بریه بر او شما گردانیده من هیچگاه از احوال شما غافل نیستم ملائکه علی را که از مجردات باشد برای افاضه علوم معقولات و کلیات و نظریات از جناب الارباب خود که بیده ملکوت کل شیئی است تعیین کنانیده ام که هر آن از من شما القا نمایند و از صلاح معاد واقف کنند و از شیاطین محفوظ دارند و راه هدایت نمایند و بطرف علوایت کشند و ملائکه ادنی را که مادی اند و در سبب من آنها را محکوم من کرده مرا محذوم گردانیده است متعینه شما نموده مقرر بر خدات کرد و ام که شما علم محسوسات آموزند و از خبریات با خبر کنند و صلاح معاش شما را بفرمایند و از مودیان تا وقت مهور و در حفظ دارند و روزی شما را رسانند

و قوام بدن کنند و ان تقد و النعمانی فلا تخصوا بالسر شمانعتها به مرا فراموش نکنید و هر قدر که تو انید برت من گردید و تبعیت رسول کریم علیه السلام مرشد بحق
ایدنا بصرة مسترکوشید و چشم از حقیقت بینی پوشید و بدانید که من زیاده از طاقت و وسعت شما تکلیف نخواهم داد که انی ارید بکم الیه و لا ارید بکم العسر من
که زیاده بر شما مهربان خواهد بود لیکن چون اصلاح شما در محل معسر بر شد و مکروهات باز ماندن شهوات و بجا آوردن طاعات بالطبع میدانم که آن حکیم مطلق در همین صورت
فائده شما نهادن حکم الهی امر این مورثا مینمایم عسی ان تکرهوا شینا و هو خیر لکم عسی ان تجوا شینا و هو شر لکم و بدانید که افعال مطلقه من که منقسم بخیر و شر شده اند و اضافت کمال
آن مضاعف گشته بلحاظ شماست و مرا که حق تعالی بجایست علیه خود منظر حقیقه ساخته و این تجلی خاص فرایخته است اینهمه افعال از من هم بخیر و ضار منبر نند که حرکات ظاهر و
چون شخص عکس بر یک وضع می باشد بلکه یک کت است که در دو مرتبه مشهود میشود و غرض فعل حق علما و اندیشه اند تا احتمال حیل و حیل ممکن لازم نیاید قابل لغرض
شده اند اما میگویند در آن حکمتهاست که فعل حکیم لا یخلو عن الحکمة غرض دیگر است و حکمت دیگر و فرق این نمیفهمد کسی تا که حکیم مطلق جل جلاله پرده از چشم بصیرت بر نمیدارد و دفع ضرر
آن افعال بشما میرسد من این اضافات بفضل الهی بمرام است ثواب عذاب بدین کبرای من نمیرسد و حب کره است و لشکر خود نمیکشد پس محض مقتضای ربی که رب را با
در من بر شما نهاده و بموجب هستی که مادی مطلق با آن کثاده اراده طریق که مفید کونین شماست نموده می آید باشد که از شما موافق آن عمل آید ببلغم رسالت بلی و
انصح لکم و اعلم من الله لا تعلمون و اگر چه این خلیفه غنی حقیقی که منظر ان الله لغنی عن العالمین است میرا از نیکی و بدی شماست لیکن چون الیه ترجع الامور کلها است اضافات
خیر و شر شما هم منسوب بمن است و پروست حتی الوسع مطابق گفته بعمل آید و تخم خیرات بکار آید تا باعث رضامندی اینجا نب و موجب و بهبودی شاتین شما گردد و سلام علیکم و خلوا
بما کنتم تعملون و بدانید که آنچه از شما بعمل می آید هر چند همیشه و اراده منست که لاهولکم و لا قوتکم الا بی فائز و ان شاء الله ان ضلکم فلا مذل لکم و ان هدکم فلا مضل لکم
اما نظر بر خیریت و صلاح شما مرضی من آنست که از جلال من بحال من پناه گیرید و از ضلال من بهدایت من گردید و انجان خطا کم و معصیتکم همیشه و تقدیری و لکن الارضاء
لا لئ ان یرید ان تجلی علیکم بالجمال و الهدایة و سبقت رحمتی غصبی -

اظهار قرب و معیت و بیان اسرار وحدانیت

باید دانست که نسبت من بلطیف و کثیف شما برابر است یعنی آنچه مرا نسبت با روح است همان با بدن است و مرا هیچگاه از خود دور و جدا نخواه
فهمید که انا اقرب الیکم من جبل الوری چه جبل و یرید یکجا است و من از حال مومنین و متسام ظاهر باطن آگاهم بلکه در موجودیت شما
وجود من است که طنا هر گشته مرا عالم اسرار و الخفیات خود بدینند و مدام در آینه یقینات خویش مشاهده احدیت من نمایند که کثرت
اعتبارات شما در وجود من خلل نکرده با همه شما یکی ام اگر چه شما روح و جسد و چهره و شیدا و وحدت من و دگر دید و شما ای دیدهای ظاهرین و گوشتها و سخن چین اگر چه
دیدار من استعدا و شنیدن گفتار من ندارید لیکن بر دیدن دیدار من که منزه از صورت و جهات است و شنیدن گفتار من که غیر مقید بصوت و کلمات است یقین ایمان آید
زیر که بصیر شما را از من تیری نظرت و سماعت شما از حکم حق من با خبر بلکه این اسرار و بصارت سماعت نیز لطیف من است و بی تبصر و بشم و در انجام افعال مطلقه من منحصرو
مخصوصین هیچ یکی از شما قوای دمی و عضای بدنی نیست هر گاه خواهم از دیگر کسی که من سمیع و بصیر و حکیم و خیرم اسمع او امر و نواهی مثل گوشتها و استخوانها
و طاق و عظام و غیره و در جواب سوالان نذر بان تمام تن اعطا میفرمایم و چنانچه هر دست و پا و یک یک عضو از اعضا حکم من است و واسطه گوش شنیده موافق آن عمل می آید و جواب
خود از صحبت و تم و رحمت عالم به توسط زبان بمن التماس نمایند و من برای همه فرایدم و در حق حلقه قاضی الحاجاتم و تمام حکام خفیه و جلیه خود در همه ملکات تن خویش
میگردانم و گاهی بموجب نبی و اراده خود بطنی هر دو گفتن خلاف حکمی نافذانی میکنم و لست تن کثافت اسرار ای جان با حواس من در هر عالم و هر حال با شما ام و مرا
شهادت من شهادت هستی شما میدم و در عالم مثال و در خواب خیال نیز واقف عالم -

فرق انانیت عرفا و نفسانیت جهلا

این کلام و من کج این وقت سر می زند ناشی از مقام بقا باشد و فرق بعد الحج و صحو بعد السكر است و از لوازم کمالات نبوت ازینجا است که حضرت خواجه خواجسته
نقشبند قدس سره میفرماید اکنون مرادلی هست که اگر نافرمانی کنی او را نافرمانی کرده باشم خدای را و حضرت غوث صمدانی قدس سره میفرماید مصرع و انا علی قدیم
بدر الکمال و حضرت خواجه عبید السداحا درین مقام دعوی حریت کرده اند و عرض کرده دعوی انانیت انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام که در قرآن شریف اخبار از ان شده
و هم دعوی انانیت اولیا که در حالت بقای تام کرده اند هیچ مناسبت بدعوی خودی عوام که ایشان گرفتار کوتاهیات خویش اند ندارد و فرق این کسی فهمید تا که شرف
بقا باشد نمیشود و چنانچه مولوی روم رحمه الله علیه تصریح این معنی کرده است آن انا اند لب فرعون زور و انا اند لب منصور نور و

استناد بر اثبات امر در پیش و حقیقت خویش

ای روح و جسد مرا معامله که با رخ دست از ان شما خوب تفقید و از احوال ظاهر و باطن من مطلع شده بمن گرویده اید که انا اول محمدین پس من است این که انیطاب
بچه طو کشوف میگردند و این کلمات چنان وارد میشوند که مذکور بود و ماری کفی باشد شهید ابینی و بینکم من عنده علم الکتاب باید دانست که اسحانه چون انبیا علیهم
السلام با بدولت نبوت و دعوت خلق مشرف میسازد و اولیا صاحب ارشاد را بموجب الشیخ فی القوم کالنبی فی الامه بر هدایت عالمیان می گمارد نخست نبوت
حقیقت خویش بر نفوس ایشان می شود و اول خود بر خود ایمان می آید لهذا انبیا فرموده اند که انا اول المؤمنین و اگر از دل نشخص شک تردود و نشود و دل دیگری
چه اثر کند آمن الرسول با نزل الیه من رب المؤمنون پس ایمان بدرجه حق یقین اول حق تعالی را بر ذات خود دست که شهید السدانه لا اله الا هو و یک اسم از اسماء
الهی مومن است و ایمان بر تبه بن یقین نصیب انبیا است علیهم السلام که آیات کبرای او تعالی را دیده اند و بمشاهده تجلیات خاص سید و ایمان بر تبه علم یقین
اولیا و عرفا را حاصل است که آنچه انبیا دیده اند اینها فهمیده اند و عالم ایشان بمنزله رویت انبیا رسیده و ایمان سماعی ایمان عامه مومنین است که نه هیچ دیده اند و نه
هیچ فهمیده اند همین فقط این مقتات را از اهل دید و فهمید شنیده گرویده اند و کفار ازین نعمت هم بی نصیب نیست ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و هم
عذاب عظیم فالحمد لله کشف غنا غطا و جعل بصیرنا ایوم حید و مشرفنا بالایمان و الایقان و کان الله علی کل شیء شهیدا ثم الحمد لله الذی نصر عبده و جعله
الآن نقطة بطن المؤمن کما کان من قبل نقطة تحت الباء لیکشف السر لکنون ففتح علیه باب مدینه العلم و علمه من لدنه علما و لکن اکثر الناس لا یعلمون فالله الاضنا
الالهیه و با البرکة المحمدیه و نون النصرة الناصریه اذا اجتمعت بالاعتدال الخاص و رکبت فی صورة الاختصاص حصل من اجتماع تلك الاصول العالیة کل الا بن الذی فیها
و هو سر لا یظهر طریق المحمدیه و لو کره المنکرون فبین للناس هک السدوان هک السد هو الهدی و الغافلون لا یفهمون و قال المتروکون الذین فی قلوبهم مرض الا انک
انکرنا بلع اننا انما نعجبون و ما یعجبون و ما نطق عن الهوی فی کتابه ان هو الا مستند بکتاب الله و مستفاد من جنابه ما هو بقول شاعر کا لا شمار الاخر لو کانوا یسعون
و زعموا انه جل اراد ان تفضل علینا و انما هو بشر مثلنا و لا یتبعه الا ارادنا الجاهلون و لکن الذین اشترو الضلالة بالهدی و لیس الا مرکبا انهم یظنون ان بعض ظن انهم و لکن
الجاهلین لا یفهمون الا انهم فی مرتبه من لقاء بهم الا انهم لهم المحجوبون ربی اعلم من جاء بالهدی من عنده و ما هم الا قوم یجهلون و لو انهم فی ریب و رونی کتابنا فلیقا بلوه
بمؤلفات القوم و لیکنظر و بالاضافه لایمهم منصفون و لیا تو ابوار و مثله مقبب بالآیات و تمسکا بکتاب الله لو کانوا یصدقون و ان لم یفعلوا و لم یجدوا فی کتابی و فی
ما خصصه ربی به فلم یکتبوا الحق بالباطل و هم یظنون ان کتابی لعل یفعلون ان ربی لذو فضل عظیم یختص برحمته من شاء و له عباد مکرهون و من یرغب عن المحمدیه لایحضر
الا من سفه نفسه و ما دعوتنا الا الدعوة الحقیه یا ایها المؤمنون فاستجبوا و اذی الله و اخلصوا و انکم لتزدادوا ایمانا مع ایمانکم ان انتم مخلصون و ما هذا الا تحدیث نعمته الرب
و تبلیغ رسالاته و المناقون لا یؤمنون منجان الذی هو کیفی شهید ابینی و بینکم من عنده علم الکتاب و المنکرون لهم المحجوبون لانهم یقیسون علی انفسهم و ما هم الا کاذبون
خبراک هم بی الذی لا اله الا هو و انا الیه را حجون و علموا ان السجانه لایفعل ما یشاء و بالقدرة الکامله و حکم ما یرید بالحکمة الشامله و لا یفعل ما یفعل العباد و هم یسئلون

بیان شانی در اسماء ذاتی و اضافی

اسم بر دو قسم است ذاتی و وصفی و وصفی را اضافی هم گفته میشود که وصف اضافی است صفات بذات موصوف و اسم ذاتی منشأ جمیع اسماء اضافی است چنانچه ذات
منبع جمله کمالات و اضافات است و همین اسم اعظم است که مانند ضمیر متردد بر همه اسماء پوشیده میباشد و ظلال این اسم کمالات و صفات است که دلالت بر جامعیت همه کمالات
بر سیل اجمال بنیاید و گویند از مرتبه ابهام و تبصیح دارد و این اسماء را اسماء کلیه اسماء جامع میتوان گفت و ظلال این اسماء اسماء است که دلالت بر یک یک صف جزئی میکنند و
همه را بوصف مخصوص متصل میبازد و این اسماء را اسماء جزئیه اسماء مقصده توان خواند باری چون تفهیم هر مطلب بمثل خوب میشود و شد المثل الاعلی تمثیل برای فهمیدن
اسم ذاتی و اسماء صفاتی بذکر خدا اسماء خویش نموده می بین عرفه ربه باید دانست این نام و نشان که خواجه میردور باشد اسم اعتباری من است که مقرر گشته
اسم ذاتی چه در اسم ذاتی اعتبار معتبری و وضع وضعی نمی باید و از آنرا کسی باید که زایل نشود و از این قسم اسماء و صفی و اضافی خود بسیار دارم که نور الناصر بن الامام مالک
عذلیب - سور حبیب - در و با اثر - سر بریدر - گلشن حقیقت - عذلیب طریقت - آیه الله - عارف بالله - خواجه بزرگ - من من - مورد و ادوات - مؤید
تبیاید - صاحب توحید - روح عالم - در و الورا - محمدی خالص - اول محمدین - دلیل الناصر - بر بان الناصر - عین الناصر - رین الناصر - جزر لای تفک -
متصل واحد - و دیگر اسماء لاتعد و لا تحصى اند که حد و نهایتی ندارند و در احاطه شمار نمی آیند که علم آدم اسماء کلها یعنی انسان بمنظور جمیع اسماء خود ساخت و بر تو کمالات
خویش درین آئینه انداخت اما بموجب منت رب خویش نود و نه ازان پیش شما بیان مینمایم که دلالت بر حقیقت جامع اسماء انسانی من میکنند و در وقتی از اوقات بحالت خوش
خود بان ممتاز شده ام + نور + ظهور + عالم + معلوم + مجمل + مفصل + جامع + مجموع + ظاهر + باطن + شایده + مشهور + سامع + سميع + باجمال +
کم جلال + مقصود + موجود + معدوم + موهوم + طالب + مطلوب + محب + محبوب + گویا + بینا + بنده + زنده + رشید + وحید + مرید + حاس +
محسوس + عاقل + معقول + مصدر آیات + جامع صفات + کریم الطرفین + سجد الدارین + تائب + ذاهب + پاک + بیباک + صابر + شاکر +
متوکل + متکفل + رحیم + مرحوم + مغفور + کریم + حکیم + مومن + مسلم + عزیز دلهای + رهنما + مستغنی + بامعنی + حق + مطلق + مقید + مؤید + مسمی + معنی
مقتطیس + بے تبلیس + منظر اتم + جزو عظم + حقیقت الحقائق + خیر خواه + خلاق + نعمة الهی + ساز آگاهی + دل عاشق + بنده صادق + حق این
بلاغ مبین + مرد خلیق + رفیق طریق + مستقیم للزج + بے احتیاج + بحر متولج + بیان زبان + زبان بے بیان + دل مهربان + جان بے جان +
ولی + غنی + فقیر + امیر + ابدی + مبدی + وارث + خلیفه الله + مقرب + مهذب + عامل + شامل + فرستاده + صاحب استجاده +
در اسم ذاتی من زبان فارسی همین لفظ من است و بزبان عربی کلاما است همچنین در زبان آنچه بدین معنی باشد و چونکه در همه یک ذات واحد حضرت وجود جلوه گراست
درین اسم ذاتی هیچ یکی را اختلاف نیست و هر کس خود را همین لفظ من را تعبیر میکند و گاهی نظر بر جامعیت صفات و کمالات کرده خود را بلفظ ما و نحن بصیغه متکلم
مع الغیر هم در زبان که باشد یا میکند و مختار اعتبار بر او زمین غنیت واحد خود میکند و در خطاب غیبت شخص حاضر و غائب این اسم ذاتی بلفظ تو و او و غیره
ضمایر مستتر و بارز و متصل و مفصل در هر لغت تعبیر کرده می آید و هذا الاسم الاعظم استر عن الانظار و حجب عن الابصار بشده شموله و ظهوره فی کل اسماء کمالات الحقیقه
اشارة الی ذلک چیست روی ان رسول الله علیه سلم مع رجلاً یقول اللهم انی اسئلك بانک انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفو احد فالت دعی اسم الله الاعظم الذی اذا سئل به عظمی و اذا دعی به اجاب -

ادعای عبودیت مع استیلا می ربوبیت

ازینجه بیان و تقریر سابق و لاحق که برای کشف حقیقه تمثیلاً واقع است وجود خاص مرا عین وجود مرتبه اقدس طاعت الی گمان برده قائل حدت وجود
که معروف و مشهور است نخواهید گردید و مرا معتقد به اوست بطریقیکه در کتب رسائل صوفیه مطبوع است نخواهید فهمید بالترتیب رب ربانک من تفسیر خاص
که معروف و مشهور است نخواهید گردید و مرا معتقد به اوست بطریقیکه در کتب رسائل صوفیه مطبوع است نخواهید فهمید بالترتیب رب ربانک من تفسیر خاص

و بنده و مخلوق اویم و باید دانست که قریب برتر از مقام عبودیت نیست و لذتی فائق تر از لذت مشاگردی خودم و عبدانه و گمان محو شدن بمرتبه الوهیت محض خیال است و یک گشتن
 من کل الوجوه اعتباراً و حقیقتاً و وجوداً و ماهیتاً بوجهی که محال است زیرا که در مرتبه که امتیازات تمامها کم است و فرق بین حیثیتی از حیث اعتباریه آنجا پیدا نیست اطلاق لفظ قرب و وصل و
 اقربیت نیز در نمودن کردن بجاست اصناف اتحاد و عنایت نیز خطا و این حالت مانای حالت عدم است اگرچه داخل در مرتبه لاشی وجودی است اما از احاطه وجود که محیط کل شایا
 است گویا بیرون بنماید و اینکه ذهن فی الحال تصور انیضی را اعلامی معنومات میفهمد و لذت و فرغت تمام از مطالعه انیضی می باید این هم از برکت همان علم و امتیاز مرتبت
 که محسوب مرتبه بشرطه وجودی است و حق تعالی بندگان خود را بنور این نور منور و روشن ساخته است و تجلیات گوناگون و معاملات رنگارنگ باینها پرداخته
 و در درجات قرب معیت و وصل و اقربیت فائز گردانید و بمقامات بیغایات ترقی کنانیده هر زمان دعوت اذن منی اینها را میکند و هر آن بجانب تقرب مع اله می کشد
 و قدر مرتبه عبودیت که هر دو وقت از حقیقت میداند مقام عظیم الشان عبودیت مقامی است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام آنرا بر رسالت تقدیم داده و
 مقدم ذکر کرده است و اقرا عبودیت را چون اقرا الوهیه از ارکان ایمان گردانیده و شهدان آله الا الله و شهدان محمد عبده و رسوله پس اقل بیان عبودیت خود فرمود و این بیان
 اظهار رسالت خود نمود که کمال اتم عبودیت است و متعلق بآن پس کیفیت برتر ازین نیست که دائم در مقام عبودیت بوده حق هر مرتبه از حق العباد و ادا باید کرد و بآن
 را بے ملاحظه اسما و صفات و بے توسط لفظ عربی و فارسی بطرف ذات بخت حق تعالی مدام متوجه باید داشت و خشوع و خضوع تمام نگرانی و کشش دائمی بجناب قدس الهی پیدا باید کرد
 و مورد تشریح و بساط لازم آن هم باید رسانید و اگرچه در ایامی که مضایقه مشا به یک حقیقت واحد نمودن نیز حالتی است شگرف اما بے ملاحظه این عبارات
 و بے شرکت شهود این امتیازات توجه بسوی ذات بچگون دولتی است پس عظیم و حق سبحانه را حی و علیم و مرید و قدیر و سمیع و بصیر و متکلم و انسه معامله با و تعالی بطوریک
 کردن که دوستان صادق بدوستان صادق خود میکنند و راست معامله بسیار میسرند و این مصلح ظاهر و باطن انسان است و ثمره ولایت خاص بلکه ناشی از کمالات نبوت است
 که این نعمت از الوش خاص حضرت انبیاست علیه الصلوٰة والسلام و به تبعیت ایشان کمترین اولیا را بهره و نصیب ازین معنی می شود و لبوال جواب الهام و خطاب ممتاز میگردد
 و هر چه میخواهند از جناب رب خود می پرسند و از آنطرف هم جواب صواب یافته تسلی و اطمینان قلبی حاصل میکنند و آن مشا به وحدت در کثرت دیگران را هم از اهل علم و ذکا
 ببطب لک کتب و رسائل علم تصوف و عزالت آن میسر میگردد و حکما هم بقدر عقل خود اسرار علل و معلولات میفهمند و فاعلیه حضرت و جوب مراتب امکانی مشا به می نمایند
 اما جامعیت اینهمه امور و کمالات و مشرف شدن بهمیه کیفیات حالات و طی همه درجات و مقامات از مراتب حکمت تصوف و ولایت و کمالات نبوت نصیب خالص محمدیان
 گشته و تصدیق رسول ایشان علیه الصلوٰة والسلام نعمت الهی برین تابان اکمل و بغیر تمام گردیده و هر زمان بشارت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
 الاسلام دنیا گوش ظاهر و باطن میشوند و هر خطه بحجب عجب طرح قرب خص برتبه حضرت رب الارباب رسول الانجاب خود مشرف میگردد و عوّل معهم ما عوّل -
تخصیص پس اے روح و جسد من که مجموعه مراتب نینه و الهیام با وجود بندگی و عبودیت متخلق باخلاقی ربوبیه ام و نور از ان نور الانوارم که بر شما تافتم و بسوی شما
 فرستاده شده ام تا شما راه هدایت نمایم و از خیر و شر اینجهانی و آنجهانی شمار آگاه سازم و پیغام رب شما بشما بطریق الهام رسانم که نفس و اسوئها فافهمها فبها تقوها
 و حق تعالی بر شما روشن گردانم و خاتمه رسالت حضرت خاتم الانبیا محمد رسول الله علیه علی آله و سلم بر شما متحقق گم و اسرار خلافت و امامت و ولایت
 ظاهر سازم و انظما حقیقه طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة و التحیة نمایم و همه دعوت لطیف حضرت امام طریقه مذکوره ایذا انصره سره و قد سنابره که بره کنم و
 در دین خالص محمدی که دین الله است آرام آلا الله الدین الخالص -

حقیقت ادیان و کیفیت هر انسان

دین الله معنی اصلاحی اول تعالی است که سبب یاسم عالم و عالمیان است و مصلح جهان و جهانیان که ماقال الله جل سلطانه فاقم وجهک لکین حنیفا فطرة الله التي فطر
 الناس علیها لا تبدل الخلق الله ذلک الدین القيم و کلن اکثر الناس لا یعلمون و از حضرات انبیا و اولیا علیهم السلام علی قدر مراتب قوت استعداد که مظهر اسم الهادی اوید

عز شانه اسرار دین الله ظاهر شود و در عالمیان منبسط میگردد پس بکت محمدیه که خاتم برکات است و متضمن همه خیرات ناسخ تمام ادیان گشته و مستغنی از جمیع طرق و سبل است
وان بنا صراطی مستقیم افاتوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیل ذلکم وصلکم علیکم تقون اگر چه بشریت هر کس همانست که او را بر آن افزیده اند و او بای اختیار بر شریعت خود
میرود که بکل جلنا شرعه منها جاکما بعضه استعداد جزئی دارند چون اجل اعم و توالی که تحت حکم خود کس را ندارند خود بطور خود عمل نمایند و بی قصد بای اختیار تالیف کلیه
که از جزئیات او نبیند میشوند اطاعت کلی دیگر نمیکند سوار علیهم اند و هم ام لم تنذرهم لایؤمنون و بعضی استعداد کلی دارند چون حضرات انبیاء علیهم السلام که متضمن
جزئیات خود اند و تحت حکم خود هم خویش را دارند و خود بر آن راهی که میروند دیگران را هم می آرند و اینهمه شریع الیه است که بکل آیه جلنا مسکاتما سکوه و
بعضی استعداد معنی صنفی دارند چون مجتهدان و اولیائے که صاحب طریقی اند یعنی نه آن قوت دارند که دعوی کلیت کرده افراد خود را از افراد کلی دیگر ممتاز کنند و نه آن
صنف که صرف بر ذات خود اکتفا کرده دیگر را بر آیه نیارند افراد همان کلی را که خود هم تحت او نبیند و ضمن خود شمرده داخل صنف خود میکنند و جدا از اصناف دیگر
نمایند و بعضی استعداد کلی دارند و عین کلی خود اند همین بظا هر تفرق دارند و پس چون لفظ ناطق و انسان که در معنی یکسانند و ایشان حضرات آمده اند علی محمد و آل
و السلام که هرگز چون دیگران طریق خود را ممتاز با اسم جزئی خود کرده از شر که انانیت خویش محمديه معتزله ساختند خالص محمدیه نصیب ایشان است و بر تمام
امته مشمول این برگزیدگان من کنت مولا فاعلی مولا و الحسن و حسین سید اشبا بابل الجنة آری محمدیه خالصه غیر از سادات از که ظهور نماید و سوای نبی فاطمه
که الفاطمه بضعة منی واقع شده که باین اسرار لب کشاید اللهم النصر من نصر دین محمد و ان جندنا لهم الغالبون و انهم لهم المنصورون -

تلقین الایمان بآیات القرآن

سبحان الله الذی افاض علی برکات القرآن بحسن قبوله و طفیل رسول و هذا من فضل ربی و ان هذا هو الفضل المبین فدعوت قومی الی الطریق المحمدی بآیات القرآن
تکون حجتی حجة بالغة لعون الله الذی له الحجة البالغة یختص برحمته من یشاء من عباده المؤمنین و قال بالالهام الشافی از سبب تجلیابی هذا و کتب آیات فی کتابک
والله الی الناس ثم تول عنهم بالتجلیل العارف فانظر ما ذایرجون ارجون الی الانکار و ایا توئنی سلیم و اندر عشرتک قربین بانذار الله و رسول و خفض جلالک بالمجته
و التواضع لمن یتبعک من المؤمنین فیا ایها المؤمن النخالصون ایدنی ربی بتأید الروح الامین لا کون بنصرة تعالی و عتایة رسول علیه السلام من المنذرین و المشرین
بلسان عربی مبین و انه لهدی و رحمة للمؤمنین و انی توکلت علی الله ربی و فوضت امری الیه و الله یحب المتوکلین و هو یحب من یشاء و یحب الیه المحمد بن النخالصین
و یضل من یشاء بانکار الطریقه المحمدیه و یجمله من المنکرین و المجرمین فانظر و کیف کان عاقبة المجرمین و قال لے بالراقة الربانیة لا تحزن علیهم و لا تکن فی ضیق مما یکرهون
انما هم مکروا بالنفاق و مکر الله ان یمیدهم فی طیننا هم و الله خیر الماکرین و انت یهودی العجمی عن ضلالهم ان تتبع الامن یومن بآیاتنا فهم مسلمون فالذین یصدقونک یؤمنون
بآیاتنا و الذین یکذبونک باجهالة فاعلم ان الناس کالوا بآیاتنا لایوقنون هذا یدنی ربی بآیات القرائینة و المنکر و لایؤمنون حتی اذا جاء و انی المحشر و قال الله تبارک و تعالی
اکذبتم آیاتی و لم تحیطوا بها علما و وقع القول علیهم فاطمروا فهم لایطقیون و الله علیم بالمفسدین و بشر الذین آمنوا بآیات و اختاروا المحمدیه النخالصه ان لهم جنات تجری
من تحتها الانهار خالیدین فیها ابدا و الله لا یضیع اجر المحسنین باید و انت خبا نچه حقیقه محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحية تعین اولی فوق همه تعینات است و
حاصلست مرهمه خالق را بچنین شریعت محمدیه برتر از همه شرایع است و شامل مرجع شریعتها را و طریقه محمدیه خیر الطرق است و محیط همه فریق و جامع حله
فیا ایها المؤمن النخالصون تولوا منا باسد و ما نزل الینا و ما نزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من
ربهم لا یفرق بین احد منهم و نحن که مسلمون پس اگر دیگران بهم چنین ایمان آرند و شرف جامعیه محمدیه پیدا کنند راه یافتگانند و داخل محمیان فانی منوا بمثل ما
انتم به فقدا هتدوا و اگر خدا نخواسته ازین صراط مستقیم روگردان شوند و براه خلاف روند و شقاقهای خود گرفتارند و راهی با اتحاد و اتفاق ندارند فانی تولوا
فانما هم فی شقاق بیان محمدیان بیان شافی است و حمایت حق ایشان را کافی یکفیکم الله و هو السميع العلیم و این رنگ جامعیه از رنگ میسر است

وجمع محمدى متجج بجميعة آن درگاه صنفه الله من جن من الهدى صنفه ونحوه عابدون لكن كرسا نيكه شكر انانية الشان مغل خالص محمية كشته ينبغي كراتى يسكنه و خود را در آن محظاظم
 بالكل فاني ولم كرون سخت و شوار ميشود و تحصيل ارج بجميعة كه اعتدال حقيقى دارد شكل ميگردد و كما اخبر الله تعالى شرع لكم من الدين ما وصى بنوحا والذي اوحينا اليك يا وصينا يا ابراهيم
 موسى عيسى ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه كبر على المشركين نذعهم اليه ليحسبى اليه من يشا و يهدي اليه من ينيب بشارت ست خالص محمد يان را كه بيان حق شنیده
 يا حسن قول كريد محمد تيه خالصه تيار كرده اند فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هدى الله لهدى و اولئك هم اولو الالباب الحمد لله الذي انزل على رسوله الكتاب وفتح
 علينا من فوضه الابواب انما كنا وارثين فتلوا آياته و يشرح بها صدورنا و جعلنا الله لهدى من الخالصين الدين الخالص موفضنا على كثير من عباد المؤمنين و اما انما البشر لمؤمنين و
 انما الآيات عند الله و اما انما نذير مبين قال المشركون من قومنا ما هذا الا بشر مثلهنا يريد ان تفضل علينا و لو شاء الله لانزل ملائكة سمعنا بهذا في ابائنا الاولين قال بعضهم
 هو الا رجل به جنة قريبا حتى حين و قال بعضهم لبعض هم مورجل ياكل مما ياكلون بشر ما يشرعون فان طعموه لكنهم من الخاسرين و اذا تلى عليهم آيات الله ينكصون على اعقابهم
 متكبرين و انى لا اقول الا ما امرنى به ربى و انه جفصه برحمته الخاصة و هو ارحم الراحمين و لقد القى الله على قلبى من آيات كسنا مع انى لست بحافظ القرآن و يضرب مثلاً من
 الذين خلوا من قبلكم و ليطمئنة المتقين فاتقوا الله و طيعوا ما اسلمكم عليه من اجران لجرى الاعلى رب العالمين و قال المكذبون هو ارجلنا و غطت ام لم تكن من الوغطين و قالوا
 انك لست من الاوليا المقربين و اما انك الله من العلم الا قليلا و اما انت الا بشر مثلهنا ان نطعنك لمن الكافرين تكون للاوليا كرامات و تصرفات فاسقط علينا كسفا من السما و ان
 من الصادقين و يل للمكذبين سيرون كيف تكون عاقبة المفسدين افلا يعقلون انما هى آيات القرآن تلى عليهم و اما انما الكتاب مبين و هذا من فضل ربى و هو يختص بفضله من يشا
 من عباد المؤمنين و اما الاول المحمدين الخالصين بركات الله و سلامه عليهم جميعين ربهم و غفر و انت خير الناصرين و علموا ان الناس كلهم فى اصل الخلقة و بدو الجبله مختلفوا
 الاستعدادات و متفاوتوا الدرجات فمنهم الطاهرون و منهم المظلمون و منهم المجهلون و منهم المفسدون و منهم المصدقون المبهذبون و منهم المكذبون
 المعذبون و منهم المقرون و منهم المنكرون و منهم المؤمنون و منهم الكافرون و منهم الموفقون و منهم المنافقون و منهم الصالحون و منهم الظالمون و منهم المصلحون و منهم المفسدون و غير ذلك قسام
 كثيرة و انواع شتى لا يحصى تعدادها و لا تعداد افرادها و كانوا طوائف قددا و كثيرين عددا و طنينين كلياً و غيرهم الغين امها تها تفسيرا آيات القرآن و حصر جميع افراد الانسان -

البر لقيت بحسب استعدادات

الذين لهم مناسبة تامه فى اصل الفطرة بمرتبة الهداية و مقام الجمع بين الظاهر الباطن بفضل الغايت يؤمنون بالله ظاهراً و باطناً و يتجلى عليهم اسم المؤمن و لهم الدين الخالص
 اولئك هم المؤمنون حقا لا سبيل لهم الى الضلالة و الانكار و من يهد الله فلا مضل و الذين لهم مناسبة ناقصة بالايمان يغلب عليهم الكفر ظاهراً و البصاف الايمان و يكتبون ايمانهم
 ولا يقدر على اظهاره و لا يشرفون بشريف الاسلام و هم دخلون فى ضلالتهم المؤمنين و لكن الاسلام لهم كما قال عز وجل جل مؤمن من آل فرعون كيم ايمانه فثبت له
 الايمان مع انه كان من المسلمين و ههنا نكتة كانه كان من المنافقين فى جماعة الفرعون فلما عد منافق الاسلام فى الكفرة و ما منع اجراء احكام الاسلام ظاهراً و عنهم
 امر النبى باخفاء حالهم حسب المؤمنين و ما التفت الى ظاهرهم و كتب حالهم عن الكفار و انما ايمانه على المسلمين لانه كان خادع الفرعون و آله و ما هو منهم فالكفر بالكفر من الايمان كما ان الايمان بالكفر
 من الكفر و الذين لهم مناسبة لهم بالرشاد اصلاً لا يؤمنون لا يشهدون مطلقاً و يذنبون ليلاً و نهراً الى الضلالة باضلاله تعالى الا انهم هم الكافرون من يضلله فلا هادى و الذين
 لهم مناسبة قوية باجمل نسبة باء اكل الحقيقة لا يدركونها كما هو جهلها كالمؤمنين الذين هم العارفون بالحصيل الاطمينان لهم ولا يتركونها مطلقاً كالكافرين الذين هم الجاهلون
 ليكمل الاطمينان لهم فيكون لهم التذبذب الشك يكونون مذنبين بين ذلك الى هؤلاء و لا الى هؤلاء و لهم عذاب شديد باختلاف باطنهم و ظاهريهم و هم المنافقون الاخشيون من
 الكفرة يقولون باللسان تقليد للعفار و لا يؤمنون بالجنان كالاوليا و فلا يفيد لهم اقوال اللسان فقط و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين
 يزعمون انهم يجادعون الله الذين آمنوا و ما يجادعون الا انفسهم و ما يشعرون ان خدعهم خدع الله انما لا يخدعون الا انفسهم بخدعه تعالى بل الله خدعهم فوق الخادعة من الجاهلين
 بفضله و احدا و دعوا الله فى زعمهم و خادعهم الله فى الواقع كروا و كذبا و الله خير الماكرين و اعلم ان الخدع و الكذب و الخلو و الصدق من العوارض و الصفات يتصف بها الناس

فمن نصح وكذب فكان هو خادعاً وكاذباً غيره ومن خلص صدق نصار هو خالصاً وصادقاً فلا يصل الضر والنفع الا الى صاحبه بل النصح والنفاق لا يجذعون الا نفهم -

محاسبة الاحوال لجميع الرجال

فلينظر الناظر في تحقيق المعنى النظر بالتدقيق انه في احدى قسم من هذه الانقسام الاربع المذكورة وباتى صورة يطابق احواله وعمله من هذه الصور المقسومة فان طابق باطنه وظاهره بالمؤمنين الصادقين ووافق سره وعلنه بالمؤمنين الخالصين ويايح قلبه ساداتهم اتباعاً لدروسه وتلج بجله حالاتهم بما يتدلى من قبوله ووجده من مصداق امامهم ومقرى كلامهم فليشكر الله المومن السلام الذي شرفه بالايمان والاسلام والشكر ليفيد له ان من شكره فهو يزيد له وكان وعده في الكتاب مطروحة وكان في اله سرور ووليقرؤا في ذلك الكتاب قريب من احدى المتقين الذين يؤمنون بالغيب ويتقون الصلوة وما رزقناهم فيقولون والذين يؤمنون بما انزل اليك انزل من قبلك وبالآخرة هم يوقنون اولئك هم المفلحون ولعلهم ان الذين يبايعون هؤلاء النابئين انما يبايعون منيهم الذي في حقهم الذين يبايعونك انما يبايعون الله يدفعون اليهم فربما يخرج فاما نيكث على نفسه من ان في باعده عليه الله سيوتيه اجرا عظيماً والذين يبايعون هؤلاء النابئين انما يبايعون منيهم الذي في حقهم من طمعه الرسول فقد اطاع الله تايد الله قبل اتباعهم فمن يكث فاما نيكث في حقهم ومن خلف ما وعد عليه الله سيوتيه عذاباً اليماً وان طابق حاله بالمؤمنين الذين هم في الايمان على سبيل الخفاء والكتمان وما قد على انما اعتقاده لضعف استعداده ولم يجد التوفيق على اعلان الارادة والاسلام لبعض العوارض والموانع الذي غلب عليه عدم البوعث والمواد بنقص المناصب بالايمان التام فليست تذهب اليه يستعين بكل الحين لشتغل بالاشغال الباطن وازداد اليقين وليست سبيل الشك والافتراق وليفتح بالاطلاق والاقرار ليزداد ايماناً مع ايمانه ويخرج عن حجاب نقصانه لعل الله يزرقه الاعمال الصالحة في الظاهر ايضاً ببركة باطنه ويدخله في حمايته لانه تعالى لا ينظر الى ما يلتفت اليه الصور والاعمال بل ينظر الى القلوب والنيات وان طابق حاله بالكافرين الذين لا مناسبة لهم بالارشاد صلاً واستقر فيه الافتراق والخللات فلا بداية في نصيبه مطلقاً ولا يزول الشبهات والترددات عنه وهو داخل في القوم الذين سواهم عليهم انذارهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون ختم الله على قلوبهم بالجهل وعلى سمعهم بالانكار وعلى ابصارهم غشاوة بما يشاهد من مشاركة الخواص بالعوام في امور الحاش بالظاهر لانهم يزعمون الخواص بهذه الشراكة مثل انفسهم ويقولون ما لهذا الرسول يا كل الطعام في الاوامر ولا يفهمون ان هذه الشراكة انما هي في الصورة لا في الحقيقة والالام بين فرق العموم والخصوص وهم يمتاز الخواص عن العوام فاذا حصل المناصفة المفيضة لم يتفقدوا كانت صورته فيكون التأثير في فلذا اشكر الله عباد الخواص بالعوام في هذه الامور ولكن المنكرين لا يعلمون ولهم عذاب عظيم بتكذيب عباد الله الذين صطفهم الله في الدنيا والآخرة فهم لا يعلمون الكافرين كلاماً ولا يجيبون الجاهلين الاسلاماً وادامهم بالقتال لانهم يقاتلونهم بالقتل والقتال لانهم لا يقبلونهم وان طابق حاله بالمنافقين الذين يقولون باللسان في تكرون بالقلوب فيستغفروا الله ويبيعون في رفع شبهاته وخطراته وينسب النفاق ويهذب الاخلاق فان حصل الاعتقاد والجازم فليشكر الله عليه ان الذين تابوا واصلحوا واعتصموا بالله وخلصوا دينهم لله وانك مع المؤمنين وسوف يوتي الله المؤمنين اجرا عظيماً لا يغفل الله عبادكم ان شكرتم وامنتم وكان الله شاكراً عليماً والا فان المنافقين في الدرك الاسفل من النار وانشأ من الكفار -

حال المنافقين ومال المخالفين

حال المنافقين و مال المخالفين
 في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون اي في قلوبهم مرض الغفلة والجهالة التي هي ام الامراض والمرض لا يعرض الا للصحيح فكان كل واحد من
 لان كل مولود يولد على فطرة الاسلام الذي اخذ من لسانه فكانوا اصحاباً سالمين مؤمنين بربهم في الاصل واجابوا بلفظ بل في جواب الست بربكم فحينئذ صد المجنون
 مرض الجهالة والتعلق بالاعتبارات التي هي آهية باطله بدلالة و همهم فزادهم الله مرضاً كما يزيد المؤمنون صحة لان من الماكول ما ينفع للصحيح ويقويه ليضر للمريض
 ويزيل قوته فالوجود الواحد الذي هو شفاء للمؤمنين و داء للكافرين ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون وهو الكفر بتوحيد تعالى وحقيقته رسوله عليه الصلوة والسلام وعلم
 تصديق نوابه من المحمدين الخالصين الى يوم القيام والالم ادراك المنافقين من حيث انه منافق من غير شيء هو مقابل ما لا لائمه وفائدة قيد الجبشية للاحتراز عن ادراك

المنافى لا من حيث منافاة فائس من الم قالم المنافقين في الدنيا تحرق قلوبهم على فائس عنهم من الرياسة وحسد هم على يرون من ثبات امر الرسول واستقلال شأنه يومنا
 هذا في الآخرة بثبوت وحدانيته تعالى وحقيقته رسوله وشرف الحمد بين حسن قبوله وتحقق لطلابهم عندهم ايضا لان الآخرة يوم الدين وكانوا في الدنيا منافقين عن الدين واذا قيل
 لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون الفساد وزوال الصورة عن المادة لجدان تكون حاصلته وعند الفقهاء ما كان مشروعاً باصله مشروفاً
 بوصفه وهو مترادف للبطلان عند ثالث افق وقسم ثالث مباني للصحة والبطلان عند ابى حنيفة رحمه الله تعالى في تحليل كمال المعنيين كحالة النفاة داخلية في المرض عند البعض
 حالة ثالثة بين الصحة والمرض عند البعض فالاولى ان يقال اذا كان الفساد قوياً فبطلان واذا كان متوسطاً فقسم ثالث بين الصحة والبطلان واذا كان ضعيفاً دخل في الصحة
 فاذا قيل للمنافقين الذين قالهم التوحيد حالهم الا الحاد تنبيهاً وهداية لا فساداً في الارض لفساد الجهالة التي حدثت اليوم فيكم وكنتم في الاصل من المؤمنين بوحدة تعالى وولدتهم
 على فطرة الاسلام قالوا لا يقبلون الهداية باخوانا نيتهم لهم وقبول انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون بالدعوة الى الاسم المفضل الذي يصل من يشاء من عباده اللهم اني اؤخذ بك منك المنافع
 لا يشعرون لا يفهمون سر هذا الامر ويميلون الى الشهوات النفسانية ويستهلكون فيها فاذا قيل لهم تكرر التأكيد وانها للرحمة على العالمين امنوا بوحدة الله تعالى وعلموا انه حاضر غايب
 واخلوا قلوبكم عن خطرات الشهوات كما آمن العرفاء من الناس ايما خالصاً بقاوا النور من كما آمن السلفاء بما لا يدرك مطلقاً الا انهم هم السلفاء لان الوجود مدرك
 والموجودات بمركات والعرفاء قائلون ببداهته كما ان النور مبصر اولاً والمبصرات الاخر بمركات ولكن الغافلين لا يعلمون والمنافقون اذ القوا الذين آمنوا بهم للحق قول توبهم
 طاهر انجيلية حقيقتهم قالوا آمنة واذا اخلوا الى شياطينهم وهم للذبذبون في التوحيد والمقصود عن ذلك الحقيقة قالوا انما نحن متهمون ولا يفهمون انما استهزأهم استهزاء تعالى
 واليه تهبهم الباء للظفرية اي يستهزئ بهم فيهم عليهم كما خادعهم بخدعهم ويدهم في طغيانهم يعمهون وهم في امرهم مذنبون ومتحيزون اولئك الذين شتموا الضلالة بالهدى فخرجت
 تجارتهم وما كانوا مهتدين شلهم كمثل الذي استوقدنا رافلاً اضواء ماحولة اذ هرب بوزهم وتركهم في ظلمات لا يبصرون صم كرم عي فهم لا يرجعون الى الذين آمنوا بالهدى
 في آيات الباهرة ومطاهرة النظائر اشتروا الضلالة التي هي تعلق الاعتبارات بالهدى الذي هو فاضلة الوجود من الله تعالى فخرجت تجارتهم وهم من الخاسرين ما كانوا
 مهتدين فمثلهم كمثل الذي استوقدنا رافلاً والمراد بالسيقا ظهور نور الوجود في المظاهر الامكانية كانه كبتانة تلك المظاهر تنزل من لطافة وصار رافلاً اضواء ماحولة من الحقا
 الملكة فرأى ما كان حوله وزعم الغافلون ان هذه الاضائة بنورهم وانهم موجودون مستقلون وتعلقت نار انانيتهم فذهب بنورهم الموهوم بالامانة وازال عنهم ضياء علمهم
 وتركهم في ظلمات العدم التي كانت نصيباً لهم قبل هذا فلا يبصرون الا ان شيا بل سلب عنهم كل الكمالات الوجودية وهم صم كرم عي وهم لا يرجعون اليهم من بعد لطريق الغفلة
 ويحصل لهم الدين ويؤمنون بالكتبم الدين في هذا الوقت ولكن لا يفهم اليوم ايها ان الآخرة والجزء والدار العمل والكسب يقول الكافر بالتاسف على حاله يا ليتني كنت تراباً اي ليتني
 كنت في حالة الحيوة كالتراب ميتة وكنت لسوء ضافات في علمي ايضا لان الحول القوة ما كان الا بالهدى العلي العظيم ربنا لا تزغ قلوبنا بالغفلة والجهالة لجد اذ هديتنا بالايمان
 والعرفان وهدينا من لدنك رحمة خاصة مصلحة للظاهر والباطن انك انت الوهاب واليك المآب -

حقيقت اصل الكل وكيفيت فصل اصيل التوحيد بالفضل والتائب

اعلموا انه في الحقيقة بالنظر الى الله الواحد الذي له في السموات والارض كل فريق فرقة وكل طريق طريقه وكل دليل دليله وكل سبيل سبيله وكل متحرك متحرك
 يتحرك الله العليم الحكيم وامن دابة الا هو اخذ بنا صيتها ان يبي على صراط مستقيم فكل من الدواب يدبون على صراط مستقيم لان الرب ي هو اخذ على صراط مستقيم فاصراط
 هو جادة الوجود والواجب بجزئ الملكات اليها فالهفوة التي فطر المولود عليها فطرة الاسلام وهي في حق ذلك المولود صراطه وكل مولود يولد على فطرة الاسلام ثم
 يهودانه او نصرانه او مجسانه او مجنونه او خيرية والامنية لثان هما كابوين لذلك المولود وهو تولد في طهر بهاتين النسبتين والابوان الظاهران ايضا
 داخلان فيها يصرفانه من الوحدة الالهية التي هي فطرة الاسلام الى الشرك بالبد والكفر الذي يحدث من تعلق الاعتبارات فمن ههنا جات على صراط
 التوحيد بالفضل والتائب ولم يتعلق بالاعتبارات ولم يصرف المصرفات بل هذه تعد في مشاهد الاعتبار مداد وهو لم يشرك بربه احد افعير ان شاء الله تعالى

على الصراط الموعود يوم القيامة من حجاب البرق الخاطف لا يضره ضرر جهنم والنار لان ايماننا يطفى حرما ويصل الى الجنة التي لا يخرج اهلها عنها ابدا وهم فيها خالدون فاعتصموا
بجبل السجيعا ولا تفرقوا جل البعد والواحد الذي اجمع الحقائق فيه وجعلها موجودة في العلم سواء خارجية كانت او ذهنية لان الخارج ايضا ما ظهر الا في مرة العلم فالما
الكلية التي هي بلا شخص موجودة ذهنية والكانت مع الشخص موجودة خارجية وكلتا الموجودتان من الموجودات العلمية التي اتقنها الله القيام بالقائه فليعلم ان اعتصموا
بجبل جوده واستندوا في نور شهوده ولا تفرقوا الفرق الاعتبارات الموهومة ولا تشتوا بامتيان الماهيات المعدومة واذكروا النعمة الله عليكم واشكروا على نعمته
هي الافاضة الوجودية وهو اوجدكم وركبكم بآثار الوجود والعدم المتضادين ومقارنته لنفس المجردة بالجسم المادي والاف بذكركم بالعناصر للتخالفة اذ كنتم اعداء قال
بين قلوبكم بين طبيعته اخرجكم تاليفه ووحدة فاصبتم بنعمته اخوانا متحابين ومجتبىين باجماعه سبحانه وتعالى حتى الاجل المسمى الذي هو يوم القرار اليه سبحانه
ففرروا الى الله وموتوا قبل ان تموتوا الاقرارا اليه والقرارا لاديه -

بدايت الهادين بجميع الناس بالعموم والخصوص ودعوت العارفين للكل مع عرفانهم حقيقة اصل الشك والخلوص

واعلموا ان هداية الهادي الحقيقي تظهر في مظاهرها وهم الانبياء المرسلون والاولياء المجمعون وتريدان تجل كلمكم مهتدين وتهديكم اجمعين ولكن البصيرة
الواحد يقول لمنظرها الاتم الاكمل عليه الصلوة والسلام انك لا تهدي من اجبت ولكن السيهدي من يشاء ولا يشار الله الهداية فقط ولا وحدايتكم ولو شاء الله
امته واحدة ولو شاء الله يحكم اجمعين بآثاره كان والمشار لم يكن فالهادون لا يهدون الا من شاء الله هدايته وجعله في الاصل من المهتدين وما هم الا بشيئين
واما انت بهاد العمى عن ضلالتهم ان تسمح الامن ليو من آياتنا فهم مسلمون مع هذا يدعون الناس كلهم بالعموم فامرت ان اكون من المسلمين وان اتلو القرآن فمن استهدى فانا تهدي
لنفسه ومن ضل فقل انما انما من المنذرين يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم والذين من قبلكم لعلكم تتقون اكرم الله تعالى ان اعبدوا ربكم ودعاهم الى سبكم وظهر عليكم آية الرتبة
والمروية تحريضا على المحبة وترغيبا على العباداة لكون المناسبة بين الرب المربوب الخالق والمخلوق كما فسر بقوله الذي خلقكم والذين من قبلكم وهم الاباء والاجداد ومحبتكم
الانفسكم وآباؤكم كائنه في قلوبكم بالطبع فينبغي ان تهدي الى حق المحبة لانه خالقكم وثمره المحبة العباداة والطاعة والعبادة تكون سببا لحصول التقوى كما قال عز وجل بالترجي
تتقون فظهر ان العباداة امر آخر والتقوى امر آخر يحصل بالعبادة وهو الانقلاص باطنا عن غيره تعالى والتوسل التام بحضوره وشهوده وان اكرمكم عند الله اتقوا
تكفرون بالله كنتم موتا فاجاكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون يقول الله تعالى تعجبا ببداهته وجوده وشدة ظهوره وقوة ايمانه بنفسه ان المؤمن اسم من اسمائه جل بربانه وله
الايمان الحقيقي به وحق اليقين كيف تكفرون بالله لانه لا يمكن ولا يقدر احدكم على كفره في نفس الامر انما تكفرون به في زعمكم ولكم في هذا الامر الدلالة الوهية التي لا اصل لها في الواقع
فاستدل اقام البرهان لتفهيم المحجوبين وقال كنتم امواتا لم تعدوا وما كان لكم نصيب من الوجود كنتم امواتا معنوية فاجاكم بافاضة حياته ونفخ فيكم من روحه فصرتم حيا
لله موجودا اعتباريا ثم يميتكم بالموت الصوري في زعمكم وعلمكم ثم يحييكم باعطاء العلم الذي لا زوال له ثم اليه ترجعون بالرجوع الخاص وهو البقاء الابدي وان السديا مكرم ان تؤدوا
الامانات الى اهلها واذ حكمتهم بين الناس ان يحكموا بالعدل ان الله اعلمكم به ان السك ان سميت بصيرة فانه انما الله تعالى والامانة هي الكمالات الوجودية التي سميت بالسمع
والبصر والعلم والقدرة وغير ذلك من الصفات بل وجودكم ايضا امانته فامركم بكشف الحقيقة على الفرد الاكمل من نوعكم عليه الصلوة والسلام ان تؤدوا الامانات الى اهلها
لانه ترونها الى من هو حق لها وترجع الامور كلها الى مرتبة واحد هي الوجود لذا قال عز وجل اهلها بالوحدة ولم يقل الى اهلها بالجمع مع ذلك لا بد ان يكون الاختلاف للاعتبارات
التي هي فيكم ان سبوتكم بصركم الى سمعكم وبصرهم وتعلموا ان وجودكم الذي جامع تلك الكمالات ايضا منسوب الى الله الصير فحينئذ يظهر عليكم سر السمع في بصره وبشرت
عندكم كل من عند الله واما اذا نظرتم الى مرتبة الفرق والامتنان وحكمتم بين الناس بالخير والشر فاسديا مكرم ان يحكموا بالعدل ان سميت بصيرة فانه انما الله تعالى والامانة هي الكمالات الوجودية التي سميت بالسمع
والبصر والعلم والقدرة وغير ذلك من الصفات بل وجودكم ايضا امانته فامركم بكشف الحقيقة على الفرد الاكمل من نوعكم عليه الصلوة والسلام ان تؤدوا الامانات الى اهلها
لانه ترونها الى من هو حق لها وترجع الامور كلها الى مرتبة واحد هي الوجود لذا قال عز وجل اهلها بالوحدة ولم يقل الى اهلها بالجمع مع ذلك لا بد ان يكون الاختلاف للاعتبارات

في غير محله العدل خلافة بالجملة هؤلاء الهادون المهديون كما يدعون الناس كلهم بالعموم كذلك ينبغي للعلمون المؤمنين العارفين بالخصوص لطمينان النفوس من اذوا والخصوص وانما
 بطار والمؤمنين وانما هم صاحبين خباياها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم من قبل اذا استديتم الى السد حكم فينبكم بانتم تعلمون اني حفظوا انفسكم والزوايا صلاحها ولا يضركم
 اذ كنتم مهتدين به المؤمنين بهذه الآية الى السد نفسى وعلوهم انفسهم لان من عرف نفسه عرف به فالانفس الجواب معرفة تعالى فجها على المؤمنين الذين هم العارفون بالسد وانما
 الافاق لتفصيل تلك الحقيقة الجامعة الاجمالية فلا يظهر في الافاق الا ما هو كائن في الانفس فالانفس اقرب الطرق الى السد وكشف على السالك في هذا المقام اسرار قربة
 ومواقب اليه من اجل الوريد فلا يضركم ايها السالكون في هذا الموطن من تحير في معرفة من الطالبين اذا استديتم بوجهه سبحانه وعلمتم الى السد حكم جميعا فهو ينكبكم حينئذ بانتم تعلمون فكسبون
 الى تجلي عليكم بالتجليات فعلية وعلوكم بالتمكيد تعلمون من قبل ولا يظهر لكم سر الاعمال السد علم بحقيقة الحال يا ايها الذين آمنوا اطيعوا السد وطيعوا الرسول واولى الامر منكم فان
 تنازعتم في شئ فردوه الى السد والرسول ان كنتم تؤمنون بالسد واليوم الآخر ذلك خير وحسن تأويل اطوع والطاعة والاطاعة بمعنى واحد فالطاعة هي موافقة الامر عند المستكفين وعند
 المعتزلة هي موافقة الارادة والحق ان كلا المعنيين حق موافقة الامر طاعة صورية وموافقة الارادة طاعة معنوية فلا يخجل عن الطاعة المعنوية احد من الموجودات والتشاور الى
 ان شاء السد الرب المدين العدل فليقم في الطاعة الصورية وهو خلاف الامر لا الارادة كما اخبر السد تعالى عن حال الابليس ففسق عن امر ربه عليه بناء الاعتقاد ولذا قال العلماء الكفر والمعصية
 بارادة وتقييده ولا يرضاه فاذا علمتم ان الموجودات كلها مطيعة له جل سلطانه بالطاعة المعنوية ولا يجوز الخلاف عنها واخلق الحق والانس الاليعبدوه وانتم الامطيعوه في حقيقة
 فاطيعوا السد بالرضا في كل الامور وجعلوا نفوسكم رضية مرضية واطيعوا امره ايضا وهو الرسول عليه الصلوة والسلام كما طعتم ارادة ليطابق الظاهر الباطن وانما اطاعة الرسول
 اطاعة السد تعالى ومن طيع الرسول فقد اطاع السد وطيعوا اذى امركم من يكون الحكم على ما به السد الحكم بحكم السد على ان رسوله يدعوك الى مغفرة وقبوله
 ويقدر على خلاف النفس والذات ولا يذهب الى الشهوات وما ينطق عن الهوى ان هو الا دعوة لمصطفى وانما هو لمثد للمسترشدين لان الشيخ في القوم كالنبي في الامة والطاعة
 عين اطاعة السد والرسول فاطيعوه ليكشف عليكم سر الطاعة البسيطة التي انبسطت على جميع المخالقات فان تنازعتم في شئ من الاشياء بالاعتبارات المختلفة من الكرامة والحب ففردوه
 الى السد الواحد الحقيقي الذي لا كثرة في حضرة فيرفع السد تنازعكم عن قلوبكم بنبو وحدته ويشرككم بالطمينان القلب بهدكم الى صراط التوحيد المستقيم والى الضاروة وهذا التنازع الى الحقيقة الجاه
 هي الحقيقة المحمدية والحق الاول على صاحبها الصلوة والسلام لان كل التعينات نهية منها والتنازع عند رسول السد تعالى فيرفع السد يظهر شمول تلك الحقيقة في الحقائق
 ذاك التنازع عنكم ان كنتم تؤمنون بالسد بالوحدانية وبالرسول بالصادقية الاولى وباليوم الآخر بالحقين لمصير الى السد ذلك خير وحسن تأويلا -

بيان التاويل والتفسير وقسام الآيات لمطلقة وتبيان الالفاظ والمعاني والافان الخوط المتشوع
 المراد بالتاويل توجيه الكلام من الظاهر الى الباطن مع انه لا يخالف ظاهره لان الظاهر عين الباطن بل كان محمدا ككلام المعنيين والاكيف يقال هذا تاويل هذا الكلام مثل
 يخرج الحي من السبت ويراد منه اخرج الطير من البيضة كان تفسيره وان اريد بخرج المؤمنين من الكافرو العالم من الجاهل وغير ذلك من هذا القسم كان تاويلا وتفسيره الاصل هو
 الكشف والاطهار وفي الشرح توضيح معنى الآية وشاها وقصتها والسبب في ذلك ان في تفسيرها على لسانها ظاهرا فالعرفاء المحققون لعلون المعاني الظاهرة ويهجون الاسرار
 الباطنة ويمينون تاويلا والآيات بخلاف علماء الظاهر لانهم لا يقدرون على ادراك الغوامض ولا يبلغون بلب الكلام ليسوا من ادنى الابواب لهذا يكتفون على قدر ما سمعوا من
 الاسناد چون اسجانه محض لغايت خاص خورشيد چشم بصيرت او يار بنور رحمانى روشن ميازد و بكشف غطا دار الحقايش از امانى نواز و اسرار جميع آيات السد را مي فهمند
 و بيان كنند و ما يذكرا الاولو الالباب النبى ين يذكرون السد قياما و قعودا و على جنوبهم و تفكرون في خلق السموات و الارض بنا ما خلقت هذا باطلا پس هر چه موجود است همه
 از آيات حق است و تمام آسمان و زمين پر از نشاينها مى آيد حكيم مطلق و من آيات كل مخلوقاته ان في السموات و الارض آيات للمؤمنين همه عالم از تجليات لبريزت و تمام ملك
 وجود آيات خسر در آفرينش آسمان زمين و پيدایش مكان ملكين و اختلاف ليل منها و روانى فلک انها و تصرف رياح و ارسال باران و تخير سحاب و درميان زمين قاسما
 و احياء ارض بعد موت آن و خلق انسان و حيوان و همه کار و بار ایشان سر سر آيات الهیه جلوه گریست و بندگان برگزیده او سبحانه را اين كتاب مبين از براتى في

كه جامع هرات است شده و نظر به صور مخصوصه كثر الناس من تبعض كلام الهى واقع گردیده و سجد عام در حق افراد انسانی معتبر گشته و سجد كامله ظاهر او باطناً و حقیقه
 و صورة مخصوصه كلان است و تتم نزول مقابل نام طرف عروج و حق الشان بالسجد مركز دائرة العبودية و لهذا يوضع الرأس حين سجدة على مركز العالم و هو الارض و السجد اولى
 الارض على هونها و اقرب جنسها و قال عليه السلام جعل في الارض سجداً و اذا سجد العبد ظهر سجدة تحت جبهة الى سبع ارضين و لما كانت ارض سبع طبقات و سبعة اقاليم
 شرطنى سجدة و استكمالها وضع سبعة عضا عليها و اذا سجد العبد سجدة سبعة ارباب جبهة كفاه و كتابه قدما في فصل الرأس اجد الى مستقر رجله و يتجدد راسه و رجله في المقام يصير
 المعنى كالحلقة و يساوى من جميع الجهات بحضرة الاطلاق و من ثم رفع الرجل بطل السجدة و ليس لصلوة فاذا سجد العبد له تعالى يقرب يحصل له تقريب من مركز دائرة الالهية
 و هو العبودية الصرفة كما جازى الخبر الساجد على قدمي السفلى و لا يرغب اقربا يكون العبد من ربه و هو ساجد كثر و الله عارف بحاله السجدة باطن الساجد تمامه نور بنور المسجود المطلق
 بالحق و جرم عبوديته بكله كالقمر ليلة البدر يضئ بتجلي الشمس الحقيقي في ربه كما يرى القمر ليلة البدر يرى الساجد متجلياً عليه في السجدة بمقابله العبودية بالمعبودية كما يرى القمر في الحاله
 البدرية بمقابله انما يرى فيه ضياءه الذي هو الشمس فيعلم ان نور القمر مستفاد من نور الشمس هكذا ظهرت عبوديته بظهور معبودية الله و الاحوال لا قوة الا بالله و التوفيق الا بالله لا اله الا الله لا معبود سواه
 جعلنا الله الاكمل من الساجدين المطيعين و حشرنا و اياكم في زمرة المجرمين الخالصين فالتوا من سجدة فانه ليس من سجد لله تعالى سجدة الا رفعنا من بها رجلاً في الجنة و حططنا بها خطيئة بالجملة خير من طرطان السنان و زجرت
 و انقياد دست و كشتى طغياناً شتى تشيطنت موجباً لان الشيطان ابى متكبر كان من الكافرين ابى ان يكون من الساجدين لهذا رسول عليه السلام اذ رقت ثلاث سماعت اياته حق سبحانه و دران كرسى و اطاعت
 مخلوقات خود آورده و امر نوحه كسجد كردن فرموده تا در حین قرائت و سماعت آن آیه متخصل می شود و سماع نیز ظاهر او باطناً و داخل طبعاً و متفادان گد و شرف اتباع امر حق تعالى و حكم رسول و عليه السلام
 مشرف شود و از زمرة نافرمان بردارن و متكبران كه مشايطين الانس بر آيد كه اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشيطان بكبي ليقول يا ويله ان من اوم بالسجود فسجد فله الجنة و امر
 بالسجود فصلى فلما ان رغو بالمد من شرا و السوا من الخاس الذي يوسوس في صدور الناس من الجنة و الناس پس محمد يان نيران نيت آيات سجده هم در تصانيف خود بموقع آن
 في كثارهم و ديگر امتيان را همراه خود بعبادت معبود حقيقي و آيتهم ما وقت لمع ان علم الكتاب لواء الباب بهرة تمام از همان يكيات بند و در هيچ حال سر از بندگی و شكر
 نتابند و بسبب آن دعوت بطرف امر حق تا قيامت ثواب همه خيرات ابرار من سجرات امته عائد با گرد و دوبر ساطه ما بجناب سالت اب حضرت رب الارباب گذراننده شود
 الدال على الخير كفا على تسكين آيات قرآني با وجود یافتن مناسبت تام بالفاظ و معاني محض رادة كفايت سجده و خيال تخفيف تصديق نميگذاييم و اهل قبله را اينقدر كفا
 شخار و از سجده مستغفر و بيزار نميگذاييم باقي مانده طهارت وقت قرائت پس قطع نظر از اينچنين آيات اكثر كلام الله داخل تحرير است و ديگر عبارت هم كالترجمة و التفسير بايد
 كه در خواندن اينچنين كتب اگر وضو باشد تخم خود لازم نمايند و در حالت جنابت البته اقدام بانقيس امور نفرمانند محمد يان خالص هم في صلواتهم و نمون اند چه جاي اينچنين اوقات
 در همه حالات طهارت مي باشد ان الله يحب التوابين و يحب المتكبرين و جلبي من المتكبرين و جلبي من عبادك الصالحين -

العنوان في بيان العقائد مع تبين الفوائد

العقيدة ما يحصل للنفس و ثبت عند بالجزم من حقيقة امر او بطلانه من حيث لا يكون التذنب فيه سواء كان بالكشف و الشاهدة كما لا نبياء و الاولياء عليهم السلام و بالا
 و النظر كما للحكام الاشراف و المشايخ و بالسمع و التقليد كما للمؤمنين و المتقليدين او بالحواس الاخر كما سائر الانسان في معتقدا تم من امور مختلفة او بالطبع كما للناس بالامور الملائمة و
 المناقاة لانفسهم و بالفطرة الاصلية التي فطر الناس عليها و هذه العقيدة اصلية و كل مولود يولد على الفطرة و كل شيء يرجع الى الصلة و الى الله ترجع الامور كلها و لهذا تملك الفطرة
 الاصلية عبرت في الحديث بالاسلام فما من مولود الا يولد على فطرة الاسلام اما اذا لمحق العوارض تلك الفطرة من المحجبات النفسانية و الشهوات الحيوانية و غير ما من العوائق و الموانع
 التي تغلب على الانسان فيحجب عن مشاهدة ربه يصير كالحمار المطلق بل هو اضل منه فاحتاج الناس الى تعلم العقيدة لمصلحة لما شهم و معاونهم و الاعتقاد الموصل الى بهم فارسل الله
 المرسلين لتعليمهم فدعا الناس الى ربهم و كان الله مرهكاً من ان آدم الى زمان نبينا عليها السلام اما از ختم النبوة بقى اولياء الله عليه السلام و هم كانبيا بنى اسرائيل لتعليم العقيدة
 الصالحة لمصلحة الناس لما ينظر الفساد في الامم و تلاحق الامم المتكثرة من نجر الامم المتقدمة قصور العقول و خلط اهل الباطل فيبعث الله محققاً محمد يان اصلاً هم فيبين للناس

الاعتقاد

حقائق الاشياء ثابتة ايهايات الموجودات متحققة ولها ثبوت متحقق في نفس الامر ليست متعلقة بفرض الفارض فاعتبار المتكبر كزعم البعض من أهل البطلان مثل السوفسطا والملاحدة فحقيقة كل شيء ثابتة في مرتبة الثبوت والتحقق باثبات الحق سبحانه في ضمن ثبوت الحقيقة الواجبية تعالت ولقد است كما انها موجودة في مرتبة الوجود والكون بايجابها تعالى في ضمن وجود الحق جل شانده وسلطانه فانكشافها في علم الحق بلا ملاحظة وجودها وعدوها يسمى بالصورة العلمية والاعيان الثابتة ومع الحكم الاجباري والاعدائي يسمى بالتقدير الالهي وصلاحيته ذلك التصور في نفس الماهيات هي مرتبة الثبوت والتحقق وحصول تلك الماهيات في الذهن او في الخارج مرتبة الوجود والكون والثبوت والتحقق مترادفان ومستلزمان واحدا والوجود والكون ايضا بمعنى واحد ههنا ومجموع الماهيات الحاصلة في الوجود يسمى بالعالم فاعتقاد حقائق الاشياء ثابتة باثبات الحق ومجولة بحجبه تعالى ودمرنا بالاعتقاد هو اثبات الثبوت واثبات التحقيق له اسناد ونسب الثبوت والتحقق للماهيات انما في مرتبة التحقيق جعل ثبوت في مرتبة الوجود والكون جعل الثبوت في مرتبة التحقيق متعلق بحقيقة الشيء وجعل الاجباري متعلق بصورة الشيء والحقيقة الموجودة تسمى صورة والصورة المعقولة تسمى حقيقة والشيء هو المعنى الموجودات اهل الحقيقة والصورة والاشياء هي المعنى المحدود والمسلوب الحقيقة والصورة ومجموع الموجودات الممكنة هو العالم والعالم حادث سواء كان حادثا بالذات او بالزمان فالاعتقاد بحدوث الممكنات ضروري مطلقا بلا قيد الزمان وكل من المجرى الممكنة محدثات فالاشياء التي جازعها في القرآن او في الاحاديث لصحة بحدوثها الزماني فاعتقادها محدثات بالزمان لو لم يثبت بالعقل الحدوث الزماني لها ولم يجد دليل على ابنائه كاحداث الزماني للسموات والارضين مثلها لانه من صدق من البديهة وسوله خبر صادق فاعتقد بقصده عطفك في هذا الامر ولا تنتج خطوات شياطين الانس الذين هم الفلاسفة فاعتقدوا بحقيقة قول الله ورسوله علم بالمرادات واما الاشياء التي جازعها في الزماني في كلامه تعالى واحاديث رسوله ولا يحكم العقل ايضا بالحدوث الزماني في كونها كالعرش الكرسي غيرهما فليس عليك ان تعتقد كالحقار الاخر والسفهار من المجبورين علينا بتعبير كل عالم قسري حسبنا كتاب الله وكلام رسوله عليه السلام وانا نتبع القرآن الحديث ولا نتخذ سوى السكينة والسكينة سبيلا وان كتبنا في الورد الثالث والخمسون المسمى بالبصائر من الرب حقيقة الحدوث والزمان محض التناهي واشتتنا الحدوث الزماني ايضا لسائر الممكنات على النهج الجيد يندلق بها احدا سبق بها فرد فارج اليه اعتقد علينا فاعرفت حقيقة حدوث العالم فاعلم انه مستلزم للزمان ايضا وهو قابل للفناء اي كما ان العالم حادث كذلك قابل للفناء سواء كان الفناء بالذات او بالزمان والفناء المطلق ليجوز لكل الموجودات الممكنة واما الاشياء التي هي غير محدثة بالزمان غير فانية بالزمان انما فناءها كحدوثها بالذات فقط والاشياء التي هي محدثات بالزمان جميع مع حدوثها الذاتي الحدوث الزماني ايضا فهي قابلة للفناء الزماني وكجميع مع فناءها الذاتي الفناء الزماني وكتبنا هذا البحث في الورد الحادي والثلاثون المسمى بعبارة لا اولى الابصار بالتفصيل فارجح اليه بالجملة فاعرفت كيفية حدوث العالم وفناءه فاعلم ان الله تعالى خلقه وله صلوات على العالم خالق وكل من الموجودات مخلوقات الله وهو سبحانه خالق كل شيء لا كما زعم الدهرية والطبيعية فانهم لا يقرون بوجود الصانع ويكفرون بالوجوب يقولون ليس للعالم صانع فكما ان الخنايش تنبت بلا زرع هكذا المكونات تكون بلا خالق والطبيعية فاعلمت في الموجودات لغوها بالله من هذا الاعتقاد الباطل ان الكافرين لا مولى لهم واولئك هم السفهار ولكن يعلمون ان الله خلق الخلق وهو قديم بالذات ومقدم من كل القدام الزمانية وغير الزمانية بالتقدم الذاتي وهو واجب الوجود سواء كان وجوده عين حقيقة كما يقول الحكماء والصوفية او مقتضى حقيقة غير منفك عنها كما يقول المسلمون واحدا بالوحدة الذاتية موجود بالوجود الحقيقي حتى بالحيات التي لا تقابلها الماهيات علم العالم الذي لا يتجلى الى ارتسام المعلومات في النفس قادرا بقدر التي لا تتخلج الى الآلات مريد بالارادة التي ليست كخطرات مستكلم بالكلام الذي ليس فيه قيد الالفاظ والاصوات سمع بلا توسط اصباح وتموج الهواء بصير بلا توسط العين واداء النور صفاته قديمة باقية كما ذاته قديمة باقية ولا يتغير بداره حادثا لا يتصف بصفة جديدة التي ما كانت وهذا احتراز عن العقيدة الباطلة التي تسمى بالبدن والبعض من أهل البدقة قائلين بحسم يعني لاجسم المنزه والمجسمة قائلين بحسم لاني السعدن ذلك ولا جوهر له لا معروض عليه شيء ولا عرض له لا معروض على شيء لان الجوهر والعرض من قسم الممكن والواجب ليس من جنس الممكنات

ولا مصورة حية لأنها مخلقة بالجسم ولا بصورة عقلية لأنها مقيدة في احاطة العقل ولا مركبة كتركيب النار من السقف والجدار والتركيب المائية من لفصل والجنس ولا محدود بالتعدد وليس
 كالواحد العددي في العدد وحده حسي يتعلق بالمسافة او مجرد فني لان كماله غير متناهية ولا في جهة اى لخصوص بجهة خاصة بل الجهات كلها مسورة بنوره فانياتوا فتم وجه الله في مكان
 معين من العلوم اسفل بل هو الذي في السماء اذ في الارض اذ والمراد به ليس مكان في ولا في زمان موقوف من الزمنة الثلاثة بل كل يوم هو في شأن والحاصل انه ليس بزمان لا مثل له ولا شيء
 مماثل ولا شبهة ولا شيء مشابه ولا حد اى مخالف من جنس واحد لا غير شئ في احواله ولا معين من جنس اهلها كماله ولا يتحد بغيره كاتحاد البعض ببعض لا يمتزج بشئ
 مثل امتزاج الماء واللين ولا يحل فيه تحول الصور في الهيولى متصف بجميع صفات الكمال وهو كامل تام في كل كماله ومنزه عن سمات النقص والزوال ومبرأ عن كل المعائب والنقص
 وهو مسمى للمؤمنين يوم القيامة وكتبنا هذا المزمع مفصلاً في الوارد السابع والثلاثون المسمى بلبقاء السفارح اليه اعلم ان تعالى خالق جميع الاشياء ومبدئها ومقدرها فكل ما كان فيكون فهو بارادته
 وتصديره وعالم بجميع المعلومات ولا يعز عنه مثقال ذرة في الارض ولا في السماء بل كل من الموجودات الماضية والآتية الآن حاضرة في علمه وهو قد احاط بكل شئ علماً ولا يجب عليه شئ
 من اصلاح الفساد والبعض من اهل البدعة يقولون ان الله واجب على الله تعالى ومراراً بل الحق بهذا الاعتقاد المذكور انه قادر على فعل ما يشاء ويحكم ما يريد وفي صورت وجوب الصلح بغير فعل
 الى الايجاب قائل لا غرض لفعله واشارنا الى هذا المطلب في تلك المقدمة الاخرى بالتفصيل وكشفنا سر ذلك الامر بالتقريب والتبثيل ولا حاكم سواه الحكم لله الملك له وحسن ما تحسنه الشرع والقياس
 ما فيه الشرع وهذا الاعتقاد اهل الحق اى المحمديون النخاضون وهم اهل السنة والجماعة وحكام يقولون الحسن والقبح عقلي والصوفية يقولون الحسن والقبح اعتباري ولله لاكتفا عن عقده على وجود الملائكة
 ولا تفكر في ادراك حقيقتهم ولا تقل كالحكام المراد بالملائكة في الشرع القول بالغيث اذ قوى العالم ولا تقل كالصوفية الجبريل بقوة روحانية الرسول او قوة علمه وعقله لان هذه العقيدة ليست بعقيدة
 مصلحة ل حال المؤمنين ولا ينفعك نفعاً ولا تشد عليك سبيل فيض كمالات البنوة وتخلق على قلبك باكتشاف صور الملائكة والملاقات بهم والتكلم معهم وتقطع عنك التأييدات الملكية والايمان بالملائكة
 اساس الدين على النجى الذي جاز في الشرع وعليه بناء امور كثيرة في معاملات البنوة والولاية فاعلم انهم قادرين على تشكّل صور مختلفة وهم ذو اجنحة مثني وثلاث ورباع والله الرسول اعلم بحقيقتهم
 والاكملون من اولياء الامة ايضا وقول عن سرارهم ورافهم ولا قواهم في حالة اليقظة وكلوا بهم وسمعوا عنهم كلمات بمرات كثيرة وللملائكة اتسام منهم جبريل فقطع نزول جبريل تنزيلاً
 الوحي بعد خاتم النبيين عليه الصلوة والسلام وقيل ضافة لتعليم الحقائق والدقائق والعلوم على طوب المحرمين وهذا التعليم يقال له التأييد الجبريلي وهو جاز في غير النبي ايضا كما قال النبي عليه السلام
 في حق الشاهدين وروح القدس يؤيده بالجملة كما ان جبريل ملك مقرب هكذا ميكائيل وسرافيل وعزرائيل وكل واحد منهم مقام معلوم وخدمته معينة القاء العلوم وامور الهداية بجبريل وتعليم
 ميكائيل في النسخ في الصور وسرافيل قبض الارواح بعزرائيل يعصون اعداءهم ويفعلون ما يؤمرون لانه ليس فيهم هو مختلف كالنفس والبطية حتى يجر الى طرف وامر الى طرف آخر ويصدر عنهم
 مخالفات امر وابعاد يعصون السقوط واعلم ان الله تعالى اوحى الى نبيه موسى عليه السلام واسماؤه توفيقية اى اسماء الله تعالى موقوفة على الاستماع عن الشارع ولا يجوز لاحد ان يسميه باسم من عنده فكل
 يوجد ذلك الوصف في سبحانه مثلاً سمي جواد ولا سمي بسخي والكان مناسبا واحداً وعلى هذا القياس في جميع الاسماء وكتبنا تفصيل هذا الامر في الوارد الثاني والثلاثون المسمى بتعليم الاسماء فارجع
 اليه وهو خالق الافعال العباد كما هو خالق الارواحهم وابدانهم فالكفر والمعصية بارادته وتقديره ولا يرصاه واشارنا الى هذا المطلب في هذه المقدمة الاخرى وتقدم ذكره بالتقريب تبشيراً
 وللعباد افعال اختيارية باعتبار المجاز لا بالحقا الحقيقة وتفصيل ذلك مرقوم في الوارد الرابع والستون المسمى بكشف الغطاء بالشرح والبسط فارجع اليه والعباد باسناد الاختيار للمجازي
 الى افعالهم ثابون بها ولياقبون عليها بنعماء والجنة وغير ما وعقوبات جهنم وغير ما والاصل من ثبات مقتضى الاسماء الجلالية ويهدي من يشاء بمقتضى الاسماء الجلالية وعذاب القبر للكل
 الذي آمن بوحانية الحق وحقيقة رسوله للفاسق الذي لم يغير توبته ولم يغير الله وتعليم اهل الطاعة بنعماء الجنة وغير ما بما يعلم الله ويريد من العامة وتجلياته هو اهل منكر في كبر العباد
 حق يقيناً والبحث حق وحشر الله الناس يوم القيامة مع اجسادهم العنصرية كيف يشاء بقدرته الكاملة والوزن حق وتوزن الاعمال والاقوال كلها ويعلم ثقلها وخفتها في ذلك اليوم الذي
 لا يفسد والكتاب حق فاما من اوتي كتاباً بميمية فهو في عيشته راضية واما من اوتي كتاباً بشمال فيقول باليتني لم اوت كتاباً به لم ادر احب اليه الحساب حق ويدخل السفي الجنة من ثبات بلا حساب كما
 يترق في الدنيا من ثبات بغير حساب والسؤال حق لا يسأل عما يفعل وهم يعملون والخوض حق اى حوض الكوثر والصرط حق واما من شخص الاورد واما سرار تلك الامور كلها موقوفة

المستطاب عند خليفته السلفاء حق اى شفاقة الرسول لعصاة المؤمنين شفاقة الاولياء ايضا للمخلصين باذن بهم واجتهاد حق مع لهما ما التى وعد الله للمؤمنين الصالحين بها
 والتاخر حق مع عقوبات الكافرين والقاسقين الخير المعقون وما مخلوقا ان لى الجنة والنار موجودان بوجود خارجي باقتنان ابدًا ولا تفنان في زمان ولا يفنى اهلها بعد دخولها
 وكل ما اجر به النبي صلى الله عليه وسلم من الاحكام الشرعية في الدنيا ومن شرائط الساقية واحوال الآخرة حق لى مطابق للواقع وهو صلى الله عليه وسلم مخبر صادق في جميع اخباره والايمان تصديق
 بالقلب اقرار باللسان اى لفظ كلمة الشهادة باللسان وتصديق مغا بالقلب هو لا يزيد ولا ينقص لى الايمان وهذا سبب مجتهدنا الى حقيقة رحمة الله عليه عند البعض من المجتهدين كان
 وغيره يزيد وينقص الايمان والاسلام واحد عند ابي حنيفة وما يفهم من سياق كلامه لى ومن حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم يدل على تغايرها لى الايمان متعلق بالقلب هو حقيقة
 وتصديق امول الدين والاسلام متعلق بالجوارح وموتان اللى وامر والاجتناب عن النواهي اما ان التقرير لى الايمان التصديق بالقلب مع اقرار باللسان والاقرار باللسان عمل من جنس
 الاعمال الجوارح لان اللسان عضو من الاعضاء كبقية مجتهدنا بهذا القدر من الاعمال رافة ورحمة على المؤمنين المقصرين وعدا لايمان الاسلام امر واحد اجزاءه السعد غاير الجزاء وادخله
 في رحمة الخاصة كما هو داخل المؤمنين القاصرين في زمرة المسلمين ولا ينبغي لاحد من المؤمنين ان يقول انما مؤمن ان الله تعالى لان الاستثناء ضرورة على الامور المشكوك والمقدمات الآتية
 لاعلى الاخبار الحائية الحاصلة للوجود بالفعل اما انما البعض من المجتهدين ان يقول انما مؤمن ان شاء الله تعالى فهو نظر الى النجاة بالايان لا باعتبار الحال وكل جهة هو موسيها
 وايمان الياس غير مقبول اى لا يفيد الايمان في تلك الحالة فائدة والكبيرة لا تخرج العبد المؤمن من الايمان لان التقصير في الاحكام امر آخر والايمان امر آخر والكفر هو الكفر وحدثه تعالى
 وحقيقة رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقصور في الاعمال العظيمة والتكامل في زعم البعض من فرق اهل الهدى الكبيرة تخرج العبد من الايمان وهذه عقيدة باطلة واهل الكبار لا يخلدون في النار وان
 ماتوا من غير توبة واخلدوا في جهنم مخصوص بالكافرين لان الله لا ينظر ان يشرك به ويفضروا دون ذلك من شيا شفاقة رسول الله وساطة اوليائه او برحمته الخاصة فقط لا سبب حيلة لمن شاء
 من عباده المؤمنين الله يحيم بالمؤمنين ويجوز العقاب على الصغيرة ايضا والسديب من يشاء على جرمه بمقتضى جلالة وعلو مقامه فوق عبادته والله تعالى ارسل رسلا من البشر من مقام الحجج الى مرتبة الفرق
 مبشرين بالبشارات الاخرية ومنذرين عن العقوبات العقابية وبين للناس ما يحتاجون اليه من هو الدنيا والدين فيصنعوا احسن المعاش والمعاد وسعوا في اصلاح القلوب والاحساد
 وايدهم بالمعجزات الباهرة التي لا يقدر عليها بشر بل الله غيبي والآيات الساطعة المفيضة لليقين والحجة القاطعة لا تكفر المنكرين واهل الانبياء باعتبار الظهور في الدنيا آدم على نبينا وعليه
 وهو البشر وخليفته الله الارض في آخرهم لحاظ الوجود في الشهادة محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وصحبه وسلم وهو عليه السلام خاتم النبيين خير المرسلين والاولى ان يعين عدد هم
 عدد الانبياء والله علم بعدوهم وكلهم كانوا مبلغين عن الله تعالى رسالاته واحكامه الصادقين في جميع الاخبار المسموعة بعصمة الله تعالى غير معزولين عن درجة النبوة ومنصب الرسالة
 وفضل الانبياء محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم في العز والمنة والقرية عند الله وامتية النبوة والرسالة والكمالية الاخلاق الجميلة والادواف الحميدة وعبداللهم
 وعلوهم وقوة العقل وبسط العلم والمعرفة وجامعية كل الكالات وهو مبعوث الى كافة الخلق اجمعين للهداية والارشاد ومواجهة في القطة بشخصه الى السمار لى مع بدنه لغرض
 لا كما زعم البعض من مجوسي العقل ان معارجه صلى الله عليه وسلم كان وحده نفسا لا بالجسد لا غير مقبول حاشا وكلما بل كان معارجه مجبده من فرشته الى السمار ثم الى ما شاء الله تعالى من سماء
 الى مقام الذي يعلمه الله فخرج به الطور الذي لا يفهم العقل حق وثابت عند المؤمنين الصادقين وامتة خير الامم كما هو فضل الانبياء وشرعية اكل الشرائع في اصلاح حال العباد
 في الدنيا والآخرة ودينه ناسخ الاديان باصوبية وحقيقة والطريق المحمدي اقرب الطرق في الوصول الى الله والرسول وصحابة خير الامة بركة ادراك صحبة وشرف رؤيته وخلفاء
 الائمة فضل اصحابه لى ارب فيه فضيلتهم ترتيب الخلافة في استحقاق الخلافة بزمان كل واحد منهم بمقتضى السن والسوابق والحق والاجتماع وصلاح الوقت والتدبير
 وغير ما من الامور الحققة اللاحقة لكل منهم حسب رتبة السور والارادة ان فضيلتهم بينهم على ترتيب الخلافة في كل الامور والملا بالافضلية الشريفة الثواب لى كثرة حصول الثواب في جزاء
 ما سوا في علان الاسلام وترويه الدين وتقوية الشريعة ونظام الخلافة وجمع كلام الله وكشف حقيقة الشريعة واسرار الوهية لان المراد هو الاقربية برسول الله صلى الله عليه وسلم
 او القربى الى الله لانه امر عليه وكل من خلفه لى خاصة مع الله وسوله لا يشرك فيها احدا منهم كما لا يخفى على متبهم الاحاديث وكل ما حدث من عظمة الله ورسوله وبعثته في حقيقة
 محبة الرسول عليه السلام وبعضهم نفوذ بالله في الحقيقة بغض الرسول سلامة الايمان في اقتدائهم واتباعهم وكل واحد منهم كان امير المؤمنين وخليفة خاتم النبيين صلى الله عليه وسلم عن اجمعين

غرض که بسم الله در فرست از روز اول که است از کتب غیر متناهی در تریاق علی المؤمنین بیدفع الله عنهم ستم الدنيا و ضررها -

بیان حرف با و لفظ اسم

بدانکه با متعلق بخدوت است خواه فعل اقراء و ابداء باشد خواه شروع و الابداء و در تسمیه اضافی آنچه تسمیه مدار است میکنند چنانچه مسافروقت ارتحال میگوید بسم الله و البرکات یعنی بسم الله ارتحال و همچنین متوالی از حج پس در صورت هر چه است باستقانه و ملائمت اسم الله است و تقدیم معمول بسم الله باشد و تاخیر عامل مضمر است چنانچه در قول و لفظ بسم الله مجربها و مرئوسها و در حدیث شریف بسم الله خرجنا بسم الله و لعلنا که عامل مخرجات است مثل ای که بسم الله هم بودن محمول و ولالت کنند تریا اختصاص و ابتداء چون اینجا شروع بسم الله متن در وسط آمده و منظور تسمیه بر شروع تسمیه صحیفه و اودات است شروع الوداد است که مبتدایست و نیز لفظ عامل مقدم بر آن آورده شده چنانچه در اقراء بسم الله تقدیم عامل واقع است زیرا که اول آیه است و امر بقرآن آن اسم است و صاحب کتاب گفته که برای این با و معنی است اول استقانه و دویم مصاحبه اسی مترکب بسم الله گفته و وجه ثانی عرب چون است یعنی داخل شونده در لغت عرب فصیح است که بار مصاحبه و ملائمت اکثر است در استعمال از با و استقانه خصوصاً و معانی و حسن و وفق است بمقتضای مقام که تبرک بسم الله تدابیر با و تعالی و عظیم او است بخلاف گردانیدنش که چون حمل کرده میشود بر مصاحبه می باشد ولالت کنند تریا ملائمت جمیع اجزاء فعل و اسم شاعر و علامت نشان است برای سببی لفظ اسم و لغت موضوع برای لفظ اسمی است یا برای معنی خود و لفظ اسم مضاف بسوی چیزی با اعتبار لفظ و سیمت طال بر ظاهر و لفظ مضاف الیه خود است و لحاظ معنی و ممانعت و ال بحقیقت مدلول و سمای آن متحد و صادق آمدن بر او پس شروع بنام مبارک الله است تیناً و تبرکاً و تلفظ و کتابت و بعد لول و سمای او و معنی و حقیقت و هم لفظ اسم زائد و مقیم باشد و منظور همان مضاف الیه است پس برای فرق بین و تین است و بیان اسم الله و شرح الحمد و دعا و امدان شاء الله

تحقیق اسم رحمن و رحم و وجه تاخیر و تقدیم

بدانکه رحیم معنی بخشنده است از رحمت بمعنی بخشیدن و مهربانی کردن و هما صفتان بنیا للمبالغة من رحم بکسر العین بمعنی المتعدي و هو الاحسان کفضان من غضب و عليم عالم فالرحیم صیغه المبالغة عند البعض بناءً بدون النقل الى مضموم العین و النحان صفة مشبهة كالرحمن عند اکثر فبعد النقل الى مضموم العین لان الصفة المشبهة لا يجوز الا من لازم و رحم بکسر العین متحد و لكنها لا فائدة للمبالغة بالاتفاق سواء كانا صیغتي المبالغة اولا او كان احدهما صیغة المبالغة والاخر الصفة المشبهة و افادة الصفة المشبهة للمبالغة لدلالة تعالی علی الشئ و الاستمرار و عند جمیع العلماء ان فاعلاً و فاعلاً و نحوهما فی صفاته تعالی سواء و الرحمة فی اللغة رقة القلب العطفانی یقتضی التفضل و الاحسان مقیل لسا و الله تعالی انما تؤخذ باعتبار الخیات التي هی فعال و دون المبادی التي تكون الفعالات فاطلاق الالفاظ الدالة علی صفات لا یکن تصادف تعالی بها كالتفضل الرحمة من کیفیات المزاجیة المستتعة للتأثر و الانفعال بحیثیه آثار تصدع عنها فی الخاتیه و النهاییه مثلاً انضبط ثمره ایصال الضرر الى المضروب علیه غایت الرحمة الانعام و الاحسان اقوال التخصیص بصفات صفات فی مکان التصاف و عدم امکان التصاف تعالی بها لان سائر المراتب الامکانیه فی جمیع الحیثیات الصفاتیة الاسائیة لا یکن حملها علی الوجب تعالی حتی الوجوب الکوئی و کون الوجوب و الوجوب و الحصول و حصول الوجوب و ایضا حکما لا تعلم انه کذا کذا لفهم صفاته و لمیت من الذوات الا ذات الاله الله و لمیت من الصفات الا صفاته لاحوال و لا قوة الا باله و گفته اند که رحمن الیغ است از رحیم که زیادت لفظ و ال بر کثرت و شدت معنی است چون فتح الباب فتح الابواب صرح هو یا شد و صرح نیک هو یا شد و این ابلیغیه رحمن باعتبار کمیت افراد رحمت است لمجاظ کمیت مرحومین و متعلق رحمت یعنی کمیت نعم فقیل یا رحمن الدنیا لانه لیم المؤمن و الکافر و رحیم الآخرة لانه یخص المؤمن و آنچه گفته اند که ای ابلیغیه آن باعتبار کیفیت رحمت و قوت و عظمت اوست و علی هذا قیل یا رحمن الآخرة و رحیم الدنیا که نعم اخرویة عظیم اند و نعم دنیویة حقیر باید که درست نبوذیر که باین اعتبار کیفیت رحمت و شرف و عظمت آن و شرافت افراد مرحومین ابلیغیه در رحیم باشد پس اضافت رحمن خواه بدینا خواه بآخرت از راه عموم و باعتبار شمول اوست و اضافت رحیم بهر یک از جهت خصوص و لمجاظ اختصاص اوست قیل یا رحمن هو المفیض للوجود و الکمال الصور علی کل وجه بقصد تقضی الحکمة و تحمل القوابل علی وجه البدایة و الرحیم هو المفیض للکمال المعنوی التخصیص بالنوع الانسانی بحسب النهایة و الرحمن اسم مختص بالله تعالی لا یجوز ان یسمی به غیره

و صار کالعلم من حیث انه لا یوصف بغيره لان مغایه المنعم بالتحقیق البالغ فی الرحمة غایتها علی الاطلاق وذلک لا یصدق علی غیره لان المکنات مستفیضة بلطفه و الغامه الموجودات کلها
مطابق هر رحمة المطلقة و کما لو سطره ظهورها و الرحمة مثل سایر صفات فی الحقيقة منسوبة به لان ذوات النعم و النعمین و القدرة علی ایصالها و الداعیه الباعیه علیها و التکلیف من الاستغناء بها
و القوی الی ما یحصل الاتفعل الی ذلک من خلقه و افاده وجوده لا یقدر علیها احد غیره و رحمت و لطف مردمان بر صرافه خود و البیخه و انیمه نمی باشد و هر قدر که هست یا باراده
ثواب و صبح و شناسست یا برای ازاله رقت جنبه که باعتبار اشتراک با منعم علیه حاصل می شود چنانچه کسی بنید محتاجی را و حاصل شود و در رقت قلب پس تصدق و الغام کنند
برای ازاله الهم رقت یا برای ازاله حب مال از دل قصد تحصیل و صف نیک قبل انما قدم الرحمن و القیاس فی مقام الثناء و المدح یقتضی الترقی من الادنی الی الاعلی
لنقدم رحمة الدینا و لان الرحمن لما دل علی جلالت النعم و صولها و ذکر الرحیم لثباتها و ان خرج منها فیکون کالتنعمه و الرولیف له لیکن باید دانست که وجه تقدیم آنست که اول اسم
ست که نظر بذات و صفات و الوهیه حق است بعد الرحمن لحاظ رحمت و الغام عام که شامل است جمیع مکنات و موجودات را که آنرا رحمت رحمانی میگویند بعد از رحیم
لحاظ غایت خاص که رحمت رحیمی است و اول بیان چیز عام باید که اقرب است بجناب قدس مطلق علی الاطلاق بعد ذکر خاص و در تسمیه و سوره فاتحه که کلام الهی است
اول بیان آنچه اقرب حضرت طلاق و عموم آنست اولی و انبست و در خطبه کتبه مستطاب الله عند یس که مقوله حضرت است تقدیم هم رحیم بر رحمن است بحسب خصاص
الغام آن خود و اول بیان فکر نعمای مخصوصه بحال غیش باید بعد بیان رحمت عامه حق بر عموم و هم آنجا مطابقت توانی و دیگر فقرات است -

بیان ما یتعلق بالتسمیه و اسمائها

تخصیص اسمیه باین اسما و ال بر آنست که تحقیق معبود بحق اوست و موجود نیست جز او و مستحق استغاثه اوست و جمیع امور و تمسک باو تعالی است بالضرورة و تمام متوجه بجناب قدس
باید گشت و تالک پیدا کرده متفرق حضور و شهود او باید شد و تعلق و توسل بجمیع اسما و صفات او که فی تحقیق حاصل است علما تیر و تحصیل آن باید که کوشید و در کمال این
معنی باید یوزنگ غفلتی که تبویم عارض شده از آنینه دل باید زد و در چون منعم حقیقی و مولی مطلق نعم اوست توکل بروی باید کرد و همه کارها بروی باید سپرد که بجز او نه امید ماند و تبویم
و تخلق باخلاق الهیه پیدا باید نمود که انسان منظر جامع جمیع صفات است و مجموع جمیع مراتب تشبیه تنزیه و بندگان حق بر رحمت باید پرداخت و بر همه نظر بعین رحمت باید انداخت
و اما مقدور بر آوردن حاجت محتاجان محض بر رحمت بیغرض و بیعوض است باید گماشت اگر چه حقیقت رحمة از آدمی بوجود نمی آید لیکن خود همین غرض بیغرضی و اراده
بیغرضی بصرف لطف احسان و خیریت ایشان منظور باید داشت و آنچه گفته اند که نصیب بنده تخلق در غیر اسم است در دیگر اسما و اسم الله برای تعلق است نه تخلق پس اگر بلیحاظ متصف
نگردیدن بعین صفات الوهیه است تخصیص عدم تخلق باسم الهیست که در اسما و جمیع صفات بحیثی که آن صفات انداخته نظر از دیگر اعتبارات بحکیم انصیب و بهره ازان نیست
لیکن کشته شئی و هو السمع البصیر اگر اعتبار عدم منظریت اسما و صفات است چگونه درست باشد که همه فیضیانه بجناب و هم تعلق است و هم تخلق که تخلقوا باخلاق الله و همین جائیه
تخلق انسان بدگر بر اسماء و تعالی تخلق اوست باسم الله الحمد لله العظیم المکرم حمد ثواب جمیل اختیار است بر نعمت و غیر نعمت و مراد از اختیار بی بودن محمود است فاعل مختار و صدور جمالی
کمال بقصد و اختیار و باید دانست که حمد عبارت از گفتن قائل فقط کلمه الحمد نیست بلکه حمد فعلی است که مشعر از تعظیم منعم است و ثنا و وصف جمیل حقیقی وین فعل یا از قلب است یعنی
اعتقاد با تصادف کمال با فضل زبان یعنی ذکر چیز که دلالت کند بر آن یا فعل جوارح یعنی بجا آوردن افعال و تالک بر آن پس گویند زبان حمد است قسم است زبان تعالی
و زبان تعالی و قبل لسان الحمد ثلاث اللسان الانسانی و اللسان الروحانی و اللسان الربانی اما لسان الانسانی فهو للعوام و شکره بالتحدث للغام الله و اگر امر مع تصدیق
القلب و اوالشکر و اما لسان الروحانی فهو لخواص و مژده القلب لطائف صطناع الحق فی تربیه الاعمال و تزکیه الافعال و اما لسان الربانی فهو للمعارفین و موحیه که الرقصه شکر
الحق جل جلاله بعد از آنکه لطائف المعارف و غرائب الکوشف بنعمه المشاهده و الغیبه فی القریه -

اقسام الحمد

حمد تعالی ثناء زبان است بر حق تعالی بچیز که ثنا کرده است بان بر نفس خود بزرگان انبیاء علیه السلام و حمد فعلی بجا آوردن اعمال موافق خوشنودی حق و حمد جوارح

نیز یک اسم الله است و لهذا جمله فعلیه که احمد یا محمد باشد و در نشد که منظور سبب نسبت فعل از طرف خود است لا فاعل فی الوجود الا هو و هم مراد ذات محمد است و حاصل
 بالمصدر قطع نظر از زمانیه و کونیته و حصولیه و هم صرفت عموم محمد و فعلیه محمد منسوب بسوی شخص معین میشود و از تشخص معین محمد مطلق علی الاطلاق بظهور نمی آید
 و هم مقصود استمرار و دوام است که کمالات الهیه از آغاز است و در انجام و نه محدود و نه او را شروع و تمام و الحمد القدیم یرجع الی القدیم و پس للحدث فیه نصیب لا ان
 الحمد لا یلیق الا بالازل پس ضم الحمد بابتدیه است و بموجب خبر و گفته اند که اصل اعراب آن نصب است بمصدر نه چنانچه در روایتی آمده و محمد از مصداق است که
 نصب کرده میشود با فاعل مضمون و استعمال کرده نمیشود همراه آن و عدول کرده شد از نصب بسوی رفع تا دلالت کند بر مراد ذات مذکوره و بر تقدیر اضافی فعل محذوف
 خواه محمد اولی و النسب الحمد و محمد است که فعل او تعالی است و اقوی و ادرم و اتم و مصدر و فعل محذوف و همان فاعل او در الحمد مذکور و موجود است و الف لام
 تعریف در آن یا برای جنس است و معنی آن اشاره بخیر است که میداند هر واحد اینکه محمد صفت پس تمام جنس محمد مخصوص باو تعالی است و یا برای استغراق یعنی بی کمیت
 همه افراد محمد خاص برای اوست زیرا که محمد بخیر است و همه خیر منسوب باوست و ناشی از او و باکم من نعمته فمن الله و برای عهدی و عهد خارجی نیز میتواند شد
 که هیچ قسم چه موجود دینی و چه موجود خارجی بے افاضه و جب تعالی بوجود نمی آید و اگر بتقدیر حذف مضاف الیه باشد یعنی حمد الله پس الف لام
 بدل از اضافه است -

وجه تخصیص الحمد باسم الله تعالی وجهه تعلقه باسمی العلیم و الحکم فی هذا المصنام

فالحمد للحمیل بحال کمالات و المتصف بحسب الطهات و الثنات و خصت کلمه الحمد بهذا الاسم دلالت علی المرتبه التي هی جامعۃ کمالات کلمات فحسب اقسام الحمد
 انواع ثابت و متحول الحمد و هو یبدر و یعید و نه مقام محمود و منتهی و مقصود و بسبب دلالت اسم الله علی هذه الجامعۃ صار الکلام فی قوة ان ليقال تمام اقسام الحمد منحصراً
 فی حق من هو تجميع کجیع کمالات بحيثیه ان کذا فمثل دعوی شئی مع بینه و برهان و لا یخفی لطفه فالحمد لاسم الله نهنا علی صرافه العمومه من غیر اشتراط النعمه و
 غیر النعمه و حمد الله علی الله و باسم الله العلیم الذی و حق صفة و للمهم الذی و رد صفة بعد صفة فی قوة معنی الشکر و مخصوص منعمة التعلیم و الا به اسم
 شرف الله بها عبده بکمال الغایت و الا کرام -

تحقیق لفظ الله و بیان صفیه و علمیه

اصل لفظ الله بکسر الهمزة و تدال لام فحذفت الهمزة و اورد الالف اللام کالعوض من الهمزة و لذلک تمیز فی النداء یا الله یا الله یا الله و لفظ لان التعریف
 النداء اغنی عن تعریف الالف و اللام فحری مجری الهمزة الاصلیه و قطعت فی غیر النداء لئلا یخلع عنهما معنی التعریف رأساً و صلت الله مختص بالمعبود بالحق و انکان الله
 فی الاصل یلقه علی کل معبود ثم غلب علی المعبود بالحق و قال بعض ان اسفی الاصل من الالام الغالبه کالتصق علم جل الالف و اللام اللانستان کالنجم للشرایف کانه کان علما
 فی کل معبود ثم اختص بالمعبود بالحق لانه اولی من یولاه لیس یعبد و صار مع اللام علماً و قیل اشتقاقه من الیه الیه بفتح الین فیها آلهة و الوهیه بمعنی عبادة
 و عبودیه و عبودیه فالله بالکسر علی فاعل الوهیه ای معبود یعنی مفعول لکتاب معنی مکتوب امام معنی ماموم و منه تاله لیس تعبد و استماله لیس تعبد و قیل من الله بکسر اللام اذا تحیر
 لان العقول تتحیر فی معرفته او من الهیه الی فلان ای سکنت الیه القلوب تطمئن بذكره و الا و لیس لتکلیج معرفته او من الله الفصیل اذا اوجع بامه العباد و مولعون بالعبادة
 الیه الشدائد و من و لا اذا تحیر و تخط عقاب کان اصله و لا فقلب الوهیه لانتقال الکثرة علیها فقیل الله کاعا و یدر و جمع علی الله دون اوله و انکان جمع التکثیر یرد الاشیاء
 الی اصلها لکن فی هذا بخلافه لتوهم اصالة الهمزة حیث لم یستعمل لاه اصلاً و قیل لاه مصداقاً لیسیراً و لا یأخذ اذا احتجب الرفع لانه تعالی محجوب عن الادراک و یرفع علی کل شئی و عما
 لا یلیق به و قیل الله علم ابتداء من غیر اشتقاق لیس اصله و انه علم الله الحق و اللام قارنت و ضعه لیس فی الاصل صفات ثم غلب علی ذات تعالی و دلیل العلمیه و عدم صفیه
 انه یوصف و لا یوصف به ای لفظ الله یجمل بوصفاً فجميع اسماء تعالی و لا یجمل صفات منهن ایشهد به التشریل فیکون اسماً و ما وقع فی سورة ابراهیم علی نبینا و علیه السلام

للتفہیم وللشلالا علی وقدر اذن اسم الله الرحمن وحده او الرحیم وحده او العلیم وحده لتضمنه تلك الاسماء كما قال عز وجل قل ادعوا الله وادعوا الرحمن ایا ما تدعون اولا الاسماء الحسنى
فالمرتبة الحامیه التي هی منتهی المراتب رب محمد صلی الله علیه وسلم كما قال جل جلاله ان الی ربك المنتهی فالمرتبه وهو عبده ورسوله فلذلك اكمل به الرسالة وختم ولما كان
الحمد مخصوصا باسم ربّه فقال لواء الحمد لیس من مبدی فالمرتب العالمین بتضمنه علی جمیع الاسماء وهو رب الارباب الخلق مرلوب بتبعیه الحقیقه المحمديه لشمولها
علی سائر خلائق المخلوقات بالذات هو مرلوب بهذا الاسم ومجوباً مره رب قل ان کنتم تحبون الله فاتبونی یحبکم الله فلتخصیص الحمد باسم رب علیه السلام سمی بمحمد وبجایعته
المراتب الکونیه والاکیه بالاحد لانه صیغه التفضیل ولا یلزم من هذا تفضیله علی مرتبه رب لانه تعالی مفضل بجمیع المفضلات كما قال فضلنا بعضهم علی بعض بتفضیل احدیهم علی الآخر
باختلاف الحقیقه كما ظهر والنحن من بعض الحقیقین ان الجمع للمحمدي جمع من الحجج الالهی واعلم ان اسم محمد صیغه اسم المفعول من التمجید وهو یلزم من الحمد فالمرلوب بالبعیة محمديه لان رب تضمنه فی ضمنه قال
عسی ان یشک ربک مقاماً محموداً وباعتبار الظاهر الغرض من المحمودیه المدوحیه لان الرسول صلی الله علیه وسلم منقوت الله وکماله الناس كما قال عز وجل ان الله وکلائه یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً وهذا الحمد مجازی لا حقیقی کما یقال حمد الله تعالی كما یقال حمدت الله لولائه علی صفائه ای مدحته واسم الحمد صیغه التفضیل والمراد به
حامدیه الله بالاکملیه والاکمیه لانه بالذات مرلوب بهذا الاسم ونظیره واما حمد الساجد كما هو محمده مع هذا قال السبب عرفان المرتبه الواجبیه والعجز البشري لا احصى ثنائه
علیک انت کما اثبتت علی نفسك -

اقسام العلم

علم بمعنی دانست که حاصل بالمصدر است انکشاف حضرت وجود است بذوات وجود واین علم اوجوبی است که صفة ذاتی حق است وادعی علم است نظریات خود و عالم است نظر
بدیکر معلومات كما قال جل علی الجبال المعلومات الکونیه عالم الغیب الشها وده وقال باعتبار ذواته فوق کل فی علم علم وآنکه در بعض جا بموقع علم باشیا نیز خود را علم بیان کرد
نه عالم چنانچه فرموده انه کل شیء یعلم مراد ازان علم باشیا است وضمن علم بذات خود که در ضمن تصورات تصورات ذواته که صفات حقیقه اند حاصل است والتمیزاً لتصور ظاهر آن کمالات که
دیگر موجودات اند نیز داخل پس در مرتبه علمی و سحانه را علم به شیا است بالکلیه وضمن علم بذات خویش بلاتشبیهاً چنانچه زید در ضمن علم هستی ذات خود که علم ذاتی است اجمالاً علم به صفات
و بعضاً که آلات صفات اند حاصل است و در مرتبه عالمی علم تمام شیا است بالجزئیه نظریات هر یک شیء الی غیر عن مثقال ذره فی السموات والانی الارض واین علم انکشاف موجود است وجود
مثلاً چنانچه زید بطریق علم تبارکی تفصیلاً حقیقه به صفات وعضا خود معلوم است واز حال یک یک چیز مفصل آگاه است و علم بمعنی دانستن که معنی مصدر است علم کونی است
وحدوث و حصول واد واین علم انکشاف موجود است بر موجود واین علم از درک حقیقت بالکلیه عاجز است واد سحانه هر که میخواهد از موجودات کونیه این علم غایت میفرماید واین
در کل خود را علم قلیل تعبیر کرده فرموده واما انتم من العلم الاقلیله وکی علم ذاتی است وآن انکشاف وجود است بر موجود واین علم راحی تقالی بهر که میخواهد از بندگان خاص خود عطا میفرماید
کشف حقیقت بر قلوب ایشان میسر وکما قال علمنا من لدنا علماً پس تقسیم علم بر چهار قسم شد و در مرتبه وجود و در مرتبه مکان اما در مرتبه وجودی یکی مرتبه علم بمعنی انکشاف
حضرت وجود است بذوات وجود که اسم علم بر آن دالالت مینماید واین علم عین ذات واجب است تعالی شانه دینی مرتبه علم بمعنی انکشاف موجود بر وجود که اطلاق عالمیت بر آن
صادق می آید واین علم زائد بر ذات است واین علم را علم کثیر میگویند گفت اطلاق زیادت وشدت می توان کرد و معنی بسیار که دالالت بر کثرت مینماید چون علام بر همین مرتبه است
وآن علم که عین ذات است از اضافت کثرت وقلت بر سر است وبلغت هم در آن عین است اما در مرتبه مکانی یکی مرتبه علم بمعنی انکشاف موجود است بر موجود واین علم کونی است که سر
حدوث و حصول است وحق تعالی بهر فی نفوس را بتعلیم عام خود عطا کرده است و علم قلیل عبارت از همین است کما مر و یکی مرتبه علم بمعنی انکشاف وجود است بر موجود واین علم حق سبحانه
بنحو من بندگان غایت میفرماید و علم لدنی همین است زیرا که درین حال حق از نزد خود به بنده علم بخشید و حضرت وجود بر موجود مشکف میشود و در حالت انکشاف این علم هیچ چیز
پوشیده نماند و هیچ شیء پنهان نمیگردد و صاحب این علم صاحب نظر و حدید البصر میشود و ظلمت و خفا با کل از دید و فهمید او میروید پس چنانکه انکشاف بتعلیم الهی و حق
المکملین می باشد مقصود ازان همین علم خاص است که در حالت عرفان کامل معرفت صحیح حق میشود واد و این علم قلیل کونی همه شریک اند خصوصیه ایشان نیست و این علم

مخصوص باعتبار معلوم علم الهی نیز میتوان گفت و هم باید دانست که علم بر دو قسم است یکی علم عقلی که آنرا علم حکمت گویند و یکی علم وحی که آنرا علم لدنی خوانند و علم حکمت منحصر است در علوم که علم الهی و علم ریاضی و علم طبیعی باشد و علم لدنی نیز منقسم به دو قسم است که علم نبوت و رسالت و علم خلافت و امامت و کمالات نبوت و علم ولایت بود پس اگر علم با موری که مصلح معاش و معاد و موجب تقرب الهی بود توسط جبرئیل علیه السلام تنزیل حاصل شود علم نبوت و رسالت است و این علم بر ذات حضرت خاتم الانبیا علیه السلام ختم شده و کارخانه نزول وحی موقوف گشته اگر علم با موری مذکوره است بالهام بلا وحی مع او عار اخذ بقیه پس اگر در عرصه قرب زمان رسول است علیه السلام تا مدت سی سال علم خلافت است و اگر بعد از سی سال مع فرزندی رسول است علم امامت است و اگر بی فرزندی رسول است علم کمالات نبوت است و اگر فقط علم سرائر تقرب الهی باقید اصلاح معاش و معاد و قطع نظر از نجات و هلاک مردم از خواص و عوام بالهام و کشف است علم ولایت است پس اگر این علم بشرکت عقیده جمع شده است سخی است بعلم تصوف و اگر بقوت ایمانیه جمع گشته سخی است بعلم ذوق و حال و اگر آن علم خلافت و امامت و کمالات نبوت عینی علم با موری که مصلح معاش و معاد و موجب تقرب الهی باشد با کتب و تحصیل بلا کشف و الهام حاصل شده سخی است بعلم دین و علم سلوک پس اگر فقط علم با موری مصلح معاش و معاد است علم شریعت است و اگر مع امور نیست که بالفعل جمیع ترقی باطن و نسبت مع الله و تقرب الهی است و موصول بخضود و اکا هی علم طریقت است و اگر آن علم ولایت بدرستی رسا کل صوفیه بالالهام و کشف تقلید حاصل گردیده پس اگر مع امتیاز مراتب عبودیه و الوهیه و لحاظ اثبته است سخی است بوحده شهود و الا سخی بوحده وجود است و اگر مع ترک احکام شریعه بلا ذوق و حال گفتگوی سانی است الحاد و زندو است اللهم حفظ المؤمنین المؤمنات من ذلک البلاء و الشایع فی هذا الزمان و انت الهادی الی سبیل الرشاد -

اقسام الالهام والوحی

الهام بر دو قسم است یکی الهام عام و یکی الهام خاص الهام عام آنست که بهر حقیقی موجب تلاطم ذره الا باذن السطی الدوام بر حال هر موجود فاضله میفرماید پس آن موجود اگر ذی علم نام نهاده میشود آن الهام کرده شده بمیل طبیعی و اگر ذی علم است نام نهاده میشود باراده که معنی الهام باعتبار لغت انگلندن در دل است و مقتضای و اما نشأون الا ان نشأ الله همه از این الهام عام نصیب است و این الهام اول است که از حضرت جمیع انجیح بر همه ذی نفوس میرسد و انبیا را و در دل اینها میشود و این اراده مطلق است خواه بزرگ کاره خواه بر فعل آن و الهام ثانی از مرتبه فرق با اینها می آید و آن امتیاز خیر و شر نماید و یکی بدی هر امر را میفهماند که نفس و ما سوهها فاما لهما فخرها و تقوئها قدا فلعن من زکها و قد خاب من دشها اما الهام خاص است که او سبحانه برندگان خاص معالمت قریب الیها بر قلب ایشان بی دخل فکر و اندیشه و بی توسط حواس و فکر با تقای روحانی می اندازد و در آن نفوس ایشان کلمات بی صدای خود میسر آید و کلکین اولیا این حالت دائم میشود و هیچگاه خود در میان نمی پشند و این در مرتبه مایطق عن الهوی میگردند و همه کلمات چنین اشخاص الیهامات الهی است و ناشی از مشا به و آگاهی و بعض اوقات بواسطه ملائکه یا از صوت هم پیام خود حق سبحانه و تعالی بخوش میرساند و این را آواز سرودش نیز میخوانند و احساس این صدای سرودش گاه بگوش ظاهری هم کرده میشود و اکثر همان گوش باطن میفهمد پس چون این اقسام الهام خاص عام دانسته شد باید دانست که هر عرفا و اولیا که لفظ الهام را بحال خود بیان کرده اند مراد از آن همین الهام خاص است که در حالت قریب مع الله میباشد و الا آن الهام عام بحال همه عالمی و ادانی شامل است تخصیص ایشان حسبیت و بدانکه در لغت معنی وحی نامه و اشارت و پیام و در دل انگلندن و سخن پوشیده و هر چه دیگر فرستند و اندازند آمده پس وحی نیز بر دو قسم است یکی وحی عام که مانند الهام عام تخصیص ندارد و چنانچه او سبحانه در کلام خویش بآن خبر داده که اوحی فی کل سماء امر او اوحی ربک الی الخ و یکی وحی خاص است که مخصوص بر انبیا و خود بواسطه جبرئیل فرستاده و این محال خاص نبوت است که او سبحانه محض باجتباب و صطفای خود با انبیای خویش بلا مداخله حواس بی شراکت قصد و تکلف ایشان نموده و انباء او حقه غیبیه فرموده و قبول این وحی خاص بر چند صورت است یا در مقام عند ترک النفس تمام الحواس و یا در لفظ پس روح القدس یا بر طبق رسول علیه السلام نازل میگردد که آن نزل علی قلبک باذن الله یا بالمشافه آیده میگفت خواه باشاره و یا خواه بصوت و صدایا فقط با سماع بی رؤیه شخص و ما کان بشر ان یکلم الله الا وحیا و ان ورائی حجاب اویرسل رسولا فیهی باذن الله یا لثامه علی حکیم و این قسم خاص وحی بواسطه جبرئیل علیه السلام بعد حضرت خاتم الانبیا علیه الصلوٰة و السلام موقوف شد

حتی که اطلاق صحی باعتبار معنی عامش نیز بحال بر چیز کسی نباید که احتمال اشتباه معنی خاصش نشود و لفظاً و معنی قدیم از جاده ادب بیرون زد و کارخانه الهام و القا
 و ورود و دیای صاف و باقیانده که اقال علیه الصلوة والسلام ان الوحي قد اتفق و انما بقى الرويا الصادقة من اجزاء النبوة والرويا هو تصور النفس رسوم المحسوسات في ذاتها
 و تخيلها الامور الكائنة قبل كونها بقوتها الفكرية في حال النوم و يكون الحواس بالجملة در وقوع این هر دو انهم که علیهم السلام باشد بر افعال استهلال است و الصلوة والسلام علی من
 کونتی جوامع اکلم بلکه صلوة دلالت دعای خیر است و چون سناد کرده میشود بطرف بندگان بمعنی طلب رحمت است و وقت سناد سبوی ملائکه بمعنی استخار و در حالت سناد بطرف حق
 عزوجل مجبور میشود از معنی طلب مراد از ان رحمت و احسان میباشد مجازاً و قبل الصلوة طلب التعظیم بجانب الرسول صلی الله علیه و سلم فی الدنیا و الآخرة و الف لام تعریف مراد از انند
 الحمد یا برای جنس است یا برای استخراق یعنی جمیع انواع و اقسام جنس رحمت و احسان و فیضان منحصر است بر کسی که عطا کرده شده است جوامع کلم و اگر مراد از الصلوة دعای رحمت است
 بر او باشد پس است لام بدل از اضافه ای صلوة السوم جم جائز است که برای عهد بود ای صلواتی که حکم کرده است او تعالی بر آن حضرت بآن که یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً
 و سلام از سلامت است و سلامت و افاضه وجود است و اینجا هم جمله فعلیه صلی یا نصلی باشد واقع نشد به سبب منظور بودن مرادات مذکوره و نکات مسطوره در چند درود
 و سلام که بر صاحب کلمات جامع بیان نموده شد بمناسبت جامعیت حقیقه محمدیه است زیرا که حقیقت مذکوره علی صاحبها الصلوة و التحیة منظر مرتبه جامع اسم الله است
 و صریح نام مبارک آنحضرت را و با بیان قلم نیاروده و مراد همان ذات با کمالات است و این صفت مذکوره بر مرتبه است که ذهن سوای آن ذات تجویز نمیکند و هم متباد
 افهام است اینکه صلوة و سلام بعد از حدیث شریف اوتیت جوامع اکلم مصحح این معنی است و هم انحصار الصلوة بر اوست زیرا که منظر اتم و کامل آن مرتبه
 جامعیت است و ایتها جوامع اکلم اظهار هاست پس کشت قول و قوت اینکه گفته شود تمام اقسام رحمت و فیضان و احسان آن مرتبه جامع جمیع صفات مخصوص است و حق آنکه
 منظر اتم اوست فمثل دعوی شعی مع بینه و برهان فیم اللطف و جل مع اکلم یا یکن لفظه فیلک و مغناه جزیلاً و هم منظور از جوامع اکلم مجموع کلمات جامع است که هیچ سخن خوبی و کلامی
 نبوده که حق تعالی عنایت نفرموده و فرو گذاشت کلام صحیح بیان حق نگردیده و آنچه حق البیان است باظهار رسیده پس محمدیان خالص که بجهت داشت مالک آن کلمات اند و
 بشرف سیادت صاحب کمالات بطیف صاحب خود ایتا چنین کلمات رویت و القا باین قسم واردات بجا صلی الله علیه و علی آله الطاهرين و اصحابه الراشدين
 آل البصفت طهارت برای آن بیان کرده شده که ایتا تطهیر و حق الطیب نازل گشته و این ذوات عالیات اجزاء جناب حضرت خیر البشر اند و در اصل طینت مقدس و مطهر
 صلی الله علیه و علی آله و سلم فهم الطاهرین مطلقاً طاهر و باطناً و سر و علانیه و الطاهرین عصمه الله من جمیع المخالفات و طاهر الطاهرین عصمه الله من المعاصی و طاهر الباطن من عصمه
 من الوسوس و الهوا و من لا یدل عن الله طرفه عین و طاهر السر و العلانیه من قام باو و حقوق الحق و الخلق جمیعاً بر عایت الجانین و صاحب البصفت رشد
 از ان جهت موصوفی نموده شد که ایشان بصفت هدایت و رشد متصف گردیده اند و بشرف ایمان رسیده و صدق اتم و خلوص اکمل شجره طیبه رسالت پیوسته اند و خود را
 سیدة المنتهای نبوت پس مثل آل چون شاخهای اصلی درخت است که از ان متفرع گردیده و منشو و نما رسیده و مثل این را نماند شاخ و درختی است که از اصلش قطع کرده
 بدخست دیگر پیوند میکنند و بعد وصل چون دیگر فروع این درخت میشود و وصل فیض هذا الاصل الی جمیع الفروع علی السویه سواء کانت اصلیه او وصلیه و من ثم قال
 علیه السلام آتی من سلک علی طریق غرضه وصل الی غصان و توسل الی عوان ثم انما مرغوب است و موجب آثار خوب باعث افزونی سایه است و سبب زیبای سیریه
 و حالاکه این شاخها وصل تمام بآن شجره طیبه یافته اند و بشرف قرابت قریب بآن سر و صلی الله علیه و علی آله و اصحابه سلم شرف شده اند و وصل بهر یک از اینها فی حقیقه وصل
 بهمان درخت پاک است و انقطع و اصل انقطع از صاحب لولا که لغو باشد من ذلک الخطاء الفاحش هر واحد از اینها نجم هدایت است و مقتدا ای امت لهذا رسول علیه السلام
 فرموده صحابی کالنجوم با هم اقتدیم اهدیم و مفصل تحقیق آل و منزله ایشان و بیان صحاب مرتبه آنها در شرح دارد که و محبت اهل بیت مسیحی بدار السلام است بشرح
 و بسط خواهد آمد فارحوا الیه النظر و اما هو فی المسطور و عتقوا علیه و ادخلوا فی البیت المعمور و اطلعوا علی تحقیقات المحمدين الخالصين و اکر بواصفیه النجات انشاء الله
 اما بعد یگوید فقیر خواجه میر محمدی التخلص بدر عنی الله عنه بعد حمد و صلوة نام معروف خود که خواجه میر است بیان کرده شد بسبب تعرف این اسم که مدعو بهمین نام است

ادام السیرکاته وافاض علی العالمین فیوضاته بان مخص فرموده و توسط آن ذات خاتم الکلمات امامیان را بشرف محمدیه خالصه شرف نموده رب فرمودنی ان اشکر نعمتک التي انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضاه و اودخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین اگرچه محمدیه متمتزه همه فرقه های اهل اسلام را حاصل است و این دولت همه مومنین را شامل انرا ایشان خالص و بیش نیست که سالانیت و کدورت اسما خود را نیز آن مغرور ساخته اند و الا خود را همین محمدیان میگویند و بطریق و سبیل خویش نباهیهای خود موسوم نمیکردانند و تحزال از همان یک شایع عام نمیکند و خروج ازین سواد عظمی پسندیدند و تفرق بهفتاد و سه فرقه نمیکردیدند و هرگز بغضب نمانی رسیدند لیکن ان شاء الله تعالی بعد یافتن گذار و زمانه دراز برکت شمول محمدیه آن کدورت و غش اینها دور خواهد شد و ایشان را پاک و صافی کرده و کار نجات از شرک خود که شرک خفی است خواهند داد و بها تقدیر که درینها خلوص بوده باقی خواهد ماند و محیط عظم محمدیه خالصه همه آنها را در خود گم ساخته همه را محرمی خالص خواهد گردانید و الهی ارسل رسوله بالهدی دین الحق لیظهره علی الدین کما دلوکره المشرکون سبحان الله و بحمده که محمدیان خالص تمام بدین حق پیوستند و از قید نام و نشان خود با کمال ستند سادات را دولت موروثی در رسید و صل فروع را بخود کشید که کل شئی یرجع الی اصله -

کشف ظهور طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیۃ

حقیقت اینست که جناب ایتاب حضرت امیر المومنین حضرت خواجه محمد ناصر محمدی ایضا البصیرة سره و قدسنا بمرکته بره در ایام ظهور این معامله نهایت شبانه روز ساکت ماندند و هرگز متوجه باین عالم ناسوت نشدند و از مقتضیات بشریه که خوردن و نوشیدن و غیرتها باشد هیچ لعل نیاد و رند و تنها در حیره خاص که معین بود تشریف داشتند همین در وقت نمازهای مفروضه علمایان برای اقتدا حاضر میشدیم و چه نویسیم که ازین امر درین ایام برابندگان چه حالت گذشت و چون هر وقت درواز حیره بند میبود بنده تنها بران آستان افتاده می ماند و شب روز سر بر دهن نهاده آهسته آهسته زار زار میگریست و بخوردن و خفتن اصلا میل نمیکرد و یک وقت بموجب حکم حضرت والده صاحبها الرحمة و الغفران که بتاکید و محمل طلبیدند و حضور خود امر بخوردن طعام میفرمودند بنابر استئصال امر چند لقمه بکلف میخوردم باز شب بر روی حیره حاضر میشدم و دیگر اعزه و خدام در اوقات نمازهای آمدند و بعد از آن بمکان مای خود میرفتند اما بنده بهمانجا بر زمین افتاده میماندم هر چند والده صاحبها انقسم تنها افتاده ماندن من گوارا نمیشد و بسیار قلق و شتند و آدامان را قیقت میکردند که نزد من حاضر باشند لیکن بنده هیچکس را نزدیک آمدن نمی دادم و آنچه از جنس فرش خواب و تکیه با و غیره میفرستادند هیچ چیز را از آن بکار نمی بردم و بهمان عنوان به بلی اختیار می کردم می خفتم بهر حال چون روز هشتم حضرت ذوالجلال و الافضال عم فواله از راه غایت بر کمال آن باجلال و جمال البسوی با اگر قماران عالم ناسوت فرستاد و متوجه گردانیدند بعد از آن چون باب حیره را بدست مبارک کشا و ندو بنده را بهیچ مذکور بر دروازه افتاده دیدند بخجش نهایت بچوش آمد و نسیم قبول بغایت و زید و بدست شریف خویش از زمین بروشته بکنار غایت و شفقت رسانیده بپوشانی داده بسیار کلمات بشارت که حالا از زبان من بر نمی آیند و حق این غلام خود فرمودند فالحمد لله الذی جعلنی اول الخیرین النجاصین و انی امرت ان اکون اول من یسلم اول من یالج علی یدائی فی هذه الطریقه الوشیقه العلیه الخاتمه و الحمد لله رب العالمین و ارشاد نمودند که ای محمدی قلق و اضطراب مکن بلکه شادی و خوشی نما که او سبحانه با محمدیان را بعجبت غایت خاص نخت و بعجبت شرفی ساخته که روح مقدس حضرت امام حسن علی جدّه علیه السلام نزول فرموده بود و ما انقدر ردت همین جا نشسته داشت و القاء نسبت خاص کرده فرمود که این نسبت را با متیان و بندگان برسان و انشاء الله العزیز شروع این نسبت که الحال شده در وقت حضرت صاحب الزمان مهدی موعود صلی الله علیه و آله ظهور تمام خواهند نمود پس فرمودند عرض کردم در جناب حضرت امام که این طریقه را طریق حسن گویانیم که ازین جناب ارشاد شده و هم طرف لطف دارد که راه نیک است حضرت امام گشت مبارک خود را در دهن شریف گرفته فرمودند که ای فرزندان کار دیگر گشت کار نیست اگر اراده ما چنین می بود در وقت خود طریق خویش را مسمی باسم خود چون گیران میگردد و اندیم با همه فرزندان در بحر عنیت گم ایم و غریق یک قلزم نام نام محمد است و نشان نشان محمد محبت با محبت محمد است و دعوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم این طریقه را طریقه محمدیه یا بگفت که همان طریق محمد است علیه السلام و ما از طرف خود چیزی بران نیفزوده ایم سلوک ما سلوک نبوی است

وطریق با طریق محمدی انتهی مکتوفه -

تذییل

الحمد للذی اظهر علینا سرائر المحمدیه بظهور حضرت و هو الظاهر و نورنا بنور تائیده و نصرت و هو الناصر و ان جندنا لهم المنصورون و قومنا بتقویم و جوبه و شرفنا بوجود و محبوبه
 و هو الوهاب و جعلنا منظر سلطان علی العدم و عبوبه و ضمنتنا فی ضمن غلبه محبوبه و هو الغالب و ان جندنا لهم الغالبون لان جندنا جنده صلی الله علیه و سلم و ما یعلم جوده الامور
 فالحمیدون الخالصون هم فی نور مستورون اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون لان الهدایه هی الاصل الی المطلوب و صلیم الله الی ما هو مطلوب مقصود
 من الوجودات علی الصلوة و السلام و انما هم فیه و بالقی منهم اسم و لا رسم و هم فی النور المحمدی مسترون و الفلاح هو الخلاص عن قید الانانیة فخلصهم بهم عنهم و اولئک هم المخلصون
 فانهم وصلوا برتبة المجلس العالی الی الی المحمدیه و احاطوا بکلیه الانواع الی متفرعة عن ذلک المجلس و ممتازة بفصول انانیة عن اعداء و اولئک هم الناجون الخالون و انفسهم
 فی هذا العلو و اولئک هم المبتدرون پس محمدیان خالص که از سیمای امتیاز یافته اند بسبب تسلیم بحقیقت جامع محمدیه است علی صاحبها الصلوة و التحیه و از جهت شمول خود ممتاز
 از اعدای خود شده اند چون دیگران از راه انانیت خویش منکر شده اند فانی اتم و اکمل و خباب صاحب خود علیه السلام دارند و بالامتیاز ایشان ما بالاشترک ایشان
 شده تبری از اسم و رسم خود باید نمود و رنگ شرک انانیت خویش از آئینه دل باید زدود و لا تکنوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم و کالوا شیعا و خود را فانی فی الکون
 باید گردانید و محمدی خالص باید گویا نیندازد که بدی السید بدی من یا من عباد و لواشر کو احبط عنهم ما کانوا یعملون صراطی که ما بان محمدی گشته ایم پس است و طریق که
 حضرت بکونین اینها الصبر و حه الاقدس و عوت بان فرموده اند همین و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ و کم حیکم به احکم تقون هر چند
 اطلاق محمدیه متمیزه بر جمیع فرق اسلامیه ثابت است و داخل امت مرحومه آنسور و اند علیه السلام که ستفرق اتی فرموده است اما خالص محمدیه نصیب همین فرقه
 واحده است که کثرت متبذره در واحده این خلل نیکنده اللهم احینا محمدیا و امتنا محمدیا و حشرنا فی زمره المحمیین اگر چشم حقیقت بین است راه انیت قد جاکم بصائر
 من ربکم فمن الصبر فلسفه و من عی فیلها بهدایت الهی حقیقه محمدیه روشن است و دیگر همه اتباع و هم وطن ان هدی السبیل الهدی و لمن اتبعته ابوا هم بعد
 الذی جاک من العلم ما لک من الهدی ولی و لا نصیر -

بیان صادق آمدن محمدیه خالصه بر محمدیان خالص بجمیع جهات و جوار اطلاق آن عموماً بر دیگران و دعوت بسوی نیجات

باید دانست که محمد خالص هم در او نام باطله و افهام ناقصه خود را و چیز نو پیدا از قیم دیگر طرق و فرق خویش خیال کرده و فرقه متفرقه از سواد عظیم محمدیه ندانند و اطلاق محمدیه بر آن
 و اشتقاق خلوص محمدیان مجازاً و اصطلاحاً از قبیل دیگر اسما و خود را نخواهند و باز خطا بعد خطا کنند که یکی خود را از ان حقیقت واحده جدا ساخته و فرقه را اقتادند و دوم آنکه
 از شامت محرومی خود نفس الحقیقت را نشناخته و دیگر بار نیز گمان تفرق آن امر واحدی نفس نمایند که نه چنانست بلکه چه جای تمایل غیرت و جدائی و خیال تفرق و نوپدائی و
 گمان تسنینه بجهت تجوز و اصطلاح و حساب آن بنا بر مصلحت و صلاح که درین مرتبه گنجایش اتحاد و عینیت و اطلاق یکگانگی و حقیقت بهم نیست زیرا که نمی توان گفت
 فلان شیئی فی الحقیقت عین خود است یا فلان کس فی الواقع یکگانگی و اتحاد با خویش دارد لیکن برای کج فهمی این نا فهمان و غلط بینی این احوالان تمثیلاً گفته می آید که
 مثلاً انسانیت نصیب انسان است و فی الحقیقت ذاتی اوست و اگر از انسانیت مجازاً و اصطلاحاً حصر آدمیه و کمال انسانی و اخلاق مراد دارند و صفی هم میتوانند شد
 و هیچ قیاس نیست که با وجود صادق آمدن معنی مجازی و اصطلاحی حقیقت موجود است و همان ذاتی بلحاظ بعض حیثیات و اعتبارات صفاتی شده است و در همین صورت
 است که چنانچه گنجایش هیچ تعبیر از حقیقت و مجاز و غیره نیست محل اعتبار همه حیثیات نیز میتواند شد و بسبب تدای ایا و مداوله از زمان و متحد و دیگر افراد و آمیختن
 بهیچ طور تغیر و تبدل لاحق نمیکرد و دیگر اینقدر هست که بعضی اوقات کثرت افراد و بعضی احوال قلقت آن بود و یا بالفرص و خارج با کل هم یافت نشود و یا بعض

افراد کمال خود را بطریق تشکیک بالوحدیه و تقدیمه صادق این بخلاف دیگر صور که چیزهای دیگر اند فی الحقیقت در آنها از تقسیم امور هیچ نیست مگر یکبار و جمیع و شایسته ضعیف اطلاق
یک بر دیگر محض عرفاً و مجازاً یا اصطلاحاً و مجازاً میکنند حقیقه متحد میشوند پس بچنان محمدیان خالص صاحب محمیه خالصند هم از روی حقیقه و هم از راه شریعت و طریقت
یعنی هم ذاتاً بلحاظ معنی حقیقی و هم صفاتاً باعتبار تجوز و اصطلاح معنی و معنی و بهر صورت اطلاق آن بر ایشان درست است عموماً و خصوصاً و شمولاً و خصوصاً و در مورد
تفرق درینها نیست و کثرت و وفور افراد ایشان را از وحدت ایشان متفرق ساختن بخلاف دیگر فرق متفرقه که از جدائی و نوپدائی سرشیده اند و فروع متفرقه
که راه تباهی و گمراهی و زریده اند عموماً و امتزاجاً و اینجور از مجازاً نظر بفرق و تفرع از همان حقیقت و اصل با وجود اینهمه جدائی و فصل محمدی میتوان شمر و نام آنرا
توان بر پس بحال بعد و ضوح حقیقت و ظهور محمیه اینهمه را هیچ چاره و گزیر نیست و خیریت جز در حد تقصیر و همه با مصلحت و صلاح برای نجات و فلاح همین است که
باز با صل گریند و اتحاد و وصل در آیند و صورت اتفاق و دفاق جویند و براه اتفاق و شفاق نویند و اول منظار هر بنام خود محمیه خالصه بخود درست کنند و از دیگر محمیه ها
با کمال سستی محض صاحب خود علیه الصلوٰۃ والسلام بپوشیده از آن و شوند آن شایسته تصدیق توسل نام مبارک هم با سستی شده در باطن نیز بمعنی و حقیقت آن فائز گردند
عجب ازین مردم که تفرقه در دین محمدی اندازند و انتساب بآن نام مبارک گذشته نسبت ب دیگر نام و نشان روا داشته باز می نازند و طرفه تراکم هر یک از بنفاد و دود
با وجود متفرق شدن خود را داخل همان فرق واحد می پندارند و حال آنکه منجمه الفرقه باین هم کیفره نوپدید است خود را داخل آنها نمی شمارند و غرض که هیچ یکی ازینها درین
صادق نمیتواند شد زیرا که اگر همه هست و درست میگویند و براه هست می پندارند پس تفرق در آنها چگونه بهم رسیده و بنفاد و دود فرق چرا گردیده و اگر ازینها صاف است
و حقیقه لائق پس ازین فرق با آن کسیت و تقصیر دیگران چیست که آنهم مثل آنهم از اصل جدا شده نوپدید گردیده است و چیز علیحد شده از محمیه خالصه سرشیده و
الا باید پرسید که خود را چه میگویند و باز با حال قباح آن هیچ نمیدانند سادگی اینهمه قوم را نظر باید نمود و احوال و اقوال اینها را سیر و تماشا باید فرمود که خود چه میگویند
و کجا میروند و خود را چه میخوانند و باز بر نعم خود چه میدانند حکایت عجیبی و نقل غریبه مناسب حال اینها بخاطر رسید و بنا بر عبرت و عبرت اینهمه صاحبان قلمی گردیده

حکایت

چند کس از جمله کجا شروع نماز نمودند و خود را داخل صلوٰۃ فرمودند که درین اثنا یک عارفی آنجا رسید و اتفاقاً در آن مکان وارد گردید یکایک میان آنجماعه مصلیان و عینان
یک متوجه آنطرف گردید و نام و نشان آن عارف پرسید و دیگر که پهلایش در نماز بود آنرا طعن تشنیع کردن آغاز نمود که در نماز سخن مینمائی و ملاحظه صلوٰۃ نمیکردی
و از تقسیم بیارکلمات سخت و درشت بر او اند و گفت که ای جاہل نمازت چگونه سلامت ماند شخص سیومی که برابرش مشغول نماز بود بے اختیار شده زبان زجر و توبیخ
کشود که ای سفیه ترا چه شد که شریک او شده خود هم سخن پردختی و نماز خود را هم در پی او باطل ساختی آنچه او کرد تو هم نمودی و نظر بر حال خود نگشودی چهارمی
هنایت بجنب و آمد و شدت غصه از صلوٰۃ برآمد و خودش بر آورد که ای جاہلان این چه قیل و قال است و ای غافلان این چه حال است که خود فضیحت و
دیگران را بیضیت شما بر فضول و جہول پستید که نمازهای خود را شکستید و برینا شخص پنجمی که پیش او مقتدای آنها بود خود را ضبط نتوانست نمود و گفت که الحمد
لله در ضلالت نیفتادم و مثل این جاہلان نماز خود بر باد ندادم غرض که آن شخص عارف یک طرف استاده حال همه بامی دید و جواب و سوال همه شنیده بے اختیار
می خندید آنرا لامر رحم بر حال آنها نموده همه را جمع گردانید و حقیقت ایشان بایشان فہمائید و گفت که توبه استغفار نمایند و اندکی کار بقبل فرمایند و ازین جهالت و
جماقت برآیند و باز از سر نو نماز گزینند پس بچنین دل خالص محمدیان بر حال و آل این قوم میسوزد و محض بنا بر خیرخواهی خلایق کشف حقیقت مینمایند و بمراد دعوت
بخلوص محمیه میفرمایند حق تعالی بدارت نصیب ایشان گرداند و بسعادت همه رساند و باید دانست که این دعوت با بصیرت خالص محمدیان و بدارت این
عارفان را از تقسیم بند و بیضیت جاہلان و حرف و حکایت غافلانه خویش نباید فهمید و قائل همسری باین خاصان حق نباید گردید ایشان با کمال از قید خودی و آثار
و تمکی بدین خالص حق بپوشیده اند و کیستم الضاف باید شود و محض عناد و خلاف نباید نمود ایشان دعوت بجمعیه خالصه میفرمایند یا بدگر چیزهای محمدی ترغیب مینمایند

برایت الهی و دعوت رسالت نباهی شامل حال ایشان است و آیه و حدیث مؤید قال ایشان عجب نیست ازین قوم جهول و مرموم بی اصول که حقیقت صادقان و خالصان
هم دریا بند و مرادات کلام ایشان در باره سراسر حقیقت فیهی به تابند که اینها دشمن از دوست نمی دانند و مغز از پوست نمیشناسند هر چه خواهند نمود از اینها محل استعجاب نیست
و هر قدر که در تباهی و گمراهی خواهند بود جای استعجاب و ندان اول از همین محمیه خالصه چنین جدا گردیده اند و آنرا هیچ نفهمیدند اندک حال هم اگر آنرا نفهمند تعجب و محمیه خالص نشوند چه عجب

توضیح مرادات خالص محمدیان و تصریح خصوصیات ایشان

مراد از اطلاق شرک خفی بر صاحبان محمدیه مترجمه معنی اصطلاحی است که کفر طریقت باشد یعنی شرک نفسانیه و ملاخله انانیه خویش در دین و ایمان شرک یک ساخته اند
و ازین راه در ملت و حد خلل فساد و تفرق انداخته اند تا آنکه شرک جلی که کفر حقیقی است و شرک در وحدانیه ذات او تعالی است منظور است که بان شرکان جواب سوال نیست
و غیر از جدال و قتال آنها را با محمدیه مترجمه هم چه کار است و ذکرشان خارج ازین بحث و شمار است پس منظور از لفظ اهل شرک خفی و محمدیه مترجمه جماعه بنفاد و دو گروه فرق شده اند
که بموجب حدیث مستقر قاضی از شرط مستقیم محمدیه خالصه جدا شده اند و هم منظور از اطلاق نوپیدائی طرق و جدائی فرق ابطال طرق حقه بزرگان بحق و فرق اهل حق نیست
که این بزرگیگان را بنام باعتبار ظاهر مردمان با هم از هم جدا می فهند و مخایرت حقیقی در طریقه های این اکابر می پندارند لغو و باسد من هذا الاعتقاد الباطل اختلاف و کثرت
این طریقه های ارباب سلوک اختلاف و کثرت صوری است نه حقیقی مال همه واحد است و اینهمه کوه های همان شایع عام طریق محمدی است و اینها رجوعی های منشعبه بحر و خا
محیط بنوی مقصود از کلام اهل خلوص و محمدیه خالصه صحاب آن طریقه واحد اند که موافق همان حدیث از شامت کثرت الفرقه های اهل اهل محفوظ مانده بسلامت و وحدت
محمدیه خالصه شریعت گشته اند و این خصوصیت علیحد است که حق تعالی نصیب خالص محمدیان کرده و هیچ نوع اسما و رسما و صور و حقیقه غیریه را در طریقه ایشان راه
نداده و باب محمدیه خالصه برایشان گشاده هر چند احوار دین و تجدید آن نیز خدمت دین است اما با کمال از شائبه غیرت خالی نیست گو اعتباری و مجازی باشد و فی حقیقه
نبود چه در احیاء و تجدید تفسیر تائیدی ضرورت و چون سادات طریقه محمدیه ظاهر و باطنا نسبت عینیه و اتحاد و فناء اتم و محمدیه دارند نمیتوان گفت که ایشان دین را باز زنده کرده اند
یا نو ساخته اند همان محمدیه خالصه که در حضور پوز آنسر و علیه السلام بود روشن است و دین محمدی حی و قائم و تاقیامت برقرار خواهد ماند و آن خدمت احوار و تجدید مضاف بخدا
آنجناب است و ان شاء الله تعالی بر روز حشر ازین سعادت آن خدام شرف اندوز خواهند گردید و بغنیای و تفضلات سرانجام خدمات خواهند رسید و همچنین نفوس عالی
و ذوات بابرکات کم هم میسرند و بعد مرد و مور و ندرت پیدا میشوند صاحب منزلت اند و اهل قربت و این دولت ابقا و توحید محمدیه خالصه صرف منسوب بذات همان
جناب است که بیوم موعود آن مبعوث مقام محمود علیه الصلو و السلام خود بدولت خود فخر خواهد نمود و خواهد فرمود ان اجری الاعلی الدرب العالمین یاری و ست و پایی خویش
دیگر است و نصرت عوان و انصار دیگر اعمال خدام داخل خدمت است و افعال خویش بمنت نور اوست که شمع و دودمان سیادت است و ظهور اوست که بهار گلشن محمدیه
است بلکه اوست که باعث ایجاد همه موجودات است و اوست که خلاصه جمله کائنات است علیه علی آله الصلو و السلام و النجیات -

تنبیه بطلان شکوک و عناد منکران بیان سلوک اعتقاد خالص محمدیان

محمدیان خالص تبعیت ملت بزرگان صاحب حق خود که اکابر دین اند چون تبعیت ملت براهی است و منین و سر و سرخلاف از جاده مستقیم آن بزرگواران بجال خویش روا
ندارند و تصور عدم اتباع این اکابر اگر منطون و متوهم کسی از راه غلط فهمی شود آنرا در حق خود محض اقرامی شمارند و ناشی از عدم فهمیده پندارند و هرگز احتمال این اتهام
مگر از کسانیکه حقیقت کلام را ندانند یا فتنه صرف براه خباثت مشتافه بچنین توهمات باطله گرفتار شوند و محض از جهالت لبوی انکار روند لغو و باسد من هذا الرجال و
ذلک الاحتمال من الناس من بجا دل فی السدیج بال محمدین بغیر علم عن الحقیقه علی العی فله قلب لا یفقه به و تتبع کل شیطان مرید من الفرق المتبذعه الباطله و الله علی
الیعلمون شهید و من الناس من یعبد الله علی انحراف عن المحدثه الخالصه فان اصابه خیر فی الدنیا مما اشتبهاه اطمان و ثبت علی طریقه و ان اصابه فتنه منافرة بطبع
و شاقه علیه القلب و وجهه و لا یتقن و السید هدی من لیا و فیل یایر و الملح و من الجبل و الخالفون من العلماء و ان خصمان خصموا فی ربهیم بالجهالة الخلف

و نیکوون المحمدین فی بطنهم وان لم یقیدوا علی الظاهر بخلاف والا یزاد فی الظاهر بعون الله ونصرته وان لیسیدی من یرید وان الطالین لفی شقائق عبید و المحمدیون انما یصلون
الاجلهم السخیراته اخرجت للناس یریدون بامر سبجانه و یخلون فعل الخیرات و هم لربهم عابدون هذا ذکر من می و ذکر من قبل و بعد عباد و مکرمون و لقد استنزل بالمرسل من قبل
الکفار کانوا بهم یستهزئون بلی لعل القول فی السماء و الارض و یعلم بالسرور و یعلنون و یریدون لعلهم یلبسون الحق بالباطل و یعرضون عن آیات ربهم فلا یؤمنون و هذا ذکر مبارک
خصنی بربی و هم لم ینکروا فاعوذ بالله من شر المنکرین و من شر حاسد اذا حسد و هو ربی و رب العرش سبحانه و تعالی عما یصفون بالجمله همه بزرگان سلف که ما
پروان ایشانیم محمدیان خالص بوده اند طریق همین اکابر طریق ماست و این سوره الطن درباره مخلصان از غفلت و غایت همان اهل اقرار است ما همه اهل حق را محمدیان
خالص میدانیم و ظن ننشده تخلف را سفیه و باطل میخوانیم و من یرغب عن مله ابراهیم الامین سفیه نفسه و لقد صطفیناه فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین لے صاحبان
ادعای ما بین است که همه پیران و مرشدان ما محمدیان خالص بوده اند شما از غلطی خود و شرکت نفسانیه خویش در طریقه واحده ایشان تفرق احوال میکنید
و اهل حق را که با هم متفق اند جدا و مغایر از هم میگیرید چون در شما این خلل تفرق فاسد بسبب متداو زمانه و قصور عقل پیدا شده بود حق تعالی حضرت امیرالمؤمنین را
ایدها و روح القدس بر شما فرستاد تا باز دعوت بطرف همان طریقه واحده تمجید فرمایند و از کثرت بوحدت جذب نمایند و شما را بفهمانند که پیران ما همه محمدیه خالصه هستند
و این کثرت امتیازات که شما هم ساینده اید با کل دین طریقه منتهی بود ما کان ابراهیم یهودیا و الانصارینا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین پس ما را که حقیقا
بکشف این حقیقت برکت محمدیه خالصه شرف ساخته است ما از شما حق و اولی و نسبت این طریقه علیه هستیم ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا البنی و الذین
آمنوا و الله ولی المؤمنین ای یاران شما که اتفاق ارادت و خطاب بزرگان ما دارید و داخل طریقه علیه جدانید چرا اینهمه شبهات ظاهری سازید ما که بفضل الهی
بنسبت و ارادت صاحب طریقه بزرگان خود ایم و سادات الامیم چه احتمال است که از شما مریدان و امتیایان نیر در ارادت و ایمان کمتر باشیم و یا اطلاق شرک خفی
دران جایگاهی پاک روا داریم لغو و بالبدنه زهی قدر دانی مرشدان دینی ظن نیک در حق صاحب زادگان حضرت شاه نقشبند و حضرت غوث الثقلین رضی الله عنهما
که جدا و جدا و جدا مانندیت فرزندان خود و ظن مریدان خویش خوب میدانند ای یاران حقیقت ما در اطاعت و تعجبت بزرگان خود که وسائط و وسائل وصول
انست که بیان شد باقی مانند اکابر دیگر طرق پس هر چند که تعجبت آنها ما را ضرورت نیست لیکن ما مقرر حقیقه اکابر همه طریقه ما هستیم چون قرابت همه انبیاء ما تقدم
ولا یت هم اولیاء الله بنماییم و همه را بر صراط مستقیم و راه رست میدانیم و اگر چه مصداق حال آنها فضلنا بعضهم علی بعض میشناسیم اما باز قائل لافرق بین احد
من رسله هستیم پس محمدیان اقرار حقیقه اولیاء همه طرق سلف چون اقرار حقیقه همه انبیاء گذشته لازم است که نه اتباع آنها و دیگر اهل همه طریقه ما را هم اقرار حقیقه و هم
اتباع طریقه خاتمه محمدیه ضرورت سبحان الله عجیب معامله است و انقضای همین قدرت قلیل که یکصد و چند سال از هجرت انسر و در گذشته است آنچنان آشنایان
از نسبت محمدیه خالصه در بطن آمده پیدا شده که از استماع نام طریقه محمدیه صاحبها الصلوة و الخیرة متعجب می گردند و میگویند این کدام طریقه است آیا محمدیان خالص از نزد
خود طریقه احوال کرده اند ای صاحبان این طریق همان طریق است که در زمان انسر و علیه السلام بود و آل و اصحاب او علیه السلام داشتند و همه کابر اولیاء او
علی تفاوت المراتب بران بودند و مرشدان ما رضی الله عنهم همین قدم را بخ و در همان طریق داشتند و مجتهدان بر همان طریق رفته اند و ما محمدیان خالص نیز بر همان طریق
میرسیم پس اینهمه طرق اولیاء طرق محمدیه است و بی شبهه اهل حق اندا اینجا چه در هر طریق میفری لاحق گردیده از اعدای خود ممتاز ساخته و آن نام خاص مخصوص از محمدیه
که شامل همه است گردانیده است بچنین اصالت و خلوص نفس محمدیه قوت اتم گرفته ظهور اکمل نموده همان معنی عام شامل نفس خود از مشمولات خویش که بتلاقی
خصوصیات امتیاز یافته اند ممتاز گشته بحیثیه خلوص خویش سنی محمدیه خالصه شده است و خالص محمدیان را باین شرف شرف ساخته و الا نظر بعجوم خود همان
یک محمدیه است که در همه مؤمنین سائر و دائر است پس این معنی امتیاز لے واضح گردانیم تا ذهن نشین هر خاص و عام شود -

تمثيل در تحقیق محمدیه خاصه و عامه و تفریق محمدیه خالصه و مختربه

مثلاً انسانیه معنی کلی که علی العموم همه افراد انسانیه را حاصل است و کاتبیه و عالمیه و مثلها دیگر اوصاف مرضیه غیر مرضیه مخصوصه بانسانیه نیز معانی کلیه اند و باعتبار با فضلیته جمیع افراد را شامل نیستند و بعضی یافته شوند و بعضی و انسانیه شامل محیط اینهمه است و انسانیه بمعنی حسن انسانیه نیز می آید و مصطلح است و میگویند که انسان را انسانیه پیدا باید کرد و آدمی را آدمیه بهم باید رسانید و آدمی را آدمیت لازم است و عود را اگر بگویند بهیچم است و و اینهم معنی کلی است اما کلی اضافی مثل همان کاتبیه و عالمیه که در بعضی یافته شود و در بعضی یافت نشود پس امتیاز این انسانیه خاصه از ان انسانیه عامه از راه غیرت و فرج امر آخر نیست و چیز دیگر کشنده و امتیاز کاتبیه و عالمیه از انسانیه از راه حقوق و صف کاتبه و زیاده علم است نفس انسانیه و تحول انسانیه از روی احاطه آنست باینها و تحول انسانیه عامه بر انسانیه خاصه از راه حیثیه عموم و خصوص است که از اعتبارات همان کیسه و حد است پس مثل هفتاد و دو و فرقه که طرق متعدده محمدیه عامه اند مانند کاتبیه و عالمیه است که در تحت انسانیه عامه قناده است و هر چند جدائی بهم رسانده امتیازی پیدا کرده است اما بیرون از احاطه انسانیه مطلقه نرفته و نسبت دلالت التزامی بانسانیه عامه و از راه کشف بهیچ نسبت التزامی اینهمه فرق با محمدیه بود که انسر و علیه السلام قبل ظهور اینهاست فرق امتی فرموده و مثل محمدیه خالصه که طریقه واحده ناجیه است مانند انسانیه خاصه است که در تحت انسانیه عامه واقع است و این امتیاز تحتیه و فوقیه باختلاف حیثیات همان شیء واحد است نه امر زائد بر آن و اگر چه در مرتبه مخصوص خلوص خود ممتاز از مرتبه عموم اطلاق خویش در اذنان مینماید اما آثار عینی پیدا کرده و بجزج امر آخر غیرت نفسی بهم رسانده و فی الحقیقه و صورت همان بر صرافت وحدت ذاتیه خود است و خاتم مراتب اعتبارات و نسب شیون و کمالات و اضافات ذاتیه خود و جامع جمیع حسنات و خیرات نفسیه خویش است که یک به یو گنجایش زیادت و کمی گذشته و بهر تابه اعتدال حقیقی خود جلوه فرموده همان معنی عام ظهور اتم خود درین صورت خاصه خویش کرده و تشخص احسن و اکمل خود را که بموجب الیوم الکلت کم و دینکم و تممت علیکم تمتی و رضیت لکم الاسلام دینا در خود ظاهر نموده است و از دیگر تشخصات تنجیر خلقت خود که غیر طبیعی اویند خواه زیادت امر غیر طبیعی خواه بقصان امر طبیعی دین تشخص کامل الخلقه امتیاز یافته است نه آنکه از ذات خود ممتاز گردیده است ثبنا السدا یا کم علی الطریقه المحمدیه و رزقنا و یا کم رکابها العلیه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة آمین یا رب العالمین زبیدی محمدی شری که خود بردای محمدیه پوشیده و بانها کلمات انانیه نخر و شکر یکس که فاء اتم دین مرتبه پیدا کرده و خود را تمامه دین پرده نهفته نزارا رات محمدیان گشته و السد تخفص بر حمت من لیا و السد بفضل العظیم و همه معارف و حقائق و تمام خصائص و دقائق طریقه محمدیه و اصطلاحات و منازل و مقامات سلوک این طریق در کلام السد و احادیث است و نتیج امر از کلیات جزئیات این طریقه چون دیگر طرق از طرف خویش نیست اصطلاحات این اصطلاحات محمدیه است و منازل و مقامات این بشر از آیات قرآنیه اگر شوق زیادت اصول این طریقه ذوق شناخت و وصول این فریق باشند تلاوت قرآن عظیم و احادیث رسول کریم لازم باید گرفت و برای فهمیدن نکات و اشارات آن و بهر سایندن چشم بصیرت برای کشف اسرار و مرادات آن توسل بکتاب مستطاب حضرت ناله عذلب حفظه السد باید نمود و محبت و اعتقاد و رجوع بمطالعه آن باید فرمود و هر مطلبی که فحیدر شود بهتر و هر چه دران تردی رود بهر از قصور فهم خود باید دانست و ان بیدی السد هو الهدی و هر چند که عبارت آن کتاب سرابالاب صاف و بے اغلاق است اما دریافت حقائق و دقائق آن بے توسل بفرزندان حضرت صاحب کتاب معتذر و شائق است لهذا محبت و ایمان با عاصیان هم ضرورت و هر که ازین طرف منحرف از همان خباب دور و مجبور است و هم تعلم و تعلیم این علم الکتاب لازم قناده و سنت السد حق و سائلط نهاده زیرا که تفسیر و تفصیل همان امور است و سفینه برای عبور تمام تحقیقات مستند است با حادیث و کتاب السد و حق بر حثیت این کلام گواه استخراج بهر امر از مواقع آن نمایند و استحکام دین و ایمان فرمایند -

فائده

باید دانست که چنانچه مرکب سنیات از اسلام بیرون نمیرود و همچنین از کتاب سینه محمدی خالص از محمدی خالصه بیرون نمیرود و خواه بران خطایا معاتب گردد و خواه معاف شود لیکن امید قوی آنست که بیک توبه انابت ان شاء السد تعالی پاک خواهند فرمود و اصل عقیده که ایمان است مستحکم بایمانا نطع ان لیغفر لنا ربنا خطایانا انما کننا اول المونین

قال عليه السلام خلع نيك كيفيك القليل من العمل واكره اكرم محمد بن عبد الله بانست که مستقی ترست که آن که کم عند الله تقکم اما محمد بن عاصیان هم از طریق محمد بن بیرون میروند و ازین مورایوس از رحمت نمیشوند الا قنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً بخلاف دیگران که با وجود تقوی و طهارت ظاهری از لوث شرک نمانند خویش پاک گشته اند و محمدی خالص نیستند از ربهانیه هیچ نمیکشاید ایمان می باید ان الله لا یغفران لشیرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء بالجمله از بشرح متن باید پرداخت و مرادات دیگر الفاظ این واضح باید ساخت که بنده لفظ تخلص که در دست در رسائل خود از ان دخل نموده که اکثر مردمان انداء شعر و شاعری آگاه از همین تخلص اند و کالعلم است خصوصاً درین مرادات بمناسبت رباعیات که در اکثر آنها تخلص واقع شده زیاده تر ضرورت حال آنکه چه جای توفید این مطالبک بغایت حق شتار فقیر هم با وجود رعایت رتبه شری از راه پیشه شاعری و اندیشه ظاهری نیست و بنده گاهی شعر بدون آند و درود بقصد آورد و موزون ننموده و مستغرق و مستهلک درین امر بکلف نموده و هیچگاه مدح و بجزی کس نموده و حسب فرمایش شخصی و از مالش صدی چیز نگفته پس حقیقت شروع این رساله کیفیت ابتدای این مقاله نیست که اکثر اوقات در غایب حالات معانی که بر لب درود می نمود و مطالبی آن رب و درود می کشود و در بیان آن ازین هیچچیزان نیز بان رباعیات موزون میگردید و گویا اجمالاً بقید تحریر می رسید و از ان غلبه حال وقت استیلا تا که وحالت شده مشاهده است و از قلب نفس ناطقه پس درین اوقات آنچه وارد میگشت در ضمن رباعیات اجمالاً موزون میگردید که در چهار مصرع گنجایش تفصیل مطالب نمیشود و الا اجمال ایراد کلام علی وجه تجمل امور متعدده فالتفصیل یعین بعض تلك المحتملات او كلها و هر چند با وجود ایجاز و اعجاز موزونیه و بندوبست و انداء شعریه چندان معانی کثیره مع اشارات و احتمالات امور متعدده تبصریح و تعیین است که در آنقدر شرم تصور نیست اما اطلاق اجمال نظر برین شرح و بسط مسائل است که با چنین تفصیل گنجایش مطالب رباعی و شعر از محالات است و قید و خصوصیت موزون گشتن رباعیات سوامی دیگر اقسام شاعران خویش بنا بر مقدار بودن شرح رباعیات است با تخصیص فقط و اظهار تشوید آن برین نظم پس چون برادر مهربان صاحب علم و عرفان مرشد زاده والا که محمد میر محمدی تخلص اثر سلمه الله تعالی خوانستند که مسودات را صاف نمایند و آن متفرقات را جمع فرمایند باعث شدند که این مجملات را مفصل سازد بشرح اینها برادر عزیز القدر محمد میر محمدی سلمه الله تعالی که اثر تخلص کنند برادر حقیقی بنده اند و حقیقه اتحاد صوری و معنوی دارند و نسبت درستی با مبدع خود حاصل کرده اند و بمنزله سخن می رسند باعث تفصیل این مجملات شدند و منظور ایشان تصحیح و توضیح مطالب برای دیگر یاران بود هر چند این بهیوده را سر و دماغ آن نبوده اما بموجب مرضی ایشان بر چندی از ان کمیت قلم رانده و بجلو هر رباعی پیاده تشری و دانده و آخر آن هر عبارت نیز رباعی از رباعیات خود تحریر نموده و حسنی دیگر در کلام فروزه مراد از بهیودگی مقید شدن است با مخصوص از راه غلبه مشاهده حضرت اطلاق و برگزیده خاطر بودن از هر حقین و هم مراد از بهیودگی حیثیت امکان نیست خود است که در کشاکش وجود و عدم است و هم بیان امر واقعی است که بنده را در نظر خویش هیچ لیاقتی نیست و خود را نالائق محض میدانم حق ازین معنی آگاه است و بر روی قصور من گواه و اینهمه غیایات که و تقالی بر حال من قاصود و بصدق حضرت ناصر منست اینها اند بنصرت سره و قد سنا بر کتبه پس این بهیوده را سر و دماغ آن کجا بوده که بچند بهیودگی تصنیف متوجه باشد لیکن نظر بر مرشد زادگی و صاحب باطنی برادر عزیز کرده مرضی ایشان را رضای الهی دانسته شروع در نوشتن این رساله نمودم و بے خواست و بے تکلف آنچه از مبدع فیاض بر دل دارم می شد تحریر میکردم و بیشتر ازین رساله یعنی اکثر وارد و حضور اقدس جناب امیر المومنین حضرت قبله گاهی هست بر کات در ستمه کینار و یکصد و هفتاد و دو و چهری تخریفات بود و انجناب عالی بسیار پسند میفرمود و بدرجه پذیرائی رسیده و نهایت نهایت مقبول گردیده و کلماتی که از راه عنایت در حق این حقیر ارشاد میفرمود خود چه بیان نمایم کسیکه کبار هم بشرف صحبت مشرف گشته است شنیده باشد و در همین سال تباریخ دوم ماه مبارک شعبان المعظم روز شنبه بین العصر و المغرب رحلت انجناب شده است رباعی ساز سفری کار بر آید اند ما هم بر کاب گزینین خواسته اند و در تو هم برای تعظیم الکنون و بر خیز که اهل بزم برخاسته اند و تا حال زنده داشته اند و برین عالم برگشته اند چون منظور انجناب کار است اختیار است و گرنه ما هم از همان روز رحلت با عالم نموده ایم و از ان باز گاهی اینجا نبوده ایم محض برای ایشانیم و بجای ایشان انا الله وانا الیه راجعون و بحکم ان اولیاء الله لا یموتون الحال نیز همچنان حضور است و این سستی مانور همان نور در هر صورت یکجاییم و کس از انجناب جدا نمییم بالجمله مجموع این رساله و مرادات و بیجا

و یکصد و یازده وارد اند و هر وارد شریست و میان و اول و آخر یک ربعی مناسب آن از بسکه عنان اختیار نیست بدست هیچکس و مختار حقیقی او تعالی است و پس این مجموع نیز با تکلف آنچه وارد شده نگاشته و سرخامه از تبعیت واردات بر تافته بی اختیار هر چه موزون کنند کردم و هر چه نویسانند نوشتم و هر ربعی که مقدر بود داخل واردات نمودم و بر نهجی که ترتیب آن در علم حق تعالی است و ادم و این رباعیات نیز از واردات اند و تمام این رساله مقتبس از نوار احادیث و آیات و ما هذا بقولی من الحیثیت الشاعریة و ما قلته عن الامور النفسانیة اگر چه در هر ناطق موافق استعداد تکلم همان کلیم مطلق است اما در آن مرتبه که حجاب خودی شق است اسناد بحق احق محال است عموم دیگر است و محال خصوص دیگر است و لایستوی الاعمی و البصیر بل استویان مثلاً فرقی که در کلام اولیاء و انبیاست همانقدر فرقی که در کلام عوام و ادنیاست و فرقی که در حدیث نبوی و حدیث قدسی است همان قدر فرقی که در کلام الهامی و غیر الهامی ولی است و نزول کلام الله بواسطه جبرئیل بطور قرآن که ناشی از مقام نبوت است بر ذات حضرت خاتم النبیین علیه الصلوٰه و السلام ختم شده و القاء الهام بر قلب بطور حدیث قدسی که ناشی از قرب ولایت است نصیب میتان هم گشته و باین الوش خاص ممتاز شده اند و میشوند بهر حال چون تحریر و تقریر بر مطلب محض بالقاء و روحانی است و بلا دخل اراده و قصد طبیعی و نفسانی پس در هر جا آنچه حق نویسانند نگاشت و بطوریکه ادتخیر کنند داشت چنانکه جای بطریق شرح نوشته و جای تخم دیگر مطالب گشته و لهذا این مختصر می بوارات گردیده و بجای فصل لفظ وارد تحریر رسید یعنی جای در متن بطور شرح بیان مطالب رباعیات کرده و تصریح مراد و اشارات آن نموده و هر مطلبی که متعلق بمعنی آن رباعی است نوشته و در جای شروع از مطلبی که متعلق بر رباعی است شده و باز دیگر محالی و در نموده و سخن در سخن برگزیده آنکه نویسانده است او حقیقت این تسوید را خوب میدانند که کتابت بر کتابت نظر است و قلم از تحریر بر خط و یا بسی که از زبان خامه بر آرد و بر آرد و به آینه واری طبع لایس الا فی کتاب سبین بر ویس چون تصنع بنده را درین امر دخل نبوده و حق تعالی باب واردات بر قلب نشود نام رساله متن واردات غایت شده و لفظاً حاصل و معنی گشته و عنده فصل الخطاب -

تنبیه در تفریق کلام اهل ظاهر و اهل باطن

نهیج کلام اهل ظاهر که بی بهره از حقیقت اند و کسب علم از حواس ظاهر کرده اند یعنی از تعلیم و تعلم پیدا نموده اند آنست که سخن ایشان بر یک و طیره میباشد و در هر بحث همان بحث که شروع میکنند و کور می نمایند و فصل و باب می سازند زیرا که کلام ایشان با حقیقت ایشان است هر چه اراده مینمایند آن مطلب بیان میکنند و کتب ایشان از کیفیات است تصنیفات است حکایت و در هر مقام اقوال بزرگان می آرند و نقل کلمات سلف مینمایند و چند مقدمات مرقوم دیگران را ترتیب داده تصنیف خود میگویند و نتیجه بر نمی آرند و حال را نمی فهمند اگر گاه باشد از راه فیض سخن کلمه بخوبی نمانده از زبان ایشان هم بر آید لیکن حقیقت آنرا در نمی یابند و محل اعتبار نیست **ع** گاه باشد که کودکی نادان و غلبه بر دهن زندگی طریق کلام اهل باطن که اهل اسناد و از حقیقت آگاه آنست که تحقیقات ایشان سر سر تصنیفات است و کلمات ایشان تالیفات نیست گو بعض مطالب معارف مطابق گفته و نوشته دیگران می افتد تالیف نباید فهمید که ایشان نقل چیزی نکرده اند بلکه همان معانی کشوف بر ایشان هم گشته صاحب حال اند و مالک اقوال چنانکه اگر اجتهاد مجتهدی با اجتهاد مجتهد دیگر مطابق افتد یا امور شرع که احکام دیگر شرع موافق آید نقل آن امور نیست بلکه واجبه و او هم همان آمده است و حق تعالی بهمان مومنا موکرده پس انجمن توافق از راه تحقیق است نقل تقلید مثلاً نقال کسی را خواهند گفت که نقل صورت و شکل دیگر که خود آن ندیده باشد به نیت نقل او کند والا اگر کسی در اصل صورت خود مشاهده نکرده باشد یکی را زنتال دیگری نمیتوان گفت و حرکات و سکونات یکی حرکات و سکونات دیگر که بی قصد نقل و تشبیه باشد گفتگویند که فلان شخص درین حرکات نقل فلان کس میکند پس برین محققان بعد از روح القدس مبدی فیاض القاء معانی حقه میشود و اخذ علوم بے توسط حواس ظاهر از جناب حق تعالی بطریق الهام هم مینمایند و صاحب کمال شرف و قوت و راهی بار خود بطور ولایت دارند و از کمالات نبوت بهره مندند و کلام ایشان مانند کلام اهل ظاهر بر یک ربع مخصوص نمی باشد صاحب کلمات جامع میشوند همان یک ربع القاء و روحانی مختار ایشان است هر چه هر وقت از جناب الهی بر قلوب ایشان وارد میشود بیان میکنند لهذا سیاق کلام این بزرگان را علماء ظاهر در نمی یابند و در یافت مطلب نمی کنند و گفتگوی مستانه می فهمند و تطبیق آن مطالب با نقل قشر و شوار میشود و اکثری که بے نصیب از ایمان حقیقی اند با تکار پیش می آیند و بعضی که بصورت اعتقاد و حسن ظن

و این داده است تا بخود بیایم و وحشت داده است تا از خود رم نایم و عرفان داده است تا متقصد خود شویم و جهل داده است تا منکر خود گردیم خالق ما محتاج است و دنیا مخلوقان را کبسی و کجی و جتنج جسی الله نعم الوکیل نعم المولی نعم النصیر و هم تمثیل نریان برای آنست که چنانکه در عالم نریان بخیبری از خود و غیر خود میشود و آدم بکلف سخن نمگوید بچنین ورود و بطلب من جانب الله است و از راه هوش خودی و دخل هواس مادی بیان نشده بلکه در حالت استفاضة اینجانی سلب هواس ظاهری و قتل از توجه بخود و پس اگر عقل را مستقی و عبارت و ظلی و فهمیده مطالب واقع شود البته که معاف خواهند فرمود و لب طعن بر سخن کسی که بخودانه میگوید نخواهند کشود و دیوانگان الهی را که در مشاهدات حدیث حیرانند و محرم این بیان یقین است که صفای بر صفا خواهد افزود و موافق مذاق خواهد بود و مع قدر زریگر بدانند قدر جوهر جوهری + هر کرا حق سبحانه خواست محرم اسرار ساخت و هر کرا خواست پرده حجاب برداش اندخت ایشان که اند و تخطیه ایشان چه کار با خداست و رسول راه نما هر گاه طائفه کلام الهی را کلام شاعر بنده شدند و یا به قول شاعر و جماعه بیان رسول او را از هوا انگاشتند و هوای نطق عن الهوی چون حقیقت کار چنین است که اهل هوا اهل صفا را هم قیاس بر خود میکنند و افعال و اقوال ایشان را مانند افعال و اقوال خویش میدانند که المر یقین علیه نفسه و چنان حجاب پاک را علیه الصلوة والسلام منسوب به هوای نفسانی کردند و آیات منزهات از قسّم شمرند پس نظر بر قبول خلق و دشمن و بال و خاطر خواه همگی نگاشتن محال زیرا که همه ادعای کسی مختلف و قهر شده پس چنین تقریر و تحریر که موافق مذاق هر کس باشد از محالات است و هر چند که از راه جامعیه محدیه افاضه را شمول معنی مطلق بر قلوب اینها که صاحب عقول جزئی اند کرده میشود لیکن این نا فهمان نمی فهمند و بر دو قبح پیش می آیند شمع رانجی الله و الرسول معاً من لسان الوار کیف انا یعنی حق تعالی که منزه از جمیع نسبت اضافات است از زبان خلق نجات نیافت و هر یک او را مقید با اصطلاح خاص خود نمود و در ذهن خویش تصور مخصوص معین ساخت و اقرا و انکار بر آن امر تصور هر یک را روداده و حجاب رسول مقبول علیه السلام که حجاب جامعیه است و حقیقه محمدی حاوی هر حقائق که صادر اول است علاج این عجز قول قاصده نفرمود و متوالفت که همه را مومن سازد و از انکار باز داشته راه توحید نماید پس ما که بطفیل انجنا بمصرف بیان حقیق کی را از دست طاعن احمقیم یا بره تبعیت رسول میگذاریم و از لومته لائم باک نذاریم فصل الاطمینان و التکین و الاستحسان و التبعین بالذات حاصل همین اطمینان و تکین خود است و بالعرض و ضمن خویش صلاح و تسلی دیگران از بنی نوع خود منظور که در نظر عرفا همه مردم کنفس و لحد مشهود می شوند پس هر کس را که هدایت الهی خواهد رسید بجهیه خالصه خواهد گردید و اگر خلاف خواهد و زید در آخرت خواهد دید آنچه خواهد دید و انا الانذیر و بشیر لقوم یؤمنون ما را در این شک و شبهه نماند و حق تعالی بمرتبه طمانیت کامله رسانده هر چه هست از حکم پروردگار است و بنده و راظهار امر حق ناچار برود و قدح خلق کا نیت و منظور جز رضای کردگار نباشد و الله به البیان و علیه الاعتماد و التکلان -

هو النذر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد للفتح الذی فتح علی قلوب العارفين ابواب العرفان و علمهم البیان و شرح صدور الوصلین بالا یقان و شرفهم بحاله الاحسان و الصلوة والسلام علی من فتح الله فتحاً مبیناً و رضی له الاسلام دنیا و علی آله و صحابه جمیعین الی یوم الدین اما بعد فهذا الوار الاول هو اسمی لفتح الوارات قال بی قل یحیی بنی نثار بفتح بینا بالحق و هو الفتح العظیم فار جوا ن یفتح بینی و بینکم باب الافادة والاستفادة کما فتح بینة تعالی و بینی باب الافاضة لا فیدکم ما فیدکم فی الدین و الآخرة و بالتوفیق الابه و هو خیر الناصرین ربنا فتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین فیا ایها المحمّدین اعلموا ان الله تعالی لما فتح کتابه المفضل الذی هو المسمی بالعالم ابتداء بالقلم و اول ما خلق الله القلم کما ان اقتلح کتابه المنزل الذی هو القرآن بالسورة الفاتحة و العزارة ليعبرون القلم بالعقل الكل لان اول ما خلق الله العقل فکما ان علم الکلیات جمیعاً حاصل للعقل اجمالاً و الجزئیات المفصلة تكون مندرجه فی الکلیات هکذا جمیع اسرار القرآن فی فاتحة الكتاب بالاجمال و لا یفهم الا من نکشف علیه اسرار جوامع الکلم ثم تران کل ما یخرج من قلم الکاتب لیظهر من النقوش بالفعل کان ثابتاً فی القلم بالقوة من قبل الکتابه و کل ما کان ثابتاً فی القلم استعداداً کان فی علم الکاتب بالصورة العلییه قبل القلم و کل من الصلوة

کانت فی نفس الکاتب انما بالتقدم الذاتي فاذا اراد السجانه ان يفتح على قلبه باب الواردات يتوجه اليه بذاته مع كل صفاته وسمائه ومع الوسائط والوسائل الاخرى واجبة الابتكار ومنها المبادئ العالية من العقول العشرة فيلقى المبدأ الفياض على قلبه المطالب باذن ربه ويتجلى عليه ربه باسمه الفتح ويعلمه من لدنه علماً وليقترب البعد في هذا التقرب واليقين باللسان الحالى اسم ربه الذى خلق خلقه من علق وهو الاكرم الذى علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم فالحمد لله رب العالمين الذى خلق الانسان خلقاً جامعاً شاملاً لكل ما فى العوالم من العلويات والسفليات والمجردات والماديات الرحمن الرحيم الذى علم احسانه على الوراء وخص عرفانه بالعرفاء ما لا يحصى من العالمين والاديين والدين واصحاب الفخيم تقنون ولا يوم الا يوم كل يوم هو فى شان والماك الامور له ما فى السموات والارض اللهم اياك نعبد ولا نعبد سواك واياك نستعين ولا نستعين سواك ولا مستعان باعداك اهدنا الصراط المستقيم الى الاصل الى المطلوب وعطاء الاستقامة على المحمية الخالصة صراط الذين انعمت عليهم من قبلنا بالاصطفا الخاص والاجتناب المحض غير المغضوب عليهم يكون الغشاق على قلوبهم ولا الضالين الذين يتردون فى توحيدك وحقيقة اصطفاك امين بحق سيد المرسلين صلى الله عليه وعلى آله وصحبه الطاهرين الراشدين -

بيان مراد من تحرير موالنا صرير وارادنيات تطهير بسم الله بران واراد

چون کلمه موالنا صرير ابتدا بر سر مسوده هر وار در محتر گشته بود در رساله و کتاب نیز همان قسم داشته شد تا در هر مقام اول مشهور و مذکور همین اسم سامی و نام نامی شود و چون بموجب حدیث شریف شروع هر امر بتسمیه باید اول هر وار که جدا جدا وار گردیده و هر یک مطلب علیحده وار و بسم الله تحریر نموده آمد و او سبحانه بركات خاص درین عمل فرموده و گویا تسمیه بمنزله جزو هر وار و جمله وار است و در هر کلام تمام موافق مرضی رسول علیه السلام و الخیات پس اگر کاتبان از آسان سهل و نادر دانسته بنا بر تحفیف کتابت قلم انداز خواهند نمود از قصور ایمان خویش سدره فیضان گشته باب خسران بر خود خواهند کشود و چنانچه بعضی اسماء الهی یا دیگر حروف مثل هو و الف و غیره را که بر پیشانی مکاتیب نوشته نامی نگارند بچنین کلمه مبارک موالنا صریر که نسبت جامع از انهم است از ان قبیل و اینجا شمارند پس گمان تقدم و تفوق آن از بسم الله نمایند و در اسماء الهی که قبلتیه و بعدیه با هم دیگر ندارند بچنین خیال نفرایند و در عبارت هم این جمله طیبه گویانه داخل کتاب است و نه متعلق به پیش و پس بلکه متصاعد بطرف حق است و پس و علامت شروع تسمیه نمود و در دیگر است و سبب فاصله بین السطور و موجب فرق نمایان وارادات از هم دیگر مع هذا تقدم این اسم الهی از بسم الله و تلفظ و کتابت هم هیچ قباحتی ندارد زیرا که حال آنست که تسمیه و ولضرت اوست و موالنا صریر فی تسمیه اسم ایضا و چونکه مجموع شرح و متن هر یک وار و بالاصالة یک چیز تمام و کمال و امری بالگشته بمنزله یکی صحیفه و رساله شده هر یکی من حیث المجموع مسیحی بسم خاص گردیده است و بر سر حمد و صلوة علیحده و وجه تسمیه با خود وار و زیاده تر متوقع ضرورت نوشتن بسم الله بر سر هر واحد بسم الله اما از آنجا که شرح و متن ارتباط تمام با هم یافته کیفیت وحدانیه پیدا نموده است همان کلمه موالنا صریر بسم الله متن هر وار در بران مجموع کفایت میکند حاجت مکرر نوشتن است و شرح بسم الله در شرح خطبه متن گذشت جایجا احتیاج نوشتن ندارد و توجیهات نوشتن لفظ موالنا صریر همین کجا کافی است بار بار هر جا که آران ضرورت نیست موالنا صریر پس هو از ضار است و اعرف المعارف و مخصوص بهر مضمونی و اقوی از اسماء و اعلام و معین بهر شخص هر نام و الناصر اسمی از اسماء الله است که در هر یک نام داخل است و از قرآن شریف بدالالت التزامیه استخراج کرده میشود و هم ناصر اسم حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام که در نو و نه نام آنحضرت مندرج است و هم ناصر نام حضرت مرتضی علی است که در اسماء ایشان مرقوم است و هم ناصر مثل محمد نام حضرت فاطمه است و هم این اسم مبارک نام حضرت قبله کوفین است پس باین نیات و محمیان هرگاه که میخواهیم چیزی بنویسیم سر هر مطلب این اسم پاک را تمینا و تبرکامی نگاریم بعد از آن بتبویط مطلبی پردازیم و رجوع بجناب حضرت رب الارباب که ناصر حقیقی و خیر الناصرین است نموده طلب لقاء مطالب حق می نمایم و ارجح طیبته آن جناب را که این اسم مبارک منسوب بآنها نیز گشته و ناصران اضافی اند و سیله گرفته از ایشان مدد خواسته امید دارد و در معانی صادقه میگردیم و مادی مطلق جل نصره توسط این مظاهر بدایت خود مکشوف میگردد و اندانچه مکشوف میگردد و اندویند و پیانند از پیش حقیقتی مخصوص بذات حق تعالی است و نصرت اضافیه مضاف بذوات این مظاهر بدایت کما ان الهدایت بمعنی الاصل الى المطلوب مختصه بذات تعالی و بمعنی ارادة الطريق منسوبة بذوات الانبیاء و الاولیاء علیهم السلام اگر چه فی الحقیقه هر دو منسوب بحق است پس محمیان بغایت صاحب خود از منصوران سلفیم و ان جندنا هم المنصورون و از ناصران خلف و ان جندنا هم الغالبون و تبدل حیثیات ناصریه و منصوره

اضافه در جمیع مراتب علم و معلومات و مشرکین و متفیدین و آثار و ابناء علی تفاوت درجات و انزال الی الابد جاری است و بعضی نسبت بعضی از جمیع
منصوران و نسبت بعضی از جمله ناصران غرض که در هر جا و هر مرتبه همان حضرت ناصر جلوه فرماست و همان آئینه دار و محتوای شایسته و در دیوار من آئینه شد از کثرت شوق و
هر کجای نگر می روی ترا می بینم و نه غلطه فقط این حالت از راه کثرت شوق و غلبه محبت بهم رسیده بلکه آنچه حق و نفس الامر است کشوف گردیده و حال و فوق مطلق
واقع حاصل گشته و معالما از علم الیقین و عین الیقین گذشته بحق الیقین پیوسته و دیوار و شود همه جا و همه وقت در عشق است که درات جمال با کمال حاصل
است و شوقی ناله عند لبش و لیس و بعد آن جناب صفاء آن ناله در آمو و گوشت هوش نموده و مینماید و هر زمان چون عند لب از چهره و ناله خویش مجلس گلشن را گرم
و در گوش خفتگان چمن شورش می اندازد و محضرت اسی عند لب ناله نازت شنیدنی است و هم نازگی گلشن و باغ تو دیدنی است و در صطلاح خویش چه گوئی جز
و کل و و اندر زبان خود چه بنی نام برگ و گل و یا حضرت ناصر توئی همه جا حاضر و ناظر ما را هیچکس کاری نیست و در کونین خبر ذات بی مثل تو یاری بی جل شاک عم ساطع
و اسی که میگویی کز داری ترا داریم و عالمی بیکانه و یکا شنای داریم و منتظر اندم منتظر اند غیریت کجاست که ادعا و شناسی متو کرده آید و جدائی گزشت
که دعوی محبت نموده شود توئی که یا خودی و توئی که آئینه دار خودی محضرت غیر من نیست در من تو حجاب و پرده چشم من حجاب من است و بلکه توئی که درین پرده
چشم با چون نورنگا ظهور نموده و توئی که ازین پرده با اعتبار ظاهر خود را نهان فرموده انت الظاهر انت الباطن و توئی آنچه بود و توئی آنچه هست و بیانت
کنون و زبان من است و الله محض فی الاولی و الآخرة و افوض امری الیه باطنه و ظاهره فاحمد الله الذی نصرنی و جعلنی ناصرا بعد ناصرا بالوراثه و الخلافة و هو خیر الناصرین
و جعلنی منصورا و اولانی المحمیین و انا اولهم و اشدبایام با میرالمحمدیین صورته و معنی ظاهر او باطن او و ثانی اشین معنی غار التزول الا تم و سماء العروج الا کمل و هو معی
فی الدنیا و الآخرة و انا عینه و محی و معی و معی و روح و نفسی نفس و نهت فی ضمن ظهوره نور واحد من کان هو مولاه فاما مولاه فاما الاله مولاه شریک بل مذحسب تدعا
اذ قال رب بالالهام الخاص الی جاعلک للناس مقدرا و انا ما قال و من فیرتی و قر اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک جمید مجید مقبل و عا
رب فی ضمن دعاء رسول علیه الصلوة و السلام کما تقبلی فی ضمن قبوله رضی الله تعالی عنه فاجری نهرا شاده و فتح باب علمه و ختم بهنده الغایة الخاصة و لده المتوسط الذی
قال فی حق خیر الامور و ساطعها و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم

وارد در بیان حال و تقریب بین مقال

یعنی بیان حال خود وقت ورود و احوال و تقریب و در و احوال که در آن وارد شده اوست گواه و کفی باشد شهادت که گاهی تمام دارد و یک دفع بر قلب وارد شده است که گویا یاد
و گاهی فقره فقره می آید چنانکه عبارت فراموش شده اند که یاد می آید و گاهی در شان راه که فقیر در آن ایام بطریق سیر هر طرف میگردید و آمد و رفت با کل ترک کرده بود تمام
مع رباعیات و روینمود و بنده در خانه آمده آزادی نوشت و گاهی در وقت و در گریه شدت کردی و گاهی حیرت رودادی و گاهی خنده بسیار آمدی و گاهی حزن و غم
غلبه نمودی و گاهی فرح و جاست و می شدی غرض که معالمتن بمن بود و بمن احوال من مقتضی ورود آن دارد که مناسبات بود و میشد و پاس خاطر کسی یا تعلیم دیگر یا تصنیف
کتاب ازین امور هیچ امر در آن زمان بخاطر نمیگذشت و عجب خلوت و انجمن در عین مجالس کثرت رویداد و گاهی در عالم تنهایی ظاهری هم این باجری روینمود و باز چون
بانیظرف متوجه میساختند استدعای برادر عزیز یادی آمد و ایشان میگفتم بنویسید ملافتی مرضی شایعین وارد شده که شما درخواست تسوید شرح رباعیات میگردید و ایشان از این
و ما هر دو برادر آن وارد نظر اقدس حضرت قبله کونین میگردانیدیم و انتخاب بسیار متاثر شده می شنیدند و در حق بنده ما و این رساله آنچه میفرمودند میفرمودند که بنده خود را آن
آنقدر غنایات نمیدانم از آنها آن الفاظ نماید غرض که کمال بنده نوازی بود و گاهی وقت شب که در سجده باب و رو می کشود و از غنایت و رحمت خاص چیره القاء می نمود
بلا تسوید و تحریر چند دارد و یادی ماند چنانچه پیش از تحریر حضور اقدس میخواند و بعد از آن اتفاق نوشتن می افتاد و همچنین شده شده چون کیصد و یازده وارد تحریر رسید
و کل انداختند که این رساله را بر همین تعداد ختم نمایم کیصد و ده عدد موافق اعداد اسم علی است و یک عدد برای آنکه ان الله و تر و حجب الو تر لیس بموجب حکم لعل آدم

الحکم شد و الملک شد لا اله الا الله و باید دانست که ترتیب آنها به دیگر ترتیب تقسیم و تاخیر و در دست و نه تقدم و تاخیر یکی از دیگری بحسب کیمت عبارت و کیفیت مطالب است
 هر چند بعضی وارد نسبت بعضی جمع و ارفع باشند خواندن و یاد کردن بعضی بعضی مورد حق بعضی انفع بود و آثار و الثواب یکی از دیگری اقوی و اجلی ظاهر و روشن گرد و لیکن
 این امور داخل در ترتیب پیشی و پس نیست و نمیتوان گفت که این اول است و این ثانی یا این از عالی است و این از دانی پس در ترتیب این مجموع هم
 دخل خویش نیست و هیچ وجه بطاهر گفتن علت پس و پیش نه بحسب مجاز و حقیقه و معنی و صورت موافق علم الهی که مالک و خداوند اینهمه گفتار است بظهور رسیده
 و محض بلا مداخله و مشارکت تجویزات و تدبیرات ظاهری بشری همیشه مجموعش مطابق لوح محفوظ حافظ حقیقی که ما خدا اینهمه اسرار است مسطور گردیده و لهنده الوجه
 در متن قید تعداد وارد اول و دوم و سوم نموده و الفاظ را زنده بیفانده و میفرموده اما چون آن معانی مطلقه غیر مقیده بقید زمانیه و مکانیه در تلفظ و کتابت آئینده از حضرت
 حج الجعجعه جدا گشته ممتاز از هم دیگر شدند و از لطافت خویش بکشفات قوت و کتابت رسیدند البتة که قبلیه و بعدیه باین اعتبار در مجموعه بهر ساینده و میتوان گفت
 که فلان وارد سابق از فلان وارد است و یا فلان وارد بعد از فلان وارد است و الحال همین قسم اول را بدرجه اول و ثانی را بر تبه ثانی باید نگاشت و در نقل عبارت
 این اصل نگاه باید داشت و لهنده در شرح قید شمار کرده آمد و بر هر وارد تعداد آن نوشته شد بالجمله رجوع بمطلب متن باید نمود و پرده از حقیقت حال و کیفیت اینها
 باید کشود رباعی در خلوت ماکه رشک صد سخن است با خویش زبان چو شمع گرم سخن است با عالم آئینه خانه است و ما را به هر سو که اشارت است با خویش تن سخن است و مراد
 از کمال خلوت که مضاف است بطرف اربعین و احدا جمیع انسانی است که شخص متکلم باشد و از صد انجمن تمام آفاق که پراز حقائق گوناگون است و در حضرت انسان آنچه در همه آفاق
 است حاصل است که انسان را عالم صغیر بگویند پس این حقیقت جامع محله انسانی را رشک اینهمه کیفیت مفصله آفاقیه است و زبان عبارت از قوت دراکه و نفس طاقه است
 که همیشه با خویش گرم گفتگو است و عالم را آئینه خانه برای آن تعبیر کرده که در آئینه خانه هر سوز صورت خویش نمایان و درین عالم هم غیر از تفصیل کمالات حقیقت محله انسانی پیدا
 نیست کما صرح به عرفاء پس هر طرف که اشارت میکنیم مشارالیه آنهم ایم و مراد از اشارت حرکات مطلقه انسانی است که شامل است حرکات نفسیه و خطرات قلبیه و کلمات لسانی
 و افعال جوارح را و این حرکات از دو حال خالی نیست نیک است یا بد و نیک و بدی آن عائد به جان شخص فاعل میشود چنانکه حق تعالی میفرماید من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فلنفسه
 کسیکه عمل نیک کرد پس برای ذات خود کرد و هر که بد کرد پس بر ذمه اوست از اینجا است که بر همه مومنان ظن نیک باید کرد و کسی را به حجت شرعی نباید رنجاند و حدیث
 نباید نمود و لب لغزیت نباید کشود و حق الوصع بر دامن نفع و خیر باید رسانید و خیر خواه عباد الله باید بود که اینهمه عود بسوی خود میکند و ضرر و نفع بخویش میرساند چشم خشم انکس
 اگر تقریر است بر خویش خورده گیر زیرا که اگر هیچ بیان نمیشد کسی بر چه چیز خورده گیری و ایراد میکرد و این مجال است که چنان سخن گفته شود که همه مردمان قبول آن نمایند چنان
 در حق کلام الله کفایت میکنند و اساطیر الاولین پس دیگر کلام چه رسد اما چون تائید الهی مدو میفرماید و مبدء فیاض القادر معانی حق میگوید از بند سخنی سر میزند که عقلا بر منصف
 و مردمان سلیم الطبع اقبال آن مینمایند و بعضی جاهل طبیعتان کج مزاج با کفار آن کوشتند و از بد باطنی خویش خرومشد و حسن آن مطالب تجاها و پوشتند و از ظاهر مخالفت جوشتند هرگز
 خلل در حقیقت آن کلام نمیکند فلا یحزنک توهم ان العلم بالیسرون و بالعلیون نیست بیان حقیقه تقریر و علامت بطلان آن آنست که اکثر عقلا با انصاف و عرفا بر بی خلل
 آنرا ثابت ندارند و معقول نفهمند پس انجین بیان سفسط و بیجانی است گوئی جاهلی بزعم خود آنرا درست دانند محل الثقات نیست سلامی باید کرد و جوابی نباید داد سلام علیکم
 لا ینفعی الجاهلین -

فائده

باید دانست که بعضی امور که شونی به باشند که بانکشاف باطن فیه میشوند عقل و فهم را در آن دخل نیست و از راه دلیل بر دیگر اثبات آن نمیتوان کرد لیکن عقل یقیناً بر کذب آن
 حکم نمیکند این امر علیحد است که جای گفتگو و بحث ندارد و عرفا چنین معاند نیز در پیش می افتد معتقدین را اقرار باید و دیگران را انکار هم نشاید و متا رونه علمی یری و اگر
 تحریر است بپای خود و بنحیر چه تا که تصنیف باقی است مصنف هم گویا زنده و در قید حیات است و پس از مردن هم از زبان خلق رها نشود چنانکه مجاز همین حال است

بیت پیش ازین گفته اند اهل سلف به عذر منصف قد استهتد به نفس الامر نیست هر یک بدی که می نگاریم گل و خالیست که برای خود می کاریم من لعل مثقال ذره خیر آید
 و من لعل مثقال ذره شر آید مراد از گل کلام نیک است که رنگینی عبارت و بوی معرفت داشته باشد و خودی حد فاته گل آید بود و برای ناظران باغ و بهار و باعث نفع
 و تفریح قلوب شود و سبب تقویت دماغ مردمان صاحب مغز گردد پس فیض چنین گل کاری تا که این گلشن آباد است جاری است و خیر آن باغبان عاید میگردد و ان شاء الله تعالی
 بجوش و قوت تمام بهار این چمن در باغ بهشت گل خواهد کرد و کیفیت ترقی تصنیف نیک آنجا معلوم خواهد شد که الیه یعود الکمال الطیب و العمل الصالح یرفعه و مقصود از خار کلام بدیست
 که خود بذاته هیچ و بویج بود و باعث آزار سخن فہمان شود و سبب باز ماندن از رقافتی سبیل السد گردد و چونک شبهاست موجب خلش ساده لوحان باشد و بر آید ضلالت گشت
 خاص عام شود و مورث مرض شکوک و تردیدات مومنین بود چنین سخن گفتن فی الحقیقت خار در راه خود کشتن است و تا که خراب بهمان است بے خاری باشد و ضرر بد قولان
 بمردمان نابینایان میرسد و شامت آن بهمان قائمان عود مینماید و آخر کار در روز خدایت شدت خواهد کرد پس هر یک بدی که هست عائد بخود است خدا شاهد است
 اگر کسی مخطوب باشد یا تفہیم دیگر منظر خدا را شاگرد گفتن قسم خوردن است برای صدق مطلب هم طرف لطف است برای استناد و توثیق که و شاید و مشهور باشد هم او است
 مشهور و هم او پس در دنیا عالم البتہ غیر بجز طوطی و طوطی باشد تفہیم دیگر چنان منظور بود **مصرع** ناخوشی تن گم ایم کرار هر بیری کنیم + وقتی که خود در بحر شهود و گم شده ایم
 و در نظر خویش نیست گشت ایم پس دیگران را بخودی چگونه رهبری نمایم و تہمت این امر بر ذمہ خود بچہ طور نہیں کہ انک لا تہدی لمن جہبت و لکن الہی ہدی من یشاء اگر درین دنیا
 رہنمائی است از طرف حق است و اگر امتیاز اعتبارات است ممتاز از بهمان علم مطلق است مادی حقیقی در صورت هدایت میفرماید و هر گرا میخواند از زندگان خویش منظر هدایت فہمائے
 چه من وجه کلام من این کلمات بسبیل اتفاقات بسوی رسیدہ و زیادہ تر باعث انفعال گردیدہ من کہ یکا اعتبار موموم چه ام و در حساب تعینات غیر متناہیہ کہ ام پس مثقال
 مراتب غیر محدودہ حضرت وجود ہستی این موجود مقید چه مقدار است و کلامی کہ ازین بندہ سرزدہ کجا و شمار لیکن عادت الہی ہمین تم جاسیت کہ در ہر وقت از زندگان ہر گرا میخواند
 بموجب خلق الانسان علم البیان چندی کا اظہار مطالب خود از دیگر و الاظہار صفت کلام موقوف گردد پس رضی بر رضای الہی باید بود و تعبت کسیکہ با حق بیان مشرف شدہ
 باید نمود کہ الذین یستعملون العقل فتبعون حسد اولئک الذین ہد ہم السد اولئک ہم اولو الالباب این کلمات دارد کہ بنا بر در و در قوم شدہ از راہ اتفاقات است ای سبب
 اتفاق چند امر عینی از راہ اتفاق روح با جسد کہ نفس طاقہ بے توسط زبان نمیتواند کہ بیان مطالب نماید فقط زبان ہم بے تصرف نفس طاقہ بکلام نمی آید و ہم از راہ اتفاق علم
 باطن است با علم ظاہر کہ نہ فقط بعلم ظاہر قوت و کمال اظہار مینماید و نہ تنہا از علم باطن قدرت بیان حاصل می آید و ہم از راہ اتفاق رب است با عبد چہ رب کہ تعین و جہی نیست
 کاتب است و عبد کہ تعین مکانی است بشاہ قلم است نہ فقط از قلم نقش بوجود می آید و نہ تنہا از کاتب مہو می نماید **لولاہ** و لولا ناہ لما کان الذی کان + حدیث قدسی
 اجبت ان اعرف فخلقت الخلق مشرایی یعنی است پس تشوید این مطالب کہ در اصل فعل حضرت و جب است و انفعال حقیقہ ممکنہ کہ این فعل را قبول کرده اگر چہ پیش از ظہور ہم
 در عالم باطن بالقوہ مقتضی انفعال ذاتی من ممکن بود لیکن الحال کہ در خارج ہم مہو نمودہ زیادہ تر باعث انفعال گشتہ کہ از قوہ بفعل آیدہ و کلمہ انفعال بمعنی شرم و حیاض و جہ
 و تصور خود طرف لطف دار و اچون تش و احراق ناچار آب و احراق بے اختیار آخر شعلہ نطق سر برافروشت و زبان را خاموش ندشت موجودات عالم تمام ہا
 مظاہر اسماء الہیہند و ہر موجود منظر یک اسم خاص است و چون کہ تعطل در اسماء الہیہ جائز نیست ہر زبان ہر کہ منظر ہر اسم است بے اختیار از دہو و آن معنی میشود و انبار علیہم السلام
 و اولیا و عرفا کہ مظاہر اسم ہادی اند بطبع و اظہار امر حق و دعوت الی اللہ و بیان امور ہدایت مصروف می ہستند و اگر چہ میدانند کہ سوء علیہم اند و ہم ام لم تنذر ہم لا یومنون
 اما ایشان را بانکار و اقرار کہے کا نیست و منظور جز رضای پروردگار نہ آنچہ کار ایشان است مینمایند و غرضی بخلق ندارند ہذا حق تعالی فرمودہ قل لا اسئلكم علیہم اجر
 ان اجری الاعلی عند رب العالمین پس تعین من ہم کہ مناسبت باین امر و دشت ہر چہ او تعالی نویسانند نگاشت ہر شخص در شوق چیزے کہ هست ناچار است و ہر
 آدمی بحال خویش گرفتار کنون ہر سخن کہ هست با خویش است و ہر سبب نصیحت تکمیل بر دل ریش زیرا کہ بموجب لنا اعمالنا و کم اعمالکم ہر کس را کہ معاملہ با خویش
 است و نیکی و بدی خود خود را در پیش کما لیس اصلاح خود فرض بالذات است و اصلاح دیگران در ضمن اصلاح خویش فرض بالتبع کہ نہایت کمال در تکمیل است

لهذا حدیث آمده الدین النصیحة وچنانکه وجوب وجود بالذات برای اجتناب است و ضمن آن وجوب بالغیر نصیب جودات مکنه و عدالت و عبیت پروری سلطان الایمان موجب خیریت سلطنت اوست و در ضمن آن باعث خیریت رعایا همچنین مرشدان را از تربیت مسترشدان اول منظور تربیت خودست و ثانیاً در ضمن آن تربیت ایشان پس چون معامله چنین می باشد هر چند نصیحتی که ب دیگران کرده می آید و هر سخن تربیت که بمردمان گفته میشود فی الحقیقه باخویش است و هر تنبیه که بتوابعان نمود میشود تنبیه آن بر دل ایشان خود پیش می آید بازید قدس سره فرماید سی سال است من با حق سخن میگویم خلق پندار که با ما میگویند ایشان اهل اسد بودند جز بحق سخن نمیگویند این بنده گنگار که بقید خودی گرفتار است همیشه باخویش بحرف و گفتار سلطان العارفین علیه الرحمة این کلمه لجان تجلی صفاتی فرموده اگر چه رتبه اش ازین بلندتر است و هر چند کورین حالت و شهود عارفان اصفاً تمام عالم منسوب بطریق حق مینماید و هر سو مشاهد کلمات او میکند اما باکل ذوات الاشیاء از نظیر بصیرت مخفی نمی شوند و زوال عین میسر نمیکند و چنانکه از کلام مذکور شعور بوجود خویش و وجود حق و وجود خلق ظاهر است و بنده که خود را با خود سخن گفته مراد از آن حالت تجلی مصطلح است که در مقام ماسوی را ذاتاً و صفه فنا و نظر شهود می باشد و بالکلیه زوال عین و اثر حاصل میشود و همان یک وجود که موجود است باقی میماند و درین وقت آن عارف که باقی با اوست خواه تعبیر از آن بلفظ من کند خواه بکلمه او راجع بیک مرتبه است اما هیچ اینچنین اشارت مختلفه که مشعر از دویست درین موطن نیست فافهم و حقیقه تجلی ذاتی و صفاتی و فعلی و آثار و الی آخر آنهمه در شرح وارد و دیت و تجلی مسمی ببقاء الله تفصیل منکشف خواهد گردید و بمطالع خواهد رسید و منظور از لفظ همیشه متعلقاً و دوام ان مقام نزول تام است که بمنزله عرض لازم مرتبه حقیقه بندگی و باقیه امکانه است و محتجج الانفکاک است تغییر و تبدل حالات عروج باز آن راه نمی یابد بخلاف آنچه آن حالات و کیفیات عروجیه چون اعراض مفارقات اندک نسبت بعض دوام داشته باشد نذایطیته الزوال بوده عرصه تالینی سال یکم و زیاد از آن کشته خواهد سر لایحه الزوال بودند محمل اعتبار و قابل استقرار نیستند و از اینجا نباید فهمید که بنده ازین بیان مزیه رتبه خود بران بزرگ که سلطان عارفان است اراده کرده استغفر الله من ذلک برای رفع همین توهم در متن بحسن ادب تقریر اینمعنی نموده و بالا در شرح هم گفته که رتبه ایشان ازین بلند است لیکن این سخن در حالت تجلی صفاتی بود و اگر در ویش از همه مخلوقات کمتر ندانند معرفت حق تعالی بر او حرام است چه جای آنکه خیال همسری و فریته با بزرگی که در سلسله نقشبندیه از پیران است محظوظ شود اللهم احفظنا من شرور المقرضین و ثبت کلامنا بالشواهد و البراهین -

فائده در شناخت کیفیت هر یک کلام و دریافت حقیقت اهل هر مقام

عرفا و اولیا هر چه میفرمایند مناسب است و حالت می باشد ظاهر بیان نا فهم چون یک کلمه میشوند یا از یک جا تصانیف ایشان را می بینند آنرا کنند میگردانند و حقیقت آن شخص تا به آگاه میشوند چون در کلام بعضی آیت ناسخ است و بعضی منسوخ و در احادیث نیز اختلافات کلمات و معانی و قشده که گاهی بیک امر حضرت پیغمبر علیه السلام امر فرموده و گاهی از آن نهی نموده و گاهی در بیان یک امر بسبب اختلاف استعداد سامعان تعییرات مختلفه کرده پس اگر در کلام اولیا هم ازین قسم چیز ظاهر شود و اختلاف در سخن همان یک شخص هم که قائل بر دو کلمه مختلفه بود مفهوم گردد و حمل بر اختلاف اوقات و کیفیات باید کرد و هر کلمه را که دلالت بر معنی مینماید ناشی از همان مرتبه یا بعضی از ابتدای حالات است و بعضی از انتهای مقامات و بزرگانی را که حقیقه و اکلیته و اتمیته رتبه ایشان ثابت است تفاوت پستی و بلندی یک کلمه نیست و اینست فحشیه اگر آنکه تفاوت کلی در مطالب ظاهر شود و سر سر محارف یک شخص فرو تر باشد و تحقیقات یک شخص بلند تر بود و این را می فهمد کسی که می فهمد پس چنانچه فرق در مرتبه کلام ایشان است همان قدر فرق در مرتبه و مقام ایشان است که فضلنا بهم علی بعضی حقیقت کلام دیگران شود یا نشود و فرق مراتب آنها ظاهر گردد و اما خود همیشه مقرر قصور خویش باید بود و دام استدعای قوت نسبت مع الله باید نمود و بذل و افتقار تمام باید گفت که الهی این مجوس زندان خود را بران و عبودیت و شهود خویش مشرف گردان این تمنای ناشی از مقام عبودیت و فرق بلجج است که مرتبه نزول تام است و درین موطن در عین امتیاز حالت اتحاد است چنانکه در استدعای ربانی از خود باز تمنای حضور و خویش کرده و کلمه خویش در متن محمل بهر دو طرف بلطف و اتم شده اللهم فی عود یک منک رباعی از فیض تو هر خرابه معمور آمد و در لطف تو هر غمزه مسرور آمد

بخت سببش خست ز عالم کبریت ۴ هر سايه زير سايه نور آمد و فیض که مضاف به نسبت بطرف مشتوق حقیقی که مخاطب حاضرست و همه وقت جلوه هر مراد از ان فیض وجودی است از خرابه مایات امکانیه و از محو آمدن آباد شدن و موجود گشتن و از لطف هدایت عرفانی و از غنوه دل طالب و از بخت سیده میهنه و مرجع ضمیرین بسیار است که معبر مایات موجوده است و ضمناً قبل الذکر مطلقاً و عمده و غیر عمده بالاتفاق و محاورات فارسیه دست و شائع است و از هر سايه مایه و از سايه نور وجودی که تزلزل ذات الوجود است پس معنی آن شد که از فیض وجودی تو خرابه مایات امکانیه آباد شد و موجود گشت و هدایت تو بر نهانی عرفان و شهود دل طالبان تو را مسرور خست زیرا که سینه بختی عدیمه از حقائق ممکنه رفت و قیام که در زیر پر تو نور و جوب حضرت وجود آمدند و الله بکل شیء محیط -

هوالتبار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نور العالم بنور الاجاد وفضل البعض على البعض من العباد والصلوة والسلام على من نور من نور خلق من نوره وكان نبياً وروم بين الماء والطين قبل ظهوره وعلى آله الطاهرين وصحابه الراشدين اما بعد فهذا الورد الثاني هو المسمى بنور من النور ونا السد وایا کم بنور شهوده کما او جاد وایا کم بنور وجوده فالبصار هذا النور السطی بعین البصيرة مشاهد ورویه ذاک بنور المحيط بعین البصارة موجهة فانما تولوا فثم وجه الله فالنور عبارة عن المرتبة التي هي مشار النور و تكون علته ایجا و الموجودات و هذه مرتبة الصفیة للوجود و دون صفاته السبعة و عبرت عند العلماء بالکون و هذا النور مرجع الارادة لظاهر المکنونات و ایجا و بالان القدرة التي هي منشأ هذه النورية التي تقضي الایجا و بنفسها فقط بسوا الفضل و التکرک فیها و النور عبارة عن المرتبة التي هي الامر المتزعم و سمي بالخارج کونها موطن الموجودات الخارجية و هي مرتبة ظاهر الوجود باعتبار جمع المایه مع تشخص مع امتیازها کما ان حیثیة عینیه المایه و تشخص الوجود بلحاظ عدم امتیازها مرتبة باطن الوجود فکشف علی الکیفیت منشأ هذه النورية تجلیات الفعلیة و بمواجهته الظهوریه آیات الباطن فی الاتفاق و فی نفسهم حتی تبین لهم انه الحق سبحانه من نور الانوار و مدرک الابصار مع انه لا تدرك الابصار و هو اللطیف الخیر -

وارد در بیان کرمیه السد نور السموات والارض

بیان این آیه کرمیه هم موافق طور اهل ظاهر و هم مطابق بهی اهل حقیقت و شرح و متن کرده می آید و آیه کرمیه قرآنی را فقط کرمیه هم بسبب شهرت این لفظ میگویند و اکثر جا در کلام آمده باید دانست نور حق ملاقات عبادت از وجود مطلق است که محیط همه شیا است و چنانچه در ظاهر این نور صافی سبب پیدایی و نمایش مبصرات می باشد همچنین در حقیقت همان نور حقیقی است که باعث ظهور اینهمه موجودات شده و آن معنی مطلق درین مراتب مقیدات بحسب حیثیات و اعتبارات ظاهر گردیده چنانچه مراد ازین مثال بیان همین مراتب اعتباریه است که حق تعالی درین آیه بفرماید مثل نوره که شکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کانه کوكب درى یوقد من شجرة مباركة زیونیه لا شریقه و لا غربیه یکا و زیتها یضی و یلوم تمسسه نار نور علی نور پیدای السد النور من لیا و یضرب السبب الامثال للناس من السد کب کل شیء علیم و بدانکه حق سبحانه درین آیه کرمیه ازین استعارات و امثله آنچه اراده کرده مراد همان است و هو علم براده و انما نحن نمثون به و نقول انما به کل من عند ربنا اما آنچه حسب طایفه بشریه اولیات این بفرماید صرعه آید نیست که مراد از کلمه نور وجود علم است و از شکوة مراتب عقول است که مجردات مفارقات اند و از مصباح مراتب نفوس مجرده که مقارنات اند و این عقول و نفوس مدرک کلیات اند و بذوات خود و مدرک جزئیات بسبب این چنانچه حواس آلات نفوس اند برای کتب علم جزئیات همچنین نفوس آلات عقول اند برای کتب علم جزئیات که حاصل است نفوس بالآلات حیثیه و از زجاجة مراتب فلاک که از موجودات مادیه اند مناسبتی فی اجرام فلکی و صفای جسم زجاجی و از کوكب درى مراتب نجوم که منور به تنویر حق اند و از راه بودن کوكب در شخن فلاک شم و حق تعالی کوكب جدا از فلاک و التفکر و ضمیر راجع بطرف زجاجة گفت کانه کوكب درى و از شجرة مبارکه منظور مجموع عالم است از همه علویات و سفلیات زیرا که کوكب متعلقات اند بعلویات که افلاک باشند باعتبار تشخصات خود و بسفلیات که عناصر و موالید بوند بلحاظ تاثرات خویش

وصفت شجره مبارکه و قد شده از راه بركت تكثير و ظهور كثر است كه با انواع متكثره و زياد مختلفه ظاهر شده و تعمير كرده شد اين شجره بزرگترين مناسبت به سران قیص است
 درین عالم و سران دهنیه در درخت زیتون و اندودین برای اشتعال شعله و مراد از نفی اضافه شرقیه و غربیه ازین شجره كه مجموع عالم بود از روی کلیه و مجموعیه عالم است
 و شك نیست كه مجموعیه عالم نه شرقی است و نه غربی بلكه شرق و غرب اجهات موجوده فی العالم است و مراد از منسب نافی شركت حقائق ممكنه است باو تعالی در وجود
 فی الحقیقه زیرا كه چنانچه آتش و ظاهر شرک نور در روشنی متوهم میشود و معلوم میگردد كه بذات خود روشن است و حال آنكه چنین نیست بلكه نور روشن است و قابل
 نوریت را بسبب لطافت جسم خود و نور نور است و باز از اینچنین دریادی الایم مفهم میشود و متوهم میگردد كه این موجودات وجودات اندكما زعم البعض و ليس الامر كذلك
 بل الوجود وجود لا موجود سواه اما الحقائق الموجوده مرایا للوجود الذي ظهر فيها بل هذه المظهرية ايضا منسوبة به نور علی نور پیدی الدنوره من شیار پس النور اسم وجود حق است
 بحیثیه اطلاقه ظهور و نظره و جلاله و فاعلیه و دیگر موجودات و لهذا مضاف بطرف سموات و ارض شده و منظور اکثر آیات از اطلاق سموات و ارض مجموع
 کائنات میباشد و تفسیر کردن نور بنور مخصوص همین یک جانب صافی میشود و از همین جهت اینمعنی را منسوب باصل ظاهر و ارباب قشر گردانند کما بجای رباعی
 كه شمس و قمر نور سماوات ارض است و خورشید و قمر نور سماوات ارض است و در عرصه خلق ظلمت غیر گجاست و الا اگر نور سماوات ارض است و مراد از شمس و قمر النور عقول
 و نفوس است كه تاثیر و تصرف در عالم دارند و هم این مبر و ماه ظاهری كه باعتبار ظاهر روشن کننده عالم اند و از نور نور وجودی و از سماوات علویات و از ارض جوامع سفلیات
 و از خورشید و قمرین و جب تعالی و از عرصه خلق مرتبه مكانات موجوده و از ظلمت عدیه و از غیر عدم پس معنی آن شده كه این عقول و نفوس و مبر و ماه كه خود محتاج وجودند
 كه موجود كننده علویات و سفلیات اند و وجود و جب تعالی است كه اینها را در ضمن وجوب خویش گرفتند و وجود آورده است و در مرتبه مكانات موجوده كه تلبس بلباس
 وجود اند عدیه عدم كه مغایر وجود است كجاست صدان لایحتمال اگر این كلام را باور میدارید كه الدنور آسمانها و زمین است قال الدنور و تعالی الدنور السموات
 و الارض صاحب كتاب ف تفسیر این كرمیه نگاشته است ای منور السموات و الارض مصنف احياء العلوم علیه الرحمة و توصیف تاویل مرقوم گفته كه در علماء قشر خوب نوشته
 است جابر الدنور خشری كه از جماعه متزله است و مصنف كتاب ف تفسیر این آیه مراد از نور نور اسم فاعل داشته یعنی حق تعالی روشن كننده آسمانها و زمین است نه
 روشنی آنها و اینمعنی هم باعتبار ظاهر درست است و گویند كه مصنف كتاب ف چون كتاب خود را پیش محقق بمعرض خود كه حجة الاسلام محمد غزالی باشد رحمه الله علیه برد
 ایشان اتفاقا چون كتاب كردند همین آیه برآمد معنی آنرا دیده گفتند كه در علماء قشر خوب نوشته اما خود هم موافق مذاق ارباب لب كه اولوالالباب اند هیچ بیان نكردند
 چون حق سبحان این فقیر را علم الدنور خود بر مانی الضمیر ایشان مطلع ساخت بنده تصریح آن پر دخت بهر حال اعنی قطع نظرا گفته و نوشته ایشان كه ممل و ملتوی گزشته
 و قطع نظرا تخصیص كل ام موضع مخصوص قطع نظرا اضافه امری مقرر قوم است و نزد محققین اینمعنی ثابت است كه نور ف حد ذاته و علم و وجود ظاهر و نه نظر غیره است
 و همین تعریف برین مرتبه صادق است یعنی نور است كه اول خود ظاهر بالذات و روشن بذات خویش باشد و ثانیاً و ضمن ظهور خویش روشن و ظاهر كننده غیر
 خود و نماینده دیگر چیزها بالتبع بود و اینچنین علم هم خود دانست است و باعث دانستن دیگر معلومات است و وجود نیز خود هستی است و هست كننده دیگر موجودات پس
 بحساب این تعریف هر سه مراتب درج نور اند و قاعده کلیه است كه هر چه در تعریف واحد باشد متفق الحقیقه است چون زید و عمر و كه همان حیوان ناطق اند پس بحساب
 وحدت تعریف این هر سه مراتب اتفاق دارند و اینهمه درجات نور اند و وجود هم نور است و علم هم نور است و نور هم نور مرتبه نور درجه نازل علم است و علم مرتبه نازل وجود و
 مرتبه نور وجود اعلی در همه مراتب نور است زیرا كه علم نور از افراد وجود اند و وجود محیط اینها و مرتبه نور علم از مرتبه نور شهودی ارفع است زیرا كه نور مبصر حسی است
 و علم مبصر حسی نیست لذا قال الدنور و جل فی آخر هذه الآية نور علی نور و گویا این لفظ تصریح همین مراتب است و بلند نور منظور است و اگر چه فی الحقیقه اینهمه النور النور الی
 اما لفظ امتیاز اعتبارات نور وجود را كه اعلی از همه است بخود اضافه كرده و گفته پیدی الدنوره من شیار یعنی راه مینماید حق بسوی آن وجود مطلق هر گاه میخواهد
 از بندگان خود و از گزقای اعتبارات مقیده برمی آرد بالجمله و مرتبه اولی ای بمعنی لازم یعنی با اعتبار ظاهر بنفیه كه روشن بودن معنی لازم است نور كه روشنی است

و نور بالکسر اسم فاعل است و نور بالفتح که هم مفعول است این هر سه اعتبار متحد و یکست و در یک مرتبه صادق می آیند و همان یک ذات نور است که خود روشنی است و خود روشن کننده خویش است و خود روشن کرده شده خود است و همین قسم علم و معلوم لحاظ این مرتبه خود دانست است و خود داننده خویش است و خود دانسته شده خود است چنانچه در حالت علم اعلم می باشد و همچنین وجود و موجود و غیر یک که خودستی است بمعنی ذات الوجود که مرتبه بشرط است و خود هست کننده خویش است بحیثیت مابه الوجودیه و منشأ انشراح بودن و خود هست کرده شده خود است بلحاظ معنی مصدری که مقتضی کون حصول است و درین موطن الوجود موجود گفته میشود و بدانکه باعتبار معنی اول حمل درین مراتب سگانه که عین یکدیگر اند محلاً بالمواطاة کرده می آید پس اگر باین معنی لازم لفظ نور که در آیه کریمه وارد است حمل از روی مواطاة نموده شود یعنی چنانچه لفظاً واقف شده همان قسم معنای هم را در داشته آید معنی آن میشود که الله تعالی نور و روشنی آسمانها و زمین است و درین مظاهر نیست ظاهراً و هویدا مگر ظهور و روشن بیدانست مگر نور او کما قال جل علی الله نور السموات و الارض فهو الاقل و الآخر و الظاهر و الباطن و موهل شیء علیهم و در مرتبه ثانیة ای معنی متحد است یعنی بلحاظ حیثیت منظر غیره که روشن کردن معنی متعدی است و مفعول این خواهد بود هر یک از مراتب که مصدر و فاعل مفعول باشد ممتاز و امتحان که هر واحد مفهوم علیحد و مایه حلیه جدا دارد و علم و معلوم و وجود و موجود و نور و منور و منور هر سه جدا و ممتاز مثل شعله شمع که روشن کننده خانه است خود یک چیز است و نور آن شعله چیز است و دیگر خانه که روشن کرده شده است چیز دیگر است و زید که عالم است خود یک چیز است و علم که صفت اوست چیز دیگر است و عمر که معلوم زید است چیز است و دیگر مصنف کتاب که موجود آن کتاب است خود یک چیز است و کتاب که موجود کرده و تصنیف کرده اوست چیز دیگر است و وجود آن کتاب صاحب کتاب معنی دیگر است پس اگر لفظ نور را در آیه باین معنی متعدی تفسیر کرده شود و حمل منhak محلاً اشتقاقاً حمل اشتقاقی است و منظور از کلمه نور اسم فاعل است که منور باشد فهو نور السموات و الارض معنی آنست که او تعالی روشن کننده و ظاهر نماینده آسمان و زمین است فافهم ما کتب صاحب الکشاف و ما اراده حجة الاسلام مصنف الاحیاء چون این هر دو معنی بوضوح انجا میدویند و فرق معنی لب نشر علوم گردید مفهوم گشت که غالباً مراد حجة الاسلام علیه الرحمة که از اولوالباب است معنی اول بود که بموجب حمل مواطاة است و صاحب کشف که از علماء نشر است معنی ثانی نوشته و حمل بالاشتقاق نموده و الله اعلم بحقیقه کلامه و محمد غزالی علیه الرحمة هر چند در علم ظاهر از فحول علماء و ثقات اما چون نظر کشفی که سر داده میشود در علم باطن چندان از اهل تقرب چنانچه دیگر اولیا و اکمل گذشته اند بنظر نمی آید که یک نسبت ضعیفه ولایت دارد و الغیب عند الله

تنبیه

باید دانست که این هر دو معنی که جاری اند نوشته و محمد غزالی اراده کرده بیک اعتبار معنی لب است و بیک لحاظ معنی نشر زیرا که ظاهر و باطن عین یکدیگر است و امتیاز نیست در اینها مگر اعتبار و امتیاز و اعتبار من جمله نشر است که متفرع است بر ذات پس مرتبه باطن که چون مرتبه ظاهر بیش از اعتباری نیست نیز در نشر است و معنی آن هم معنی نشر است و چون یک حقیقت مطلقه در مراتب ظاهر و باطن جلوه گریست و موجود نیست مگر همان یکا مگر که وجود است پس باین اعتبار مرتبه ظاهر هم محسوب در مرتبه حقیقه است و معنی آن هم معنی لب است و اگر امتیاز ظاهر و باطن با هم دیگر مقابل کرده گوئیم که یک معنی لب است و یک معنی نشر اینهم درست است فقط حاصل آنکه اگر چشم بصیرت پیدا کنی دریابی که هیچ ذره از ذرات عالم محروم از نور حقیقت که آفتاب عالم تاب است نیست یعنی انکشاف این حقیقت از علم ظاهر پس معنی شود تا که تصفیه قلب حاصل نگردد بصیرت فیض صحبت اصل الهی نیند دل را اول صاف باید نمود و بعد از آن از هر طرف همان یک ظهور تجلی خواهد فرمود و باب مشاهد فائنا تولوا فثم وجه الله خواهد شد و ترا از بهستی تو خواهد بود و **استعاره** ذره را که در دوری و سوزش مجهری آفتاب پیدا شد از سزا قدم تاها میقرار گردیده در تجوی رب خویش و خالق خود که از نمود وجود ذره است گرم گردید و اعراض از جمیع مادیات قباب گزید چون در ذره انجمن طلب پیدا شد او را در سلک طالبین و ساکنین شمسی منسلک میگردانند و در زمره فاضلین الی الشمس میشمرد و طالب و جوایب آفتاب نمهند و در مقام چون این ذره در هوای محبت آفتاب عروجی خواهد نمود و بطرف اوجوبی خواهد فرمود و اینجا چون عشق او قوت خواهد گرفت و محبت او کمال پیدا خواهد کرد و از فرط شوق و غلبه فوق ظهور وجود خود بلکه جمیع اشیا از جناب آفتاب خواهد دید

و ظهور تمام عالم از آن تیر عظم خواهد فهمید و در همه جا بمشاهده ظهور شمس خواهد رسید لا علاج لغزها خواهد کشید که همه از دست و پید نیست جز جلوه دوست و هیچ ذره را پوشید
از و نخواهد دید و بگوشش دل خواهد شنید که مایه غیب عن سبک من متعال ذره فی الارض و لانی السماء درین حال او را در جماعه مجبین و عاشقین خورشیدی دخیل مینمایند و وقت
از تجلی فعلی آفتاب میفرمایند و بر او درازة سیر آفاقی میکشایند درین مقام لفظ محبت و ولایت آفتاب بر او درست می آید و چونکه نظرش از کثرت بوحدت میگردد
یعنی که بر خود می آید و در مقام چون بحقیقت خود میرسد و تمام در خود ظهور آن نور می بیند بلکه وجود خود همان نور را می یابد و عین خویش می شناسد درین وقت غلظه و شورانا شمس
بر می دارد و علم همه دوست می افزاید که ای درگان دریا بید که عین آفتابید دوری و بعد کجاست و قرب و وصل کجاست و عین ماست مایم که آفتابیم و مایم که عین خنجام
اینجه کثرت ما و من که می بینید بموجب تمانر علمی که اعیان ثابته باشد ذات آفتاب ظهور نموده تمیز علمی تفصیل پیدا کرده است در مقام این ذره را وصل بحقیقت خود
میگویند و پابند سیر نفسی میدانند و سرگردان در خویش میخوانند که بیرون خودش گزرگاه نیست چنانچه از حال انجمن ذره خیر داده اند که گفته اند ذره گرینیک
در پس بد بود اگر چه عین تکی زنده در خود بود و در خیال بر هر ذره که غایت بی غایت شمس تبصق آن وسط که در میان درگان و آفتاب است در رسد او را ازین مقام
خودی خودش خواهد آورد که ای کوته اندیش بند خویش این مقام حقیقت تست که بدان رسیدی نه آنکه عین آفتاب گردیدی که برین حقیقت تو پرتوی از نور وجود که ظل آسمان
آفتابی باشد که یک اسم آفتاب نورست تا فیه است آن پرتو آفتاب حقیقی تصور نخواهی نمود که رتبه آن بر تو تحت عرش آفتابی است که عبارت از ضو و مقتضا و شمس است
پس چون بحقیقت خود رسیدی و از ابدان ظل تجلی دیدی در پس عکس اسمای حسنی بنمائی لیکن تو چکنی که بسیاری از درگان در راه آفتاب در پس جا بند مانده اند الا ماشاء ربک
چنانچه از حال آنجا عین بیت خبر میدهند آن خیالاتی که دام و لیاست و عکس مریویان بتان خداست حالا از فضل کرم شمس ازین در ط خودی خود بر آ و فنا کلی
حاصل نام خویش را ذره آن آفتاب دریاب و از رتبه و درگی مرتب و همیشه بر سبیل دوام آن آفتاب حاضر و ناظر و تجلی بر خویش بدان که هر حکم اینا کنیم بلکه خود را در نور حضور او
آنچنان کم کن که نه از تو نام مانده نشان تو مباش اصل کمال نیست و پس در در و در و کم شود وصال نیست و پس و انجمن حالت را قرب و معیت و حضور و شهود
و وجود و مشاهده و وصول با آفتاب میگویند و این معامله را او ای نفس و آفاق میدانند قرب نه بالا و پستی رفتن است و قرب او از قید هستی رستن است
خوشتتر آن باشد که سر دلبران گفته آید و حدیث دیگران نه ششم نه شب پرتم که حدیث خواب گویم و چون غلام آفتابم همه آفتاب گویم و رباعی هستی و عدم
میخانه اوست و امکان و وجوب مست پمانه اوست و چشم دل تو اگر حقیقت بین است و هر ذره خلق روزن خانه اوست و منظور از هستی وجود اعتبار است و از عدم علم
اعتباری زیرا که بر وجود صرف و عدم محبت من حیث هو و چیزی حکم کرده نمیشود و از خراب شدن مقید و تقید شدن و از میخانه شمول و احاطه حضرت اطلاق و از کلمه او وجود مطلق
یا از هستی مرتبه بشرطی و از عدم مرتبه بشرط لاشی و از لفظ و مرتبه بشرط و از امکان حقائق ممکنه و از وجوب مراتب تعینات اسما و صفات الهیه از مست شدن کیفیت
خاص گشتن و از پمانه تعین مخصوص و از چشم دل نور عرفانی و از حقیقت بینی دریافتن امری که او هم و از ذرات خلق مقیدات کونیه و از روزن افاضه نور وجود و از
خانه شخص مفیض حقیقی حاصل آنکه وجود اعتباری و عدم اعتباری و مرتبه بشرط و مرتبه بشرط لا مقید نسبت شمول و احاطه اطلاق وجود مطلق شده اند و اینهمه تعینات
از مرتبه الیقین ظهور نموده اند و حقائق موجودات ممکنه و مراتب وجوبیه اسما و صفات و شیوات ذاتیه و سحانه باشند کیفیت کیفیت خاص تضمین و توسط یقین واحد ذاتی
و حقیقتی گشته اند و بسبب اوطا هر گردیده اند پس اگر تو تود یا بنده حقیقت که هستی درمی یابی که هر مقید از مقیدات کونیه را افاضه حضرت وجود و از
شخص مفیض حقیقی یا خود و در خود دارد و سد مانی آسمان و فی الارض و الی الله ترجع الامور -

هو الکتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هو خالق ذوات الحقائق و خالق جبات الدقائق والصلاة والسلام على من هو حقيقة اليقين الاول و شخصه الكمل الافضل و على آله الكاملين و صحابه النفايين

در حقیقت

اما بعد از هذا الوارد ثالث هو ان حقيقة الحقائق او صلنا الله واياكم بحقيقة التحقيق وارنا واياكم حقائق الاشياء كما هي في نفس الامر اي كما يكون الشيء في حد نفسه بتقدير الوجود
 وهو محدد وكل الاشياء ومقدرات تلك حدودها فلا تعدوها ومن يتعد حدودها فلنك هم الظالمون فحد الوجودات بالاعتبارات والاضافات وكل موجود اضافي محدد
 بحد اعتباري من جميع الجهات كما ان الجسم منقسم بالابعاد الثلاثة وله جنس طبيعي الا ان من الاجسام بالاجسام حاوي عليه بما من سطح باطنه سطح ظاهر هذا الجسم المحوي فله
 كما فلاك ثمانية وليس عليه الفوق فله جنس لا مكان كفلاك الذي هو محدد الجهات فهكذا جميع الموجودات الكونية مرتبة بعد مرتبة على تفاوت الدرجات في
 مقام مخصوص اضافي ومكان معين اعتباري ولحق الذي ليس في مكان والمحقة الحد الامتياز من جانب الفوق وامتياز من الموجودات الممكنة باعتبار جانب التحت
 هو في مرتبة الاثنين وحيث الاطلاق بيان واستقارة وان كان ذاتا وحقيقة وراء الوراثة ثم وراء الوراثة ليس الوجود المنتهي وان الى كمال المنتهي وعلم ان حقيقة حقائق الاشياء هي معرفة
 حدودها وسموها لان جميع الاشياء منحصرة في نوعين مركبات وبساط فمعرفة حقائق الاشياء والمركبة موقوفة على معرفة الاشياء التي هي مركبة منها مثلاً اذا قيل بحقيقة
 الطين فيقال ما ودراب مختلطان وكذلك السجدين خل وعسل منزجان وكذلك يعرف كل شيء مركب مؤلف واما الاشياء البسيطة فتعرف حقائقها بمعرفة الصفات و
 النوت المختصة بها مثلاً اذا قيل العقل فيقال جوهر مجرد مركب للكليات غير متعلق بجسم وكذلك النفس الناطقة جوهر مجرد مركب للكليات والجزئيات وله تعلق التبرير والتصرف
 بالجسم وعلى هذا القياس فحقيقة الشيء هو المعنى الذي يمكن ان يعلم او يخبر عنه وحقيقة الموجود هو الامر الذي وجده احد الحواس الخمس او تصوره الوهم او دل عليه الدليل
 والوجود يسمى ليس والعدم يسمى ليس -

وارد در بيان وجود اعيان

وجود كمعنى هتي است من حيث هو هو مراد از ان حاصل بالمصدر دارند و نشا انتزاع و بالوجودية هم ميگویند و اين مرتبه بمراد از جميع نسبت اعتبارات ايجابيه سلبيه
 اگر چه همه اضافات هم منسوب جزو نيستند زيرا كه اگر فقط سلب اعتبارات را منظور دارند مقيد بمعنی سلبی شود كه مرتبه بشرط لا شيء است و اگر تنها ايجاب اضافات
 كنند مخصص بمعنی ايجابي گردد كه مرتبه بشرط لا شيء است و نه چنانست بلكه است كه شامل جملة تعريفات است و است كه بمراد از همه توصيفات است بس لمجاظ
 يك اعتبار از معنی ايجابي و سلبی بمراد از همه است و باعتبار بلاخطه مجموع شامل جمله و همين مرتبه را مرتبه بلاشرط لا شيء و مرتبه بلاشرط ميخوانند و الاعتبار با امتياز
 عن شيء بلاخطه و بالوجود خارج عن ذلك شيء بل هو حيثية من حيثية تعريف الذهن غير تيه عن ذلك شيء في المفهومية و عينية في الوجودية فالوجود الكلي هو الوجودية
 بمنزلة ذات لا شيء و الموجودات كلها اعتبارات و اضافات تعريفية و تضاف اليه و تميز عنه و تتحد به و ان كان هو مستغنيا عن جميع نسب و هم لفظ وجود اطلاق کرده
 ع آيد بر وجود ظلي كه بمعنی مصدری و كون و حصول است و امر متزاع نیز همین است كه انتزاع کرده ميشود از همان نشا انتزاع پس هر معنی را در عبارات مناسب
 آن مقام عمل بايد نمود و خلط بحث بايد فرمود فافهم الان فيك في كثير من المواقف و اعيان جميع عين است كه بمعنی حقيقت آمده و در اصطلاح صوفيه آنرا حقائق موجودات
 و صور عليه و اعيان ثمانية و مرتبه واحدة ميخوانند و حكما ما هيات ميگویند فاحقائق مفاتيح للكنز الخفي الذي اذا احب ان يعرف فخلق الخلق فما ظهر في تلك المطاير الخفية
 عبرت بالمفاتيح الا الامر الواحد الخفي هو وجود محض فظهر الى الوحدة الذاتية عبر الامر الواحد و باعتبار شتاله لكثرة الصفاتية و الاسمية بالكنز فالتجليات الظاهرة في
 الحقائق الموجودة الاضافية كنوز مفتوحة فتمت الحق سبحانه و الماهيات المعذرة الاعتبارية كنوز مخفية غلق الحق تعالى الوابها و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو -

فائدة در بيان حقيقة ماهيته و تحقيق مجولية و غير مجولية آن

حقيقت و ماهيت عبارت از ماهية شيء است و آن امر معقول مفهوم محض است قطع نظر از وجود و عدم برابر است كه موجود بود خواه معدوم زير كه حقيقة
 موجودية و معدومية نيز مثل سائر حقائق بشي از مفهومي نيست و در هر حال چه وقت موجودية چه هنگام معدومية هيچ ماهية از مرتبه مفهومية خویش بر نمی آيد
 و ذات الوجود است كه از راه اختصاص مجهول الغت انمعاني محض را و ضمن ظهور خویش ظاهر سازد بعضي را از اين حقائق و تحت نسبت ايجابيه آورده

تجلی مرتبه بشرط الشی خود فرموده است تا ساخته موجود اضافی نیاید یعنی راز نیست سلبی کشیده و تجلی مرتبه بشرط الشی خویش نموده نیست تا اگر دانیده معدوم اعتباری
میفرماید و از مشاهده این آیات با هر دو تحلیلات ظاهر و بر قلوب عرفا میکشاید آنچه می کشاید فاعله و یا اولی الالبصار با جمله چون مقرر است که مابینه مفهوم مرکب است
از خیرین و اتمین که آنرا جنس و فصل می نامند و ترکیب شترکی و امتیازی در نفس مفهومیه خود دارد و ترکیب فی حد نفسه مقتضی جعل است خواه بذات خود بود خواه از دیگر باشد
پس مایات مجبوتیه ذاتیه با خود دارند و این ترکیب مایات را خود بخود گفتن و مثل حکما غیر محمول بیان نمودن تقریر موحش و ناملائم است و از پنج معروف سلام جدا
هر چند اگر خوب فهمیده شود درین هم پنج مخطو لازم نمی آید اما عوام از نا فهمیدگی مطلب در تردوات و شکوک می افتند و پی بحقیقت نمی برند و چیز دیگر که مراد نیست
می فهمند یعنی موجود بودن مایات بلا جعل و تحلیق بسبب در یافتن مفهوم مابینه بنظر تحقیق و حق نیست که چون فاعلیته مخصوص حجب تعالی است و نصیب حقائق
ممکنه جز انفعال نیست تحقق و ثبوت مایات را هم خود بخود فی انفسها گمان نباید کرد بلکه محمول بر عمل حق سبحانه باید فهمید و ترکیب اینها را ترکیب عالم الهی باید گفت خواه ترکیب
مابینه یا وجود منظور بود خواه ترکیب اجزاء مابینه در مرتبه مابینه منظور باشد تا تحقیق فاعلیته شامل در ادوار المتکلم و الحکم و لا یفهمه الا من اتی الله بقلب سلیم و باید دانست که
خواجه تصور مابینه از ترکیب جنس و فصل حاصل میشود و همچنین تصدیق مابینه از تضام نسبت مجهول کیفیت مابینه با مابینه موجودیه و معدومیه ظاهر میگردد و گفته می آید که
فاما مابینه موجود است و فلان معدوم و جهت مضائق شدن این نسبت حکمیه با مایات و علت اجتماع این نسب و اضافات کما هو حقها حضرت احکم الحاکمین می داند
جل شان و علم احسانه و اله حکم و الیه ترجعون و اصل حقیقت این امر مطابق و موافق نموده و کثوفه حق در شرح دارد و وجود موجودات که مسمی بهدی الهی است ترقیم
یافته پس اگر این نسبت حکمیه با تصور نفس المابینه در مرتبه علم حج گشته محکوم علیه را موجود ذهنی یا معدوم ذهنی گفته میشود و اگر با تصور مابینه مع تشخص در مرتبه معلوم یافته
شده محکوم علیه را موجود خارجی یا معدوم خارجی گفته می آید و نظر باین اعتبارات نسب و اضافات درین موطن ظهور هر یک از حکم و محکوم به و محکوم علیه منصف بصیغ
نسبت امتیازی است و لمجاذوات خود با در آن مقام بطون هر سه بر همان یک حال اعتباری و فی الحقیقه یک ذات حضرت واحد حقیقی است عز شان و جل بر آنکه
وجودش عین مابینه است و نور هستی اوست که بچندین مظاهر نسب و اضافات و شیون و اعتبارات جلوه گریست فاعله را اظهر و البطن با البطن لا یسل علی فاعله و هم یک
تنبیه در عینیت وجود برای ذات واجب تعالی و بیان امر حق و راه هدی
اتفاق است همه حکما و صوفیه اخواه قائل توحید وجودی باشند خواه قائل توحید شهودی در معنی که وجود بمعنی بالموجودیه عین ذات واجب تعالی است و تشکیل قائل
بغیرت وجود از حقیقت حق جل و عالی و الفکا که آنرا از ذات جائز ندارند اگر حاصل کلام خود را بفهمند مرا از آن وجود بمعنی مصدر است که متضمن کون و حصول است
نه آنکه وجود بمعنی حاصل بالمصدر که منشأ انشراح است و الامتایرت وجود درین حیث هر دو از ذات واجب تعالی بهیچ نوع نیست نمی آید چه واجب که موجود است
حقیقه او که غیر وجود است یا وجود موجود است و این هر دو معنی باطل و نامسموع است زیرا که اگر گوی ذات حق تعالی بسبب وجود موجود
است این خود کفر میشود که ذات او بوجه غیر او موجود باشد و اگر گوی که وجود بذات واجب موجود است این هم خلاف است که درین صورت مفهوم وجود و وجود نیامد
پس ثابت شد که وجود عین حقیقت حق است و معنی مصدری را که صفت اول است حکما و صوفیه هم عین ذات نیگویند و الحق که موجودیه صفة اول ذات الوجود
است حاصل به عقل یک است و امر متفق علییه بشبه شک تصعب خطاست و تنازع بیجا برای تفهیم همین مطلب حضرت مجد الف ثانی قدس الله سره الغریر و جلد
اول مکتوبات خود در مکتوب مصدری و چهارم که بنام مخدوم زاده شیخ محمد صادق قدس سره و در یافته منفصل نوشته اند که معلوم فرزندای عزیزی باد که حقیقت
حق سبحانه وجود صرف است که امر دیگر آن تضام نیافته است و آن وجود تعالی منشأ هر چیز و کمال است و مبدأ هر حین و مجال جزئی است حقیقی و بسیطی
که ترکیب صلا بآن راه نیافته است لاذنها و لا خارجا بحسب حقیقه متمتع الصوره است و محمول است بر ذات تعالی مواطاة لا اشتقاقا هر چند نسبت حمل را
نیز مردان موطن فی الحقیقه گنجایش نیست زیرا که جمیع نسب در آنجا سابق گشته اند و وجودی که عام و مشترک است از ظلال آن وجود خاص است تعالی و تقدیر

و این ظل محمول است بر ذات تعالی قدس برایش یا بسبب تشکیک اشتقاقاً لا مواطاة و مراد از آن ظل ظهور حضرت وجود است تعالی در مراتب تنزلات و از افراد آن
 ظل اولی و اقدم و اشرف فردیت که محمول بر ذات است تعالی اشتقاقاً پس در مرتبه اصالة الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و در مرتبه آن ظل الله تعالی
 موجود صادق است نه الله تعالی وجود انتہای پس این عبارت مستفاد گشت که وجود هم اوست و موجود هم اوست و آن است از اعتبارات الاصله و الظلیه فی المرتبه
 و آنچه پیوسته باین عبارت نوشته اند که چون حکما و طائفه صوفیه که بعینیه وجود قائل گشته اند و بحقیقت این فرق اطلاع یافته اند و ظل را از اصل جدا ساخته حمل اشتقاق
 و حمل مواطاة هر دو در یک مرتبه ثبات نموده اند و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج تجمل و تکلف گشته و بحق باخفت با الهام الله سبحانه انتہی مراد حضرت مجدد قدس سره
 اینجا از حکما و صوفیه کسانی اند که باطل رفع این امتیازات و اعتبارات کرده حفظ مراتب نمی نمایند و بکلمات بی ادبانه لب میکشایند و بحق که اکثر از حکیم مشربان
 جابل و صوفی نشان غافل همین قسم اند و الاحتمال نفییدن فرق حمل اشتقاق و حمل مواطاة و تفاوت حیثیات و مراتب وجود بر حکما و صوفیه محققین نیست که ایشان
 هم وجود را با آنکه مراد میدهند بدو معنی بیان کرده اند یکی معنی نشاء و انتزاع و یکی معنی امر متضرع و قائل وجود یعنی وجود و ظل اند پس چونکه ملحوظ حضرت مجدد بالجزم اثبات
 مراتب است و منظور اظهار کمالات نبوت خصوصیت امتیاز آن منسوب بخود فرموده اند و حقیقت اتحاد هم از نظر ایشان پوشیده نیست چنانکه در همین کتب و توحید
 که این فقیر در کتب و رسائل خود هر جا نفی عینیه وجود کرده است مراد از آن وجود و ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است و تصریح وجود و ظلی پنج که فرموده اند بالا گذر
 یعنی مراد از آن ظل ظهور حضرت وجود که عین حقیقت و جب تعالی است در مراتب تنزلات داشتند پس هر چند که ظهورش با اعتباری غیر آن شیء است اما
 بلحاظ عین آن شیء است مثلاً نور امر دیگر است و ظهور آن امر دیگر لیکن باز ظهور هم عین نور است قائل است یا آن اگر انصاف است باید فهمید که کلام پیران خود
 که حق و مطابق واقع است بطور بی بیان کردن بهتر است که رفع شبهات منکرین هم شود و اظهار امر حق نیز کرده آید یا نه بی بیان نمودن خوشتر است که زیاده
 موجب شک و گمراهی گردد و مخالف واقع بود سبحان الله ع کلا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل

ارائه راه راست اعتدال که صراط مستقیم توحید محمدی است

ازین مطالب توحید که او سبحانه تسوید رسانیده و حقیقت امر مشکوف گردانیده حاصل ما رفع ثنیت بآن طریق نباید فهمید که مستفاد از کلام ملاحظه و زناد و توبه سر
 است و نا فهمیده کلمه همه اوست بر زبان می آرند و ذکر قمار مشهودات حسیه اند و توحید رجوع بطرف حضرت غیب الغیب که در اول و دوم مرتب اعتبار است
 پیدا نموده اند و بهر بهانه توحید میخواهند که سهولت و اباحت برای خود اختیار کنند و از حقیقت شریعت غرابه نصیب اند و از قرب کمالات نبوت محروم مانده
 با ذوق و مواجید طبیعی و نفی خیر نموند و از اصل محبوب گشته بطل پابند و مشامده او تعالی را منحصر در همین مظاہر کونی می شناسند و از الهاماتی و عنایاتی
 که او سبحانه را بایندگان خود بی توسط این حواس قوی میشود آگاه نیستند حاشا و کلاماً بلکه مراد با بیان یگانگی مرتبه وجود و تبری از شرک حقیقی است و دلالت بسبب
 توحیدی که پیغمبر علی السلام بآن دعوت فرموده اما چون علما و ظاهر بین کلام اهل حقیقت را می شنوند یا تصانیف ایشان را می بینند بی مقصد نبوده مغرور و
 نفهمیده ایشان را منکر ثنیت کنایه می پندارند و حال آنکه این بزرگواران نفی ثنیت حقیقه که مستفاد از کلام آله الا الله و حده لا شریک است مینمایند و رفع
 ثنیت اعتبار پیغمبر را توحید حقیقی که وحدانیه ذات الوجود است بیان میکنند نه آنکه موجودات را شریک و متحد بآن میگردانند که این معنی در صورت تعدد وجودات
 لازم می آید بسبب اکثر موجودات فاهم این سخن را هر عالم کج طبیعت و هر درویش بی حقیقت نخواهد فهمید و بحاصل کلام نخواهد رسید و هم منظور را از عباراتی که در اثبات
 مراتب ظاهر و اظہار ثنیت واقع است آن طرز نباید داشت که مراد تلایان بی نصیب از حقیقت است و بکمال جهل شرکاثا بت میکنند و مغایرت خلق از حق
 چون مغایرت بناد بنایان مینمایند تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و هم ازین هر دو بیان آن شق ثالث نباید فهمید که بعض صوفیه در میان خلق و حق نسبت
 لا عین و لا غیر قائل اند و آنچه علما و ذات و صفات و تعالی نسبت ثابت میکنند ایشان آن نسبت را در خالق و مخلوق فردی از دای من و جبر عین و سن و جبر غیر

سوال ازین بیان معلوم شد که حاصل کلام محمدیان خالص نفع اثبیت است و نه اثبات اثبیت و نه امر بین بین که بعضی صوفیه بآن هم شعار نموده اند یعنی باعتباری خلق غیر حق است و لمجا علی عین پس آن شق را که کلام است که منظور این حدید البصران است زیرا که درین تقاسیم لثنه حصر عقلی مفهوم میگردد و گنجایش تقسیم راجع در زمین نمی آید **جواب** ما در مقام رفع اثبیت این قید نوشته ایم که بآن طریق نباید فهمید که مستفاد از کلام ملاحظه و زنادقه بی سر و پا است یعنی در جای که از کلام ما رفع اثبیت مفهوم شود مقصود از آن مثل دیگر قائلان عینیت اتحاد ایهیه ممکن و ما هیته واجب نیست و حاصل عینیت عید و عبودیت که اکثر خانی اکثر المواقیع بلکه منظور گنجانی حضرت وجود است فی حد ذاته که وجود معنی وحدت و تجویر اکثر در آن مرتبه از هیچ راه عقلاً و نقلاً درست نیست کما استفاد من الآیات والا احادیث والادله العقلیه در مقام اظهار اثبیت نگاشته ایم که بآن طرز نباید دانست که مراد قائلان بلیغ از حقیقت است یعنی در جای که کلام ما اثبات اثبیت ظاهر شود مراد از آن مانند دیگر قائلان اثبیت لغو وجودات نیست و ملحوظ اکثر وجود نه بلکه مقصود همان تغایر و امتیاز ذاتی با هیات است که پیش از مفهومات نیستند نه اقرار شرکاء در مرتبه وجودی اللهم انی اعوذ بک من ان اشترک بک شیئاً و در مقام بیان آن شق ثالث که من وجه عین و من وجه غیر باشد ترقیم نموده ایم که از آن قسم نباید دریافت که بعضی صوفیه در میان خلق و حق نسبت لایعین و لا غیر قائل اند چنانچه سیاق کلام آن صوفیه موجودیه همین موجودات مستفاد میشود و وجود حق در همین افراد موجوده مفهوم می گردد و میگویند آنچه مشهود است موجود است باعتباری حق توان گفت و باعتباری خلق و حاصل محمدیان این نیست بلکه بآنکه غیر او موجود نیست او تعالی و را این همه حقار ممکنه است و حده لا شریک له و هر علی کل شیء شهید غرض که دریافت اسرار توحید محمدی که خالص محمدیان بآن مشرف اند پس ادق و فوق گفت و شنید است و منوط بعضی اصحاب و آیند و معترا از سیمه شکوک و شبهات است و متبر ازین جمله تقریرات و توجیهات بهترین بیان آن همان قدرت که السور رسول او نموده و دعوت محمدیان خالص همان است که صاحب ایشان فرموده امیدوارانک اف توحید حقیقی باشند و از پیش خویش هیچ تر نشند -

اصطلاحات محمدیه

چون محمدیان خالص علی صاحبهم الصلوٰۃ والسلام در کلام السوا حادیث اطلاق لفظ وجود برخاسته اند و کلمه وجود از اسما الفعیست بنا بر کمال اتبلع و اصطلاح ایشان بجای لفظ وجود استعمال لفظ نور است بهر دو معنی هم معنی حاصل بالمصدر و هم بمعنی مصدری زیرا که نور از اسما الفعیست حسن او تعالی است و در قرآن شریف آمده و مراد از نور وجود است چه تعریف وجود و نور واحد است که ظاهر منفرد و منظر غیره باشد پس اگر مرتبه بشرطی ملحوظ باشد نور ثابت خوانند و اگر مرتبه بشرطی منظور بود نور سبب گویند و اگر حیثیت اطلاقیه و مرتبه لا بشرط مقصود باشد نور الا نور از نامند و نور صفت را هم گویند چنانکه وجود بمعنی مصدری هم آمده و صفات را انوار گویند و مجموع صفات ثبوتیه و سلبیه را انوار مطلقه و فقط صفات ثبوتیه را انوار اثباتیه و صفات سلبیه را انوار سلبیه این قسم اصطلاحات از خصائص طریقه محمدیه است که او سبحانه تصدیق فیضان رسول کریم برین محمدی کشف و طرح علم نو که جدا از سیمه علوم است و فی الحقیقه قدیم انداخته زیرا که هر کس از حکما و صوفیه و متکلمین و غیر هم هر قسم گفتگو که باشد از همین اعیان موجود و از دو حالت طایفه آنها و بیان می آرند پس این فقیر از کلام السوا حادیث آنچه صریح و مطابق با تمنائی و قشده یا بقرآن و التزام معلوم گردید استخراج نموده اکثر جملات اصطلاحات محمدیه بقیلم آورده و راه استخراج آن کشاده و محمدیان را ضرورت که این اصطلاحات را در استعمال آرند و باجاث دیگران کار ندارند و از الفاظ تراشیده بایستی نیاز شوند و براه کمال اتباع رونداق هدای السوا هدی و باید فهمید که مقابل نور ظلمت است چنانکه مقابل وجود عدم است پس عدم را ظلمت گویند و عدالت اعتباریه را ظلمات که و السوا یخرجکم من الظلمات الی النور یعنی حق تعالی شما را که با هیات ممکنه اید از عدم بسوی وجود خارج میکند و نکته اخراج الی النور آنست که این با هیات ممکنه را که فی الحقیقت محدودات اند و سبب آن در وجود نیاموده بلکه بطرف وجود کشیده در ضمن وجود خویش گرفته هست نه ساخته هست و لفظ ظلمت نیز بآن مقابل خود که نور است بر دو معنی حمل کرده میشود یکی بمعنی ذات عدم که عدم محض است مقابل آن وجود که با الوجودیه هست و یکی بمعنی عدم ظلمی که مقابل وجود ظلمی است و این وجود عدم ظلمی که بودن و نبودن باشد معانی مصدریه اند و در مقام الوجود موجود عدم گفته میشود و در مرتبه اولی که حاصل بالمصدر است عدم

والوجود وجود صادق می آید و اعیان را در اصطلاحات محققیه صفات اساسی و مرتبه ایمان ثابت را مرتبه مقتضیات اسماء الهیه میداند چه اینهمه
موجودات کونیه منظر اسماء الهیه اند که بموجب اقتضا و هر اسم منظر آن ظهور آورده و افاضی امر آفاقی قول کن فیکون رباعی فیه تو اگر ظهور کونین زکیست و پیش
برابرست چه مرگ و چه زکیست و نفس البصیرت چو صفت المد بود و معلوم نمی تلون عالم بصیرت + مراد از فهمید دریافتی است که کیفیت آن و نفس نسخ شود و
ملکه حاصل گردد و باعث اطمینان قلب باشد و از ظهور پیدای مطلق که شامل است موجودات ذمیه خارجی را و از کونین عالم غیب شهادت و دنیا و عقلی
و از کلمه پیش که ظرف است و میان دانست و علم و از لفظ تو منظور خطاب عام است و از مرگ و زکیست حالات طاریه عدیه و وجودیه اعتباریه و از نفس البصیر
شامه نسخ و از صفت المد کمالات صفاتیه که از معلوم کردن دریافتن و نظر عرفانی و از تلون کیفیات کمالیه و وجودیه شدن مقصود آنکه اگر دریایی بدیافت نسخ
مطلق که پیدای موجودات ذمیه و خارجی تمام عالم شهادت باشد یا غیب دنیا بود خواه عقلی از کیت یعنی از حضرت وجود مطلق است پس در دانست و علم تو
که مخاطب حالات طاریه عدیه و وجودیه اعتباریه که هر آن بر تو وارد میشود مساوی و برابر خواهد بود و چون در مشاهده تو شهود کمالات صفاتیه الهیه باشد و نظر عرفانی
در یافت کنی که کیف شدن عالم کیفیات کمالیه وجودیه چه خیر است و از چه راه است بدانکه حضرت وجود حقائق موجودات را بصیغ کمالات خود منصفی ساخته
کمالات را بصیغ برای آن تبیین کرده که رنگ عرض است و قائم بموضوع خود که جوهر است مثلاً ثوب موضوع رنگ است و رنگ بسبب وجود و قائم بمجئین صفات
کمالیه از حضرت وجود موجود اند و با وجوه گرد عالم شهود صفت المد و من جنس من المد صفت پس حق تعالی حقائق ممکنه را بصیغ وجود ظلی منصفی کرده و هست عالم
و این وجود صفت اول است مرآت حضرت وجود را و متضمن همه صفات و اعتبارات دیگر اوجل جلالت زیرا که اول آنچه از مرتبه حاصل بالمصدر از تنزاع کرده میشود
همین معنی مصدری است بعد از این دیگر صفات در ضمن این امر متزاع اعتبار کرده می آید که نخست لحاظ موجودیه شئی است بعد از آن امتیاز او صاف او پس این رنگ
موجودیه مع دیگر الوان کمالات در اصل رنگ حضرت وجود است که حق سبحانه بر اعیان موجوده انداخته و ساعت بساعت تجلیات رنگها رنگ پر واخته ای هر صفت
و هر خطه با فاضله شیلونات متنوعه و تجلیات گوناگون پر وخته و هر آنکه اشائی مشغول است کل یوم هونی شان مع انه لا یشتغل شان عن شان و آفاقی فیض
وجودی بهر موجود بر سیل تو اتر میرسد ای دم بدم این فیض بچه در پی بهر موجود بر سیل تو اترست بلکه متصل واحد و الا بر آن که فیض وجودی نرسد در همان آن جنبه
موجود محدود گردد مثلاً ضوء برق در هوا مدام که برق متواتر متصل در خشیدگی است پیوسته هوا چون روز روشن است و الا فلا و چونکه فیض شمس متواتر
متصل است تمام روز نورانی است و هر گاه حائل و میان آید آن ضوئاً پیدا و محدود شود و از آنکه ساعت بساعت متصل می گردد و باقی نماند مگر متواتر
فیض پس همچنین حکم وجود عالم و بقای عالم است از جناب رب العالمین مدام که فیض وجودی متواتر متصل است وجود عالم قائم و دائم است و هر آن که
موقوف ماند در همان آن باطل و معدوم است و آنچه ظن نموده اند بعضی که وجود عالم از جناب باری تعالی مثل وجود بناست از بنا و سبب و کمال که مستقل بذاته
و مستغنی از صلح خود است اینجی صلی ندارد زیرا که بنای بیت و خانه و ساخت سبب و پیمان ترکیب تالیف است و میان اشیای موجوده بذاتهها چون سنگ خشت و چوب
و خخته و تراب و آب و غیره با و با در و اختراع ترکیب تالیف نیست بلکه از عدم بوجود آوردن است غرض که فاضله وجودیه واجب تعالی ممکنات را از عدم اعتباری کشید
لبوی وجود اضافی می آرد و عالم را پیوسته و درین کشاکش از رنگ برنگی و از حلالی بجای میبرد و ای تلون بالوان مختلفه سازد و در حالات و کیفیات متجدده
می اندازد و فی الواقعی خارج ممکنات من عدم الاعتباری الی الوجود و الاضافی اخراجاً علیاً و احاطه بکل شئی علماً و صیغ الموجودات بصیغ کمالات الوجودیه صفاً
ایجاد و من جنس من المد صفت البصیرت است اسی درین موطن یک نکته رنگین و لطیفه و نشین است معنی تبصیر و تصنیع هر دو شسب اند بطرف وجود پس چنانکه
برای رنگین کردن ثوب وجود رنگ ضرورتست همچنین برای رنگین شدن هم وجود آن ثوب نیز ضرورتست اگر ثوب نباشد که رنگین کنند
پس رنگ و رنگ نیز ثوب هر دو موجودیاند و همان یک امر واحد درین مظاهر با خلاق اضافات و حیثیات جلوه گرست موجود وجود میشود و آنکه عدم وجود می آید و محال

بار وجودی مینماید تا تحمل عطایا الملك الامطایه بار و بار بر دوازده سر کار ملک حقیقی است چه انفعال نیز فعل است زیرا که انفعال حقائق امکانیه نیز نوعی از فعلیه پس این فعل هم مضاف بطرف وجود است که در اینها ظاهر است و هو فعال لما یزید و کماله فعال که برای مبالغه است و دلالت بر کثرت و شدت فاعلیه مینماید نیز مشعر از همین معنی است یعنی فعلیه انفعالیه هم منسوب بطرف اوست جل بر نامه لاحول سلاطه الا باله و لا فاعل فی الوجود الا هو لا اله الا الله و لا موجود سواه -

تنبیه

چون برابر باب شکر و سالکان مغلوب الحال که مدرکه ایشان ضعیف و قهر شده است و راهی بقبض علمه شدید القوی ندارند فی الجمله انهم معنی منکشف میگردند و قابل وحدت وجود گشته و جهت ممکن را عین یکدیگر فهمیده فرق در عید و معبود نمیکند و بے ادبانه بیکدیگر است لب کشایند و ازین حقیقه آگاه نمیشوند که آن مرتبه وجود و حجت که سوامی او موجود نیست نظریات خود از حیثیه و جبهیه و مکنیه اوست و در آن مرتبه گنجایش بیان نبود و دعوی عینیت هم در آن مرتبه چون دعوی غیریت است من عرف الله کل لسانه و این مراتب ممتاز و جوبیه و امکانیه بهم نوع عین یکدیگر نمی شوند هر چند در اینها موجود همان یک امر واحد باشد زید عین پاد سر خود است نه آنکه سر زید هم عین بای اوست و پای او عین سر او و ب را از دست نباید داد و زبان بکلمات شط نباید کشد و آنچه در کتاب مستطاب حضرت ناله عند لیب و رحق صوفیه وجودیه از کلمات تنقیص واقع شده است مراد از آن همین ملحدان و بے ادبان اند نه آنکه موحدان محققان منظور اند که توحید عین ایمان است آن با وجود مشاهد فانیات و لوازم وجه الدبند و رابنده و استن است و رحق اللهم شر فانیات بالایمان الکامل و العرفان الشامل تصدیق حبیبک علیه و علی آله الصلوٰه و السلام بارے چون تصبیغ و تصبیغ هر دو منسوب اند بطرف وجود پس مابین ایشان بیش از واسطه ظهور و سبب معرفت کمالات اوستند لے زیاده ازین نیست که این حقائق ممکنه محض را یا کمالات الهیه اند و صرف سبب ظهور انوار اسمائیه کما ان المرأة واسطه لرؤیه الشخص حاصل از آئینه مشاهد روی خویش است و در آئینه خانه هر ویدا خود در پیش حدیث قدسی گشت کنز انمخضا فاجبت ان عرف خلق مشعر انهم معنی است و دلالت بر همان معالیه خود با خود و اقلی مینماید چنانچه از کلام ان عرف که فعل مجهول است و مراد آن بطرف کدام فاعل مخصوص نیست و معروف حتمیه مکتوم مفعول المسمی فاعله واقع شده است که قائم مقام فاعل است همین مقصود صریح بر ظاهر و هوید است که خود بر خود ظاهر شود و از مرتبه باطن در مرتبه ظاهر ظهور نماید فالطریق الی الله بعد حقائق الخلق هر موجود جلوه گاه اوست و در هر چشم نور نگاه چون شخص و عکس معنی عکسی همان در پرده استفاء خود است و نیست ظاهر در آن مرتبه هم مگر صورت شخصی و مرئی نیست مگر راسی فی الهی انت الظاهر و الکما الظهور و الیک ترجع الامور رباعی گریه بادینم است بوی تو گذشت + و فصل بهار محرومی تو گذشت + یارب چه قدر بخلق نزدیکتری + هر کس که ز خود گذشت سوی تو گذشت منظور از بادینم تعینات مجردات و معانی عقلیه است که لطیف و بزرگ اند و از دست شدن کیفیت خاص پیدا کردن و از بمرتبه باطن وجود و لطافت آن و از گذر راجع و منسوب بحضرت اطلاق گشتن که الیه ترجع الامور کلها و از فصل بهار تعینات مادیات و مشخصات حسیه و از محو شدن مصروف و حیران شدن و از بمرتبه ظاهر وجود و از رب خالق و از خلق مخلوقات و از کلام خود تو هم انانیه موهومه و از سوئی تو جانب حقیقه و در مصرعین اولین رباعی کلیه است که رابط است مخدوف است یعنی اگر بادینم است و اگر فصل بهار است و انجبین حذف در کلام سائده متقدمین و متاخرین در نظم و نشر اکثر جاه آمده حاصل آنکه اگر تعینات مجردات و معانی عقلیه است کیفیت خاص مرتبه باطن و لطافت تو راجع و منسوب بحضرت اطلاق تو شده و اگر تعینات مادیات و مشخصات حسیه است صرف و حیران مرتبه ظاهر تو شده منسوب و راجع بجناب مطلق تو گشته لے خالق هر چیز جل سلطانک چه قدر تو بمخلوقات خود نزدیکتری که هر کس از تو هم انانیه موهومه و خودی خود گذشت بجانب حقیقه تو منسوب گردید پس از خودی هر شخص هم با و قریب ترستی و حق فرموده سخن اقرب الیه من جبل الورد زیرا که خودیش موهوم است و همیشه معدوم فی الحقیقه در هر موجود نیست مگر وجود ربنا ما خلقت هذا باطلا +

هوالتنار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اصبح الملك والاله والصلوة والسلام على مطلق شمس الحقيقة وافق سماء النبوة وعلى آله وصحبه الذين هم كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم
 آقا بجل هذا الوارد الرابع هو اسمي مطلق الفجر خراجا الله واياكم من ليل الغفلة والجهالة الى نهار الشهود والمعرفة كما اخرجنا واياكم من الظلمات الى النور اى من ظلمات
 العدم الى الاعتبار الى الوجود والاضافى وعلينا واياكم قدر ليلة القدر وادراك ليلة القدر فاعلم انها مدة حيوتكم التى انزل الله فيها عليكم الحقائق والمعارف وهى خير لكان
 الف شهر الذى لا يكون فيه لانه تنزل الملائكة لحفاظكم خاتمة الروح لتعليمكم من لدنه فيها باذن ربهم من كل امرى من الامور المعاش والمعاد ويسلم الله تعالى عليكم في
 هذه الليلة الى الاجل المسمى الذى يقطع سلسلة جياة هذه النشأة ويفتح باب صبح النشأة الاخرية عليكم سلام هى تحى مطلق الفجر -

وارد در بيان وساطة آنحضرت عليه السلام در میان خلق وحق

وات مبارک حضرت خاتم المرسلين عليه الصلوة والسلام وساطة وسيله است در میان خلق وحق جل على هم براى هدايت ووصول الى الله که بى تعبت پيغمبر و
 بے ايمان آوردن بر نبوت آن سرور عليه السلام نجات خردیه حاصل نميگردد و در راه قرب الهی کثرت دشمنی شود و سوره رحمة للعالمين در هم برای موجود شدن و خلق گشتن
 عالم که تعین اول حقیقه محمدیست و اول مخلق الدوری آنحضرت فرموده و این مرتبه تعین اول محیط همه تعینات است و سبب ظهور جملة مخلوقات لولا که لما خلقت الافلاک
 چه حقیقت محمديه عبارت از ظهور جامعیه جمیع کمالات است اجمالاً و کلیه و این مرتبه منظر اتم مرتبه اسم الله است که حیثیه جامعیه جملة کمالات باشد و ذات احدیه تقا
 و تقدست که لا تعین بحدت واحدیه صرف است و لا شک که مخلوق اول ظهورش تعین آن اسم جامع جمیع صفات که کماجزئیات اند همین مرتبه جامعیه کلیه باشد و حاوی
 جملة مخلوقات بود که کماجزئیات وی اند پس چنانچه اسم الله که رب محمد است علیه السلام در مرتبه و حجب اول و ثانی اسماء و جسیه است همچنین حقیقه محمدیه که
 مربوط اسم الله است جل شانیه در مرتبه امکان اول و شامل همه ظهورات اسمیه است که معنی لعالم است و نه هیچ احدی بے وساطة آنحضرت در عالم موجود
 شده و نه هیچ واحد بے وسيله آن جناب و آخرت نجات خواهد یافت بلکه مغربین هم بدلت او مغرب خواهند شد چنانچه او سجاده میفرماید یا کما معینین
 حتی نبعث رسولاً سوال اگر گوی درین آیه لفظ رسول نکره واقع شده است پس تخصیص رسول درین مرتبه است که انمعنی متعلق به رسول است جواب
 گوئیم که حق است ایصال بجنه مومنین را و ایصال بجهنم کفار را که هر رسول است اما ایصال فریقین بمنتهای سعادت و مدارک آنها کار خیر المرسلین است علیه
 من الصلوات اتها و من التجات اکملها جنت احباب پيغمبر از جنت یاران دیگر انبیاء بر وفات تر خواهد بود و اتمه و خیر الامم است و جهنم ابی جهل و ابی لب
 و امثال آنها از جهنم فرعون و فرود و مانند آنها شد و سفل خواهد بود و چنانچه اتمه مرحومه آنسر و خیر الامم است همچنین کفار و منافقین زمان آنجناب هم باشد
 الکافرین و منافقین اند الا عراب اشد کفراً و نفاقاً پس همچنین اى محمدیان خالص ثمار دین بقا و وفرة اسلامیه بر صراط و اعتدال سبیل و طریق
 خیر الطرق است و کذا که جانان کم امته و سلا تکلوا شهداء و علی الناس کیون الرسول علیکم شهیداً و منکر و منافق زمان صاحب محمدیه خالصه گمراه تر و مغرب
 از منکرین و منافقین دیگر بندگان است و اما بکافرین و منافقین عهد آنحضرت زیرا که انحراف و تعرض از محمدیه خالصه محض خلاف معناد خاص محمد است

علیه الصلوة والسلام و با وجود این هر جهت عام و هدایت تام و حقیقه کلام که ببنایت الهی ظاهر است اگر کسی راه نیابد و روز اخلاق بد پس معلوم شد که محض این نصیحت و صرف از راه شقاوت ازلی و قساده فی وجهاله جلی سعادت و هدایت و سلامته نیافد و سر از محبت خالصه فتنه لغو و بالبدنه اللهم لا تجل من قومنا احدا منهم لکن چه توان کرد حق تعالی صاحب الایمان است بالاصالة منصب است میفرماید انک لا تهدي من احببت و لکن السیة هدی من یشاء و سوا علیهم انذرهم لم تنذرهم لایؤمنون و این عادت السیة است که چنانچه در هر وقت برای کمالان معتقدین پیدا میکند منکرین هم بوجود می آرد فیهودی من یشاء و فیضل من یشاء و هو علی کل شیء قدیر اللهم انصر من دین محمد و اخذ من خذل دین محمد بالجمله جناب آنسرو و عیاله سلام منظر جمیع اسما و الهیه است مطهر اسما و جلالی هم لبیکمال خود خواهند رسید و مطهر اسما و جمالی هم بوسطه او باصل خود واصل خواهند گردید رباعی ای بهر شفاعت و دو عالم لائق به دارم ز جناب تو امید واثق به شبهه خورشید حقیقت بجهان به تو خبر صادق
چو صبح صادق به دروازه شفاعت و سبطه ایجاد شدن و هم سبب عفو گنایان گناهکاران بودن و از دو عالم غیب و شهادت و هم ثقلین که جماعه جن و انس باشند و از جناب حقیقت جامع محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام و هم شخص شری آنحضرت و از خورشید حقیقت وجود و حب تعالی و هم موحده دین و اسلام پس معنی این شمای آنکه تویی و سبطه ایجاد عالم غیب شهادت یعنی حقیقت توفیقین اول است که همه تعینات ناشی از او شده اند و هم نکته تویی باعث بخشایش گناهکاران جن و انس در آخرت من که از ائمه توام و محمدی شرم امید واثق در جای تویی دارم از حقیقت جامع تو که مرا بتمام برکات محمدیه مشرف سازی و این جاب عطا کنی و هم امید دارم از شخص شری تو بروز قیامت که عفو گنایان من از ب غفور غما می به شبهه خبر صادق از هستی حق تعالی و هم از موحده دین و اسلام چنانکه صبح صادق خبر صادق می دهد از وجود شمس و طلوع آن صبح حقیقت محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیه که ظهور اول خورشید وجود است بر همه اعیان موجودات و میده و باعث پیدایی خلایق گردیده لهذا در عالم صورت نیز شخص آنحضرت مبعوث الی کافه انام است و دعوت او دعوت عام من بطیح الرسول فقد طاع الله باید دانست چنانکه صبح ظهور اول خورشید است بچنین تعین اول در عالم تعینات حقیقه محمدیه است علی صاحبها الصلوة و التحیه و در اصطلاح صوفیه متاخرین تنزل اول مرتبه وحدت هم میگویند و این مرتبه را در مرتبه احدیه مجروده که لا تعین است و در مرتبه واحدیه که تنزل ثانی است و سبطه اند و عالم ارواح را تنزل ثالث و عالم مثال را تنزل رابع و عالم شهادت را تنزل خامس میفهمند و قائل تنزلات خمس اند و بعضی حضرت انسان را عالم دیگر قرار داده و بشش تنزل قائل اند و این را بر نرخ جامع هم می خوانند و متقدّمین آن مراتب خمس را بهیاهوت و لا هیوت و جبروت و ملکوت و ناسوت تعبیر میکنند

اصطلاح محمد

محمدیان ایدیم البینصرة صاحبهم حقیقت محمدیه را که فوق همه است نور اول می گویند که اول باخلق الله نوری و این مرتبه جامع را مقتضای اسم الله که جامع جمیع اسماء است می دانند و الله را رب محمد علیه السلام می فهمند و آنجناب را موباب بن اسم مبارک می شناسند و تمام حقائق متکثره را ناشی ازین مرتبه جامع واحدیه می فهمند و عالم مثال را ارواح را از عالم غیب و عالم امر می دانند و عالم شهادت را عالم خلق و عالم شهادت می گویند و غرض آنکه از طرف خود و بیچ تعبیر نمی کنند و آنچه در قرآن شریف و احادیث وارد شده بران اکتفا می کنند و الله عالم الغیب الشهادة و هو اللطیف الخیر بالجمله رجوع بقرآن کرده بایست که صبح و روز اینهمه تعینات ناشی از همان یک خورشید نور است و دیگر همه عبارات روشن از همان یک ظهور رباعی زد شعله چو حسن و دلفروزش خواهند کل کرد چو نار عشق سوزش خوانند به خلق است عبارت از ظهور خالق به خورشید چو جلوه کرد روزش خوانند به حسن و دلفروز و نار عشق و سوز و طلوع خورشید و روز یک یک چیز است که بدو عبارت بامتیاز رسیده و در بیان ممتاز گردیده بچنین خلق عبارت از ظهور فرمودن و تجلی نمودن خالق است فی حقیقه موجود همان یک ظهور است و بس هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم - ه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

لقوم یؤمنون وابلغکم رسالات ربی تمسک بالآیات القرآنیة و انصح لکم بها وذلک علی السیر یا ایها الناس اننا انما بالهدی ورسوله ایانا خالصا و الدشرقا بالمحبة الخالصة لبعایة
 وسیع ربنا کل شیء علما علی الله توکلنا و اتقنا بحجة علی الناس لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی ورحمة لقوم یؤمنون بالهدی ورسوله و الدیه هدی من یشاء الی سوا
 السبیل و ما ندع علی السیر فتبارک الله ربنا و هو لنا الهادی و النصیر

وارد در بیان حصول نسبت حضور و شهود

یعنی در آنجا حاصل شدن نسبت حضور و شهود که بچه اسباب این نسبت میسر میشود و چگونه با خیالت توان رسید که باجی بیانه و اگر چه لفظ حضور و شهود نزد این طایفه
 مترادف است اما آنچه در سلوک لعل این فقیر آمده معلوم گردیده و آنحضرت قبله کونین آن مشرکته چنان بفهم قاصر می آید که فرق باریکی دارد حضور عبارت از آگاهی
 مطلق است که سالک را پیدا میشود و شهود و مشاهده قرب و معیته قوی که مستقر و مستمر میگردد پس حضور عام است و شهود خاص چون سالک حضور می در باطن پیدا
 میشود و آگاهی بحق سبحانه در دل ظهور مینماید و اکثر اوقات او تعالی را حاضر و ناظر یا خود می یابد و کیفیات و حالات سرور و الشراح و انبساط و خوف و ادب و
 شوق حسب اختلاف اوقات بسبب آن حضور مع الله در او پیدا میگردد و این زمان او را داخل در دائره ولایت عامه و ولایت صغری است بشمارند و باطنی
 افعالی بر قلب و اینجا کشف شده میشود و از ذوق و مواجهه غریبه رو میبندد و در زمره عوام الاولیا محسوب گردد و چون در باطن او شهود قوی و معیته راسته ظهور میکند
 افضل الایمان ان تعلم ان الله محک حیثا کن و معامله کالمحسوس بحاسه بصر میشود و معاملات الهامات بر پنج کیفی و تنزیهی بمیان می آید و جواب و سوال باری خود
 بلا واسطه مظاهر شهود کرده میشود و قرب و دمی پیدا میگردد و او را فائز بر مرتبه ولایت خاصه که ولایت کبری است میدانند و در وانه تجلی صفاتی بر قلب درین طیف
 کشف شده میگردد و بعنایات و الطاف خاصه شرف میشود و در زمره خواص اولیا شمار کرده می آید و چون او را استغراق کلی در شهود و بهمان تام میسر میگردد و مطلق
 از شعور خودی پاک میشود و بکمال نماند لکن بهین مستغرق در مشاهده میگردد و هر گاه حال او موافق لایعصون الله امرهم و یفعلون یا یومرون میشود بالغ بر مرتبه ولایت
 اخص که ولایت علی است می شناسد و راه تجلی شیوات ذایمه بر قلب در نیقام کشف شده میشود و حیرت و استهلاک تام نصیب گردد و در زمره اخص الخواص اولیا شمرده
 می آید و چون در او جامعیت مراتب عروج و نزول و توجیه بسوی خلق و حق بجد اعتدال پیدا میگردد و آنهمه معاملات از علم الیقین و عین الیقین گذشت ته بحی الیقین می پیوندد
 و با کل خفا و عطاء آفاقی و انشی بر طرف می شود و کار و بار تربیت با و سپرد می گردد و او را همه اوجها مبر از غلط و خطا و تردد و شبهه میشود و شرف بشارت کمال
 نبوت یقین میکنند و ظهور تجلی ذاتی مصطلح سلوک در نیرتبه میشود و نیابت انبیا علیهم السلام و خلافة السجستانه حاصل میگردد و در زمره کانیار بنی اسرائیل حساب
 می آید و باقی دیگر همه مقامات جزئیه مثل کمالات رساله و اولو الغر می و قیومیه و خلقت و محبت صرفه و محبوبیه متمنزه و محبوبیه خالصه و حقیقه کعبه و حقیقه قرآنی و حقیقه صلوة
 و معبودیه صرفه که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه آن ایما فرموده اند و در رسائل بزرگان مجدیه مفصل مذکور است در ضمن این مرتبه کلیه کمالات نبوت است حق تعالی
 هر گاه می خواهد از بزرگزدگان خود ازین امور جزئیه نیز می نوازد و نصب منصبی می فرماید یا همه مناصب یا بنماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و از گذشت
 اینهمه مراتب کلیه جزئیه مرتبه محمديه خالصه است علی صاحبها الصلوة و التحیة که محدای اینهمه مراتب محیط همه است و توهم تفوق بران ناشی از جهل و خطا که محتج التجوز است زیرا که
 کمالات نبوت که مرتبه کلیه عالییه است نیز معنی عام است و متعلق نبوت مطلقه است و شامل است نبوة هرنی را و لهذا خصائص جزئیه آن مثل کمالات رسالت و
 اولو الغر می غیرها شرف و فوق آن نظر بخصوصیت آنها بزرگان مهتمم بیان فرموده اند و هر یک منصبی را زیر قدم هر یک بنی محسوب نموده اند و منصب محمدیه خالصه
 مفهوم خص است و مثبت بذیل اشرف المخلوقات علیه الصلوة و التسلیما پس حجج و ارفخ از همه مراتب است و فوق همه مناصب و هر گاه فیضی که فرض کرده میشود
 از جزئیات و فروعات است و تحت و ما دون این مرتبه عالییه جامعه شالیه خاتمه است و با نیرتبه قصوی که خاتمه المراتب است او سبحانه هر گاه از عتره رسول خود
 علیه السلام مشرف ساخت و ساخت و هر که را میسازد و هر که را خواهد نخواست خواهد نخواست که این منصب صاحبیه محمديه خالصه مخصوص ذوات عالیای ایشان است

که در اصل خلقت موجودات همان محمدی شده اند و استعداد یعنویت امت دارند اکنون انشا الله العزیز بتصدق رسول الله و توسط این برگزیدگان تاقیاست فیض محمدی خاص
جاری خواهد شد و عباد و سید برکات آن فائز خواهند شد و داخل طریق محمدی گشته محمدی خالص خواهند گردید و انیمرتبه دخول محمدیه خالصه بالقوة عموماً در استعداد همه مومنین
و مسلمین امت است بالفعل بهم خصوصاً نصیب هر که از امتیان کرده اند و قسمت کسانیکه خواهند کرد و خواهند کرد و در وقت حضرت امام مهدی موعود علی حده و علیه السلام
قوت تمام خواهد گرفت و همه قاف روشن باین یک نور واحد خواهد شد و بنا اتم نانو زنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر پس سالکان و طالبان را اول رو آوردن بطرف
مرد آگاه و شخص عارف با سلاصت و ریاضات است که او در حق ایشان قبله حاجات و کعبه مرادات است رباعی آن دل که بهر وقت بحق آگاه است + خالی ز خیالات گدا و شاه
است + در دیده مردمان اهل تحقیق + مصراع و گز بهر بیت است + مراد از این طیفه آن است که نفس ناطقه باشد و از آگاهی بهر وقت حالت شهود و مشاهد
و از خالی گشتن بی خطر بودن و از خیالات خطرات طلبیه حدیث نفسان و از گدا و شاه اعتبارات مختلفه عالم و از دیده چشم بصیرت و از اهل تحقیق عرفا و از مصراع و گز بهر بیت
همقرینه و مقابل مرتبه شدن است و از بیت است حقیقت کعبه حاصل آنکه آن نفس ناطقه که بحالت مشهود و مشاهد مشرف است بی خطر است از حدیث نفس که خطرات
اعتبارات مختلفه عالم اند پس چنین ذات و چشم بصیرت عرفا همقرینه و مقابل در مرتبه است بحقیقت کعبه دستحقاق پستش مخانه خدا بودن و دل آگاه را که مصراع ثانی
برای بیت است استقرار و ادب مناسبت الفاظ مصراع و بیت است و مراد بیت ثانی است یعنی دل متصف با آگاهی حق بر سبیل دوام بیت است و دیگر است و قبله توجه سالکان
ملک بیت است حقیقی همین است چنانچه این حدیث قدسی مشعر این است لایسعی ارضی و لاسمائی و لکن لیسعی قلب عبدی المومن سعی و اهتمام باید کرد تا حقیقت دل که تعبیر
از ان لقوة در آنکه نیر کرده اند بی مزاجه شعور بغیر توجه الی الله باشد و این حالت صفت دل شود و نه چیکه اگر خواهی فراموش کنی فراموش نشود چون چنین شدی لائق آن
گردی که قبله توجه دیگر طالبان باشی ارض و سما لیاقت آن ندارد که او تعالی بحیثیه تنزیه بر اینها تجلی فرماید این مادیات را با وجود کلائی اجسام و اجرام آن قدرت
نیست که مرتبه غیر متناهی در اینها ظهور نماید آن قلب سعت عارف است که سرا با آئینه جمال با کمال الهی است و منظر تجلیات غیر متناهی پس کوشش و جهد باید فرمود و تصفیه
قلب و تزکیه نفس باید نمود تا نفس ناطقه که حقیقه دل است و از اوقات و قوت و قاعده هم میگویند از گرفتاری بسوی الله آزاد شود و شعور غیر که عبارت از ملاحظه اعتبارات کونیست
فراحم توجه الی الله و مانع آگاهی بحق سبحانه نگردد و ترا مطلق التفات بسوی این عالم که اسمی بالغیر است مانند که حقیقت مازع البصر واطغی همین است و این حال مقام
تو شود و تکلف از میان ریخت و و این مشاهده و صف دل تو گردد و چون بصارت در چشم و سماعت در گوش که اگر بقصد خواهی که چشم را از دیدن و گوش را از شنیدن باز داری توانی
بچنین اگر بزر خواهی که دل را از شهو و حق باز داری و غافل سازی برین قدرت نیابی چون این مقام نصیب تو شد در تو قابلیت آن پیدا گشت که کسی وی دل خود بسوی
تو آورد و از تو سل تو راه شهود برد دیگران هم کشاید و قبله توجه مردمان باشی و یا دی بی نوع خود شوی و قبله توجه در صراط سلوک مرشد را میگویند یعنی چنانکه بطاهر نماز
رو قبله آوردن ضرورت همچنین در باطن برای شرف شدن بحقیقت صلوة توجه در وی دل بسوی مرشد آوردن ضرورت ثلثین گفتن بکاملی فرض که بدون مرشد
وصول الی الله دشوار است و عادت همچنین است کما قال الله تعالی و اتبعوا الیه الوسیله و سببی قوی تر برای حصول این سعادت غنی از صحبت کسانیکه تمام از خود جدا
گشته بحضور و شهود او سجده حلاوت نیست با وجود گناه بدشت آداب صحبت این بزرگواران قوت نسبت رابط با ایشان یعنی هر چند از ریاضات و عبادات و ترک
نا اهلان و از راه کم خور و کم گفتن و کم گفتن بالطبع فی الجمله توجه الی الله پیدا میشود و از مطلق کتب و رسائل سلوک و تحقیق قدری مناسبت باین علم حاصل میگردد
در راه همیدین مطالب که شاید بکسی سبب قوی برای حصول نسبت مع الله بقوت و انکشاف معرفت و حقیقت همین صحبت کسانی است که بشرف مشاهده الهی شرف شده اند
آئینه دل خود را در وی این صاحب جمالان باید آورد هر چه در ایشان است بی اختیار و بی محنت در تو منطبق خواهد گشت سنته الله همین جاری است که از زنده زنده
فیض رسد و چراغ از چراغ روشن می شود و دل تجلی سنته الله تبدیل اصحوا مع الله فان لم تتطیعوا ان تصحوا مع الله فاصحوا مع من یحب مع الله حتی یوصلکم الی الله
غزوجل و آداب صحبت هر وقت مرعی باید داشت تا فیض کشاده باشد بی ادب را از پیچ جا بیج فائده نمی شود -

تادیب

حضرت قبله کونین است برکات میفرمودند که آداب باطین و اُمرایا بر اعضا و جوارح است که هر چند نوکران ایشان رو برو دست بسته استاده می‌نشند و بظاہر تسلیم و سلام میکنند لیکن در دل شکوه و شکایت دارند و هرگز آداب قلبی پیدا نکرده اند و آداب علماء ظاهر همین بر زبان است که چنان کلمه بر زبان نمی‌آرند که خلاف شرع و عقائد باشد اما در دل هزار شبهات و شکوک دارند و اطمینان قلبی نیافته اند و آداب فقر بر قلب است که خلوص و رِسوخ و اطمینان تام حاصل است مخلصان ایشان را اعتقاد دلی در خدمت ایشان می‌باشد و چون زبان و دیگر اعضا توالیع دل است بظاہر هم آداب ازینها فوت نمی‌شود بلکه کمال خوبی و غایت لطف و انجاء می‌یابد که انجاش قلیش جوارحه و بشریت است اگر بطریق سهو یا خطا در ظاهر قصور و آداب هم واقع شود بی ادبی و بی نیت و از راه خجالت بخلاف اهل ظاهر که هر چند تو واضح نمایند و کلمه ناگفتنی بر زبان نیارند اما سراسر شرارت و نفاق است آن اهل نظر الی صور کم و اعمال کم بل نظر الی قلوب کم و نیات کم و مفصل جزئیات آداب هر بی باطنی که در حضور اقدس حضرت قبله کونین محمول می‌باشد بود و هست و کتاب حضرت ناله غنایب تقریباً فسانه بود و نکته متعدده مرقوم است آنجا جوع باید نمود و نه نیت تادیب خود بموجب آن باید فرمود این مختصر احتمال بیان تفصیل آن ندارد لهذا مجمل و کلیه می‌نگارم که کمال ادب همین است که خود را ادوات خود را پیش هستی مرشد داروده او نیست محض باید ساخت و با کمال فانی باید شد تا همگی او شوی و تو در میان نمایی و به قوت نسبت رابطه که حالت عشق است با مرشد اینقدر فانی می‌شود که می‌گردد -

تنبیه در مقامات سگانه فنا و مطابق آن درجات بقا و خاتمه طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام

در هر طریق پیش از باب سلوک سه فنا مقرر است اول فنا فی الشیخ دوم فنا فی الرسول سوم فنا فی الله و بدون حصول این سه فنا تقرب مع الله را در حق سالک روانی دارند و میگویند که چون سالک از درجه فنا فی الشیخ ترقی مینماید و از ضمن پیر برمی آید مرتبه فنا فی الرسول می‌رسد و چون ازین مقام ترقی میکند مرتبه فنا فی الله می‌رسد و این حالت فنا فی الله در منتهای عروج می‌دانند و چون بعد از این حالت بقا با الله و مینماید این را شروع معامله نزول می‌نامند که در حالت بقا با الله روح مخلوق میشود و در حالت فنا فی الله روح حق می‌باشد و اکمل سالکین آنرا میگویند که زیاده تر از نزول فرود آمده باشد و باز در مقام فنا فی الرسول ثابت قدم گردد و صاحب این نزول از صاحبان عروج اعلی و ارفع مینماید که نهایت هی الرجع الی البدایه و همیشه کبار و اولیاء مرعوبین که انبیا نبوت اند صاحب همین منصب بوده اند و ارشاد و هدایت خلق الله را فرود آمدن درین مقام نزول صورت نمیکرد و این معامله با خلق و حق بالا صالیه کار انبیاست علیهم السلام و بتبعیت انبیا کار اولیاء اکملین است که بمقام ارشاد رسیده اند و میگویند که چون سالک این مرتبه عروج می‌رسد باز احتیاج بتبعیت پیر او را نماند و بالا صالیه باری خود راه پیدا میکند و او را در مقام هر چه شکست شود معامله با آن طور میکنند که از تقلید برآید تحقیق رسیده است چنانکه در علم ظاهر هم چون رتبه اجتهاد می‌رسد او را بتبعیت استاد ضرورت نیست عمل اجتهاد خود باید کرد و در کیفیت انکار اشیاء و تمییز بلکه رتبه اجتهاد مقتضای این معنی می‌گردد و اگر چنین بعمل نیاید حق الله تلف می‌شود و هر چه حق تعالی بر او مکشوف و محقق ساخته ادا نمی‌گردد پس از آنجا با استناد خود صاحبیه و بعضی مسائل بتبعیت نکردند و بعضی احوال حضرت ابو حنیفه هم فقط صاحبیه جوع کرده و مفتی به هانست اما هیچگاه چه مجتهدان علماء چه محققان عرفا از تبعیت پیغمبر علیه السلام بر نمی آیند بلکه همه انبیاء هم تحت حقیقه جامع خاتم النبیین اند علیه من الصلوات المتناهیه من التیمات اکملها حدیث لواء الحمد یومئذ بیدی و تحته آدم و من دونه خبر از پیغمبری و هدایت حق سبحانه و تعالی محض هدایت خود بتوسط روح مقدس حضرت قبله کونین کملت هدایت و عمت و ساطعه برین کمترین مجتهدان حقیقت فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول و فنا فی الله روشن ساخته است آنست که فنا فی الله و بقا با الله تمام ممکنات موجوده را عموماً خود بخود و بتقدیر عزیز حکیم حاصل است زیرا که حق سبحانه و تعالی معین مخلوقات است و هیچ موجود در هیچ حال ازین داد و ستد الهی خالی نیست لیکن نظر بخصوص اشخاص مراتب کمال انسانیه این هر دو کیفیت نیز منصبی است از مناصب مخصوصه بشریه با افراد اکمل آن حق تعالی عنایت میفرماید و دیگر عنایات و تفضلات از راه همین هر دو حیثیه با ایشان مینماید پس معاملات این هر دو نسبت و کار و بار آنها پیش از ختم شدن کارخانه نبوت بلا واسطه و مسائل تشخصات بشریه بالا صالیه هم جاری بود

یعنی هر بنی حصول این نسبت با جتبا حق بلا واسطه احدی نمی شود و توسط ملک غیره تنایدات الغیب یا الارواح و العلویات از قبیل واسطه بشر نیست و اتباع بنی باید که
 انبیاء نیز در خل واسطه نه و در کار بالاصالة او هیچ خلل و قباحه نیارد پس نصیب حضرات انبیاء علیهم السلام از این مرتبه مراتب فنا و بقای خاص فنا فی الله و بقا با الله
 است بلا تحصیل فنا و بقا و دیگر وسائل که شان نبوت مقتضی همین است اگر چه بلا وسیله محض آنهم نخواهد بود لیکن تعبیر از ان بالاصالة می توان نمود و چون محال انشان
 بالاصالة بلا واسطه بحق تعالی است که غیر متغیر و متبدل است ایشان را در کار خود و غنچه عزل و در من جانب لدنی باشد و غیر معزولین هستند و بعد ختم نبوت که محال بالاصالة
 موقوف گشت فنا فی الله و بقا با الله مشروط و منحصر بقید فنا فی الرسول و بقا بالرسول گردید و در زمان آنحضرت علیه الصلوة و السلام مردم حضور را احتیاج واسطه دیگر نبود مگر
 در ضمن او علیه السلام حسب حکم محبت و تبعیت فریات و مخصوصان آنجناب نیز محسوب توسل با دست و بعد توسل شخص خاص مرشدیم همه را ضروری شد که او را دیده یا و گردیده
 بسبب طاعتی هم مرتب کنند که بطریق اولیه سلیک آنهم با کمال فی الحقیقه از وسیله ظاهری خالی نخواهد بود و هم بای اجزای لایفکات صلی الله علیه و آله که همه وقت میا
 و الحال حق همین است که بی مشرف شدن باین مرتبه فنا قرب مع الله حاصل نمیشود و اول آنکه با کمال در شیخ فنا حاصل نمیشود و فنا در جناب رسول حاصل نمیکرد و در هر قدر در
 قصود مانده باشد درین هم قصود خواهد بود تا که تمام در جناب رسول فنا حاصل نخواهد شد فنا فی الله نصیب نخواهد گشت اما چنانکه بعد حالت فنا فی الله بقا با الله ظهور مینماید همچنین
 بعد آن هر دو فنا هم بقا هم در آن مراتب حاصل میگردد و مساکی اکل همان است که از مقام بقا با الله در مقام بقا بالرسول نزول نماید و از و هم کاملاً آنکه در مقام بقا بالشیخ نزول
 و در آن عروج نزول ایجابها تمام کند و متفرد و استمرار در غیر تبه حاصل نماید چه عادت الهی است که هر که در نزول پایان تر و عروج بالاتر چنانکه انشان اخیر همه موجودات
 و اشرف تمام مخلوقات پس در وقت عروج اقل حالت فنا فی الشیخ است بعد از ان فنا فی الرسول و بعد از ان فنا فی الله و در زمان نزول اول حالت بقا با الله روحی نماید
 بعد از ان بقا بالرسول نصیب گردد و آخر قیامت هر صاحب حق که به نزول تمام میرسد و شیخ باقی بالرسول از نصیب طالع می یابد بقا بالشیخ میسر میگردد و از بسکه باین مرتبه
 که حق تعالی خاص ای محمدیان خالص شده دیگران بقوت تمام مشرف شده اند بیان این مرتبه باخیره هیچ کس نکرده و قدر آن نمیدانند بلکه اکثری از مست عقاد ان که
 بی محبت واقع شده اند به پندار آنکه خود را فنا فی الله و فنا فی الرسول بشمارند و در آن محققین اکلین که شدت محبت مرشد و علو پیر پرستی می یابند میگویند که ایشان هنوز در مرتبه
 فنا فی الشیخ اند و قوت نسبت رابطه دارند و در ابتدا همین قسم میشود و رابطه چنانچه شد همین قدر می یابند لیکن از این رتبه برآمده ایم که ناحق شناسان فنا فی الشیخ که در ابتدا
 میشود و دیگر بوده است و بقا بالشیخ که در انتها حاصل میشود و دیگر است و شما که این فرق را ندانید یا فته اید از راه عدم مشرف شدن باین مرتبه تصوی است خواه بسبب
 بی استعدادی و نقص ذاتی و خواه بهجت بی نصیبی و دیگر عوارض و چه کنید که مغذو را بد محبت ذاتی با مرشدند اشتیاق بغرض ملاقات میگردید و در غم خود از خالص شدن می نیند
 چون اندک بقدر عوصا غرض حاصل شد آنرا حصول حق گمان برده از مرشد بی نیاز شدید و آنکه عرفا جواز ترقی میران خلف از رتبه پیران سلف روا داشته اند بسبب تفرقه
 طرق و سبل ایشان را اصوبی اقرب پندار شده اند و معارف و مطالب ایشان را محبت تلاحق انکار منقح تر گمان برده اند و اختلاف تحقیقات را از جمله اختلاف اجتهاد
 شمرده اند چنانچه بالا نکرده اند این امر حق و واقعی است اما این محال در زمانه تقدم در طرق دیگر که لمبادی اند جا برست و تا ظهور طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیه
 بوجه است و ظهور این طریقه علیه که اعلی الطرق و خاتم آنهاست مقتضی همین بود و ترقی کرده کرده باین مرتبه اتم ظاهر شود و باز برای هدایت امت محمدی خالصاتی بالرسول
 ظهور کند و چون که این آفتاب عالم تاب طلوع فرموده همه ستارگان مخفی شدند و همه جا فیض همین نسبت جامع است و همه فرقه ها تحت وادون ادست و جمله طریقت با
 منشعب از دست واسطه صاحب این نسبت تمام است و شامل است در هر طریق و از هر فریق که باشد و بسبب عینیت و جزئیت و معیت و ضمنیت تبعیت او کسبیته اکثر
 شده است و همه اولیا و عرفا و مومنین و مسلمین در خل و تحت این نسبت علیه محمدیه اند و از محمدیه خالصه که ام مرتبه اعلی است تا که فوق آن برسد و چنانچه عرش
 در اجسام محمد و جبرائیل است و در مراتب طین محمدیه خالصه در مراتب است و تصوف فوقیه بر آن از دلالت و هم وضلالت فهم است نه در حکام ظاهر هیچ شریعتی بعد شریعت
 محمدیه نبوت نخواهد بود و نه در مقام باطنی که ام طریقتی پس از طریقه محمدیه سر خواهد کشید بعد از این اگر هست فوت و شدت ظهور همین نسبت است و انبساط ضیاء

و ما بهیه سابق در همان فار گذشت اینجا احتیاج بیان ندارد اما حقیقت باسیات موجوده که موجودات اضافیه و اعتباری اند ایست که در ذات حضرت وجود چنانکه
وجودیه ثابت است و عین بهیه است همچنین موجودیه نیز کائن است و عین شخص و این هر چهار اعتبار که وجودیه و مایه و مجموعیه و شخص نشود نفس الوجود عین هم اند لحاظ ذات
تحقق و ممتاز از هر دیگر اند در مرتبه علم لحاظ تعریف و اعتبار پس نظر بوجوب موجودیه مایه الوجود واجب الوجود است و نظر بامکان موجودیه ممکن الوجود و نظر بقیام فی الموضوع
موجود عرضی است و نظر بقیام فی الموضوع موجود جوهری و نظر لحاظ بیادگی موجود مجرد و نظر لحاظ ماده موجود مادی و نظر بقاء اضافی نه وجود فانی و نظر بقاء اعتباری موجود
باقی و نظر لحاظ مشهود موجود دنیوی و نظر لحاظ موعود موجود اخروی و نظر لحاظ معنی ذمین موجود ذهنی و نظر لحاظ جمع مایه و شخص موجود خارجی و نظر لحاظ تطابق واقع
موجود نفس الامری و نظر لحاظ امتیاز علمی موجود اعتباری و نظر لحاظ عقلی موجود معقول و نظر لحاظ حسی موجود محسوس و نظر لحاظ نایافت مجهول منفی و نظر لحاظ یافت معلوم
و نظر لحاظ تصور موجود علمی و نظر لحاظ تخیل موجود خیالی و نظر لحاظ کمالات موجود کامل و نظر لحاظ نقائص موجود ناقص و نظر لحاظ قرب بمرکز موجود و سفلی و نظر لحاظ قرب بحیط
موجود و علوی و نظر لحاظ اولیه موجود اول و نظر لحاظ آخریه موجود آخر و نظر لحاظ کلیه موجود کلی و نظر لحاظ جزئیه موجود جزئی و نظر لحاظ قیود موجود مقید و نظر لحاظ اطلاقی
موجود مطلق و نظر لحاظ کثرت کثیر و نظر لحاظ وحدت واحد و نظر لحاظ تنزیه و تراو الوارد و نظر لحاظ تشبیه که اذکذا و نظر لحاظ تقدم موجود قدیم و نظر لحاظ حد و محدود
و نظر لحاظ ابتدا مبتدا و نظر لحاظ انتها منتهی و علی هذا القیاس پیدا کردی سبحانه جمیع موجودات را و خلق فرمود تمام عالم را و ضمن ظهور وجود خود باحق نسبت اضافات
نموده و مثال آنها و بالذات موجود است و همه از دست واصل سبب اختصاص اینکه فلان نسبت بفلان حقیقه چنانسوب شده و فلان اضافه بفلان مایه چنان
و فلان نسبت بفلان وقت چنان موجود میباشد و فلان چیز بفلان هنگام چنان محدود و منظر می آید حق تعالی میداند دیگر را بران اطلاق نیست مگر اینکه بعبایت خاصه محبت
خاصان خود را این امر مینماید کثرت سازد اما این مقام مقام ویدست نه مقام فهمیدن یا تعلیم و تفهیم فهمیده نمی شود و درین موطن کشاف می باید لهذا حضرت رسول علیه
استدعا کرده اللهم انما حقنا فی الاشیاء کما هی و نفرموده اللهم فهنا یا علما و حضرت خلیل علیه نبینا و علیه السلام گفته رب ارنی کیف تجی المولوی و گفته رب فهنی یا علنی
پس درین مرتبه اولو الابصار می بینند آنچه می بینند و برایشان منکشف می شود آنچه منکشف میشود اما مقامیکه متعلق بتعلیم و تفهیم است حکما هم پیبرند و اسباب و علامات و علل و
معلولات بیان میکنند و این مرتبه رؤیت حضرات انبیاء اند علیه السلام که فائز گردیده اند و بتبعیت ایشان هر که را حق سبحانه میخواهد از اولیا نیز باین دولت مشرف می سازد
و در غیر تسمیع و بصیرت و عقل و حس این بزرگواران یک میشود و شنید و دید و تصور و عقل و احساس متحد میگردد و کلهم سمیع و بصیرت و عاقل و حساس می باشند و توصیف بصفات
کمالیه بچنین خلفاء الله محتاج بالات صفات نیمازند چنانچه شعرا بن قیصر است **س** سر که از همه کس چشم و گوش بر بندیم + تمام چشم و همه گوش کرده مارا + و چونکه
تخلق با خلقی الهیه اتم و کامل پیدا میکنند صرف ذات ایشان کار همه صفات میکنند من بعد اگر احتیاج آلات است برای ارشاد و تربیت دیگران است زبان بیاید تا
کلام خود را بپروان شنوند و گوش بیاید تا ایشان بدانند که کلام ایشان را میشوند و چشم بیاید تا ایشان ببینند که ایشان را می بینند و علم بیاید تا ایشان معلوم نمایند
عالم از و عقل بیاید تا ایشان دریابند که عاقل اند و حیات حیوانی بیاید تا ایشان بفهمند که حی اند و الا آن برگزیدگان و نفس خود متحجج بجمیع کمالات اند و همه مراتب آلات
و صفات متحد در کیهانات و تمیز و تخصیص بعضی از بعضی نسبت بذات ایشان نمی باشد مبصرات این بزرگواران یکی مقولات است و مقولات ایشان تباه مبصرات
مسموعات ایشان همه ریات ایشان است و مرئیات ایشان جمله مسموعات ایشان محلات ایشان تمام مفضلات است و مفضلات ایشان همه محلات از تجاست که جد بزرگوار
من حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله تعالی عنه فرموده حاصل سیر و سلوک آنست که امور اجمالی تفصیل شوند و مستدلالی کشفی گردند یعنی اجمال و تفصیل یک گردد و مستدلال
و کشف متحد شود و مقول مشهود واحد باشد بعد از رسیدن این مقام اگر امتیاز کثر صفات عارف موحده است بلحاظ تعلق علم او بمعبودات فخلقه الخبیات است با اعتبار
ذات او مثلاً بجهتیه تعلق علم بمبصرات بصیرت و مسموعات سمیع و معلولات عالم و مقولات عاقل و محسوسات حساس و نظر بذات خود از هر صفت کار همه
صفات میگیرد و بخلاف این مجربان که بقید یک یک صفت گرفتارند و از یک کار دیگر بر نمی آرند ختم الله علی قلوبهم لان علمهم لا بصیرت و علی سمعهم لان سماعهم

لا یفقه ولا یبصر علی البصائر غشاة لان بصائرهم لا تنفع ولا تدرك ولهم عذاب الیم بالتدنی فی رؤیة الامور المعقولة ومعقولات المحسوسات المشهودة ولا یجد ظاهراً مع انهم
وهم المنافقون المحجوبون والکافرون الجاهلون وچون حق تعالی پرده از روی کار برمی دارد و کشف عطا میفرماید قوت عقلیه و قوت حسیه عارف را یک می سازد
عقل و حس متحد میگردد و چنانچه بنیائی و چشم و شنوایی و گوش تراجم ساخته که بیک نگاه از دو چشم یک چیز می بینی و بیک سماعت از دو گوش یک سخن می شنوی
اما ذوق محجوبان مرتبه توحید کی نبیند را درمی یابد چنانچه احوال باور نمیکند که از دو چشم بیک نگاه بچه طور توان دید بنیائی این چشم علیحد است و بنیائی آن چشم
علیحد پس میگویند که قوه عقلیه قوه حسیه است و قوه حسیه قوه معقولات را چه طور محسوس توان کرد و محسوسات را چه سان معقولات توان گفت که
تا واقفان چنانچه حق سبحانه در دماغ شاقوتی خلق فرموده که درک همه آنها و جمع همه آنهاست که آنرا حس مشترک میگویند همچنین در قلوب عرفا قوتی روحانیه عطا میفرماید
که کاشف همه امور و جامع عقل و حس میگردد و در رابط در میان ظاهر و باطن می باشد و آنرا کشف می خوانند و لا یفقه الا من اتی القلب سلیم و لهذا بر معاملات مرتبه
و اسرار دیده شده اینها اگر قرائن عقیده عقل ایمان نمی آرند بل سبوی الاعمال البصیرة بالکمال شرح ما نحن فیه باید پرداخت و رجوع بمن نمود و حال مال وجود و موجودات
بیان باید ساخت که چون حقائق موجوده الآن هم همان در مرتبه مفهومی اند و موجودیه فقط نصیب ماله موجودیه است گفته می آید رباعی ایدر و بصدرنگ اگر بدیم
امامرات معنی یکتا ایم چون عکس نمود ما وجود دیگر است هر چند که ما ایم گوئی ما ایم در مصرع اول لفظ اگر معنی اگر چه است که بسیار در کلام سائده آمده و در محاورات
شائع است و حاصل آنکه اگر چه پیدایی و ظهور حقائق متنوعه ناممکنان در آئینه علم بصدرنگ است لیکن فی تحقیق همان یک نور وجود است که بچندین الوان مختلفه ظهور
نموده است نصیب کائنات جز نمود نیست و وجود حضرت وجود است و بس معنی رباعی و مرادات الفاظ آن مفصل در متن مذکور است چنانچه بیان نموده ایم
معنی یکتا عبارت از حضرت وجود است که کثر ادران دخل نیست چه اگر متعددی بود وجود را وجود دیگر است بایست و این مستلزم تسلسل است کما فی کتب المعقولات
مراد از کلمه معنی یکتا که در رباعی است مرتبه وجود است که معنی واحد است و لفظ وجود اشترک معنوی است اشترک لفظی نیست و موجودات وجودات نیستند بلکه یک وجود
که در همه جا جلوه گر است و کین لیل بر بطلان تعدد وجود است که اگر قائل موجودات شویم و تعدد آن فرض کنیم ناچار امر مشترک در هر واحد از آن خواهیم یافت که بسبب
همان امر اطلاق وجود بر آنهمه درست و ثابت است پس آن امر مشترک امر واحد است یا نه اگر گوئیم امر واحد است خلاف فرض میشود و هو المطلوب و اگر گوئیم که امر واحد نیست
و آن امر مشترک را وجود است دیگر پس وجود را وجود دیگر باید باز نقل کنیم کلام را بآن وجود الی غیر النهایه و این مستلزم تسلسل است فثبت ان الوجود امر واحد کثر فی
و دیگر دلائل در کتب معقولات مذکور است بر ناظران پوشیده نخواهد بود و پیدایی رنگارنگ امتیاز مایات از ماعدله خود یعنی مراد از لفظ بصدرنگ پیدایم که در رباعی
پیدایی رنگارنگ حقائق مختلفه است در مرتبه علم امتیاز و از بهر دیگر ممتاز شدن ایشان باضافات متنوعه و عکس نمود امر متزعی که معنی کون و حصول آمده یعنی ظهور
از کلمه عکس و نمود که در مصرع ثالث واقع است امر متزعی است که معنی مصدر است و آنرا وجود ظلی هم میگویند حاصل آنکه مانند عکس بودن ماکه بیش از نمود نیست ظهور وجود ظلی
است که معنی کون و حصول است و موجودیه نصیب همان مرتبه ماله موجودیه است چنانچه گوید و مراد از کلمه وجود که مضاف است بلفظ و اگر منشأ انتزاعی که ماله موجودیه
است یعنی مقصود از لفظ وجود که مضاف است بطرف کلمه در مرتبه ذات الوجود است که آنرا حاصل بالمصدر منشأ انتزاع و ماله موجودیه هم میگویند و موجودیت
مگر همان وجود و آن وجود ظلی محض معنی انتزاعی است پس نسبت موجود در مراتب مفصله با وجود واحد زیرا که وجود معنی واحد است و کثرت موجودات که نمود منظر
اعتباریه است در وحدت حقیقیه آن خلل نمیکند و چنانکه روحی و زنگی در حقیقت متفق اند و در صورت مختلف همچنین هر موجود در منظریه معنی وجودی متفق است
و در مرتبه کون حصول مختلف پس وحدت در معنی وجود نیست نه در مرتبه موجودیه که موجودات منایران از یکدیگر با وجود آنکه یک حقیقت واحد در همه جا جلوه گر است
فانهم و ان امتازات فی مراتب العلم باعتبارات متکثره لان المایات فی نفسها معدومات و المعلوم ایصلح ان یکون موجودا قائل یعنی این امتیازات مختلفه
در حضرت علم است که امتیاز کار علم است و این اختلاف در مراتب اعتبارات دشمن علیه است و این نسبتها خلل انداز مرتبه احدیه مطلقه نشده اند چه همیشه ممکن

که محض امر مقول است قطع نظر از وجود و عدم نظریات خود معدوم است و معدوم لیاقت موجود شدن ندارد فتدبر رباعی لوح امکان بود ز هستی ساده + واجب همه فیض جوی داده + الآن کماکان اگر در نظر است + ممکن ز عدم بای بیرون نهاده + مراد از لوح مرتبه است و از امکان ممکنات چنانکه از خلق مخلوقات و از هستی مرتبه ذات الوجود است و از فیض جوی افاضه وجود ظلی و از کماله الآن کماکان حالت واحده غیر متغیره حق تعالی و از عدم حالت امکانی ممکن که معنی سلبی است و مفهوم عدمی یعنی سلب ضرورت از طرفین پس معنی آن شد که مرتبه ممکنات از مرتبه ذات الوجود عاری و ساده است و با الوجودیه اینها را حاصل شده و جتالی در ضمن وجوب خویش اینها را بافاضه وجود ظلی که معنی مصدر است موجود ساخته است اگر حالت واحده غیر متغیره حق سبحانه نظر چشم دل است متحقق می شود که ممکن از مفهوم عدمی خود که سلب ضرورت از طرفین است قدم بیرون نهاده است و واجب بالذات نگشته همان محو عدمیت خود است که ذاتی اوست ماعن کم نیفد و ماعن الدباق - ۵ -

هوالتبار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نور الموجودات بنور وجوده و أظهر المخلوقات بظهوره و هو الحكيم الذي دمج في الحكمة خير كثير و العليم الذي جعل الانسان بها بصيرا و الصلوة و السلام على النبي الذي هو دين العلم و دار الحكمة و دار الخلقه و على اكد حجاب ذوی القدر و المنزلة و اولى الدرجات و المرتبة **أما بعد** فهذا الوارد السالغ هو سمي بحكمة الدانانا السد و اياكم حكمة لغته شاملة لخير كثير و من يوتي الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا و انا و اياكم طبيعة مصلحة للبدن و محافظه للصحة فلما ان الطبيب يد الطبيعة و يقويها بالادوية لتدفع المرض به و ينجيها بهذا الحكيم الالهی ينفذ الناطقة و ينصر بالتعليم المطالب بحكيمته من الحكمة النظرية و العملية لتحصل لها السعادة بالسهولة بنصرتها و الحكمة ايضا منصب من صاحب القربة الالهية يشرف الله بها الانبياء و الاولياء عليهم السلام و الحكماء الذين يقال لهم ارباب العقول من اداني العرفاء و يتقيدون بقيد عقيلة العقل فقط و يقال لهم الحكماء مجازا كما ان الالطباء من ارجاني الحكماء و يعلمون لغز الواحد من الطبيعيات و هو الطب و يقال لهم الحكماء ايضا بالجاز سبحان الذي يوتي الحكمة من يشاء و هو اعلم الحكيم فلما كان في هذا الوارد بيان الحقيقة في مثال الاصطلاحات الحكيمية سمي بهذا الاسم لمناستها و اعلم ان الحكمة حكمتان حكمة عقلية و حكمة آلهية فالحكمة العقلية هي العلم باحوال عباد الموجودات كما هي في نفس الامر بقدر الطاقة البشرية عني ثبوت مسائلها بالبرهان العقلية سواء كانت تلك المسائل مضرة للان في المعاد او لا و كانت مرضية عند الحكيم بحقيقة جللت حكمة او غير مرضية و الحكمة الآلهية التي تكون حاصلة للانبياء و الاولياء عليهم السلام هي العلم بالامور التي تنفع الان في الدارين و تكون غلة فلاح المعاش و المعاد و موجب البركات في الدنيا و النجات في الآخرة سواء كانت مسائلها مستقلة بالبرهان العقلية او لا و يحيط بها عقل الانسان او لا فالمراد بهذه الحكمة النافعة المفيدة في كلامه تعالى حيث قال من يوتي الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا ۵

وارد در بیان بطلان وجود ممکنات بی فاضه و جوی

مراد از بطلان وجود ممکنات بی فاضه و جوی منع تجز کونیه کمونات و حصولیه کائنات است بلا فاضه و جوی و البطلان امکان موجودیه ممکنات است بی فاضه و جوی و از مرتبه واجب زیرا که وجود منفی مخصوص نیست که وجوب و وجود عین باهیه اوست تعالی و تقدس و تبعیت او بطریق تضمن صفات و اسماء و اثبات و التزام حقائق ممکنه لاحق و هر موجود ممکن و جوی بالغير است نه واجب بالذات پس امکان خاص که سلب ضرورت از طرفین است حقائق ممکنه را نظر بخصوص خود هیچ نوع در وجودی آورد مقتضی موجودیه نمی شود و هیچ ممکن نظر الی ذات لیاقت موجود شدن هرگز ندارد که ترجیح بلا مرجح چگونه است آید و امکان عام که سلب ضرورت از یک طرف است باعتبار سلب وجود مفهوم انتزاعی شامل است و لحاظ سلب عدم معنی وجوبی را با ت و حقیقه امکان خاص تحت مرتبه عام و افاذه است و حقائق ممکنه مخصوصه باینجه معدومیه تحت ظل امکان عام خود در حجاب سلب طرف وجودی شدند دلیل انتزاع اینها را می پوشد و معدوم مفهوم میشوند و این حالت معدومیه حقائق ممکنه سیمی است با متعلق بالغير بچنین قیوت موجودیه

زیر پر تو امکان عام خویش در جانب سلب طرف عدم می آیند و نه در وجوب اینها را روشن می سازد و موجود معلوم میگرداند و این حالت موجود به موجودات کونیسمی است
 بوجوب بالغیر و اینهمه ذرات حقائق ممکنه بنور خورشید و جیب تعالی منور میگردد پس گویا معنی امکان عام بمنزله یک دایره است و امتناع در وجوب چون تو بین آن امکان
 خاص همچون قطر که بحد وسط قطع شده اما امتناع بالذات نصیب عدم است که هرگز یافت نشده مانند عنقا که کلی است و فرد آن نایاب است و وجوب بالذات نصیب
 در جیب است که هم مطلق است و هم جزئی حقیقی بلا تشبیه چون شمس که کلی است و جز یک فرد ندارد و امتناع بالغیر و وجوب بالغیر نصیب و مات اعتباریه و موجودات
 اعتباریه است و اینهمه اضافات سلبیه ایجابیه فی الحقیقه مضاف بطرف یکذات الوجود است یعنی وجود است که نظریات خود وجود است بمعنی مابعد الوجودیه و بزرگ امکان عام
 امتناع در جانب سلب اضافات ثبوتیه مرتبه بشرط لاشی است و مانند امکان عام وجوب در جانب سلب اضافات سلبیه مرتبه بشرط شی است و از راه
 احاطه و اشتغال مراتب سلبیه ثبوتیه مرتبه لاشی شرط -

بیان اقسام وجوب بر پنج جدید

باید دانست که وجوب مطلق بر چهار قسم است یکی وجوب عام که مفهومات ثلثه را شامل است یعنی وجوب ممکن و ممکن راجع در وجوب وجوب وجود است که عبارت از
 ضرورت طرف وجودی است و در ممکن وجوب عدم است که مراد از ضرورت طرف عدمی است و در ممکن وجوب لازم و ضرورت طرفین است که سلبی سلب ضرورت طرفین
 است پس این وجوب عام منشأ از نزاع امکان عام است و امکان عام منترع از آن و نمیتوان گفت که این وجوب عام منترع است و امکان عام منشأ از نزاع
 زیرا که منشأ از نزاع را تقدم ضرورت است از منترع که از معقولات ثانویه است و تقدم وجوب بر امکان ظاهر است لا تقاریر ممکن الی الوجوب لا مکان نفی مفقوده الی الوجوب
 سواد کان مکاناً عاماً او خاصاً و علت اقترار ممکن هو مکان لا حدوث لا الی الحدوث هو علت اقترار الحادث الی القیوم و الامکان علت اقترار ممکن الی الوجوب فالقید ظل الوجوب
 و الحدوث ظل الامکان فالقید و یکی وجوب عام است که شامل است موجودات ثلثه را یعنی وجوب جوهر و عرض و آن عبارت از وجوب طرف وجودی است مطلقاً برابر است که
 وجوب بالذات باشد خواه وجوب بالغیر و این وجوب خارج کرد از احاطه خود متنع را و داخل داشت ممکن را و این وجوب عام اصل ظهور امکان خاص است و گویا مایات ممکنه را
 از ممتنعها جدا ساخته در ضمن خود بسوی وجوب الوجود و مائل گردانیده از امتناع برآورده در دایره امکان خاص کشیده و یکی وجوب خاص است که منحصر در وجوب تعالی است که
 عبارت از وجوب بالذات است و این وجوب خاص ساخت همه ممکنات را از خود بجانب مرتبه وجوب بالغیر که محسوب در وجوب عام بود و باین طرف خاص راه ندارد اما امکان
 آیه شینات و کمالات ذاتیه و سبحانه که لا یغنی عن لا یغنی عن درین مرتبه وجوب خاص در ضمن ذات داخل اند که وجوب نیمه اعتباریه و شینات اضافیه ذاتی است که غیر اینها نیست
 و محسوب در همان مرتبه وجوب بالذات است و یکی وجوب خاص است که فقط نصیبت و وجوب الوجود است تعالی شأنه و جل سلطان که عبارت از وجوب بالذات لذات است و نیمه
 است که خود ذات است و خود وجوب است و کثیر اعتباری است و صفاتی هم درین موطن ملحوظ نیست و حد لا شریک و لا اله الا هو و ظهوره عین الخفا و خفایه عین الظهور و ظهور
 کل الالوار و الموشرفه جمیع الاثار الاحوال لا قوه الا بالوحد و علی العظیم فیا من انت التجلی فی سائر الظهور و مخرج الحقائق من الظلمات الی النور و باقی هر جا که ترا ظهوره گری خیر
 بود و دل در صد و پرده دری خواهد بود و در صفحه امکان طرفت گزیند باطل چون سطح جوهری خواهد بود و مراد از سر جا عالم الطیف و کیف و مجرد مادی و غیب شهادت است
 و مخاطب معشوق حقیقی است تعالی شأنه و از جلوه گری ظهور در مظاهیر کونیسم بزرگ آنها و دل همان قوت عاقله و از پرده دری کشف حقیقت و از صفحه مرتبه و از امکان ممکنات و
 کلمه طرفت جانب وجوب لفظ طرف بالفاظ صفحه و سطح طرف لطف دارد و سطح چیرے را گویند که در طول عرض منقسم شود و در عمق قسمت پذیر نباشد و این عارض جسم میباشد و
 سطح جوهری نزد ارباب معقولان باطل است یعنی سطحی که قائم بالذات باشد و بحث این در کتب معقولات مسطور است پس حاصل آن شد که ای معشوق حقیقی هر جا که از عالم لطیف
 و کشف ترا ظهور در مظاهیر کونیسم بزرگ آنها خواهد بود و قوت عاقله عرفا در نزدیکی کشف حقیقت خواهد بود و کاشف امر تو خواهد شد چه در مرتبه ممکنات که سلوک الصلوة
 از طریقین است اگر جانب وجوب نباشد باطل چون سطح جوهری بود پس این موجودات بلا تشبیه چون اعراض بجهت سستی تو قائم اند که مافی السموات و مافی الارض

جسم متجزی بالذات و جوهر است و سطح جوهری و خط جوهری باطل چنانچه در بحث البطلان جزء لا تجزئ مرقوم است مع دلائل و سطوح عرضی و خط عرضی که از عوارض جسم است
 قائم بموضوع خود جسم جوهری است که قابل العباد باشد بود یعنی طول و عرض و عمق داشته باشد و مطابق تحقیق حکما متصل واحد است و جوهر است و مرکب جوهری
 که بیولی و صورت باشد نه آنکه موافق گفته متکلمین مرکب نقاط و خطوط و سطوح است که جسم مرکب این اعراض مجتمعه نیست و متجزی بالذات یعنی تجزیه کننده و ذراتش
 مقتضی تجزیر است و چیز بمعنی مکان است اما چیز عام است که بر مکان هم صادق می آید و مکان خاص که اطلاق آن بر چیز راست نمی آید چه مکان عبات
 از سطح باطن جامعی است که ماست سطح ظاهر و محوی و غیره فقط سطح باطن ابر است که سطح ظاهر داشته باشد یا نه چنانکه عرش و غیره ثابت است و مکان نیست زیرا که محدود جهات است فو قش ثابت
 و معقول نمیشود اگر چه بدلت و هم متوهم میگردد و هر جا که اطلاق فوق آن آمده باشد از راه علو تبه و فوقیه مرتبه خواهد بود که فوق را هم مثل تقدم مراتب است و یا از راه
 مجاز و توهم پس جسم مطلق را تجزیه گفتن درست می افتد که شامل جسمانیات است بخلاف شکن گفتن که محدود را شامل نیست این تفریق معنی اصطلاحی است و جوهر چیزی که قائم
 بخود باشد چون ثوب عرض چیز که قائم بخود بود چون رنگ اگر جوهر در جوهر دیگر حلول کند اول حال ثانوی را محل خوانند چنانکه صورت حال است و بیولی محل و اگر عرض
 در جوهر حلول کند محل او را موضوع گویند و حال عرض پس حقیقه امکانیه که مسلوبه الضرورة از طرفین است تا که طرف وجوب در او نباشد هرگز بوجود نمی آید لهذا از هر حکما
 هر ممکن که هست و وجوب بال غیر است ربنا ما خلقت هذا باطلا یعنی فی الحقیقه بنفس الهیة امکان که تمام حقائق ممکنه را شامل است نظرا لی ذاتها عدم ضرورة جانبین از
 و طرفین امکان وجود عدم است که هر دو جانب مخالف و موافق است و بودن و نبودنش هیچ ضروری نیست پس انیم تبه را تا که افاضه حضرت وجوب و نخل حایت
 خود نگیرد بطرف خود نکشد و از جانب وجوب ذاتی خویش خلعت و وجوب بال غیر بخشد و طرفدار و پشتیبانش نباشد هرگز حقیقه ممکنه بوجود نمی آید و موجود نمیکردد که
 ترجیح بلامرج غیر معقول است لهذا پیش ارباب معقول نیز ثابت است که هر ممکن موجود است و موجود گشته است و وجوب بال غیر است و من لم یجب لم یوجد قضیه مقترنه است
 و وجوب تعالی که وجوب بالذات و وجود حقیقی محض نصیب است هر شئی را موجود ساخته است و خود بخود هیچ ممکن که مفهوم صرف است بذات خویش لیاقت موجودی
 و واجبه اصلا ندارد حق تعالی حقیه خود در صنفه خلقیه تعبیه نموده و هیچ مخلوق را حق و باطل خلق نفرموده رباعی باطل نبود جهان حکمت بنیاد و پیروده مدان کثر
 نقش ایجاد و منجوست که بر خویش نظر بکشد اید و غیره یا آئینه در دستش و اید باطل ضد حق را گویند و جهان منظر حق است پس البته که منظر ضد ظاهر نخواهد بود بلکه
 تمام محال ظهور است لهذا اینجا صفت جهان حکمت بنیاد و افاده که در کون و حکمت اظهار حقیه است پس هیچ نقش را در کارگاه ایجاد بکار و بیفانده ای معطل نیاید
 و لغو و عیب یعنی سائر حقیه نباید فهمیدیم انما خلقناکم عبثا و اکلم الینا لا ترجون زیر که چون حق تعالی خواست که خود بر خود ظهور نماید و مشا به جمال کمالات خویش و زطاک
 وجود فرماید که اجبت ان اعرف خلقت الخلق پس ما را یعنی خلایق را پیدا کرد و این غیره موهوم و ثنینه معدوم و آئینه نیست ساده از هستی خود برای
 که روی خود را خود نمی توان دید مگر در آئینه فاینا تولوا فثم وجه الله -

هو التبارک

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بین للناس من الحد و الشرعیه و صلح حالهم تعلیم النوایس الالهیه و الصلوة و السلام علی رسول محمد و جهات الاقریه و علی آل و صحابہ الساجدین القیود
 آقا بعد نهاده الوارد الثامن من النوایس الحد و الشرعیه و صلح حالهم تعلیم النوایس الالهیه و الصلوة و السلام علی رسول محمد و جهات الاقریه و علی آل و صحابہ الساجدین القیود
 التي هی لازمة للبشرية فاذا لم يكن للبشر ان تسقط عنه الاضافات كلها و نزول عن علم الاعتبار جميعها فلا بد له من حفظ الادب الشرعي الذي هو صلح معاشه و
 معاده ظاهر و باطنا بآيات الاوامر و اجتناب النواهي كل حين الا من كان في دماغه خلل و لا يكون علمه صحيحا كالمجانين او ما بلغ به رتبة العقل و البلوغ كالصبيان
 لذا شرط في الشرع للايمان العقل و البلوغ و تلك حدود الله بينها القوم يعلمون -

وارد در بیان حفظ مراتب که لازمه علم و امتیاز است

التزام حفظ مراتب را باب هوش و امتیاز را ضرورت چه خلوشی از لوازم ذاتیه محال است و در محله که سلطان علم و امتیاز نزول جلال میفرماید بمع تولیع و لوحی که جماع معلومات و تمیزات است می آید و سلطان را حفاظت و نگاهبانی رعایا که در ظل حمایت او گذران میکنند ضرورت کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتش را ازین حال است و چنانچه درین جهان هر ذی علم خود سائل دریافت حقیقه هر شئی است از خود بے اختیار اندیشد که فلان چیز چگونه است و خود مسئول جواب و خویش است و بالطبع در دل میگوید که چنین است و چنان است و گاهی جواب را در میکند و گاهی مسلم می دارد و گاهی بعضی سوا بیج جواب میدهد و میگوید خداوند و گاهی بیج سوال هم نمیکند و گاهی متنبه از افعال میم که خود میشود و ندانست و پشیمانی میکشد و گاهی از اعمال حمیده خود شاد میشود و شکر میکند و گاهی از راه باریک بینی اعمال حسنه خود را نیز باطل و جسطعی انگارد و گاهی از راه کندی سیئات خود را نیز سبک انگاشته و گاهی مطلق پروای خیر و شر ندارد و با میدرجحت حق خورسند میشود و گاهی از خوف عقوبت آدمی ترسد و گاهی محاسب افعال خود میشود و گاهی هرگز التفات نمیکند همچنین در عالم آخرت حق سبحانه ترا خود سائل و خود مسئول خویش خواهد گردانید که تخم این امر از اینجا نفس تو کاشته است و ترا این مصیبت از پهن جا گلگیر گشته پس بعضی جواب سوال خویش خواهی داد و گاهی جواب بنظر نخواهی داشت و گاهی تسلیم نمیشود و گاهی در جواب ساکت خواهی ماند و در بعضی مرایم سوال نخواهی کرد و از بعضی اعمال ندانستی و پشیمانی خواهی کشید و از بعضی افعال شادی و خوشی حاصل خواهی کرد و گاهی بر اعمال خیر هم باز پرس خواهی کرد و گاهی سیئات را هم خواهی بخشید و گاهی بلا حساب خواهی بود و گاهی بر رحمت او امیدوار خواهی شد و گاهی از عقوبت او لرزان خواهی گشت و گاهی از یک قول و فعل حساب خواهی گرفت و یومئذ بنعم الله تعالی علی خولک وینطق یدیک و بطیک با کنت تکسب کون انت بنفسک محاسب الاعمال و اقوالک لانه الزم الله سبحانه اعمالک فی عتقک یخرج لک من نفسک يوم القيامة کتاباً و یقول لک قرء کتابک انت الکتاب انت القاری و کفی بنفسک اليوم علیک حساب لا غیر کما لا غیر کما قال عز وجل کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و خرج له یوم القیمه کتاباً بالیقینه نشوراً و قرء کتابک کفی بنفسک اليوم علیک حساب و اگر غایت ازلی در رسیدن رستگاری خواهی گشت پس بدانکه چنانچه این عرصه زندگی را باین خرابیهایی کرده، همچنین در روز قیامت که یوم الحساب است هم این حالات بر تو عود خواهند کرد و بر چهره خائمه تو شده و توبه بران تمام گشته و در آن روز هم بر همان محاسب توان ختام خواهد یافت و ختم خواهد شد و موافق آن در جنت یا جهنم خواهی رفت لهذا خوف خائمه همه را انگیز است حق تعالی بخیر گرداند و در حیات هم مدام مشغول شهود خویش دارد تا از بکرت آن بر روز قیامت نیز در ظل حمایت او ازین آفات محفوظ باشیم و بناخن خودی را خود را نخواشیم یا الهی ما دام که زندگی باقی است ما عاصیان را توفیق ادای آداب سریع و حفظ مراتب عطا فرما و شر سار پیش خود نمائیم یا ازلان حفظ مرتبه عبارت از نگاهداشتن چیز است که در خور آن مرتبه باشد و فرونگزاشتن حق آن مرتبه مع لوازم پس چون وحدت نیز مانند کثرت مرتبه از مراتب عبارات است حق هر دو نگاه باید داشت و عین کثرت مشاهده جمال وحدت باید کرد و با وجود و شهود وحدت رعایت احکام کثرت نباید داد و بظاهر و باطن حق پرست باید شد تا ایمان و اسلام حقیقی میسر شود و از مرتبه علم و امتیاز که انجمن آراسی جهان است و الحال از ان رسائی و گزیر نیست داده آید و کمال مخصوص انانی که محل آن بر ذمه اوست ظهور نماید با عی ادراک مراد دعوت پیدائی کرد و فریاد که رسوائی شناسی کرد و درین پیش نه شتم و مانع صحبت به علم است که این انجمن آراسی کرد و مراد از ادراک علم مطلق است که شامل است جمیع افراد خود را چه علم حق و چه علم خلق علیک بحق سبحانه منسوب سبب یافت خودش باعث پیدائی ما نزد حق جل شانّه است و علیک بما مضی گردیده باعث معرفت او و سبب پیدائی ما پیش ما گشته و فریاد کلام داد خواهی است از اهل داد یعنی داد میخواهم از مرتبه احدیه مجروده الهیه تا بغایت بے عله خویش را به ما منطلومان که بر نفوس خود ظلم کرده ایم برسد و بشهود وحدت مشرف سازد که این علم را رسوائی شناسائی در ضمن عبارات موهوم کرده است و معلوم و معروف عالمی گردانیده و جهان را معلوم ساخته و ما ازین هر دو جنبه متبرائیم و نظریات ما را به یکس ندیافته و نخواهد دریافت که بالکنا دراک ما بیه محال است پس پیش ازین یعنی قبل از حصول علم که اولی از خود خیر بود و نه از غیر خود مانع صحبت ندانستیم یعنی لیاقت دریافت مرتبه کثرت ندانستیم همان یک علم حضوری بود و علم حصولی

پیدا کرده بودیم و این علم حصولی است که اینچنین آرائی معانی کثیره نموده است موافق مرضی و اراده حق رضای مولی از همه لی چون در حضرت علمی باید که سرشته
امتیاز از دست ندی و نگاه داشت آداب مراتب کما هو حقها نامی بندگی عبارت از همین است و شرع شریف مبنی برین و نیایش از همه انشای نیست آنچه حاضر کنند
نوش و برضای میزبان کوش بیشتر کار با کریم است و لطف و لطف عظیم فرصت غنیمت شمار خود را معطل ندارد یعنی چون مرضی حق تعالی و اظهار کمالات اسمایه و صفایه
خود است اما اثبات همین اعتبارات نسبت اولی است و چون دعوت کرده شده حضرت عظیم سرشته امتیاز چگونه از دست و بهیم که همان را تبعیت و خوشی نیز با
که صاحب خانه است و او را طلبیده است ضرورت و حضرت علم نشاء ایجاد کثرت است که عالم و معلوم را بخوابد پس چنانچه مراتب در علم است اهل علم را حفظ آن نعمت فانی
و تا که امتیاز من و تو و نفع و ضرر و مکروه و مرغوب طبیعی بنده را هست مکلف شرعی است و تفریق خیر و شر و حلال و حرام شرعی هم ضرورت و امتثال او امر واجب است
از نواهی واجب است و ازین راه است که انبیا علیهم السلام بنیاد اسلام بر احکام شرعی که متعلق با اعتبارات ظاهره است نهاده اند که حق بندگی در همین صورت ادا
میگردد و او وجود بقدر طاق بشری درین طور داده میشود دنیا همان سرا است و حاصل سیر و سلوک رضا معامله با خداوند کریم است و فیض او عظیم و وقت غنیمت
باید فهمید و حق المقدور معطل نباید کرد و رباعی جهانی بخت و المی باید کرد و دل را آباد از غمی باید کرد و فرصت مفت است ای زمستی غافل به شادی گر
نبت مانعی باید کرد و مراد از جهانی بخوشی و رضا پیش آمدن و از سرخ و الم کرده طبیعی و مخالف نفسی و از دل نفس ناطقه و از آباد کردن معنوی بحالت اطمینان و رضا
و شوق و از غم و عشق حق تعالی و از فرصت عرصه زندگی و از بهستی و وجود کیف باین کیفیت حاصله و از شادی حالت انبساطی حضور و شهود و از تمام خلق و تقابل
حالت قبض حاصل آنکه بر مکروهات طبیعی مخالفه نفسیه بخوشی و رضا پیش باید آمد و نفس ناطقه را مطهر از سبب درد عشق حق تعالی باید ساخت آنکه غافل از
قدر عرصه این وجود کیف باین کیفیت اگر ترا حالت بسط حضور و شهود نیست خلق و انقباض حالت قبض را خود از دست ده که آخر کار باعث انبساط
و شرح صدر می شود که هر قدر قبض شدید می باشد بعد آن همان قدر بسط قوی رومی و در چنانکه در موسم شکرال هر قدر خفگی میگرد و بعد از آن بارش همان قدر
می شود آن مع لیس را و هم متبادر الفهم از رباعی این معنی است که تمام صور موجوده که روی داده اند خواه مصائب تکالیف خواه شادی و خوشی غنیمت
و مفت است باز اینهم کجاست و جمله را فاست و هر وقت و هر حالت آنچه مزاد و مناسب است بآن باید پرداخت و اوقات را معطل و ضایع نباید ساخت
و ما الدین غافل عما تعملون -

هُوَ الْبَارُّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي يقول الحق وهو سديد السبيل و هو جسي ونعم الوكيل والصلوة والسلام على رسول الهادي اليه والذليل وعلى آله وصحبه ذوي القدر الجليل
أما بعد فهذا الورد التاسع هو اسمي بالقول الحق كلنا الله واياكم بالقول الحق الذي لا عوج ولا خفاء فيه كما جلنا واياكم مستكماً صحيحاً بلا لكمة يبين للناس سركل
من جميع جنسيات وانا وصفت واطلاقاً وتقيداً وكيلاً وجزئيةً واتحاداً وامتيازاً وحقيقةً ومجازاً وجوباً وامكاناً وعيناً وظلاً وحقا وبطلاناً ومعاشاً ومعاداً
وكباً وهر سبباً ليكشف عليهم الحق ووصلوا الي ما خلقوا له وليسقط عن ذمتي ايضا امرئثت له فان اردتم ان تطلعوا على جميع هذه الامور المذكورة فانظروا هذا الكتاب
كله وآملوه تمامه فاطناني الكتاب من شئ والله يقول الحق وهو سديد السبيل واعلموا انكم اذا فهمتم حقيقة التقيد والاطلاق كما هي في فكشف عنكم الغطاء ولا تكونون
مترددون في مرتبة من المراتب لان المراتب الوجودية منحصرة في مابين المرتبتين فلا يبقى الخفاء فاسمعوا ما اقول وخذوه لعنكم تفعلون هـ -

وارد در بیان تقيد و اطلاق

یعنی در بیان حقیقه تقيد و اطلاق و نسبت اینها با هم دیگر و اتحاد و امتیاز مرتبه مطلق و مقید باید دانست که حقیقت تقيد آنست که خود معنی تشبیه است و باعث

مضاف شدن اضافات بطرف مقیدات که عبارت از مراتب مقیده است و بحقیقت اطلاق آنست که خود معنی تنزیسی است و موجب سقاط اضافات از مراتب مطلق و چونکه اطلاق تقید شامل است همه مراتب مقیده و مطلق را مرتبه مطلق بحیثیه اطلاقه خود متبر از همه اضافات است و بحیثیه تقید معنی اطلاق متصف بجمع صفات پس همه نسبتها با وجود آنکه معلوب از مرتبه مطلق است منسوب هم بآن است فافهم و تقید معنی عام است که بر مقید و مطلق هر دو صادق می آید زیرا که اطلاق هم بکلیت است و اطلاق معنی خاص است که جز بر مرتبه مطلق است نمی آید پس نسبت در اینها عموم و خصوص مطلق است و در عین اتحاد مرتبه مقید از مرتبه مطلق ممتاز است و احکام هر یک جدا و متاخر مرجع البعین لبقیان نه از غلبه فزات و نه از ملج اجمال و جایگزین عبارات کلام مطلق التقید دارد شود یعنی لفظ تقید لفظ مطلق گردد معنی آن قیدی از قیود باشد و جایگزین کلام تقید مطلق واقع شود یعنی لفظ تقید افتد معنی این جمیع انواع تقید بود **سابعی** اینجا که بلیه تقید عام است نه آزادگی ای در خیال خام است نه زندانی قید بیستم چون طاؤس به نقش پری که هست چشم دام است نه مراد از کلمه اینجا مرتبه اعتبارات است که بحال هر یک اعتبار مطلق التقید لاحق است یعنی قید از قیود حاصل است و این بلیه عموماً بر همه تعینات طاریست و تقید را به بلیه تعیر از آن کرده اند که از حضرت اطلاق محض که اصل است ممتاز ساخته جدا میکنند خواه تقیدی که قابل تکریم و اکرام بود و خواه تقیدی که لائق تحقیر و انانیت باشد هر دو فی الحقیقه در نظر عالی همان باب است لهذا این هر دو حالت نعمت و غیر نعمت را حق تعالی بلفظ ابتلا بیان نموده و فرموده فاما الانسان اذا ابتلاه ربیه فاکرمه و لعله فیقول بی اگر من و اما اذا ابتلاه فقد علیله زقه فیقول بی انان و حال آنکه این اکرام اکرام است و نه این انانیت پس هر چه از این امور موهوم رود به جای شادی است و نه جای غم لا تفرحوا بما آتاكم الله و اما سوا علی فاکرم نعمت شهود و حضور حق است و شامت غیبت و قصور ازین معنی و هر قدر که نسبت بحضرت اطلاق پیدا شود عین سعادت است اگر چه راه و صل تمام که عینیت است در حق ممکنات بهجرت مفقود است و اوست عین خود و پس چرا که هر چند مطلق عین مقید است اما مقید عین مطلق نمی شود زیرا که مطلق همه افراد مقیده خود را شامل است و مقید تمام افراد مطلق را شامل نمی شود **سوال** اگر گویی چنانکه اطلاق مطلق بر همه افراد مقید محیط است تقید مطلق هم حاوی تمام افراد مقیده است پس مقید هم عین مطلق شد چنانکه مطلق عین مقید است **جواب** گوئیم که درین صورت منظور اطلاق تقید میشود نه تقید آن پس اطلاق عین اطلاق شده مقید عین مطلق و کلیه آزادگی که در مصرع ثانی است مراد از انانی از جمله قید یا بافتن است و اطلاق المطلق حاصل کردن و توهم این مرتبه محض خیال خام است چرا که ما قید هستی اعتباری گرفتاریم و مانند طاؤس از رنگ آمیزی اضافات خود بهار گلشن انباریم و به نقش پری که هست یعنی بر صافتی نسبتی که با منسوب گشته است بمنزله چشم دام است برای تقید ما و لطف نقش پر طاؤس صورت چشم ظاهر است با هرگاه مطلق نیز گرفتار تقید اطلاق است و دیگر مقیدات را چه یا را که دم آزادگی زند دقتی که معنی مطلق هم در قید اطلاقه است و از مطلق التقید خالی نیست کما تر دیگر مقیدات مطلقه را چه طاق است که از اطلاق محض دم زند پس کمال معرفت همین معترف بعبدیت خود شدن است و حی المقود در سر انجام لوازم بندگی کوشیدن و آن بجا آوردن طاعات و اجتناب از منیات و ادای حق الله و حق الناس است و عوی انما الحق چندان کاری نیست که تحصیل حاصل است بنده باید شد و پیرو عبده و رسول الله سلام باید گشت و در نیقام حق تعالی قضی که باینده هست هست که هر محکم اینا کنیم و ادای موبندگی نیز میشود و هر امر در مرتبه اینا از بهر مرتبه که شایان آنست بقدر کرده می آید و در امر واقعی هیچ تخلف پیدا نمیشود و در احوال عوی عینیت هر چه هست چیز بران زیاد نمیشود و آداب بندگی فوت میگردد و او در مرتبه کما هو جهتها داده نمی آید و سبب گمراهی اکثری از نا فهان میگردد و در اصل آن مرتبه ذات که متبر از جمیع اضافات است از اضافات عینیت و غیریت هم برتر است و بهر نسبت تا آنجا نمیرسد پس تقید و اطلاق و کلیه و جزئیة و کثرت و وحدت نسبت و اعتبارات وجود اند نه عین وجود و بود را و الوار و پس عند ربک صلیح و لا مسا یعنی اینهمه نسبتها که اطلاق و تقید و کلیه و جزئیة و وحدت و کثرت و دیگر اعتبارات الهیه گویند زائده است بر ذات و متفرع بر آن در علم و منجمله اضافتهاست حضرت وجود است نه عین آن و نظر بذات خود آنمرتبه برای همه است و در اینجا اعتبار صیاح و سانیست یعنی برون از حجب اعتبارات نورانی و ظلمانیست غرض که چه توان گفت عینیت این مرتبه نه آن عینیت است که در خیال مردم می آید و غیریت این مرتبه آن غیریت است که در احوال ایشان متوهم میشود تا که نور از انوار رحمانی بر قلب نیاید و بچسب این اسرار رانی با بد فوسوس فوسوس وجود کند انی و بال هستی بلا اضافات محال

این تاسف از راه اطلاع بر حقیقت و شعور مراتب اعتبارات غلبه شوق است و حجب از امتیاز عینیت و غیرت است که لازمه مقام صعود است و درین محطن در عین صلح است و کمال قریب بعد از آنکه در نظر اهل انبیا مرتبه هر چند همه خارج حضرت وجود موجود نمایند اما هستی مع الاعتبار را وبال میفهمند و جلوه وجود را بلا اضافه و در ایامی مقیدات محال میدانند رباعی ما را نبود گذردان کو که تویی + تو هر سو دگر نرفته آنسو که تویی + گوا اینکه وجه تو باشد همه خلق + نتوان دیدن ترا از آن رو که تویی + ما مقیدان تعینات را گذر در مرتبه لا تعین او کجا و اگر چه هر طرف جز ظهور نیست لیکن طاق حصول آن بی کیفی که هر چند در آئینه جلوه گر سواشی شخص نیست و صورت عکس هم جز صورت اونه اما روی شخصی بلا واسطه من حیث هو هو دیده نمیشود و از آن رو یعنی از آن جهت که روی عکس غیر از روی شخص نیست بچشم ظاهر دریافت نمیکرد و لا تدر که الابصار و هوید که الابصار و هو اللطیف الخیر

هو التائر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الرشید الذی لا رشدا الا به و لا وجدا الا با یجوده و الصلوة والسلام علی رسول المبعوث الی جمیع عباد و علی آله و صحابه الیها مدین بسبیل رشاد
 اما بعد فبذا الوارد العاشر هو بسبیل الرشاد و ارشدنا الله و ایاکم بوصول الایمان الحقیقی و عرفانہ کما اسعدنا و ایاکم بحصول الاسلام لصوره و ارکانہ فاذا امنت بالاسلام
 اجمالا کما هو با سماء و صفاته و قبلت جمیع حکامہ تفصیلا ایضا امنت به و بملکئکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و القدر خیره و شره من الله تعالی و البعث بعد الموت ایمانا حقا
 صادقاً باللسان القلب ظاهر او باطنا روحاً و جسداً سرّاً و علانیة موصلاً الی الاطمینان الکامل داعیاً الی الحق فدعوتکم الی سبیل الرشاد بلا غفلة و شبهة کما اخبر الله تعالی عن حاکم
 المؤمن من الصادق المصدق لنبیہ قال الذی من یقوم بتعویضکم بسبیل الرشاد و الرشاد یحصل بالقبول کل مظاہرہ تعالی بالاستیعاب فاذا تقبلت جمیعها
 تقبلک الله سبحانه یقبول حسن و یجکک جامعاً شاملاً و مصلحاً کمالاً و فی هذه الحالة الجامة یصیر العارف ناصحاً بلا خلاف و مدعیاً مع النصف و قاتلاً بلا عناد و حاشراً
 بغیر فساد و ضاحکاً بلا فحش و باکیاً بلا قرح و مبیناً بلا مباحثه و جدل و باخاً بلا مناقشه و خلل حکما جامعاً لصلح جمیع الاستعدادات المتخالفة کذلک یصلح و یجمع بین کل الحالات
 المتضادة و اصلخ خیر

وارد منع مباحثه و رفع مناقشه

مباحثه بطور خلاف و جدل مناقش منج خصوصت و رد و بدل کار صلاح نیست و هم منع مباحثه و رفع مناقشه و دفع معارضه بطریق واعظان حقیقت نا فهم و روشن و روشن
 بند و در هم شعاع عرفانه این هر دو معامله بجا بلان غافلان و علماء ظاهر و ارباب شکر جاهل طبیعت و غافل از حقیقت اند و اگر گریده که خود غیر مطمئن و متردد و در هر امر اند
 و انتساب شک و شبهه دیگران میکنند محض نجات ذاتیه باندگان خدامی ستیزند و صرف بشرارت خلق باغریبان ضعیف در می آورند منظور اینها از پند نصیحت و
 وعظ و زجر و توبیخ و امر معروف و نهی منکر بجا باشد خواه بجا اولاً بالذات بزرگی و کبر و تقدس و برتری و تفوق و صلاح و تقوی خویش و غفلت و غلطی علم
 و دانش و مسئله دانی و تعلقه زبانی و غلبه نفسانی خودست و ثانیاً بالتبع اظهار تحقیر و حقارت و تدنس و ذلت و خفت و فساد و عناد و عصیان و بطلان الزام
 و اتمام و بی علمی و نادانی و مغلوبه دل و دیگر است و حضرات انبیا و اولیا و عرفا که کافران منکران و متعصبان را دعوت و هدایت و نصیحت می فرمایند
 و مقربین و مؤمنین و مصلحین را شریعت و طریقت و حقیقت تعلیم مینمایند خود ایمان و محبت و معرفت دارند و مطمئن غیر متردد و در هر امر اند و همه را بدرجه طاعت
 میرسانند و محض هدایت و رافت ذاتیه بهمین بشیفت و رحمت پیش می آیند و صرف برای اصلاح و خیریت اصلاح مکرشان نا حق شناس و مفیدان
 اثر الناس مینمایند منظور ایشان از پند و نصیحت و وعظ و تمشیر و انداز و زجر و توبیخ و جزا و سزا و امر معروف و نهی منکر که سراسر موقوف و بجا است و خاص
 برای خداست اولاً بالذات عجز بشریه و انکسار عبودیه و قصور خویش و اعلان امر حق بے داخله نفس و هو است و با وجود علم و معرفت تقیید بهیچان

و با وجود حاله بحر موجی اعتراض بی زبانی می باشد و ثانیاً بالتبع تعظیم و تکریم و تطهیر و توفیر و عزت و حرمت و خیریت و مغفرت و تعلیم و تسلیم و غالب متصور گردانیدن
دیگران است پس اگر کسی از یاران و مستفیدان بطریق استفسار و حصول اطمینان از روی اعتقاد و با ادب چیزی پرسد یا پیش کسی که سخن گوید او را کارگر شود و تأثیر
کند البته بیان حقیقه باید فرمود و راه هدایت باید نمود که الدین البصیر و الاسکوت باید ورزید و بفایده چون محتاجان یا خردمندانک الهیدی من اجبت و لکن الله
یهدی من یشاء حاصل آنکه از معارضه برای و باب موافقه کثائی و از غلبه خوشی و اخلاص خود بیخ نقاق ایشان را که در سینه اینها منجم است نیست و نابود کرده آب جاد
گردانی و بحمد خالصه برسانی و بدانکه در بحث گفتگویی که بطور مقابل می شود اکثر احقاق حقیقه و بیان معنی حق منظوری باشد از هر دو جانب شعله دانا نیت و ثمرات
ایلیسی که اثر جزواری است سرکش و هر یک از راه نفسانیه خود میخواهد که کلام من بلند شود و سخن من بکسی نشیند و سرشته اصل مطلب که اثبات امر و قی است بر دیگران از
دست می رود و بسبب لافه همدیگر تقویه انکار در آن تحقیقات که بخوبی اند پیدا میگرد و تجدید خصومت بحققان سلف حاصل می شود و بجانب یکدیگر تو دعوت
بطرف آنها میکنند زیاده نحراف قوی رومی و بدو عوض جب بعض متکلم میگرد و واصل مدعا که هدایت است فوت میشود پس با نیت و کلام کار میا خان غافلان است
نه کار عارفان کاملان و چون اطفال طریق از حالت طفولیه خود برآمده در وسط سلوک که وقت جوانی و هنگام عروج و غلبه سکرت میسرند بمقتضای جوش
و خروش درین حالت ایشان را شوق گفتگو بسیار پیدا میشود و ناچار بحکم عرف السطال لسان هر چه بر قلب ایشان وارد میگردد و بیان میکنند و چون کبالت میسرند
یعنی شروع معاملات نزول میشود کلام ایشان تجد اعتدال می آید و از شیطیات باز میانند و چون بشیخوخت میسرند و دایره عروج و نزول تمام میگرد و سکوت اختیار
میکند و بی ضرورت سخن نمیگویند که من عرف السطال لسانه رباعی یکچند چو شعله سرفرازی کردیم یکم همان زبان درازی کردیم هر سرکشی که بود آخر چمن
دیدیم که صرف جان گدازی کردیم مراد از سرفرازی حرکات بیجا و معاملات ابتدا از راه خود سری و برتری و از زبان درازی افراط مقال در غلبه حال
و از سرکش جوش و خروش حالات عروج و از صرف جان گدازی کردن و حضرت بس نمودن و بی منفعت بکار بردن حاصل آنکه هر سرفرازی و زبان درازی
که تا وسط سلوک کرده شد هر جوش و خروش حالت عروجی که بیان آمد آخر کار بعد تمامی سلوک فت نزول نام ظاهر گردید و دیدیم و معائن کردیم که صرف جان گدازی
خود بود و تمثیل نام واقع شده است و ظاهر است که سرفرازی شعله و زبان درازی آن همه سرکشی ها صرف جان گدازی و گداز خلق شمع است غرض که از آن کلام مفراط
فایده کسبی رسیده آن حرکت بیجا باعث تضییع اوقات خود گردید چرا که این عایمان مبتدیان کلام حقیقه را نمی توانند فهم نمایند و این عرفاء متوسطان چنان
بیان ندارند که هم موافق مذاق کاملین و هم سبب نفع ناقصین باشد پس از تقریر احوال توسط توبه انابه اولی است چنانچه آخر کار با نیرید قدس سره فرموده قطعت زان
بکلامه الا الله همچنین دیگر بزرگان جمیع طرق در آخر معامله از کلمات حالات سکرت متغیر شده اند یکسکه ناظر احوال این بزرگواران و منبع کلام ایشان است بر او پوشیده خواهد
بود پس بحث و مکایره که از حالات ابتداء است و مشعر از جهل و خطا البته که بطریق اولی ظاهر و باطنا استغفار کلی باید نمود و دام در پی اصلاح خود باید بود و متغیر
ثم استغفر الله بحث لا حاصل و مکایره باطل هم استغفار از آن کلمات زائده باید نمود و اکثر راه سکوت باید پیود و پیش همه آنچه مفید ایشان است بیان باید فرمود که
تکلموا الناس علی قدر عقولهم و از هر قسم آدمی که باشد و را معذور باید داشت و در خلقت او را مجبور باید گذاشت زیرا که کج فهم معذور و درست گو مجبور متعصب و حمیت
و نشین است و منصف را چشم حقیقت بین و با هر که مقابل خواهد شد از این اقسام اربعه خالی خواهد بود یا آن شخص مقابل کج فهم است که سخن را نمی فهمد و بمنز کلام نمی رسد
و اینقدر استعدا ندارد که بطلب بر دلس چنین شخص البته معذور است و مباحنه و رد و قبح با او از قصو عقل خود است و یا آن شخص مقابل درست گو است و هر
دو متی بیان نیاید و تو خواه و نا خواه حق پوشی میکنی پس او را در حق گفتن مجبور است که راستی او مقتضی این معنی شده اگر اندکی امتیاز است پیش چنین شخص که تقریر
او مربوط و معقول است ساکت ماندن اولی است و مخالفه کردن بیجا و یا آن شخص مقابل متعصب است که او را تحقیق امر کار نیست و فهمیدن راستی و غلطی مطلب منظور
همان طرفداری نه بی ملت خود ملحوظ است پس بیان معنی حقیقه پیش چنین کس تضییع اوقات است و نموشی بهتر است و یا آن شخص مقابل منصف است

و حقیقه بینی منظور است پس بطور صدقه مقابله چنین شخص کردن درک انانیت او را ب حرکت آوردن خطاست و سکوت اینجا هم نسب و اولی است و اگر از راه ملائمت و اتفاق و اخلاص با چنین شخص قدر گفتگو هم بمیان آید جائز است و اگر از این طریق خود بود بموجب شادیم فی الامر مطایره و جبب ضرورت حاصل آنکه با منصفه باید کشود و راه تنازع و خلاف بند باید نمود و در پیش که هر سو مشاهد جمال الهی است با که مخالفت نماید متعصب که در عزم خود جمیت دین خویش دارد نیز خوب است و منصف که در ولایت خود و دیده حقیقت بین دارد هم مطلوب پس آن قابل آفرین است و این لائق تحسین میباشد و دست و جمله نکوست غرض آنکه تو بر همه با آفرین تحسین نما و من جانب الله شاید فرا و از حق بینی غافل شود و بر او غفلت مرو چون این حقیقت شکست میشود خلاف مطلق از باطن بر طرف میگردد و اطمینان و تسکین تمام حاصل می آید رزقا الله و یا کم اطمینان القلب و النفس تصدق حبیبه علیه الصلوة و السلام **رابعی** از هر بد و نیک چون خوش شاد شدم + و ارسته زخار و گل چو شمشاد شدم + یعنی دل را که باعث تفرقه بود + بستیم بزللف یار و آزاد شدم + اسی هرگاه از هر بد و نیک دوست و دشمن شادی خوشی حاصل گردید و مکروه و مرغوب طبعی در نظر عرفانی یکسان گشت هیچ خار و گل که عبارت از زشت و خوب این عالم به اعتبار است سر و آزاد مد که را در دام گرفتاری خود کشید و تمثیل شمشاد و برای آنست که شمشاد گل خار ندارد و ازین گرفتاریها و ارسته و آزاد است پس نفس ناطقه را تفویض و متمایز بود و همی سر سلسله محبت حق کرده و تبار حضور و شهود او تعالی بستیم از همه گرفتاریها و تعلقات آزاد شدم و در سیم قل الله ثم دریم فی خوصه یلعنون -

هو المنار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي ستمت جاريته من الانزل الى الابد ورحمته طارية على الروح والجسد والصلوة والسلام على سوله محمد لمسهني احمد وعلى آله وصحبه المعصومين المحفوظين عن الخطاء
بالخطا والعماما **مابعد** فهذا الورد الحادي عشر من اسمي سنة السد ولن تجد سنة عند تبديل الان للتبديل والتغير في العالم من سنة تعالي ان تبدلت لا يكون العالم على الهيئة الحالية
فالعالم الذي هو مجموع المراتب الامكانية كلها حادث قديما بالحدوث الذاتي وان كان حادثا زمانيا وجدت في سنة سبحانه تبديلا او وجدت في سنة ايضا حادثا مع عقباته
لا يقوم بذاته حادث فافهم ولا يلزم من هذا التقرير القدم الزماني للاشياء الجزئية التي جاء خبر خبرها وقفاها زمانا في الشرع بالخصوص بل نحو السد بالثبات وثبتت عنده
ام الكتاب وعلوذا منها من اثبات القدم الزماني قدم مرتبة التي تقع فيه المحو والاثبات وعبرت في كلامه سبحانه بام الكتاب وان كانت هي ايضا بالنظر الى مكانيتها
حادث ذاتية فليس القديم الحقيقي بالقدم الذاتي الا السد وكان السد ولم يكن معه شئ والآن كما كان -

وارد در کون و فساد و فتنای عالم بے بنیاد

منظور از کون و فساد عالم و فناء آن تغییر حالات و نیست شدن جهان به ثبات است که هر لحظه و هر لحظه تغییر احوال لاحق عالم است و مراد از عالم اینجا موجودات زمانیات است که در زمانه را قرار است و نه زمانیات را بر یک حال متقرارند زیرا که اطلاق کون و فساد در همین مغیلات کرده می آید اگر چه از روی حقیقت همه مراتب مکانیه داخل متغیر است چه باوقات و چه مجزوات و چه عالم خلق و چه عالم امر چه آنکه مکانیه خود معنی متغیر است و موجود حادث زمانی باشد خواه ذاتی مسبوق بالعدم است زماناً خواه ذاتاً و هر چه چنین است فی الحقیقه متغیر است و فناء هم اورا لازم است و باز بحقوق عدم متحقق برابر است که آن بحقوق نظر زمان باشد خواه نظر بذات آن شئی بود پس چنانچه موجود حادث زمانی را سبقت عدم بالذات و بالزمان هر دو ثابت است بچنین حقوق عدم بهر دو حیثیت او را متحقق و در موجود حادث ذاتی که اضافت سبقت عدم نظر بذات است نه زمان و کل شئی من الموجودات ممکنه با یک بالزمان او بالذات الا وجه تعالی و هو القدیم بالمقدم الذاتی و الباقی بالبقاء الذاتی الاول لا اولیه و هو الاول و لا آخر الاخریه و هو الآخر فیهما من هو لیس برستی و هو الظاهر و لیس تور و هو الباطن و لیس فی زمان الزمان زمان لیس فی مکان و المکان به مکان و لیس بحور و البحر به حور و لیس بعرض و العرض عرض و لیس بحجم و الحجم به جسم و لیس فی صورۃ و الصورۃ به صورۃ و لیس فی جهۃ و الجہۃ به جهۃ و لایقوم بذاتۃ حادث و کل حادث به حادث

بذات سست نیز زمان اطلاعات حقوق عدم هم نظر

نیست میشود نیستی ذاتی دارد و کلام آه شعر تاسف و فحوس است که برای تنبیه و تنبیذ آورده شد تا سامع ازان انتباه حاصل کند و خبردار و آگاه شود از غفلت برآید
و عبرت و خبرت اخذ اید و این کلام بیت در آموذ و حسرت آورد که بے اختیار از دل در دمنده ان حقیقت فهم و از سینه عاشق طینتان رقیق القلب سرمی زند
در دلها اثر می کند باره دل را ازین بزم بے بود سراپا نمود عالم باید برداشت که الله باقی و لاززال است و غیر او همه نیست است کل شئی با لک الا وجهه
الله گو و الله بین و الله دان و خود را ازین گرفتاریها برهان قل الله ثم خر سیم ۸

هُوَ النَّاسِرُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي لا يقصد مقصد الخير الا بغايته ولا يسلك سلك الرشدا الا بهدائه والصلوة والسلام على رسوله الذي ليست انجاة الا في خلوة حمايته وعلى آله وصحبه
المؤمنين في غاية القرب ونهاية آما بعد فهذا الورد الثاني عشر الحسيني بقصد بسبيل شرف السدا وياكم بميامنة الخلوة في الحق ومشاقة الوحدة في الكثرة التي هي بسبيل الكمالين
فكما ان السدا الواحد لم يكثر باضافات كثر الصفات والاعمال وكل يوم هو في شأن بهذا خلقه ايضا لا يشعرون باختلاف الحالات المتشعبة والمجاسل المختلفة
ولا يشعرون عن شأن وهم على مقامهم قائمون وفي صلواتهم دامون وباتفاقهم ابا السدا عليه توكلت وعلى الله قصد السبيل - ٥ -

وَأَرَادَ دَرْخَوَاتِ وَجَلَوَاتِ

مراد از خلوت خلوت قلب است از خطرات ماسوی و از تعلق و گرفتاری آن بحسب بغض غیر الحسب و البغض مد و تخلیف نفس است از حدیث نفس که هر آن پیوده از راه توجه بسوی
صورت مختلفه کثیره عالم بانواع شتی می آید و قبل از خلوة محاذیه السمع حتی حیث لا احد ولا ملک چنانچه فرمود علیہ الصلوٰۃ والسلام لی مع الصدوق فی ملک مقرب و
لانی مرسل برابر است که این کیفیت صفات تنهایی و گوشه نشینی ظاهری حاصل شود خواه در بزمها و صحبتها دست دهد از راه برکت که اتم صحبت نیک یا از راه اهتمام
مکافه داشت حال خود در مجالس گوناگون و چنانچه تربیت بعض سالکین در امر باز و اہم کرده میشود و از برکت تنهایی البتہ جمعیت دلی حاصل میگردد که بالطبع حواس جمع
میشود و توجه کم یو میگردد و همچنین تربیت بعضی در حکم نشستن مجالس مختلفه مع گلبانی حضور قلب هم کرده می آید و بموجب الاشیاء منبہین با صدا و آگاهی اینها را قوت حاصل میشود
و چون فیض الهی بر آن بسوی بر نهد است فیض آنهمه عباد حاضر الوقت راجع بطرف همان شخص آگاه بهیچ خاص میگردد و باعث ترقی می باشد اما امر به تنهایی در ابتدا ابتدا و
بل طبع خوش و مردم طماع و جہال و ہرزہ گرد و فاسق طینت را باید کرد و حکم بجلوس در وسط حائیل بل خلق حسن مردم قانع مزاج و صاحب علم و معرفت و کم حرکت و پارسا جلیبت
باید نمود و از آنها صحبت و عزالت برابر است پس اگر منتهی مرد مجرد است و توابع و لواحق ندارد و مناسبت بارشاد و سر و دلغ و استقامت فیض ربانی در او نیست بحال او عزالت
اولی است از صحبت و اگر مرد عیال دار است و متعلقان و وابستگان دارد و مناسبت بارشاد و تحمل بار سرداری و استقامت فیض ربانی و قوت علم و معرفت و ذرات او حاصل است
بحال او صحبت اولی است از عزالت و ملاقات مردم بطریق کہ نہی خانہ نشینی از دست نرود و هر که آید و خل و صحبت او شود و او صحبت کسی ظاہراً و باطناً نرود یعنی رنگت
مناسب بحال خود دارد و کیفیت مجلس از اجتماع مردم مختلف الاعشاء و الاحوال تغیر نگردد و افعال و اقوال غیر مضیہ و از بیچکیس بنظر نیاید بلکه هر چه خواهد خود مناسب وقت باشد
نماید و دیگران سامع باشند و خاموش بوند و بے اجازت و مرضی از خود در سخن نیایند باین در بهشت صحبت مردم داشتن در ویش را مضر نمیداشد بلکه مفید حال بود و دیگران بیخود
و الا گو خود و صحبت کے بظاہر نرفت اما چون ہر کہ مد موافق خواہش خود حرکات کرد و ہر چه خواہست گفت پس در مصورت فی الحقیقت گویا این در ویش صحبت آنها داخل
شدہ و بیچکیس و صحبت او نیامدہ چہ شد کہ بظاہر این نرفتہ و آن آمدہ پس در ویش را باید کہ خود در بانی میتریزد خویش باشد و چنانچہ مجالس سلاطین و امرا بحسب چو بداران
و اہل ترک ممتازانہ و محمود باندہ می بود و بسبب دفرش و پردہ سایہ بان و دیگران ندانین چیز باد و یوان خانہ ہای اینہا بے اختیار در دلہای دلی نفسان دنیا طلب
عجب انگیزد ایشان را حسابی دارد و همچنین باید کہ افعال و اقوال و در ویش در بانی و میتریزکی او نمودہ نہی نشست و برخاست و کلمہ و کلام او خود بخود ہمہ با امتیاز

و مؤدب دارد و بجای مسند مقام توکل اواز همه مرتفع نماید و بجای فرش خلق و تواضع او سر سرگشته بود و بجای پرده چشم عیب نشا و بجای و شرم باشد و بجای سایه بن
سقف کبریا و فضا و ظل الطاف و عنایات بر سر سرگشته رساند تا اینهمه سبب تجل بزرگانه بخت اختیار و عیب مرق و قلوب این بچاره مغلوبان نفس و طبیعت کنند
و در صحبت فقر و کبریا و تنگنا که از ادب بلا طین امر ادب بجای نماند که این ادب بدان شایسته تقداری و آخرت کفاره آن ادب که برای دنیا میگردند شده عیش
و عظیم خواه گشت و هم در دنیا نیک بنظر هر کس آمد و عزت ایشان در نظر با خود و درگاه ایشان صرف برای خدا بیغرض نیادی اینهمه آداب نمایند البته مرد نیک و شرات
نفس ندارند و چنانچه برای شکم آداب امرای نمودند باری عوض آن پیش فقر این سر بسجود اند و نصیب ایمان دارند و درویش را نیز چنین صحبت با ادب مصلح حال خواهد بود
حرمت لباس فقر خواهند که لباس مردان است و اگر کرام شیر نفسی یا سلفه طبیعی یا بهره وضعی یا کلام اهل جا به دنیوی و صاحب چشم ظاهری و صحبت حاضر شود فقیر را باید که
کم صحبت دارد و کم سخن کند و جلد خصمت نماید و خود شتاب بر خیزد و بالغت پیش نیاید که منظور اصلاح حال است نه بد خلقی و فساد و بطور ملاقات نماید که اگر باز خواهد
درست شده می آید و الا نخواهد آمد لیکن بعضی این امر بعل نیاید که موهم خلقی و موجب خصومت گردد و العاقل تکلیف الا شاره و اگر بعضی امر از امور مناسب صحبت و بعضی امر از
مناسب عزت و خود و با خود دارد بموجب و پیشی آن در عزت و صحبت هم قلت و کثرت اختیار نماید و این مقولات مذکوره دستور العمل است برای مرشدان و عرفا
که بموجب آن تربیت خود و دیگر طلاب فرایند و الا هر سالک حال خود کی خبر دارد و مناسب آن دیده و فهمید بعل آرد و باید که الا اولو الالباب مراد از جلوت توجه بسوی
خلق است بطریق نزول الی الخلق برای ارشاد و تربیت و ادای حقوق و یاد آوری فرزندان برادران و ازواج و جمیع یاران طریق در هر حال توجه بطرف ایشان در هر وقت
برای نیت و خیریت و نیاد نجات و مغفرت آخرت محض سببی شرکت اغراض نفسیه و هم مراد از جلوت لحاظ بطرف او کار لطائف خمس است که قلب روح و سر و خنی و خنی
و اگر لطیفه نفس که در داغ است و لطیفه قالب که در سلطان عبارت از ذکر آنست شمار کنند هفت لطیفه میشوند و هم لحاظ بطرف و قوت قلبی که نگاه داشت آگاهایی است
و وقوف عدوی که رعایت عدو طاق است و ذکر نفی و اثبات و وقوف زانی که محاسبه اوقات خود است و حضور مع السدوم محاسبه احوال خود است و اهتمام در
اکل حلال و صدق مقال و قیل الجوده خروج العبد من الخلوۃ بالنفوت الالهیه اذا عین العبد اعضاءه محوۃ عن انانیته و الاعضاء مضافه الی الحق بلا عجد کقولہ تعالی و ما ریت اذرت
ولکن السدوم و قوله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون السدوم و جمیع کردن خلوت و جلوت عبارت است از حالت خلوت و انجمن که کار اهل ارشاد و تکلیف است و درین
بزم کثرت ایشان را خلوت و وحدت حاصل باشد و تنهایی و گوشه گیری ظاهری یعنی مطلق ترک ملاقات مردمان اهل دنیا اهل که بعضی تارکان صوری و آزادگان
مجازی اختیار میکنند و با کل چون حیوانات و خوش از مردمان میگردند چندان کاری نیست اندک فاعلت و قدری همت می باید و کار عمده همان است که انبیا علیهم السلام
و اولیا اکیمن اختیار نموده اند و آن صحبت است و با وجود همه فرغت و این را تحمل بسیار و حوصله کلان و القطار تمام از اسوی و توسل قوی بحق تعالی می باید پس عفو و اکیمن را
در عین صورت جمعیت و کثرت کیفیت وحدت خلوت مینماید و با وجود اینهمه ارتفاع جمله بنظر می آید و میدانند که اینهمه خوش کثرت تموج یک قلزم است و این جمله
جایها و موهما و یک بجر کم **رابعی** سرشته نظم ما و من بر هم خورد و چون کل اوراق این چنین بر هم خورد و تاجع نمودیم چو مرغان خود را برای در در هزار انجمن بر هم خورد
کیفیت بی ثباتی دنیا کم فرصتی حیات بیوفایان مینماید یعنی حالا کجا زندگانی باقیانده و محض جهالت است که بغفلت رانده وقت غرور خودی و دعوی ما و منی که هنگام
جوانی بود منتقضی شد و هر دست و پا و دیگر اعضا که مانند اوراق کل تازه و شگفته بخوبی و قوت اجتماع یافته بود بر مرد و بر هم خورد و عروق و عصاب سستی و شتر خا بهرسانید
و معلوم گردید که عرصه تفکری و جمیع ظاهریین بقدر چشم زدن بود تا که و محمی حاصل نایم و بفرار بنشینیم هزار انجمن یا ران و دوستان بر هم گشت و نیست و با بود گردید
آنچه شنیدنی است همه الحان نظریه آید و روی زمین چون بساط بی مهره خالی مینماید کل من علیها فان و یبقی وجه ربکف و الحلال و الا کرام و معنی دیگر آنکه مراد از سرشته
نظم ما و من نهج و روش موهوم و جهلاست که بتوهم انانیت گرفتارند و بران نظام معاش ایشان است و چون حق سبحانه و تعالی بفضول خود چشم حقیقت بین عطام کند از دل
عارف این سرشته گزقاری موهومات بر هم میخورد همین بظا هر صورت مشا به در عمل با اهل جهان است و در باطن و حقیقت جدا از ایشان و مانند کل اینهمه

متعدد اعتبارات که در حین عالم جلوه گر اند بر هم میخورند و هیچ در یک حقیقت که وحدت حق است بنیانند پس فنی که جمیع باطنی حاصل کردیم و مانند شرکان موعودی اعتبارات
در مرتبه جمیع یک نمودیم زیرا انجمن کثرت که بطور شتی نمودار بود از نظر بصیرت ناپیداشد چنانکه در ظاهر هم از شرف بتن صورت عالم انجمن پوشیده میشود و مخفی میگردد پس معلوم گشت
که جمیع دو وحدت است و وحدت عدم کثرت چه از جمیع مراد جمیع قلب است و از متعلق بوحیت برای آن کرده شد که این حالت بی مشاهد و وحدت الهیه میسر آید
زیرا که در دید کثرت توجه بطرف امور برگزیده می باشد و دل پریشان مینماید چشم از نیمه کس پوشش و چنان بزرگ نفعی و اثبات کوش که خلوت در انجمن حاصل آید شاید توحید رونمای
منظور از پوشیدن چشم کثرت مراقبه و نگهبانی قلب است که از مواظبت این عمل البته صفای باطن و جمیع دل و پیروی حاصل میشود و توجه الی الله و بی التفانی
بما سوی پیدا میگردد و صورت مراقبه همین است که معلوم نیست یعنی چشم را پوشیده شد تا نگویند که در متوجه باطن پدید شد و تذکر از کار امور مشغول بایگشت و حقیقت مراقبه
آنست که چشم دل از دید این همه موجودات مختلفه که موجودات متکثره است بایز پوشیده شد از نظر بصیرت بر شاد و وجود حقیقی حق تعالی کشوده جز او هیچ چیز را نباید دید و حضور
بی کیف و توجه قوی و جوع تمام بطرف ذات بخت بی توسط الفاظ عربی و فارسی و غیره پدید آید و در نقوش اسوی را با کل از لوح دل باید زدود خواه دیده ظاهری
بند باشد خواه کشاده بود هر دو برابر است و برای حصول این معنی مواظبت و ذکر نفعی و اثبات بسیار مفید است که حاصل کلام الله العزیز همین نفعی و اثبات وجود حق تعالی
است و معنی ظاهرش لا معبود الا الله است و معنی باطنش لا مقصود الا الله است و فی الیقین الیقین لا وجود الا الله طریق ذکر نفعی و اثبات اینجا برای آن نوشته که در کتب
سلوک مرقوم است و در هر طریق بطریق علیحده میکنند و تاج و آثار حالات و کیفیات جدا جدا بهر یک متعلق است چنانچه در طریق نقش بندیه بطور دیگر است و در طریق قادریه بطور
دیگر اگرچنین حقیقتی مال واحد است و هم هیچ خاص خل نفعی و اثبات محمول مجیدان خالص که جمیع و اشمل همه است و مفید تر و نافع تر از جمله تحریفات بلحاظ اینکه از معلوم کردن
اشغال از کار از روی کتابها فائده معتد بها حاصل نمیشود و نشود و نمیدانند تا که از مرزنده و کار کرده حاصل نمیکرد و الا مرشد گرفتن چنانچه بود پس کتب سبک
کفایت میکرد و این مقدمات هم که تجریده اند و دیگر هم مطالب که بمواقع خود قلمی خواهند گشت نفع تمام کس را میدهند که صحبت کلام زنده دلی مشرف شده کیفیت باطن
پیدا کرده است کتب طب سودمند طبیب است تنها از خواندن کتابها که طبیب نمی شود تا که در مطبعت نشیند علم دیگر است و عمل دیگر غرض که چون از همه استی و چشم از نظر
این و آن بستی و بدولت قریب مشاهده فائز گردیدی و بمقام حقیقت رسید بعد از این جلوت عین خلوت است و کثرت عین وحدت قل جاد الحق و ذوق الباطل
الباطل کان زهوقا چون بای خلوت و انجمن بر روی دل کشاده میشود و مطلوبی حیدر و مینماید و حقیقت حق و باطل نیک ناخت می آید و هیچ امر عجابش آید و نمیکرد
و خل وقت نمی باشد زیرا که چون حق آمد باطل رفت و ممکن چون بوجود آمد ممکن نماند فافهم الحق فی اللغة هو اثبات الذی لا یسوغ التکراه فی اصطلاح
اهل المعانی موهوم المطابق للواقع یطلق علی الاقوال العتق اند و دیان و المذاهب و غیره باعتبار اثباتها علی ذلک و یقاله الباطل و اما الصدق
فقد شاع فی الاقوال خاصه و یقاله الکذب و قد یفرق بینها بان المطابقه تعبر فی الحق من جانب الواقع و فی الصدق من جانب الحكم فمعنی صدق
الحکم مطابق للواقع و معنی حقیقت مطابقه الواقع ایا بهارے چون حقیقت حق متحقق گردید و امر واقعی تصدیق رسید رباعی دیدیم که در جمیع خلق بی بود
که در و بجز نزع ماؤ تو نبود و از محفل کثرت نشئت بنیاد بر خاست و دل بکنج وحدت آسوده چون دیده شده دانسته شد که در مرتبه خلق بی بود یعنی صورت
از وجود حقیقی غیر از نزع ماؤ تو که اختلافی شاید از اعدای خود باشد نیست از وید این مجلس کثرت که موجب پراگستگی و پریشانی است دل عاز
بر خاست و بیزا گشت و بگوشه وحدت و شاد و احادیث الهیه آسوده گردید و قافیه مصرعین اولین که بود و نبود است باعتبار اختلاف معنی
است که مصرع اول لفظ بود اسم است بمعنی هستی و وجود حاصل بالمصدر از بودن و در مصرع ثانی کلمه نبود فعل ماضی منفی
است که موطن حاضر + ط -

هوالتبار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل لباس الممكنات باحداث وجودهم وادوع احكامهم في ضمن ايجاد قیودهم والصلوة والسلام على سوله الذي لبس المسلمين لباس التقوى ذلك خير
 ما وصل المؤمنين الى المقام الاقصى وصرهم عن جانب الغير وعلى آله الطاهرين وصحابه الراشدين **اقالجد** فهذا الوارد الثالث عشر هو اسمي باخلق الجدي بخلق
 هو الايجاد فيوجد الموجدات كل حين ويصل هذا الفيض الى المخلوقات على سبيل التواتر والا لا يكون الموجد موجودا في رانين بل انين وهذا الخلق الجدي بغير الموجدات
 على صورها الحاصلة الى شاء الله ولا تمتا زنده بصورتها المتجددة كل ان في كل شئ حسا بالمماثلة ويعلم ان كل شئ على صورة واحدة كانت حاصلة له فباعطار ذلك الخلق
 الجدي تحدث تجدد الامثال في الممكنات وحق على كل شئ خلقه ثم يده الى خلق آخر مما لا يخلق الا في الاول الى ما شاء ويخلق على الموجودات خلقه صور الموجودات على الاقصا
 لتكون لباسا لها وتكون عديتها الذاتية فصلا للوجود الالهى سائر العيوب الممكنات بمقتضى ستارته وظلت موجودات المخلوقات حجابا لوجه الذي اينما تولوا فثم
 ذلك الوجه هو لباس لمن ودين لباس له واعلم السك الله تعالى لباس التقوى انه لا مقصود من اللباس الا ستر الاعضاء التي هي لازمة السترا واستتارا اولى بالنسبة الى
 كشفها واما ان الغرض من اللباس تزئین لشخص او اظهار اقداره لان الناس مع اللباس فستر الله تعالى وجوده الذي تشخصه عنه لباس الاعتبار والاصناف كلوه
 كاشف عنه الاموضع وجه الذي وعانا اليه وهو مرتبة الالهية وجميع الكمالات الوجودية وبيد السبوطيين بها القدرة والتكوين لان كل موجود بالضرورة يدل على وجود صانع
 وقدرة خالقه ومن دون ندين الموضعين لا يجوز رفع لباس الاعتبار من وجود الحق لا من سوء ادب بمشابهة كشف ستر العورة وعليه بناء النواميس الالهية والآداب الشرعية
 ولباس التقوى ذلك خير ولهذا نسب الكفار الذين هم غير متدين بالآداب المكشوف الساق وهم في نار جهنم بشدة الاحتراق كما قال عز وجل يوم يكشف عن ساق
 ويدعون الى السجود والمراد بالساق ادنى مرتبة من مراتب الوجود فخرم عليهم لقاءه كلا انهم عن بهم يومئذ المحجوبون ومنع عنهم غطاءه وقالوا ايما مغلولتان وقيدوا في سفل
 الدرجات من المحسوسات فلما كان السترا وجبا ولا يجوز الكشف ستر شخص الوجود الواحد في الموجودات الامكانية باللباس الجدي الذي هو الحدوث الذاتي
 او الزماني وفي مرتبة الوجودية باللباس القديم الذي هو الوجود النفسى والقدم الذاتي ويعطى الممكنات كل حين لباسا خاصا جديا من ذلك الاعتبار فكل موجود في لباس جدي
 من خلق جديد ويا بد من كان ذا بصير حديد المحجوبون لا يرون ذلك التحديد بلهم في لبس من خلق جديد

وارد در تجدد امثال

چون فقیر در باغی معنی تجدد امثال یافته بسته بود بحث مسئله تجدد امثال فقیر آن بطور صوفیه در ضمن آن تحریر نمود و درین باره جمله اقوال اهل تصوف آورده و موافق مذاق آنها
 بیان کرده و از طرف خود هیچ نگفته اما در شرح چون منظور البصاح مطالب اظهار را فی الصمیر خود ست هر جا هر چه بخاطر افترا آید از اسم بقلم داده باید دانست که آنچه
 بفهم قاصد آید است که لفظ تجدد گویا مترادف لفظ حدوث است و اضافت لفظ امثال لمجاظ ثبوت حدوث است برای شئ محدث و اما پس چنانچه
 حدوث هر یک آن یا هر یک زمان را جدا جدا اعتبار کرده تجدد نام نهاده اند تشخص شئ محدث را نیز بهمان لحاظ جدا جدا تصور نموده امثال تعبیر کرده اند از راه
 اتحاد معنوی و اعتبار اعتباری چه بسبب اتحاد معنوی است که قایل بمنشأ شده حکم بخاطر نکرند و بسبب امتیاز اعتباریست که لب بحر نمی کشود بکلام امثال که
 جمع است متکلم گردیدند پس اگر امتیاز اعتباری در نظر نیارده همان یک اتحاد معنوی که در هر حال ثابت است و یک تجدد اول که حدوث نخستین است ملحوظ داشته
 قائل تجدد امثال نشوند نیز گنجایش دارد چنانچه متکلمین خیال کرده اند اگر اتحاد معنوی امتیاز اعتباری را جمع نموده با حدوث هر آن یا هر زمان تشخص هر وقت
 را جدا امتیاز کرده قائل تجدد امثال نشوند نیز گنجایش دارد چنانچه صوفیه تصور نموده اند غرض که اینهمه حیثیات از راه تقایم علمیه ازین موجودات اعتباری

متنوع میگردد و در خانه علم ظهور نماید و امتیازی آید و فی الحقیقه هست آنچه هست و انسان بجا پیغمبر و فهمید خود است با جمله چون ترادف لفظ تجدد و حدوث است
گشت معلوم شد که چنانچه حدوث بر دو قسم است یکی حدوث ذاتی و دوم حدوث زمانی همچنین تجدید نیز بر دو قسم است یکی تجدید حقیقی که نصیب همه کمالات است مثل
ذاتی و یکی تجدید اضافی که مخصوص بادیات سیلیات است مانند حدوث زمانی پس هر آن ممکن بے بضاعت از واجباتی است فاده وجود مینماید و حدوث و تجدد
لمحه لمحه با خود دارد و موجب همه وقت با حدوث و تجدید و توجه است و افاده وجود میفرماید کل یوم هونی شان پس بر تو لازم است که مدام منظر فیض الهی باشی و منتظر
و توجه کنش و می بجای سحانه برنج بچونی و چگونگی پید کنی و خود را بر آن فانی و مستهلک و شهود سازی و مسرور حضور کردی برابرست که مسئله تجدید امثال را فنی بفهمی
اما اگر بعد حصول این نسبت از امثال چنین حقائق و دقائق هم آگاه کنند این دلتی است خاص متعلق با کمالات است و اهل ارشاد را باید و محققین را شاید والا کارها بقدر
است که حضور و شهود دائمی میسر آید و در که را نجات از گرفتاری سوسی حاصل شود یا رب یا رب توئی و قف بر مطلب من که از آمد و رفت خود بیخبرم بدگر امور
بے برم رباعی هر خطه درین خانه که من می آیم + کم کرده ره شناختن می آیم + چون شعله کجا رسیدم منظور است + پیوسته برون ز خویشتم می آیم یعنی
هر آن دین خانه جهان که من می آیم ای ظهوری نمایم ره شناختن خود کم کرده می آیم و هر خطه تازه آمدن من معلوم نمیشود و بسبب تجدید امثال که هر آن این بدن من
از غنا تحلیل میشود و بدل از تغذیه حاصل می گردد و هر چه از اعضا جزوی مانند شعله است میشود فی الحال عوض آن جزوی مشابه پیدا و متولد میگردد و شناخته نمیشود
بجاسته بصر که آن دیگر بود و این دیگر بقوت عقلی دریافت توان کرد و استغفار آنچه گفته کجا رسیدم منظور است که پیوسته از خود برون می آیم یعنی از خویش دم مینمایم
بیان است و حاصل یقینا اراده رسیدن بحضرت اطلاق است که چون تقید نمایند همان مرتبه اطلاق است و این تقید تو هم نمی کنی که چون مقیدات مشهوره از قید
اعتبارات شهودیه آزاد میشوند و درخت خود از عالم شهادت بر می دارند و اصل حقیقی بر مرتبه اطلاق میگردند و وصل مطلق بحضرت ذات پیدا مینمایند و التراب الالباب
که تقیدات را مراتب است از اعتبارات تشبیهیه تنزیهیه و سفلیه علویه چه شد که بعضی موجودات از تشبیه بصورت خلاص شدند و بالفعل از زندان حبسگری
گشتند دیگر بیا مراتب تقیدات تنزیهیه و تعینات رُوحیه در پیش است و باز در حشر همین حشری محسوس خواهد شد و جنتی و جهنمی بهمین خواهد رفت و هیچگاه
بیچ اصدی و اصل مطلق بحضرت حق نخواهد گردید و سیر از آب زلال صال او نخواهد گشت و ابداً تا به همین محاله ترقیات درجات شامل حال انسان بے پایان خواهد
و هر چند که در هر مرتبه هر حال حق تعالی بموجب حکم انما کنتم با او خواهد بود و اما آن بلند همت در هر جا و هر وقت سجالة حاصله بسنده نکرده همان متوجه ذات بحت در احوال
است خواهد ماند رع بمرتبه مستقیم و دریا همچنان باقی بهر حال تجدید امثال مسئله است که صوفیه گویند حق تعالی در هر آن بشانی جلوه گر میگردد و صوفیه قائل تجدد
امثال اند و چون که تمام عالم را ظهور سماء الهیه میداند بنابر آن میگویند که در هر آن بشانی حق عزوجل جلوه میفرماید و معقول است که موجودات منظر وجود و کمالات او بیند
وجود و صفت اول حضرت و جب الوجود است تعالی شانه و غیر عالم نیر بدی است و شیخ ابوطالبی در قوت القلوب گفته است که لا تجلی فی صورة واحدة لشخص واحد
مرتین وافی صورة واحدة للاثین قوت القلوب کتابیست از مؤلفات شیخ مذکور فقره مسطور عبارت است و حاصلش آنست که تجلی را اگر از نسبت و او تعالی نه در یک صورت
بر یک شخص دو بار تجلی فرموده و نه در یک صورت بر دو شخص تجلی گشته کل یوم هونی شان اسما و جلالیه در هر آن تعلق وجود از موجودات میکنند و اسما و جلالیه در همان آن
ایشان را متکلمین با وجودی سازند حق تعالی و حق مشککین و متروکین این معامله میفرماید بل هم فی لبس من خلق جدید ازین بیان معلوم میشود که صوفیه
اسما و جلالیه سماء سالبه را میداند لهذا سلب وجود از موجودات کار آنها گفته اند و اسما و جلالیه سماء ثابته را میثمارند و عطا وجود حواله آنها کرده اند و دلیل بر
تجدید امثال نزد ایشان همین آیه مرقومه است و در ذین قص فقیر جهان می آید که هر اسم او سحانه جامع جمیع اسما و جلالیه هم جلال با خود دارند و جلال
اینجا بمعنی عظمت و کبریا است نه بمعنی غضب و غصه پس عظمت و کبریا بی او جل شانه مقتضی انعدام غیر و ماسوست نه آنکه از راه غصه و غضب بر مخلوقات خود
متجلی میشود که وسعت رحمتی کل شانه فرموده است و اسما و جلالیه هم با خود جلال دارند و حاصل از جمال اینچاقوت ظهور است نه خوب صورتی و خوشنوی مثل او بی

پس هر اسم که بجهت جلاله عطا وجود منظر خود میکند همان اسم بجهت جلاله خود قلع وجود از زمیناید و منظر هر اسم در همان حالت موجودیه خود جبهه محدودیت باخوش دارد و در هر محدودیت که از این موجودیه آخری بجای وجودیه اولی در همان وقت بظهور آید و اینجی تجدد و امثال لمخاط وجود است اما تجدد و امثال لمخاط حقیقی قوم بیان مثالش چنین نموده اند می بینی چراغ که شعله او بر نفس می آید و شعله تازه بوجود می آید تو پنداری که شعله یک حال باقی است این مثالی است برای نمودن کیفیت تجدد و امثال که اکثر جا صوفیه بیان کرده اند و حاصل ایشان از اینجی ارائه قنای عالم و تجلی حضرت وجود در هر آن و نظام از تکلیف درین سماء موافق صوفیه است مگر یک جسم مرکب از اعراض است و وجود اعراض در هر آن تجدد میشود نظام که از جماعه تکلیف درین سماء موافقه با گروه صوفیه دارد و قائل تجدد و امثال است بخلاف دیگر متکلمان که منکر اینجی اند و در هر آن ایشان در صورت تجدد و امثال این اشکال لازم می آید که برین تقدیر وقت گناه کردن شخص دیگر است و در وقت جزا و سزا یافتن شخص دیگر این مستلزم ظلم است که لا تز و از آن در آخری حق تعالی ظالم نیست عادل است و حال آنکه بدهته می بیند که هر شخص در طفلی صورت دیگر دارد و در جوانی صورت دیگر و پیری صورت دیگر و با وجود این همه تغییرات شخص همانست و این تبدل صور اعتباری ندارد پس هر گناه که در همان کس جزا و سزا بهم رسیده اند نظام تجدد و امثال و احیاء نام کرده اند و نفوس چنانچه از دلایش پدید است و استفاد کلام صوفیه نیز همین معلوم میگردد که تجدد و تجلیات و کیفیات است نه در ذاتی که معروض علیهاست و قائل اند که دو تجلی یک صورت بر شخص واحد میشود پس وحدت شخص مع کثرت تجلیات ثابت ماند و گفته اند که تجدد و تجلیات هم شخصی نمیشود و تحمل و تجلی مختلفه هم شخص واحد میگردد قائل نظام جسم را مرکب از اعراض برای آن گفته اند که نزد تکلیف جسم مرکب از هیولی و صورت نیست و ایشان قائل اجزای تجزیه اند و ترکیب جسم از این اجزا میداند و بر فرض این صورت جسم عبارت از مجموع نقاط و خطوط و سطوح است که اعراض اند و در وقتی که درین بحث حکما را با تکلیف است اینجا بیان نمودن از زواید است و او را به تکلیف بسیار است و کلیه حقیقت و لائل اینها و حکما در ابتدای کتاب مقدّمه اولی گذرشته است و بعضی توهم کرده اند که اگر اسماء متقابل در یک آن معاً مقتضی باشند مقتضی است

شیخ اسم بظهور نیاید بموجب اذات تعارضات قطا پس وجود و شایطاری شود نه عدم مع ذلک پس کذا پس باید که اسماء متقابل در یک آن مقتضی نباشند این توهم متفرع بر آنست که بالامقوله صوفیه کوشش یعنی اسماء جلالیه قلع وجود از موجودات میکنند و اسماء جمالیه آنها را تمسکین بوجود میسازند و اینجی در بادی الای البته موهم این اعتراض است که اگر در یک آن دو اسم متقابل معارض شوند مقتضای هیچ اسم ظاهر نگردد و با وجود ثبوت اینجی چنین نیست و مقتضای هر اسم ظهور پیدا می شود شیخ عبدالرزاق کاشی گوید که در این وجه سبب تجدد و امثال گفته اند که آن برای اقتضای مکان ممکن است عدم ممکن را در هر وقت علی الاطلاق و اقتضای تجلی وجود و ادا گمانه از جهت اقتضای اسماء متقابل شیخ مذکور که سبب تجدد و امثال اقتضای مکان ممکن که تجلی گاه وجود عدم است بیان کرده و از راه اقتضای اسماء متقابل گفته گوید برای دفع همان اعتراض بوده است که برین تقدیر آن اعتراض قابل اسماء متقابل دارد نمیشود اما اگر غور نموده آید معلوم شود که در صورت هم معنی تعارض باقی است که اقتضای عدم وجود باشد که تعارض سبب اسماء متقابل نشود و هم برین تقدیر اعتراض گیریم که گود و شیخ قیصری چنانچه برین سخن اعتراض کرده که ممکن سلوب الضرورة از طرفین است اگر اقتضای وجود کردی موجب بودی و اگر مقتضی عدم شدی معنی گشتی یعنی تقدیر شیخ عبدالرزاق نزد شیخ قیصری مسلم نیست و نزد ایشان اقتضای مکان ممکن سبب تجدد و امثال نمیشود زیرا که معنی امکانی به مقتضی عدم است و مقتضی وجود و خود چنین بیان کرده که حق تعالی بمقتضای اسماء متقابل در هر زمان نه هر آن تجلی است با ایجاد و اعدام شمار چون اقل جزو زمان منقسم است بدو آن در یک آن ایجاد کند و در یک آن اعدام تا اجتماع مقتضیات در آن واحد لازم نباشد یعنی چون شیخ قیصری سخن عبدالرزاق کاشی را رد کرد و سبب تجدد و امثال اقتضای مکان ممکن مسلم نداشت و همان از راه اقتضای اسماء متقابل ثابت داشت برای دفع اعتراض مذکور که تعارض سبب متقابلین در آن واحد باشد خود قائل گشت که اول تعالی بمقتضای اسماء متقابل در هر زمان تجلی است نه در هر آن و در بصورت اجتماع ضدین در آن واحد لازم نمی آید زیرا که اقل جزو زمان منقسم بدو آن است و زمانه مرکب از آنات متالیات نیست بلکه متصل واحد است و تحقیق اینجی مبنی بر البطلان جزو لا تجزیه است که زمانه مطابق حرکت است و حرکت مطابق مسافت است و مسافت عارض جسم و جسم متصل واحد است و اقل جزو آن منقسم بدو جزو است پس اقل جزو زمان هم منقسم بدو آن است و زیاد تفصیل این امر در کتب معقولات مرقوم است فارح الیه

و آن تقریر که از سبب مقتضای اسماء متقابل در یک آن ایجاد می کنند و در یک آن اعدام مبنی بر آنست که نزد شیخ مذکور یعنی شیخ قیصری تقابل در اسماء الهیه پیش از ظهور آنهاست بمطابق هر کوهی که اگر پیش از ظهور در مقابل هر کوهی تقابل و ذات الاسامی بود اقتضای ظهور معانی متقابل چگونگی می کردند و چون بعضی اسماء بعضی تقدم و بعضی ذاتی و بعضی و اند علی تفاوت المراتب و حیثیات که ظاهر و باهر است لاجرم ظاهر هر یک نیز علی سندها مشروط ظهور دیگر است تا که مظهر اسم مقدم جلوه نماید مظهر اسم متأخر از آن نماید چنانچه اعداد و ذات واحد مجتمع اند مع تقدم رتبه بعضی بر بعضی لهذا مراتب این ظهور نیاید مرتبه ثالثه ظهور نمی آید و این مستلزم تعطیل مراتب اعداد نیست پس توهم تعطیل اسماء بسبب تأخر ظهور هر بعضی از بعضی علی هذا القیاس لازم نمی آید اما این تقریر شیخ قیصری که از شرح فصوص تا بیان شیخ محی الدین عربی است در صورت تجلیات اسماء متقابل حق تعالی در هر زمان هر آن گفته و ایجاد و اعدام اشیا را در و آن اعتبار کرده و تقابل در اسماء الهیه پیش از ظهور آنها بمطابق هر کوهی ثابت نموده تقدم و تفوق ذاتی و ربی اسماء را یکدیگر در حد و توانها علمه تقدم و تأخر ظهور هر آنها بیان ساخته مثال اعداد و مراتب آن داده دفع شبهه تعطیل کرده است نظر بنسخ شیخ محی الدین عربی قدس سره سر تا با موافق نیست زیرا که ایشان امر ایجاد و اعدام را در یک آن اعتبار کرده اند و تجلی حقانی را امر وحدانی گفته اند و امر واحد تقسم بدو آن نمیشود بنا بر قابل تقابل در اسماء پیش از ظهور بصورت خارجیه نیستند و بر آن رفته اند که تقابل در اسماء وقتی ظاهر میشود که بمطابق هر صورت خارجیه موجود شوند و پیش از ظهور همان واحد اند و حجج در یک مرتبه چه زوایای اسماء اشیا عدا می اند و معانی علمیه و میان معانی علمیه تقابل نیست چنانکه در اجتمع معانی حرارت و برودت و سواد و بیاض در ذین تقابل نبود و باید دانست که چون شیخ قیصری ایجاد و اعدام اشیا را در و آن بیان نموده غالب که برین تقدیر نزد تجلی حقانی هم امر وحدانی نباشد و اگر باشد باین اعتبار بود که در هر آن هر تجلی بذات خود امر واحد است نه آنکه تجلی ایجاد و اعدامی بر دو امر واحد است و در یک آن واقع لهذا تقابل در اسماء الهیه قبل از ظهور بمطابق هر کوهی دانسته -

محاکمه تقریر شیخ اکبر و شیخ قیصری

اگر امان نظر را کار فرموده شود معلوم گردد که هر دو تقریر راه بنده دارد زیرا که حق تعالی زائنه و مکانی نیست و تجلی آن واحد حقیقی هم امر وحدانی است پس کسی که زمانی نیست اگر در یک آن تجلی ایجاد و اعدامی نماید هیچ مخلوق لازم نمی آید و همان یک تجلی موجب ظهور هر دو معنی میگردد چنانکه در امر کون مناد در هر آن که کون چیزی میشود و همان مناد چیز دیگر است پس در آن واحد ایجاد هم شد و اعدام هم شد تقابل در اسماء نیز بعد از ظهور بصورت خارجیه است و قبل از ظهور تقابل و تناقض نیست چنانکه تصور آب آتش و سواد و بیاض منافاتی یکدیگر نبود در خارج جمع شدن اینها محال است و در ذات واحد یعنی رحم و غضب جمع است اما در خارج وقتی که رحم ظهور نماید غضب نمی آید و زمانی که غضب آید رحم ظهور نمی نماید و اسماء اشیا نیز عدا می اند و معانی علمیه هر که وجود چیز دیگر است و ماهیه چیز دیگر و ماهیات محض امور معقوله اند و غیر از این نیست پس آنچه شیخ اکبر بیان کرده اتمی است و آنچه شیخ قیصری گفته صحیح است که سلبا حق تعالی زائنه و مکانی نیست و واحد حقیقی است اما تجلیات مختلفه او که مقتضای اسماء متقابل اند چگونگی هم امر واحد است این حق است که هر دو در ذات خود امر واحد است لیکن ظهور تجلیات در آن واحد محال است و ایجاد و اعدام یک شیء در یک آن است نبود و در مثال کون مناد یعنی ثابت میشود که در کون یک چیز فنا چیز دیگر است نه آنکه ایجاد و اعدام همیشگی است که آن است و تقابل در اسماء الهیه پیش از ظهور است بمطابق هر خارجیه و الا اسماء سماواتی که اعتبار بمقابل آن است و تقابل خارجیه را تقابل نیست خود ضرور است که در ذین حسن ارجح عموم و خصوص مطلق است از کجا که تقابل در اسماء بعد از ظهور بمطابق هر خارجیه باشد اگر در اصل تقابل نبود اینجا چه طور ظهور نمی نمود و اجتمع معانی حرارت و برودت و سواد و بیاض اگر چه در ذین ثابت است لیکن با آنجا هم جداست چنانچه در یک آینه صورت آب و آتش و چیز سیاه و سفید انعکاس گردد هر چند در یک چیز همه جلوه گرفته باشد اما جداست نه آب جای آتش آمده و نه آتش جای آب گرفته و نه سیاه بجای سفید و نه سفید بجای سیاه نشسته پس در ذین هم اجتمع نشده و تقابل ثابت ماند و انقسم اجتماع خود در خارج هم هست چه برودت هم در خارج موجود است و حرارت هم در خارج موجود علی هذا القیاس سواد و بیاض و دیگر امور متضاده پس چنانکه این اجتماع را رفع تقابل نیست آن اجتماع هم را رفع تقابل نبود و اسماء اشیا را هم محض عدا می اند و معانی علمیه اگر چه موجودات خارجیه نیستند اما داخل موجودات ذهنیه اند و خارج از احاطه

علم الهی که محیط حقائق است نیستند و برای همین شیخ اکبر هم رحمة الله علیه حقائق عالم را ایمان ثابت و صور علمیه نوشته پس غالباً اسماء هم شیار که معانی عدیه گفته مراد
 شیخ است که موجود و وجود است و پس هر معنی که غیر وجود است عدمی است و باین لحاظ معانی علمیه چه موجودات خارجی هم معانی عدیه اند چنانکه مذکور است شیخ است
 الایمان با شمت راسخه الوجود غرض که لکل وجهه هو ولیها تبیین باید است که در اصل حق تعالی همه موجودات را چه موجودات ذریه چه خارجی از نسبت اتحادیه
 امتیازیه موجود ساخته است زیرا که اگر فقط معنی اتحادی می بود هیچ چیز ظهور نمی نمود اگر صرف امتیاز می بود حقائق ممکنه که غیر وجود باشد نیز ظهور نمی نمود
 صنع الله الذی اتقن کل شیء پس منظر حضرت شیخ اکبر شهید معنی اتحادی غالب بود و همه نسبت اضافات از چشم بصیرت مخفی گشته و تجلی حقانی را امر وحدانی دیده و ایجاب
 و اعدام شهادت آن حادث شده کرده قابل درسا پیش از ظهور در مراتب اعتبارات خارجی فهمیده و مستهلک در نور احدیت صرفه گردیده و چون که از دید شیخ قیصری
 امتیاز اعتبارات با کل مرتفع نگردیده و نقوش کونی چنانکه باید از لوح خاطر خود گذشته قابل درسا هم پیش از ظهور بظاہر کونی فهمیده و در آن معنی واحد هم صورت گرفته و دیده و تجلی
 حق را بحسب اختلاف آنات مشاهده کرده و در یک قائل ایجاد و در یک آن قائل اعدام شیا شده کل حزب بالیه هم فرعون آن جامعه محمیه است علی صاحبها الصلوٰۃ
 و التبحر که بداد عبده رسید و حلاله سر الهی فهمیده و همه مراتب اکما هو حقها دیده و میر پنج کلام متکلم گردیده و ادیت جامع حکم فرموده و طریق حق همه را نموده راه راست بانه
 و هم و خیال است و بی حصول محمیه خالصه اطمینان کلی محال اللهم احفظنا من زلات الاقدام و ثبت اقدامنا علی الطریق الحمی علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام سبحان حضرت
 امام العارفین زبده الوصلین ناصر دین محمدی وارث علم رضوی عالیجناب صاحب کتاب مظهر رحم الهی عنی حضرت قبله گاهی مد ظله الاقدس دست بر کتبه بچته مانگی و تقییر
 این مسئله تجد و امثال را موافق آیه و حدیث ترقیم فرموده اند سبحان الله تعالی التشریه لسانی بری السور براه و این کلامه نجای بموقع تعریف و توصیف است و هم مشعر
 از نیمی که چنانچه او حاکم متر از همه تعریفات و توصیفات است بچنین رتبه خلفاء او و کلام ایشان هم از تعریف و توصیف اما قاصران بلند و برتر است و لفظ امام العارفین از راه
 ظهور الزوار و برکات امامت است و آنحضرت و کلامه الوصلین از سبب نسبت آنحضرت مع الله و قریب است که مقام قربیت باشد و ناصر دین محمدی گفتن با اعتبار
 ظاهر شدن حقائق و دقائق طریق محمیه آنحضرت و اموریکه باین طریق وثیقه متعلق است و هم باینکه بودن آن صریحه والدین و کلامه وارث علم رضوی از جهت سیادت
 و فرزندی آنحضرت که از سادات حسنی و حسینی اند و جامع جمله کمالات موروثه خود دارند و باعتبار همین رتبه ظاهریه و معنویه بیدار دل از یاران مخصوص آنجناب است ماده تائید
 ولادت آنحضرت وارث علم امین و علی یافته چنانچه گفته **در وجود آدمی چنانچه آن ولی شد کمالات امامت زو جلی ۴ سال تا پنجم سال الهام شد ۵** وارث علم
 امین و علی ۶ و لفظ عالیجناب لمجا ط جامعه اینهمه کمالات است مر آنحضرت را و احاطه کمالات را علو استعداد شرط است و جناب بالفتح درگاه و در ترکیب جناب عالی
 عالی صنف جناب میباشد و عالیجناب بمعنی صاحب جناب عالی است قیل الجناب الفنا و کنی به عن الذات تعظیماً و کلمه صاحب کتاب مخبر از آنکه آنحضرت صاحب کتاب و عادت است
 چنان جاری است که هر ولی و هر عارف را صاحب کتاب نمیکند و فرق در اولیا و صاحب کتاب همان قدرت است که در انبیا و صاحب کتاب بے کتاب انبیا و اولیا را کمین و
 عارفان محققین که صاحب طریق اند اکثر صاحب کتاب و بعضی صاحب کتاب چون انبیا و صاحب صحیف که از انبیا و صاحبان کتاب رتبه ایشان فرود تر است و مظهر رحم الهی
 گفتن هم لمجا ط خود است که برین غلام نالائق شفقت تمام داشتند و کمال عنایت و رحمت مبذول میفرمودند که درین دنیا می من بلکه هستی من ناشی از همان مظهر رحمت
 الهی است و عین هستی ایشان و هم از راه شفقت عالم آن نایب حمت العالمین که بحال همه بندگان حق لطف و کرم داشتند و لفظ قبله گاهی هم ازین راه است که والد را
 قبله گاه میگویند و هم آنجناب بله توجه و مرشد این احوال عباد است و مد ظله الاقدس دست بر کتبه که فقره و عایه است از ان جهت گفته شده که این وارد و حضور
 بر نور و حین حیات آنحضرت تحریر رسید بود و حال معنی این پیدا کرده که توابع پس ماندگان که گویا ظلال آنحضرت اند قائم باشند که در حیات ایشان هم بقای
 همان جناب است و حق تعالی مدام برکات این طریق را بحال محمیان مبذول دارد و مراد از کلمه تازی و تنقیح است که هیچ کس از متقدمین و متاخرین باین طریق
 و اینقدر مفصل مسئله تجد و امثال که آنحضرت نوشته اند نوشته که هم مطابق اصحاب منقول است و هم موافق ارباب معقول و تنقیح خصال اللفظیه توضیح معنی

یعنی در کتاب تطاب حضرت ناله عندلیب شاه بالکمال زبانی یا صادق ترقیم فرموده اند که این سلسله تجد و امثال تحقیق صوفیه عالی مقام است که سالکان ناتمام
 آنها را نفهمیده انحراف را در هر مکان فردی آید بنا بران علمای حقه بنحی اینها مشبه انکار دارند و میگویند که اگر معامله خیانت که هیچ چیز و کدام کس در روان بجای
 نیاید پس معامله جزا و سزای اینجهان و آنجهان محض بجای و ناصواب مینماید که در آن ثانی آن قاعلم کاسب نا پیدا و فانی شده است و دیگری بجایش رسیده است
 پس تحقیق آن کلام صوفیه آنست که اطلاق حرف تجد و امثال بر اشکال و مرکبات اجزای کشف صادق
 می آید نه آنکه در اصل عناصر با نظر راه می یابد و در عالم علویات و ارواح سرایت میکند بلکه در اینجا اطلاق حرف شکل اشکال تبدیل احوال درست می آید و اگر چه در علم
 امکان کشف نباشد خواه لطیف علوی بوند خواه سفلی خالی از تغیر و تبدل نمی باشند لیکن در جهان باقی و عالم علوی کم تغیر و تبدل فاقم میشود و فنا خود هرگز نمی بود و دائمی
 چون مقامات الهیات بقیات است که دائمی به خلل بی زوال مدام بر یک حال می باشد و بر آنجا ب اطلاق لفظ تحول احوال احق مینماید پس لفظ تجد و امثال را بر روانی
 آبها و شعله های نار و انفس فیهیات نا پدید جاری باید گردانید و بر روئیدگی نباتات و افزایش پیدایش حیوان و انسان و بالیدن کاهیدن ماه و غیره
 احوال فانی اطلاق شکل اشکال باید کرد و برگردش افلاک و پیدایش روز و شب نمود ستارگان و در موج آن اطلاق حرف تبدیل احوال باید نمود و انتهی کلام بقدر
 اگر شوق دیدن تفصیل باشد رجوع کتاب تطاب حضرت ناله عندلیب باید کرد و مطالعه توحج بحر علم الهی باید نمود و چه جای این یک مسئله کلام مقدمه مینماید و بنیادیه در آن نسخه جامع
 نسبت حضرت ناله عندلیب کتابیت از مصنفات حضرت قبله گاه دست برکات و چون اطلاق کتاب منزل بر غیر آن کتابی بر نبی بوساطه جبرئیل باشد و در
 شرح نیامده ازین راه تصنیف آنجناب گفته می آید و الا بهما مرجع اینست و همه از الهامات الهیه الذین آمنوا یقولون آمنا به کل من عند ربنا کس که بر سر
 و اعتقاد بشرط مطالعه آن مشرف میشود میداند که موج بحر علم الهی است که از سینه مصنف جوش زده و انقسم کلام مقدس و شریعی نیست که آن کتاب جامع همه
 حقائق و دقائق کونیه و الهیه شامل است و جمیع مطالب معارف و معاد و احاطه غرض که آئینه جمال لاطیف لایس الا فی کتاب مبین است و بموجب نسبت کلام الهی متضمن
 احاطه قصص و فانی رنگین و نه المختصر کالولد لک الکتاب لایب فیه و الولد لایب فیه یعنی چنانکه این فقیر سپهر صوری و معنوی خجای مصنف آن کتاب تطاب است که
 فرزندی مع ارادت دارد و همچنین این رساله و ادوات و هم دیگر مصنفات بنده گو یا فرزندان آن کتاب اند که از فیض همان منبع حقائق بوجود آمده اند و آن کتاب
 از شک و ریب است و میر از نقص و عیب لایب فیه و هم در انتساب این مختصر بآن کتاب هیچ شک تردید نیست و این امر بے شبه و بلا تذبذب است و چونکه لایب فیه
 است هر چه از فهم معارف و حقائق آنجناب نظر مردمان پوشیده بود حالا ظهور نمود و مفصل تحریر رسید اللهم ارزقنا خدمه ذلک الکتاب توفیق العمل علی فقه و احسان و انشا
 فی مرضات مصنفه و شرفنا به برکات آئین یعنی یا الهی ما خدمت آن کتاب نصیب کن یعنی ترویج آن از دست ما بظهور آید تا ما مشرف بحصول این سعادت شویم و این
 خود از عنون عنایت تو یقین است که تا قیامت فیض آن کتاب جاری خواهد ماند و انت له من الحافظین و ساطعه ما هم از میان نخواهد برخاست ثواب نباتات هم
 محمدیان خالص عابد با خواهد شد و این سائل شهریه و از شهرت آن کتاب غفقا امثال خواهند گشت و بسیار نقلهای آن کتاب شائع در عالم خواهد گردید پس یا الهی اول
 ما را توفیق عمل موافق آن کتاب کرامت فرما که از سابقانیم و انت بقون التا بقون اولیک المقربون و ما ازنده دار موافق مرضی حضرت قبله گاه و بمیران در شوق
 ایشان مشرف ساز ما بر برکات کتاب ایشان لے بر اجم حقائق و معارف ذات و صفات مخلوقات خود مکشوف نما که لایب فیه است که وارث علم پدر بود و مریدها
 که مصروف و فانی در پیرا شد آئین رباعی لے درو اگر صفای جان داری و آئینه حسن بے نشان داری و دائم محیط خویش حاصل کردی و چون سبیل تو
 هم طبع روان داری و مراد و کلمه صفای جان صفای باطن است و از آئینه منظر هیت و از حسن بے نشان تجلی بے کیف حق تعالی و از محیط خویش مرتبه الوهیت
 و هم خجای حضرت و از خود از وصول حالت قرب و از طبع روان نسبت علیه عرفانیه حاصل آنکه لے درو اگر صفای باطن داری و تصفیه قلبی حاصل است
 لائق منظر تجلی بے کیف حق تعالی هستی پس یقین میدانی که اینجا و هم در آخرت بقرب مرتبه الوهیه و هم خجای والد بزرگوار خود مشرف شوی که نسبت

عرفانیه که موصل است داری و لطف میل بر باد فرشته رفته و اصل شدن آن پدید است کل شیء بر حج الی اصله و الی الدالمصیر ط -

هو التاکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رفیع الدرجات المتجمع بحجج الکمالات الذی دفننا علی الخیرات و کلمات و علمنا الکلمات التامات و اقلوه و السلام علی سوله محمد فضل الموجودات و اکل الخاقات و علی آله و صحابه ذوی البرکات و الفیوضات **أَمَّا بَعْدُ** فهذا الوارد الرابع عشر من تسبیح الخیر الکثیر الوجود و خیر محض فمن کثر فیه ظهور الکمالات الوجودیه فهو کثر خیرا من الموجودات الاخر فاذا کان الانسان اجمعها کمالا صار شرفا ذاتا و صفات و اعلم الناس و اعرفهم فضل من الاخر الذین لا یعلمون و لا یفهمون و یعلم الله تعالی عبده الکامل علما فاعا جامعاً و یعلمه الاسماء کلها و یجعله خلیفه فی الارض مسجود الملائکه و مقتبوع الناس من سحره اللیل و النهار و سحره الشمس و القمر و یعطیه الکمال الانسانی فالاتانیه التي هی حکمة الالهیه و شامله خیر کثیرا انه الله الذی حملها الانسان و انه کان فی مرتبه اصله الذی هو العدم الذی لا یطو باجه ولا یفقد بلاء العدم الوجود و العکس فی ظلمه العدم فی جهله العلم و علی هذا القیاس العکس فی سائر کماله الموجودات الوجودیه کلها و صار موجوداً عالمیاً عادلاً و خلیفه فی الارض فمسجد سجده الشکر و یمکن للتابعین بشیراً و نذیراً و یجعل الله فی خیر کثیراً فی ایتها الطبیعه الانسانیة ان الله صطفک بالاصطفاء الخاص بعطای الایمان و العرفان و طهرک بالتزکیة و التقویة و اصطفک علی ان العالمین من الطیالغ الحيوانیه و النباتیه و الجمادیة و امثالها ما فی العالم من الحقائق الاخر و القی الیک کلمة التي هی النفس المجردة الناطقة فاقترن بک روح منه و زعم المحبون تجرد النفس الانسانیة و تنزهها فی ابن الله و قالوا اتخذ الله ولداً ما کان لسان یخذه ولداً سبحانه اذا قضی امرنا ما نقول کم یقولون و انما الروح من امر الله ففی تلك الطبیعه المعنیه التي هی حاصله للانسان فحلمته و ذلک علی السهین فی ایتها الطبیعه الصالحة اقتی الیک ایجدی و اکتبی مع الکریمین الذین لا یعصون الله امرهم و یفعلون ما یأمرون و یصلی ثبهاً اماماً بالملأ الاعلی و کونی ذات نفس مطمئنة و ارجی الی ربک راضیه مرضیه و ادخل فی جاده ثک و ادخل جنة التي یخل فیها من یشاء و هو ذو فضل العظیم

وارد بیان جامعیت انسان

مراد از بیان جامعیت انسان بیان احاطه به شتال حقیقت انسانیة است بر جمیع کمالات کونیة و الهیه و حاوی شدن حقیقه مذکوره است همه مراتب عالم الموقل راجع متاخر جامع تر می باشد از مقدم خود باعتبار کمالات مقدم و از ویاد امری بر آن مثلاً در موالید ثلثه حیوان که متاخر از نبات است مع همه کمالات نباتیه که تغذیه و تنمیه تولید باشد زیاد و حساس و تحرک را ده در خود دارد و انسان که متاخر از حیوان است مع همه کمالات نباتیه و حیوانیه زیاده نطق در خود دارد و چون که آخر ترین همه مخلوقات و پایان ترین جمیع موجودات است خاتم همه مراتب کما لیکه گشته و هیچ موجودی متاخر از انسان مخلوق نگردیده تا احتمال مزیت در او کرده آید بلکه ظهور نمیکنی امکان ندارد و داخل منتزع است و الا تا حال و جبرئالی آنرا هم بوجود می آورد پس معلوم شد که چنانچه شریک باری منتزع الوجود است همچنین شریک خلیفه او هم منتزع الوجود است بلی نائب کل را خلق همه خلایق و توصف بحجج صفات منیب خود باید تا حرف خلافت بر او درست و صادق آید لهذا حضرت انسان شرف از جمیع مخلوقات گشته و افضل از همه کائنات گردیده که مثل او وجود هیچ مخلوق متصویر نیست و منظر اتم است برای خالق خویش و مستجمع جمیع صفات تنزیهیه و تشبیهیه جامع جمیع کمالات کونیة و الهیه است پس گویند انسان نقطه مرکز دایره موجودات است و جانب تحت از او امتیاز یافته چنانچه جانب فوق از او امتیاز گشته و چونکه در اصل نقطه بالذات موجود نیست فی الحقیقه این جانب تحت هم مقبر باعتبار وجود است هو الاول و هو الآخر اما لبان این نقاط عرضی که اطراف خطوط اند مجازا انسان را نقطه قرار داده مرکز و میز طرفی تحت گفته شده پس این نقطه مرکز علی السویه مقابل افتاده است همه اجزای دایره فوق و از هر جانب کمالات آنرا تمامها اخذ نمایند و چنانچه نور آفتاب بر ارض که مرکز اضافی است افتد و ازینجا شعاع منطبع گشته طبقه بوارا گرم می سازد و همچنین نور خورشید برایت الهی از فلک الهیه بر قلب انسان کامل خالی که مرکز حقیقه است تابد و ازینجا شعاع آن نور منطبع شد و منتشر در عالم می شود

و ابل عالم الکلیف کیفیت هایت می سازد اما هر کس هر قدر که در تصرف این شعاع مجت و اخلاص و سحر می آید و چنانکه قریب بدلت عارف میگردد و با نقد و تائید میشود و هر کس
 بهجت عناد و نفاق انکار یسید و البعد و حقیقت این عارف است و در هیچ اثر نمیکند زیرا که شعاع ارضی هم طبقه اول هوا را که قریب با دست گرم میسازد و طبقه ثانیه را
 که زهر پرست گرم نمینماید و آن طبقه خود بخود از نور آفتاب گرم نمیشود که نور او فی نفسه از این کیفیات عنصریه که حرارت و برودت و رطوبت و یسوت باشد بیشتر است
 و این برودت و رطوبت از طبقات رطوبت است که موطن تکون میاه است و شعاع ارضی که گرم میکند و تا با و نمیرسد با جمله چنانچه در مراتب کمالیه موجودات ممکنه مرتبه انسانی
 متمم و خاتم المراتب است همچنین در مراتب کمالیه انسانی متمم و خاتم کمالات نوات فردی است که خاتم النبوة است علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و در
 ان نیت اعتدال حقیقی نصیب همان ذات بی همتا شده و هر کس هر قدر باین اعتدال اقرب است اکمل است و این اعتدال اضافی را مراتب بسیار است علی تفاوت الدرجات
 و خاتم این مراتب ضایفه که چنان بقدم صاحب اعتدال حقیقی است علیه الصلوة والسلام منشی بصاحب محمیه خالصه است و بعد منصب نبوت منصب محمیه خالصه است
 که حق سبحانه هر که را خواسته از ذریات آن سرور بآن شرف ساخته و از این مرتبه هیچ مرتبه فائق تر نیست کما لا یخفی علی لفظ منصف بارے بیان کمالات انسانی
 همان کلیته و عموماً باید نمود که بخصوص بطریق اولی شامل خواهد شد **سابعی** شخص انسان که شان اعظم دارد و دارد بخود آنچه هر دو عالم دارد و لیکن توان
 یافت بجز کونین و آن گوهر نایاب که آدم دارد و مراد از شخص انسان معنی کلی است که شامل است همه افراد نوع خود را و از شان اعظم جامعیه همه مراتب از هر دو عالم مجردات
 و مادیات و از بجز کونین بهجت حق ممکنه و از گوهر نایاب یقین جامع مخصوص از آدم حقیقه انسانی و هم افراد اکمل آن مستقار آنکه معنی کلی انسان که جامعیه همه مراتب دارد
 آنچه در هر دو عالم از مجردات و مادیات و خود دارد که انسان حیوان ناطق است و حیوان مادی است و ناطق مجرد لیکن در جهت حق ممکنه آن یقین جامع مخصوص که
 حقیقت انسانی دارد و افراد اکمل او را حاصل است یافته نمیشود و علم آدم الاسماء کلها مراد از کلام آدم حقیقت انسانی است که حادث است جمیع افراد او را و الحق که نوع
 انسان را همه علوم حاصل است و الا باعتبار هر فرد گوئی علامه هر باشد علم فلیل دارد و از بسیار چیزها نا دست پس ما و یم من العلم الا قلیلاً لمجا طه هر فرد است و تعلیم اسماء با کلمه
 نصیب کلی انسان هم روست که مراد از آدم فرد اکمل انسان بود که ابوبکر است علی بنیاد و علیه السلام و هم دیگر اشخاص اکملین که نسبت به دیگران علوم کثیره دارند که حکم اکثر
 حکم اکل حقیقت انسانی که مرتبه جامعه است هیچ کمالی نگذشته که خود بر ندیده باشد یعنی چون حقیقت انسانی نام مرتبه جامعه است که منتهی کمالات اسمائیه او تعالی است
 و از همین جهت قوت علم و عرفان سجود ملائکه گشته از راه عبادت و طهارت پس کمال تو در آنکه هر قدر توانی از کسب کمال باز نمانی خطاب عام است به هر فرد انسان که
 حتی الوسع در تحصیل کمال حقیقه خود کوشد و از مرتبه جزئیة ترقی کرده هر قدر که تواند مشایقه به مرتبه کلیه پیدا کند و آن را حاصل نمودن وسعت علمیه است و هر دو مورد
 از علم نه صرف علم ظاهری است بلکه منظور علم باطن و اعلم الناس من حجج علم الناس علیه السلام و علم و عرفان کمال پس شخص جزئی را باید که هر قدر تواند از کسب علوم نوع خود
 باز نماند و اکثر علوم کلیه حاصل کند و از این علوم که فقط متعلق این جهان است و از صنایع جزئیة بقدر ضرورت که آدم را در کار میشود و احتیاج بآن می افتد باید آموخت
 و یکی مصروف در تحصیل علوم کلیه که مصلح معیشت و مفید آخرت است باید شد و آن علم عقلی و نقلی است که حکمت و عقائد و فقه و تصوف و اخلاق و سلوک و حدیث و تفسیر
 باشد و جامع مرتبه فرق جمیع و تنزیه تشبیه امتیاز و اتحاد و خود داری و بی نفسی و جمیت و انصاف و آداب و بی تکلفی و دیگر کمالات متضاده باشی فرق و امتیاز حائز
 افتاده و حفظ مراتب است و جمع و اتحاد حالت سهل و آسان باشد و احادیث است و تنزیه تعریف ذات است از اضافات و تشبیه ملاحظه ذات است مع کمالات و خود را
 که پاس مرتبه خویش است مثل دیگر مراتب نتیجه بقا بالهست و بی نفسی که بی اعتبار و دشمن خود است عین دیگر عبارات حاصل فنا فی الهست و جمیت که غیر
 دین است از راه بشویش ایمان و قوت لکن میباش و انصاف که حق شناسی است بسبب حقیقت بینی و مقتضای عرفان می بود و آداب حسن اخلاق است
 شایان آدمیه است و بی تکلفی که بی ساختگی و صفات شعبه محبت است و دیگر از این قسم امور متضاده را بحد اعتدال باید داشت و از طوطی و قفایط را
 باید گذشت کمال اصلاح حال است و زیاده و کمی هر دو ببال و هر قول و فعل تو موافق وقت و مرتبه باشد که گفته اند هر سخن وقتی و نیکوترین مکانه دارد

یعنی در هر قول و فعل بحاظ مرتبه خود و هم بحاظ مرتبه کسی که با او معامله است نگاه باید داشت و هم مراعات وقت مکان باید نمود که همه حکام شرعی منوط بر همین معنی است حاصل آنکه بغفلت بے صرفه و نافع نیست هیچ حرکت نباید کرد و در هر زمان صلاح خویش و دیگران و خدمت طریقه محمدیه باید که ملحوظ باشد و در صورت ازامو مختلفه مع هر چه پیش سالک بدخیر است چون نیت تولد و خالص شد همه خیر و خیرست اما الاعمال بالنیات اما چنین شخص جامع اضداد کم بهم میرسد وقتی که تو خالصا نیت امر حق شدی و از شائبه هوای نفس پاک گشتی و به نیت خیر مشغول کار را گردیدی در حق تو همه خیر و خیر و سر اسیرتک خواهد بود و گو در حق طاعتان و نافعان شریک باشد نیت نیک باید که بموجب حدیث شریف دستی عمل بموجب نیت است و چنین شخص بیاد هر وقت پیدا نمیشود و اگر از نصیبت طالع صحبت این چنین مرد جامع مقدر میسر گردد و فرصت اغنیمت دانسته بخیرت حاضر باید بود که عزم الیکبریت الاحمر -

قائده در شناخت حقیقت نیت هر عمل و یافت خیرت و حلال

اکثر از نافعان میدانند که نیت با اختیار خود کرده میشود چنانچه این علماء رسو که ملایان طالع اند با غنیا و امارت می دهند که شافلان کار که می کنند و آن این نیت خیر منظور دارند تا ثواب هم حاصل آید و حال آنکه نیت کار کردن و نکردن با اختیار خود نیست و در اصل نیت همان است که دل بنده بے اختیار بسبب آن مائل کار میگرد و پس اگر فی حقیقت آن میل ناشی از اموائی نفسیه شهوات طبیعیست هر چند آن عمل بظاهری صورت خیر داشته باشد سر سرست و داخل جملت اعمالهم و اگر آن میل در واقع بے اختیار و به نیت خیر بود و پاک از لوث نفسانیه و طبیعت باشد اگر چه بظاهری فعل صورت شر داشته باشد تا مدتی در حق او خیرست و بموجب اولنگ بدل السیئات هم از اینجا که از نافعان این گمان بخند که منظوریات کبار اند لغو باشد منهای که در کبار هرگز احتمال نیت خیر نیست برای همین قطعا ممنوعات شرعی اند و تعریف کبیره چنین گفته اند که حد شرعی در منزلی آن وارد شده و به تهدید عظیم منع گشته و قیل البکیره هی ما کان حراما محضاً شرع علیها عقوبه بنص قاطع فی الدین و الآخرة و در تعیین کبار اختلافات است بعضی از آن متفق علیه بعضی مختلف فیه است پس مراد از سیئات خطایای است که بطریق سهوی یا به نیت نیک وقع شود چون خطا و اجتہادی که بران هم مجتهد مخطی ثواب یابد و اگر سهو کس در صوم چیزی بخورد و صوم باطل نمیشود و ضیافه الله است برین قیاس اگر از سالک صغیره به نیت نیک تحمل آید مغل کار باطن و نیکو بلکه در بعضی اوقات مفید می افتد نسبت بان وقوع در بد که بغیر خودی و نفسانیه کرده میشود لهذا پیغمبر علیه السلام فرموده ان الله لا ينظر الى صورکم و اعمالکم بل ينظر الى قلوبکم و نیت غرض که نیت هر عمل بقصد در قلب آید و این معامله هر بنده با حق تعالی است کسی دیگر را درین چه دخل است و تصنع و تکلف در نیت نمودن چه معنی دارد و تمام این اعمال و انابرئی مانع از نیت و بیان اصل نیت و دیگر به شیب جزئیات آن در وارد ترک اسباب مراعات آن که سخی است بشفا للناس مفصل مسطور است و دلیل مذکور و فصلنامه تفصیلا بارے چونکه بالا در متن مذکور جامع کمالات متضاده بود رباعی آخر نیز مناسب ورود نمود رباعی در عجز باز کبر یا نیم همه در کسوت فقر یا غنایم همه

ماد ویشان لبان کسیرای در دین خاکیم اگر چه کیمیا نیم همه بحق که شایان گذران درویشی همین است که عجز و کبر یا فقر و غنا را جمع باید کرد یعنی عاجزی و فروتنی پیش غنا و اهل صفا باید نمود که خفص خفاک للمؤمنین و پیش اهل نفاق و اغنیا لباس فقر را ذلیل نباید فرمود که التکبر مع التکبرین صدقه و در عین حالت احتیاج بے نیازی و استغنا باید گردید و رفع فقر و فاقه بفریو میسر و ملک و دین نباید کرد و مانند کسیر خود در حق خود خاک باید بود یعنی بے تمنع از تمنع و نیا و دیگران نفع باید رسانید خیر الناس من نفع الناس

هوالتبار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي كشف على قلوب العارفين اسرار الغيب وفتح عليهم ابواب البركات بالارباب والصلوة والسلام على رسول الله محمد سيد اهل شهاب الشيب على آله وصحابة المنبرين عن النقص العيب اما بعد هذا الوارد انما من شمس السبهي المفتاح الغيب المفتاح جميع المنقلا وهو اسم الآلة المنفتح وسمت الاله ان يكون في الماديات المحسوسات كفتح الباب وفتح القفل اما ان يكون في الامور المكشوفة المعقولة وسمت الاله كما في قوله تعالى ربنا افتح بيننا وبين قومنا لعلنا نعرف الحق وفتح الباب من بيننا وبين قومنا لعلنا نعرف الحق

ما هو الحق واما لفظ الغیب کیوں فی الامور المستورة و الخفیة کقولک غابت الشمس فی غرت و غایب فی الاکثر متبادرا لفهام من عالم الغیب علی المجرورات فمضنا
المرد من مخرج الغیب العالم الذی له مناسبتة کلنا المرتبتین من الشهادة و الارواح و هو عالم المثال فحسب الصورة و الشکل شایبا بالشهادة و بحسب المعنی و اللطافة یناسب الارواح
و فی العجائب الغرائب لا تعد و لا تحصى و عنده معنی الخفیة لا یصلها الا هو -

وارد و بیان عالم مثال

منظور از بیان عالم مثال ظاهر حقیقت این عالم است بطور صوفیه حکما و از طرف خود و درین سلسله و درین چیزے نگفته و اقوال دیگران آورده چنانچه در مسئله تجدید مثال و درین
بسیج از طرف خویش نگفته و بقولات دیگران بیان کرده تا چون در شرح انکه منظور تفصیل مطالب است آنجا هم آنچه خود متعین گشته قدرے از ان نگاشته و اینجا هم
چنانچه دیگران هم چیزے در بیان عالم مثال نوشته اند آنچه حق تعالی تحقیق حقائق و دقائق کیفیات آن عالم برین میچنان کشوده است و از غایت و هدایت خویش
آنچه اسرار آن نمود است در ذیل اقوال دیگران بیان ساخته و کشف تحقیقات آن امور و احقاق حقیقة پرده خسته تا بران گفته می آید باید دانست که مثال در لغت بمعنی مانند
کالبد است و در اصطلاح عالم مثال عبارت از عالم لطیف مقدار است که در وسط است در میان عالم ارواح و عالم شهادت کما یجئ بیان و وجود عالم مثال هم مانند عالم
شهادت از یقینیات است که احتیاج دلیل برای اثبات آن نیست زیرا که هر شخص در عالم خواب و رویا چیزے می بیند و آنچه دیده سواي این عالم است پس ظاهر است که
سواي این عالم هم عالمی مثال این عالم است و نفوس انکشاف آن عالم هم میشود و چنانچه عوام را در خواب تعطل حواس ظاهره ازین عالم میگردد و و آن عالم کشف می شود
بجین خواص بعض اوقات در بیداری نیز بسبب قوت توجه بسوی علویات التفات باین عالم نمایند و تعطل حواس ظاهره میگردد و عجایب آن عالم مشهود میشود که گفته اند
ع حال غافلین بود ب خواب هم و بدانکه یکے مثل است کسیریم و کون نامثله و این عبارت از تشابوسی و معنوی چیزے چنانچه افراد انسان را با هم یکیست
و حق تعالی میفرماید قل انما انما تشکله و این مثلثه هیچ موجودی را با حق سبحانه نیست پس کشیده شے و یکے مثل است بختین و این عبارت است از تناسب معنوی با ان
صورت چنانچه مثل مرد شجاع بشیر خسته و گوی زید کمالا سد و اطلاق منقسم مثل و جنایاتی هم جائز است و تشابه الی علی و یکے مثال است و درین غالب جانب است
که بعضی مانند کالبد است و مثال تصویر گویند پس عالم مثال عبارت است از عالم صورت سواي این عالم شهادت و در العالم چنانچه مثال این صور یا دیه صورها حاصل است
بجین معانی مجروره ازین مناسب آن صور ظاهر میگردد و لهذا رویت حق تعالی را در خواب علما هم جائز شده اند و هر که شیر و خواب بیند تعبیر از ان بعلم میکنند و هر که آب را
بیند تعبیر از ان بصفا باطن نمایند با جمله این عالم مثال را سه مراتب است یکی مثال ادنی است و آن صورتهای است که در چیزها صافی مثل آئینه و آب می نماید و این
بجاست بصیر هم میتوان بد و در ظهور این مثال محاذات مثال بشرط است و جز صورثیا موجوده مقابل نمایند و یکے مثال اوسط است و آن صورتهای و موری است
که در خواب همه خواص عوام را بنماید و در تخلیه و حواس اینها می آید و درین عالم هم غیر از صور دیده شده و امور خفیه و معوشته بنظر نمی آید و پرده از روی کار نمیکشاید
خواه چنانچه دیده شود یا فایده بعینها همان قسم نماید و دیگر آید خواه بسبب قوت تصرف و تغیر و تبدل در آن ظاهر شود اما از قبیل جنس یا نوع آن چیز در عالم شهادت
از نظر این بنیده نگاشته و مخلوش گردیده است و در کلام حس آمده گو بصورت علیحد و طرز دیگر بوده باشد و درین عالم تطابق واقع شرط نیست و از قسم ضغاث حلام
است و محل عماد و یکے مثال علی است و آن انکشافی مثال صورت است بفرس الحائیه بی شرکت قوت متخیله بر است که انکشافی صور یا دیه این عالم شود
معانی مجروره صورته مناسب گرفته ظاهر شوند و درین عالم تطابق واقع ضرورت و قید را نه ماضی و حال استقبال نیست زیرا که نفس علم جمیع امور را ضمیمه
حاصل است چنانچه معامله رویا و صادق و کشف صحیح میباشد که مطابق آن آثار در خارج ظهور نماید و از امور گذشته چنانچه بود معلوم میشود یا از امور آینده قبل از
وقوع علم حاصل میگردد و اگر نادانی شوخ مزاجی و لحد و معنی از راه شوخی و بیاباکی گوید که در اخلام هم اثر در خارج ظهور کند پس این هم از قبیل رویا و صادق باشد
باید گفت که بعضی ادبافهم این معانی تخیل است که از ان صورت خیالی تو نفس پستی تو متاثر و متغیر میشود و چون نفس حوالی تو در تمام بدن تو داخل است

از لفظ آن تا شرازمی از بدن توجدا شده خروج مینماید و این ظهور اثر خواب تو صرف در بدن تو شد و آن آثار رویا صادق و کشف صحیح در عالم یافته می شود

رباعی لای آنکه خواب صد تماشا دیدی + بلغ و چمن و بهار و گلها دیدی + نیرنگی عالم مثال گل کرد و پنهان تو بود آنکه پیدا دیدی + حاصل آنکه در خواب آنچه تماشا می گوناگون دیده میشود و سیر باغ و بهار و چمن گلزار و دیگر امور مختلفه که در خیالت میسر میگردد و از جمله عالم مثال آن بیننده است که ظاهر شده

هر آن ان جامع عوالم روح و مثال شهادت است پس این عالم فی الحقیقه در او پنهان بود که پیدا و آشکار گردیده و عالم مثال او پر از کشف گشته عالم مثال صراط

حکما عالم نفوس منطبقه است و آن فی الحقیقه خیال عالم است و اشرافین این را قیلم نامند عالم اشباح گویند حکماء شایان که بنیاد مطالب بشیان بر دلیل برهان است

عالم مثال عالم نفوس منطبقه را گویند که نفس منطبقه نزد ایشان توتی است مادی که مفروش است در جرم فلک محل انعکاس صورت چنانکه خیال توتی است مادی مفروش در مانع است

و باعتبار جمیع افلاک نفوس منطبقه اند و آنرا فی الحقیقه خیال عالم که ان کبر است میداند فقیر گویند عالم مثال فقط در نفوس منطبقه افلاک که منحصر در عالم سموات نباید

و است که این عالم بر همه ذی نفوس منطبقه میگردد و این صورتهای چون نقوش بر لوح یا عکس در آئینه در اجرام افلاک متسم و متکس نیست تا اهل کشف را در حالت انکشاف مینماید

بلکه حکماء نفس منطبقه را بمنزله تخیله میدانند و خیال ان کبر میفهمند و بر خیال خویش همان شخص که صاحب خیال است مطلع میشود و آنکه صورتهای که بر دیگری هم ظاهر

میکردد پس تخصیص نفوس افلاک نیست بلکه در هر نفس حق تعالی این عالم پیدا کرده است و بر آن نفس عالم مثال او منکشف میشود چون افلاک نفوس دارند و اینها هم عالم

مثال است و در نفوس منطبقه اینها جلوه گر و اصل نیست که عالم مثال عالمی است سوای این عالم حسی که بر اهل نفوس ظاهر میشود و مثال است ان کبر و عالم صغیر را قیلم

و حکماء اشرافین که بنیاد کشف و اشراف است و موقوف بر دلیل برهان نیست در اصطلاح خود عالم مثال را قیلم نامند و عالم اشباح میگویند

یعنی چنانچه این هفت اقلیم است آن اقلیم هشتم است و شبح محض کالبد است و شبح جمیع آن و ملا سعد الدین تفننازانی در شرح مقاصد ایشان نقل کند و قال لا یجوز

ان فی الوجود عالم مقدار یا غیر العالم حسی لایتنای عجایب و لا یحصى نه و علیه نوا المیراد لاجمالی فالبدن المثالی الذی تصرف فیة النفس حکم حکم البدن حسی فی ان له

جمیع الحواس الظاهرة و الباطنة فتکلف و قتال ملا سعد الدین تفننازانی در کتاب شرح مقاصد که از دست از حکماء اشرافین نقل کرده و نوشته که گفته اند چنانچه

که تحقق در وجود که محیط همه عوالم است عالمی است مقداری سوای این عالم حسی که مادی محسوس است و آن عالمی است دیگر و مانند عالم شهادت مقدار است و چون عالم ارواح

غیر مقداری نیست یعنی صورت مثالیه دارد و مراد از ان عالم مثال است که نهایت ندارد و عجایب آن شمرده نمیشود شهرهای آن زیرا که تمام اشیا و این عالم حسی است

است و سوای این عجایب بسیار و غرائب بسیار و از ترکیب اینها با هم دیگر و از کمی و زیاده هر یک شیء صور مختلفه کثیره پیدا میکند که آنرا حسی و نباتی نیست

و معانی صرفا هم صورتهای که مناسب است در ان عالم حاصل است چنانکه در خواب اگر کسی بسن را بیند مراد از ان علم دارند که در ان عالم با تصور ظاهر شده

و از صورت آب صفای باطن تعبیر کنند و در حدیث است که هر که سوره ملک را هر شب تلاوت نماید این سوره در جبر شکل جا فور بر پند قاری خود در پناه

پرهای خویش گرفته از عذاب قبر باز خواهد داشت و قبر نام عرصه است که از وقت موت تا روز قیامت است نه آنکه قبر نام گور است که این حدیث و الا هر که مدحون

نشود و عذاب ثواب قبر نباشد و نه چنین است بلکه هر که مرد معاملات قبر را در پیش آمد و حکما عذاب ثواب جهانی را که در آخرت خواهد شد متعلق به چنین بدن

مثالی میدانند و منکر حشر اجساد و عنصریه اند که انبیاء علیهم السلام آن خبر داده اند و بعضی از صوفیه حکیم مشرب هم قائل بهین معنی اند و اتفاقا با حکماء دارند و اما

واحادیث را که داله بر حشر اجساد و ایالات کرده بر همین بدن مثالی خود می آرند و اثبات همه حواس ظاهر و باطنه درین بدن مثالی حکما و توارج ایشان

می نمایند و میگویند که نفس از تصرف این بدن هم بسا ن تصرف در بدن عنصری که لذت عالم میشود چنانچه در خواب توسط همین بدن مثالی انجام می یابد و عالم هم می یابد

حقیقتی بدن مثالی و عنصری و معاملات عالم برزخ و آخرت

آنچه حق تعالی در سوره عالیه السلام فرموده همان حق است و لبعث بعد الموت حق و حشر اجساد عنصریه و در قیامت امر واقعی است و معاملات با بدن

مثالی هم میشود و نفس این بدن هم مانند بدن عنصری تصرف میکند و لذت و الم می باید پس در عرصه قهر معامله با بدن مثالی نمایند و عذاب و ثواب متعلق ببدن مثالی است
 و این بدن عنصری آنجا نیست اما احکام و آثار این بدن عنصری تمامه بران بدن مثالی مترتب اند و هیچ فرق معلوم نمیشود چنانچه در حالت خواب عالم خواب و نظر
 آن بیننده همچون این عالم است و هیچ تفاوتی ندارد بعد بیدار شدن امتیاز این عالم و آن عالم بعلم می آید و بر روز قیامت که روز حشر است باز همین قسم این بدن
 عنصری محسوس خواهد شد و معامله چنانچه حالا با این بدن است آنوقت هم همین نوع معامله با بدن عنصری خواهد افتاد و او تعالی قادر است بر اینکه چنانکه اینجا پیدا کرده
 باز حشر اجساد خواهد کرد و بدون همین گوشت و پوست که الآن موجود است هیچ ضرورت نیست که این خود بحال هم در هیچ آن بیک لون نیماند و هر شخص بعد چندی و در حشر
 تغیر فاحش نیاید لیکن این را نمیتوان گفت که این شخص دیگر است و سابق شخص دیگر بود و ملاقات هر باره شخص معتبر نباشد بلکه هر وقت همان شخص است و
 همان روح و همان جسد دارد و هر معامله و داد و ستد که دیگران را با او بود و او را بدیگران همچنان برقرار است و از عالمی به عالم دیگر نرفته و از شهادت مثال پیوسته
 چنانکه بود همچنان است با آنکه همچنان نیست پس همچنین در قیامت هم چنین روح و همین جسد خواهد بود و جزو مزای اعمال خیر و شر هر کس خواهد یافت و بهشتی بهشت
 خواهد رفت و دوزخی به دوزخ خواهد پیوست و ان شاء الله تعالی ملاقاتها و صحبتها با یکدیگر همین قسم میسر خواهد آمد و الله تعالی یوم القیامت را لایب فیه و در احادیث
 شریفه قید بودن همین اجسام بعینها که درین آوان است نیست و شرط کمیت و کیفیت همین قسم نیامده است بلکه اختلاف بیئات و کیفیات و زیاده در جن و جنات
 و در قیام و کراته اشکال و القاف بصورت خویش و تغیر و تبدل و تغیر فاحش و جوان بودن همه پیرو جوان و افزونی قد و قامت همه مردمان ثابت شده است
 کما لا یخفی علی ناظر الاحادیث و آن بے دینان یا ضعیف ایمانان که سکه حشر اجساد اند حقیقت امر کما هو جهتها نداریافته اند و در عقل ناقص خویش این بدن را
 بدن عنصری فهمیده آن بدن را بدن مثالی دانسته امتیاز از این بدن عنصری آن بدن مثالی را داده اند از کجا که یقیناً این بدن عنصریست باشد که این هم مثالی
 باشد و آن هم مثالی و درست که اینهم عنصری بود و آن هم عنصری و هر چه از آثار و احکام اینجا مترتب میشود آنجا هم مترتب میشود و هر موصی و دفعی که درین عالم
 هم از نظر گذشته و منقضی شده چون عالم خواب بیاد می آید و هر چه در خواب دیده میشود بعینه چون این عالم است پس معلوم گشت که این تفاوت و امتیاز که موجب توجیه
 شکوک و تردید است ناشی از توهمات این بے دینان و ضعیف ایمانان است و حق و نفس الامر همان قدر است که حق تعالی و رسول او بان خبر داده است یعنی چنانچه
 حالا شامع و بدن دارد و آن عالم هم همین روح و بدن خواهد بود و همین قسم معاملات بمیان خواهد آمد و جزا و سزا خواهد رسید این جبهتهای بدن مثالی و غیر مثالی برافراشته
 و از زوایا دست که نتیجه خیر ندارد و از سطوح و ازلو جیا گوید من و را و هذا العالم سما و ارض و بحر و حیوان و نبات و ناس سماویون و کل من فی ذلک العالم سماوی
 و لیس هناك شیء ارضی و الروحانیون الذین نهک بالکون لانیس لایفسر بعضهم عن بعضهم و کل ما عدلنا فی حاجه لایضاده بل ستریح الیه ازلو جیا بزبان یونانی
 نام رساله است که از ارسطوست و حالا عبارتش مترجم بزبان عربی است و نام همان مانده است چون السیاحی رساله منطق نام یونانی دارد و عبارتش عربی است و درین
 می نویسد که سواي این عالم آسمانست و زمین و دریا و جانوران و رویدگی و آدمیان که آسمانی هستند و مراد عالم مثال است و میگوید که هر که در این عالم است آسمانی
 است یعنی و نفوس منطبه متکلسست و نیست آنجا چیزی از زمین که زمین این عالم هم آسمانی است و هم میگوید که آن روحانیان که آنجا هستند سزاوارند برای توبه
 با هم دیگر نفرت نمیکند بعضی آنها از بعضی هر واحد منافات نمینمایند بصحبت خود را و ضد نمیکند با دیگران آرام میگیرند و حاصلش آنکه یعنی چنانکه اینجا اشیاء متضاده
 یک مقام جمع نمی شوند آنجا نیست بلکه ضدیت در آن عالم مندرج است و هر امر مختلف و یکجا مجتمع -
 حکمت موجودات عالم مثال را آسمانی هم گفتند و دانستند این حقیر ناچارم است اگر چه عالم نفوس منطبه افلاکیه باشد زیرا که چنانچه در آن عالم هیچ شی
 ارضی نیست همچنین سماوی هم نیست آن عالمی است دیگر و این عالمی است دیگر مثلاً آنچه در آئینه یا آب منکسر باشد و مشهود شود و نمیتوان گفت که این چیز
 آینه است یا آبی بلکه آن در عالم دیگر پدید است و چیز دیگر است و آن آئینه و آب در عالم دیگر موجود است و چیز دیگر است فانظر و ظاهر برای اظهار نظر

و غیر عنصری بودن آن عالم مجازاً سماوی گفته باشد سما، آنجا سماست حال آنکه سماوی نیست و ارض آنجا ارض است با آنکه ارضی نه و علی هذا القیاس سایر الاشیاء و الاشیاء الحاکما
پس تناقض و تضاد و موافقه آنجا نیز بچنین است که گاه متضادین متضادین ملائمه الشیء کرده باشد و گاه موافقین موافقین متضادین میگردند و غرض که

حق سبحانه آن عالم را وسعت کلیمه شیده است و شیخ محی الدین قدس سره در باب ششم از فتوحات گوید کل نفس خلق الله تعالی فیها عوالم یسبحون اللیل والنهار لا یفترون
و خلق الله من جملة عوالمها عالماً علی صوراً اذا البصر بالعارف یثابته فیها حاصل کلام شیخ رحمه الله علیه آنکه چون انسان جامع عوالم شهادت و مثال ارواح است پس
در نفس عالم مثال پیدا کرده و در آن عالم مثال عالمها خلق نموده که تسبیح میکنند شب و روز و نور میکنند و تسبیح و ظاهراً و شیخ از تسبیح کردن دلالت کردن بر مرتبه ربوبیت
حق است و مناسبت داشتن با مرتبه که عالم مثال نورانی و لطیف است نسبت به عالم شهادت و الا در هر عالم هر چه موجود است تسبیح او تعالی می نماید تخصیص آن عالم حسبیت
که آن منشی الایحی جمده و از کمال الیقرون غالباً منظور شیخ قیام آن عالم است و در وقت زیرا که تسبیح اینها همین موجودیه ایشان است بوجود لطیف که دلالت بر قدوسیت و
سبوحیت حضرت حق مینماید و حاصل فتور کردن و تسبیح همین است که در نفس هر آن عالم موجود است نه آنکه هر وقت که کشوف میگردد و در آن وقت موجود است پس در هر آن
که بر عارف کشف آن عالم میشود صورت مخصوص خود را هم در آن عالم می بیند چنانکه درین عالم می بیند باجمه صوفیه گویند که مرتبه مثال عبارت است از ظهور اشیا و کونیه مرکبه لطیفه
که قبول نمیکند بعضی تجزیه و خرق التیام را غرض صوفیه از ظهور اشیا و کونیه گفتن آنست که هر چه در کون است از مجردات و مادیات همه را صورتی مناسب آن عالم حاصل است
والا اشیا را میگویند از مرکبه گفتن حاصل آنکه صورت را ترکب ضرورت گویند و متشابه الاجزاء باشد و از لطیفه گفتن مقصود آنکه اجسام آن عالم عنصری و کیف نیست
و از قابل بعضی تجزیه و خرق التیام گفتن ملحوظ آنکه این امور از لوازم مادیات سفلیات است -

تدریق این قیود که برای شبیه آن عالم صوفیه بیان کردند هیچ احتیاج نداشت همین قدر کفایت میکرد که چنانچه عالم شهادت است عالم مثال هم یک عالم است و محال ظهور
اشیا است زیرا که اگر قید کونیه برای اشیا از بهر آنست احتمال صورت گرفتن حضرت و حبب در آن عالم نشود و محض بنفایده است که در حبب تعالی را در هیچ عالم باعتبار
تنزیه این اضافات و انگیز نیست و او بچون محض است و لمحاظ تشبیه چه در عالم شهادت چه در عالم مثال چه در عالم ارواح موجود و جزو حبیب نیست و ظاهراً غیر از و حبیب نه
که معنی امکانی بیش از مفهومی نبود و قید لفظ مرکبه نیز لا حاصل است که بساطت و آن عالم هم بصورت بسیط ظاهرند و مرکبات بصورت مرکبه پس اگر برباط که متشابه الاجزاء اند
بمحاط مطلق ترکب جزا اطلاق ترکب کرده آید و فرق مخالف الاجزاء و متشابه الاجزاء و مرکبات و بساطت نموده شود چه در آن عالم چه درین عالم همه داخل مرکبات اند و قید لفظ
لطیفه نیز هیچ ضرورت نبود زیرا که اشیا کشفیه در آن عالم هم همین طور بصورت کشفیه ظاهر میشوند و الا امتیاز در صورت لطیفه و کشفیه آن عالم نباشد مگر ازین راه گفته آید که آن عالم فی نفسه
لطیف است نسبت باین عالم گوئیم این از کجا که این عالم فی حد ذاته کشف است بلکه هر دو عالم لطیف است و مظاهر یک معنی الطیف که نور وجود باشد و این لطافت و کثافت
اعتبار درین عالم هم است و در آن عالم هم است کلیه هیچ عالم کشف نیست محسوسات این عالم هم بعضی لطیف اند نسبت به بعضی مشهودات آن عالم هم بعضی کشف اند نسبت به بعضی قید
آنکه صور آن عالم قبول خرق التیام نمیکند نیز چون بیان دیگر قیود است زیرا که خرق التیامی که لائق آن عالم است آنجا هم هست فتقل و این عالم مثال برزخ و واسطه است
میان عالم ارواح و عالم اجسام و واسطه چیز را میگویند که بین بین دو امر باشد پس این عالم مثال واسطه است در میان عالم ارواح که عالم مجردات است و عالم شهادت که
عالم مادیات است یعنی عالمی بین بین این هر دو عالم است چه اینها یعنی اشیا و کونیه مرکبه لطیفه که قبول بعضی تجزیه نمیکند و معبر به عالم مثال اند نسبت به ارواح کشف اند نسبت
باجسام لطیف و همین معنی صورت توسط دارد که چون اشیا را مادی کثافت جسمانی دارند و نه مثل عالم مجردات لطافت روحانی و وجه تشبیه به عالم مثال آنست که هر فردی از
عالم ارواح و عالم اجسام را صورتی مائل دی درین عالم است یعنی این عالم را بمثال برای آن مسمی کرده اند که درین عالم ارواح را که صورت ندارند هم صورتی مناسب آنها
حاصل است و اجسام را هم صورتی مائل آنها سوای این صور ثابت و احکام و آثار بر آن مرتب و جماعته از علما آنرا عالم خیال خوانند زیرا که در کاینها قوت متخیله
ازین مقوله چنان معلوم میشود که نزد این جماعه عالم مثال فقط همین عالم خیال است و در قوت متخیله جلوه گر اگر چه عالم خیال هم داخل مثال است اما سوای این هم است

لکما فصلناه غایه تفصیل پس عالم مثال عام است از عالم خیال که مختص بقوت تخیله و غیر مایست و پیش میگردانند که صورتی محققین بشند نیز علی قدر حال نسبت با جماعه که
 صرف عالم خیال بدانند از تفصیل است و فقط متعلق بتخیل نیست و زوایای آن مجموع صور مایه بر قسم است بعضی از اینها از آن قبیل است که قوت تخیله انسانی در ادراک
 آن شرط است و از خیال متصل خوانند چنانچه صورتهای که در تخیله خود از صورت خانه و تخت مثلاً تصویر کنند تا مثل آن بسازد و هم صوری که در خواب مینماید بعضی
 از اینها است که قوت تخیله انسانی در ادراک آن شرط نیست بلکه بقوت باصره نیز ادراک تواند نمود چنانچه صورتهای که در آئینه و چیزهای صافی مینماید و از خیال
 منفصل مینماید زیرا که اینها جدا از تخیله انسانی نهادهای خود موجود اند اما اگر خوب حدت نظر را کار فرموده آید معلوم شود که هر چند ایشان از آن جماعه که عالم مثال
 را صرف خیال نمیده اند تفصیل زیاده نموده اند مختص خیال نمیدانند و قائل در آن بجای بصیرت شده اند لیکن از زبان دوم مرتبه مثال که ادنی و اوسط باشد ظاهر
 یافته آنرا منقسم بدو قسم شناخته اند و مرتبه ثالثه که مثال علی است و پاک از ثانی و هم و خیال است پس نبرده خبر از آن نداده اند و فی الحقیقه قدم از در آن خیار
 بیرون نبرده اند لهذا اقسام از اسمی بخیال متصل و خیال منفصل کرده اند و حال آنکه معاملاتی در عالم مثال مشهود میگردد که برگزیده خیال را در آن هیچ
 دخل نمیشد چنانچه روح اجساد یعنی بودن جسم بزرگ روح بحسب لطافه چنانچه منقولست که شمیر در جسم بایزید قدس سره هنگام دعوی سبحانی مثل شمیر
 در آب می آمد و از حضرت قدوة الوصلین خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره العزیز منقولست که در مجلس از نظر بایران مخفی شدند چون بایران جزیع و غرق
 نمودند باز ظاهر شدند و این فقیر و عمر چهارده سالگی در حضور اقدس حضرت قبله کونین ایذا السبب نصره سره و قدسنا برکت بره روزی نشست کتابی میخواند
 چه می بیند دیواری که آنطرف حضرت بود تمام از میان جسم مبارک مینماید و هرگز بدن الطیف آنحضرت مانند شیشه عینک حائل آن نمیشود و حجاب دیدن چیزها
 آنطرف نمیکرد و تا دیر بسیار با این غور و استعجاب نظر میکردم و همان قسم می دیدم و تجدید روح یعنی بودن احوال بزرگ جسد چنانچه روح موتی بصورت جسمانی
 در خواب مینماید و روح کامل صورت گرفته بر یکی از مجاز خود بحال شدت ظاهر میشود و تجدید روح جسد گرفتن روح است در عالم مثال چنانچه روح موتی در خواب
 مینماید و اینها گفت شنید و دید و دادید میسر می آید و یا مراقبات و دیگر اوقات بر قبور و غیر قبور رویت ارواح و جواب و سوال باینها میشود و یا عالم ملائکه
 که روحانیانند بصورت اشکال مشهود میگردد و یا در حالت حیات هم روح کاملی بر حال کسی از مخلصان خود صورت گرفته ظاهر میشود و مد مینماید و قیدی که از مجاز
 و حالت شدت کدام امر او ببار اکثریه بودن اینچنین معاملات است و در تقسیم حالات که از این قبیل امور اینچنین ظهورات و اثرات دارند و الا بحدت سوای این
 قبود اینچنین کارها بمیان می آید پس مراد از شدت غلبه قوت هر حالت است که باشد خواه غم و الم با ظراط خواه و غم خوشی و نشاط و یا غم و رخت و یا غم و تکلیف
 و آفت و یا خوف و درشت و یا غلبه شوق و محبت و یا نورانیت و صفای قبول اجتناب یا دیگر جزئیات از اینچنین کیفیات و هم بیشتر همان یک و دو شخص صاحب معامله
 آنها را می نمایند و بعضی اوقات همه مردمان که آنجا هستند دریافت میکنند - **مثال** نور محمد نامی از مخلصان حضرت قبله کونین
 قدسنا الله سره الا قدس در حین حیات آنجناب بطرف بنگاله رفته در اثناء راه قطع الطريق او را نمودار گشتند و همه مردمان قافله مضطرب مترود شدند نور محمد
 مذکور رجوع بجناب عالی نموده نام مبارک بر زبان آورده فریاد کرد که یا حضرت خواجه محمد ناصر محمدی و یا مرشد من وقت مدد هست که من سوای اینجناب پناه
 ندارم و درین استعا بود که یکایک حضرت را دید که بر سب سوار و لوای محمدی در دست میان فاصله که در غم و م قافله و قطع الطريق بود آمده بهیست
 تمام آن قطع الطريق را از پیش رانند و آنها را نخواستند چنانچه همه به بل قافله اینهمه را دیدند و نور محمد شوق تمام گریان بسوی آن سوار و دید تا قدس حاصل
 نمایند آن سوار از نظر پنهان شد همه مردمان قافله از او پرسیدند که این سوار کدام شخص بود او را زار زار بیداد گفت که مرشد من بود و مردمان گفتند که ایشان
 درین نزدیکی در کدام آبادی میباشند ما را هم نشان بده تا سعادت ملازمت حاصل کنیم او گفت که جناب عالی در حضرت و بی تشریف میدارند ازین
 سخن همه العجب رود او اعتقاد بهم رسید و همه گفتند که وقتی که بحضرت و بی برسم ان شاء الله تعالی زیارت آنجناب بکنیم بعد انقضا و چند

چون قافله رسید نور محمد مع اکثر مردم از آن قافله که مشتاق شده بودند در حضور اقدس آمده بعد قدوس خواست که احوال گذشته معروض دارد حضرت پیش از آنکه بفرمودند مبارک برودین مبارک نهاده فرمودند که خاموش بنمیشم معاملات بندگان بسیار بمیان آورده اند و می آرند و در این ذکر در حضور اقدس نشدند غایب نور محمد و یاران او این ماجرا پیش ما دیگر مخلصان نقل کردند و آن مردمان نور از زمان که حضرت را در آن محله دیده بودند اینوقت ملازمت هم جمال مبارک را دیده شناختند و داخل طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة گشتند و ازین قسم کرامات بسیار از آنجا دیده شده که اگر نوشته شود آن خود یک کتاب دیگر گردد لیکن در نظر آنحضرت کرامات را هیچ قدر نبود و می فرمودند الاستقامت فوق الکرامه پس این معنی که مذکور شد معامله صورت مثالی آنحضرت بود و الا در ظاهر خود از اینجا تشریف نبرده بودند و عالم مثال غیر عالم ارواح و اجسام است لیکن با هر یک ازین دو عالم اورا نسبتی در شبیه است اما مشابیهت وی

این معامله

اجسام از آنجهت است که چنانچه اجسام محسوس مقدار است بچنین عالم مثالی نیز محسوس مقدار است و اما مشابیهت وی با روح از آنجهت است که چنانچه ارواح لطیف ترانی است یعنی قابل تجزیه و بعضی نیست بچنین عالم مثال نیز لطیف است حاصل آنکه چون عالم مثال مقید صورت است غیر عالم ارواح شده که ارواح از مجردات اند و صورت ندارند و چونکه صور العالم لطیف است نسبت باین عالم غیر عالم اجسام شده که اجسام این عالم مادیات است و در آنجا اینقسم ماده نیست و بهر دو عالم آنرا نسبت و مشابیهت است نسبت آن با روح از جهت لطافت آنست هر چند یک پایه از عالم ارواح فراتر است اما قریب است و مشابیهت آن با اجسام از راه محسوسیت و مقداریت آنست اگر چه یک پایه از عالم اجسام بالاتر است لیکن نزدیک باین عالم است و چونکه نزد صوفیه صورت عالم مثال مرکب از اجزای لطیفه مثالی است آنرا قابل تبعض و تجزیه و خرق الیتام نمیدانند و اصل نیست که تقسیم خرق الیتام و تبعض و تجزیه که درین اجسام است آنجا نیست اما آنچه لائق العالم است هست چنانکه صور اجسام در العالم است صور احکام و آثار اجسام هم هست فقیر گوید ظاهر عرفا مثل آئینه و خواب برآنها نین زده باشند و الا معامله حضرات انبیا

علیهم الصلوٰۃ والسلام با روح و نزول لما که و کار و بار برین آنچه از کتاب سنت مفهوم میشود و رای آن طور است اگر چه در عالم مثال است اما بدیگر حال است معاملات ولایت دیگر است و معامله نبوت دیگرند برآورد آنکه از بیان این مثلها که صوفیه نمودند عالم مثال را محض از قسم خواب خیال یا صرف از جنس صور بود که در چیزهای صافی منعکس میشوند نباید فهمید این تمثیلهای برای فهمیدن است تا با ابدا ته معلوم شود که سوای این جهان عالم دیگر هم مری میگردونه آنکه العالم منحصر در همین مثلهاست بلکه آن عالمی است موجود چون این عالم و چنانچه بر نفوس انسانیه این عالم مکتشف شده آن عالم هم مکتشف میشود پس این مثلهای صوفیه فقط بر همان دو قسم بیان کرده ایشان که خیال منفصل متصل باشد و آنرا مثال ادنی و اوسط تعبیر کرده ایم صادق می آید نه آنکه همین مثلها بعینها بر مثال اعلی هم جاری توان کرد که کار و بار آن علیحد است و داخل در همین دو قسم نیست چنانچه معاملات حضرات انبیا و اولیا که با روح شده و میشود و فرشته با که صورت گرفته می آید و معاملات عالم برنج که از وقت موت تا روز قیامت است آنچه از سیاق کلام الله و احادیث معلوم میشود از جنس تخیلات و توهمات نیست هر چند در عالم مثال است اما بعینه محض خواب خیال نیست عبارات در بیان حقیقت هر امر من حیث هو متونگی مینماید سبحان الله حقیقت این معامله چنانکه باطن مکتشف شده و معلوم من حیث هی هی در بیان نمی آید و عبارات تنگی مینماید هر حال مکتشف شدن العالم موقوف بر انکشاف آن عالم است تا که ترا چیزی نمایند آگاه ازین معنی نشوی و باور کنی فهمیدن دیگر است و دیدن دیگر رباعی خواهی که همه از الهی فهمی * چیزی که برون فهم خواهی فهمی * بے یخبر از خویش چه مکان دارد * اسرار الهی تو

کما هی فهمی * از چیز پوشیده را گویند و آن ذات هر شیئی است که من حیث هی هی از نظر پوشیده است و ظاهر میشود مگر در پرده اعتبارات پس اگر میخواهی اسرار الهی را کما حق الله را دریافت نامی این طلب مجال است زیرا که چیزی که رتبه آن از فهم تو بیرون است میخواهی که در احاطه فهم خود آری * بخیبر از ذات خویش چون بالکنه حقیقت خود هم شناخته که چه چیزی همین باضافات اعتبارات و انتسابات است که از حق سبحانه را چنانکه هست فهم کنی ماعرفناک حق معرفتک و هم که بے خبر از طرف خود خواسته خویش را افاضه و نوازش آنظر میشود و از خود فهمیدن اسرار ممکن نبود و عرف ربی بر بی مولا فضل الله ربی ما عرف ربی لا -

هوالتبار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي طيب العارفين ووقاه قالا وطهر قلوب العاشقين شوقاً وحالاً والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
 أما بعد فهذا الورد السادس عشر بمسمى القول الطيب من القول الطاهر لفظاً ومعناً عن لسان الخطاء وودش سوء التقرير ويكون بياناً
 كما فياً مطابقاً لمواقع مستدلاً بالبراهين تمسكاً بالآيات والاحاديث قرينة بالفصاحة والبلاغة محلياً باللطائف والصناعات كما شفا للمطالع الرقيق موصلاً إلى
 صراط الحميد فالكلام الذي تجدون فيه هذه التعريفات فخذوه بقوة واذكروا فيه الحكم منقولون فالذين اتوا تلك الكلمات الطيبات ليقبسون بالقرآن المجيد
 إلى الطيب من القول صدقوا إلى صراط الحميد

وارد وگفت وگویی موحده استعارات شاعرانه

منظور از گفتگوی موحده بیان مطلبیست که موحدان و محققان از آن گفتگو میکنند و از استعارات شاعرانه بیان نمائی در باب الفاظ متعدده مختلفه
 استعاره که هیچ شاعرانه است و تقسیم بیان هم لطیف دارد که از سخن نهان پوشیده نیست و زیاده تراعتش تاثیر در نفوس انسانیه میشود و حقا که شعر سحر است حلال
 من الشعر سحر این شعر گفتن و رعایت صناعات شعریه در عبارات منظومه شستن گویند آنچه متعلق بقصاحت و بلاغت است ظهور نماید مخصوص بذات نبی است علیه
 الصلوٰه والسلام پیغمبر اشعر گفتن لائق و منزه است چنانچه حق تعالی میفرماید و اعلمنا ان الشعر و ما ینبی له چه را که با وجود شعر گفتن هم کفار حسنا و صفت شاعری
 بنجاب رسول الله علیه السلام میکردند و انجناب را شاعر مجنون میخواندند و قیولون انما لک الکائنات شاعر مجنون و کلامی که بوی بوساطه جبرئیل نازل شده
 از قلم شریک انگاشته چنانچه برای دفع و رفع همین شبهات حق سبحانه فرموده و ما صاحبکم مجنون و ما یقول شاعر پس اگر پیغمبر را و تعالی شعر گفتن عین حق
 و رسول اشعر میگوید بطریق اولی در ایمان کفایت میکند بلکه تردد و قلوب ضعفاء و مؤمنین هم پیدا میشود چنانچه یک ترکیبی برای این خرابی مودود
 بود و بانکاس باطن پیغمبر قبل از آنکه تمته آید حضرت بیان فرمایند او خود بخود خواند حضرت فرمودند که نبوس چنین است از راه حقیقت نافی در دل الهام
 که بر من هم وحی نازل میگردد پس اگر پیغمبر ادعای قوت شاعری میفرمود و ضعف در ادعای معالیه نبوت ظاهر میگشت نیست حقیقت کلمه و ما ینبی له و آنچه
 مذمت شعر و کلام الهی واقع است مثل الشعراء یبعثهم لنادون و غیره بلحاظ اثبات منصب نبوت و نفی انتساب بهت شاعریت از نبی و هم بلحاظ شعراء کفایت
 و مضامین باطله مفیدین اشعار نه بنفسه بچون شاعریت ازینجاست که حضرت فاطمه حضرت عائشه حضرت امیر المؤمنین و اکثر ائمه دیگر اکبر و اولیا و
 شو گفته اند اگر مطلق ممنوع میبود این بزرگان چرا میگفتند و آنحضرت علیه السلام از شعراء مؤمنین شاد و خوش بوده و ثنا و صفت ایشان فرموده و
 اشعار ایشان را شنیده و پسند نموده و روح القدس مد و معاون انجین شعرا میباشند که در حدیث شریف کلمه روح القدس یوئده در حق شاعر مومن واقع شده پس اولیا
 و عرفا که دعوی نزول وحی ندارند شعر گوئی هیچ مضائقه ندارد بلکه یک مزیت کمال است از کمالات انسانیه و اینها تافه الرحمین میباشند و اما کمالات الهامی این
 بزرگان جدا میباشند و اقوال و اشعار که بقوت شاعری سرزده جد است و در بعض عبارات جمع هر دو معنی میشود و بعض شاعریم الهامی میباشند و بعض الهامات
 لطائف شاعری هم دارد که از مبداء فیاض موافق استعداد هر ولی و مطابق علم و فضل او القادر مطالب میشود چنانچه بلاشبیه بر هر رسول شایسته استعداد و وقوف
 نزول وحی میگردد و کلام الله در زبان آن رسول رسان قوم او نازل میشود و ما ایلنا من رسول الالبان قوم ما شاگردی حضرت رحمن برای شوا و صرف امر
 دیگر است و تعلم علم لدنی اولیا را از رب خویش امر دیگر است شعر چیر علیحد است و ورود الهام چیر علیحد است بلکه فرق در مراتب الهامات قرب و ولایت و قرب
 کمالات نبوت و قرب محدثه خالصه هم بسیار است الهامات قرب ولایت از قبیل کمالات لسانی حالی است که عرفا از زبان هر شئی میشوند و این امر از

از قبضه موجودات مشهوره است و متعلق به مرتبه نعل که منظر اصل است و الهامات قرب کمالات نبوت برتر از مرتبه نعل است و بالاصالة بر قلب صاحب این منصب بلا توسط منظر مشهوره تصدیق رسولی که در حق اوست انزاله علی قلبک الهامات القا میگردد و این عالم به اصل بالاتر از معالیه سابق است و الهامات قرب محمیه خالصه فوق الفوق از دید و شنید و فهمید اولیا مذکوره است لایعن رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر تاسی مذانی باری الهامات اولیا علما و شعرا بر تب از الهامات اولیا غیر عالم و غیر شاعر معنا و لفظاً حق و حسن خواهد بود و آن کلام به کیف الهی بالوان ظریف و مطهر ملون خواهد شد لون الماء لون اناء و این را میفهمد کسی که میفهمد من لم یذوق لم یدر با بکشف استعارات مذکوره متن باید پرداخت شرح کلمات مسطوره رباعی باید ساخت **رباعی** هر چند که رب رب است حرف خنده + دل که کشید یکای طرف خنده + چون گل به مشق سینه چاکها بود + عمری که نموده ایم صرف خنده + هر چند مرادات الفاظ رباعی در متن مسطور است مگر احتیاج بیان ندارد اما اجمالاً حاصلش آنکه اگر چه بساط وجودی که معبر خنده شده رب رب است یعنی در ظاهر وجود جلوه گریست لیکن دل که مرتبه مخصوص است بسوی انبساط اطلاق کشید مطلق محض شد پس مانند گل از شوق آن مرتبه سینه خود را چاک میگردیم و خود را نیست میساختیم عمری که صرف در توجیه این انبساط حضرت وجود بر تعینات اعتباریه نمود و ایم و لطف خنده گل سینه چاکي آن پیدا است تفصیل معنی رباعی در عبارت متن می آید خنده عبارت از انبساط حضرت وجود است که بر تعینات و اعتبارات منبسط گشته و لب مرتبه ظاهر وجود که محل آن انبساط است لفظ خنده را با انبساط وجودی از آن تعبیر کرده که در خنده هم بسط خاطر و انبساط طبیعت میشود در انبساط وجود بر تعینات ممکنه ظهور تفصیل کمالات حضرت مطلق است و انبساط وجود امتداد وجود ظلی است بر موجودات کونیه و مراد از کلمه لب مرتبه ظاهر وجود را برای آن درشته که منظر محل ظهور آن انبساط است که معبر خنده گشته لیکن دل که نام تعین خاص است بسبب گرفتاری شخص خود بسوی انبساط اطلاق کشید زیرا که مقید مطلق نمیشود اگر چه مطلق عین مقید است این عبارت شرح مصرع ثانی است چنانچه فقره اولی شرح مصرع اول بود و حاصلش آنکه دعا ف که مشتاق معنی اطلاق است بسبب مقید شدن در تعین خاص گرفتاری شخص مخصوص بطرف انبساط اطلاق کشید یعنی عین مطلق نگردیدند آنکه متوجه بسوی اطلاق نشد که عرفاً التوجه دعوی بآن مرتبه حاصل میشد و مقید عین مطلق نمیشد اگر چه مطلق عین مقید است چنانچه انسان عین زیر است و زیر عین انسان نیست که همه افراد آنرا شامل نمیشود - **نکته** وحدت شان الوهیه است و کثرت ناشی از امکانه پس فاعل توحید حق باید شد نه که دعوی انانیت باید کرد و فافهم انه شرذقه پس عمری که صرف خنده کرده ایم ای صرف مفصلات اعتباریه نمودیم کلام پس که بجای فافهم نیست متعلق بمعانی مصرعین اولین است و این فقره حاصل مصرع رابع است و مبتدأ است و خبرش فقره آینده متن است و در رباعی مصرع چهارم مبتدا و مصرع ثالث خبر قبل از مبتدا واقع شده و مقصود آنکه عمری که صرف در مرتب مفصلات اعتباریه نموده ایم و هر قدر که راه کیفیات مختلفه متغیر و تبدل احوال مجروده ایم فی الحقیقه مشق سینه چاکي بود این عبارت محمول مصرع ثالث است و خبر فقره اولی که در متن مبتدا وارد شده و در واقع این شگفتگی مانده گل مشق سینه چاکي مابود چرا که از تنگنای تعینات تنگ آمده مشتاق و جویای فضای میدان اطلاق بوده ایم زیرا که بشوق رجوع مرتبه طلاق چون سینه یک اعتبار را می دریدیم و از آن بر می آید که اگر قانام تعید دیگر میشدیم که وجود ممکنات و مقیدات را را بائی از قبض اعتبارات نیست و از تنگنای تعینات تنگ آمده جویای میدان اطلاق بوده ایم یعنی معنی وجودی که در جلوه گریست هر خطه میخواهد که از دام گرفتاری این اضافات برآید و با اصل اصل خود پیوند ازین جهت از حالی بحالی و از رنگی بر رنگی منتقل میگردد هر چند در هیچ صورت و هیچ حال جدا و منفک از مرتبه حضرت اطلاق نمیشود که هو حکم انما کنتم بلکه دوست که در رشان ظهور کرده کل یوم هو فی شان لیکن این تعین مقید که نسبت خود مختار با و دارد هر خطه جامه اضافات بشوق صیل بلا فصل می دردد باز قید نامی نشد گویش شود یا نشود و این حرکت شوق عرفا چون حرکات افلاک است برای تشبیه بادی عایکه با وجودی دائمی قدم از مرتبه خویش بیرون نهاده اند **رباعی** هر چند عمری که رنگ آمده ایم + از شیشه دل بریز رنگ + دره ایم + تا بگریختگی خاطر سازیم + چون غنچه زو ضع خویش تنگ آمده ایم + یعنی اگر چه ما در بلوغ ظهور آید رنگ ظهورات شتی پیدا کنیم و کمالات گوناگون ترقوازه ایم لیکن بسبب قوت عافیه خود که شیشه امتیاز است بریز بارنگ تفرقه ایم تا چند باین تعید تعین مخصوص خویش سازش نمایم و تحمل بلایای مقیدات کنیم که مانند غنچه از وضع خاص خود

تنگ آمده ایم و لطف کلمه تنگ آمدن در صورت غنی ظاهر است و از اینجا باید فهمید که این معنی منافی حالت رضا است بلکه این تنها باین طور در مقام صدقیت که منتهای مرتب است پیدا میشود و کما قال الله تعالی فتمنوا الموت انکم صادقین و ان شاء الله تعالی آن عالی همتان را که در متوجیه طرف ذات بخت اند و آخرت هم انکساف بجانب نعمت و عقوبات جهنم که شتهیات و مکروبات نفوس اهل جهنم است نخواهد بود و عجائب انجا را هم چون شعبه های دنیا خواهند فهمید چنانچه حضرت خاتم النبوت علیه الصلوٰة و السلام از حال بهشت خود خبر داده لایها حور و قصور بل به ضاحک پس عرفا را اینجا هم مشاهد جمال فانیات و لوازم وجه الهی است نه نظریات و فرخات حقائق کونیه انجا هم دولت و جود یومئذنا ضرة الی ربنا نظرة نصیب بد شد نه آنکه نگاه حقیقت بین ایشان بر شعبه های آن عالم که مانند بایزیهای این عالم است خواهد افتاد بهر حال اگر در حقیقت آشنای عالم دنیا هم مانند عالم آخرت است چنانچه حضرت مجید و قدس الله سره فرموده اند که دنیای مرا آخرت ساختند و اگر در بیکار از حقیقت است عالم آخرت هم عالم دنیا است و غیر از چیز خوردن و پوشیدن و نوشیدن و سوای دیگر از این قبیل چیز ندارد بلکه تبری اینهمه قیود باید نمود و شهود و وحدت الهی باید آسود و چنان حضور و شهود حق مستبک بایگشت که گاهی هرگز اعتبار از اعتبار حقائق کونیه که معتبر با سوسی الهیست حجاب دل تو نشود **ع** کائنیت و غیره منتهی بهیچ *

هوالتبار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عنده مغايم كثيرة وجبل الانسان على نفسه بصيرة والصلوة والسلام على رسول الذي ما بهيته علمه الخلق والايجاد و هو تيه وسطة الهداية والارشاد وعلى آله وصحابة اهل الوداد والساد **اما بعد** فهذا الورد الساج عشر هو اسمي بالمغايم الكثيرة الغنمة ما يؤخذ من الغير بطريق الغلبة فاخذ وجود الوهاب سبحانه العالي المكنة من العدم الذي هو غير غلبة وجوب وجعلها موجودة وانظر الكثرة باقسام مختلفة والوان متكثرة فعند الله مغايم كثيرة ويقال الغنمة للتحالف والواد ايضا مجازا كما يقال للشخص لغير الوجود وجوده غنمة اى تحفة و زاد فعند الله مغايم كثيرة اى تحالف و نوادر من الموجودات المتنوعة بالوان شتى وسمى هذا الورد بهذا الاسم لهذا المعنى لان فيه كلمات جامعة نادرة كاشفة لاسرار تفيدكم في كثير من المواقع وتفعلكم نفعا جريلا وخيرا كثيرا فافهموها واعتمدوها وعدمكم الله مغايم كثيرة تاخذونها فجل لكم هذه وكف ايدي الناس عنكم وتكون آية للمؤمنين يهدى بهم صراطا مستقيما واخرى لم تقدروا عليها قد احاط الله بها وكان الله على كل شئ قديرا

وارد در بيان هو تيه وما بهيته

ما بهيته حقیقه گویند حقیقه اشئی با اشئی هو هو کما حیوان الناطق للانسان بخلاف مثل الضاحک والکاتب فاما یکن تصور الانسان بدونه وقد قال ان بالاشئی هو هو با اعتبار حقیقه و باعتبار شخصیه هو تیه و مع قطع النظر عن کل ما بهیه پس هو تیه عبارت است از شخص خاص که مرجع ضمیرت چون مجموع روح و جسد که شخص و ممیز بتین خاص است و حقیقه عبارت از انانیه متحققه و زیدیت و ما بهیه عبارت از انانیه مطلقه است بلا ملاحظه قید تحقق و شخص و اینجا منظور از بیان هو تیه و ما بهیه بیان نسبت هو تیه است با ما بهیه پس ما بهیه که مرتب باطلاق است نظر بحقیقه خود محیط است بر مرتبه حقیقه و هو تیه و نظر بحقیقه تحقق متحد است بر مرتبه حقیقه و نظر بحقیقه شخص متحد است بر مرتبه هو تیه و حقیقه عین ما بهیه نیست لمجا ط قید تحقق و حقیقه و هو تیه نیز عین ما بهیه نیست باعتبار قید تحقق و هو تیه پس از طرف ملاحظه ما بهیه هو تیه نسبت عینیه ثابت است و از طرف ملاحظه هو تیه با ما بهیه نسبت غیره متحقق و این هر دو نسبت عینیه و غیره از امور اعتباریه اند و حکم لایین و لایغیر که باعتبار ملاحظه جانبین است نیز امر اعتباری است و چون اضافات اینهمه نسبت الحقیقه اند همه از امور حقیقیه اند و غرض که این حقیقه الامر فیهیده بر فاعل هر یک نسبت را در یافته معذور در فهمید خودش بایست و خود پیروی قائل او تیت جوامع الکلم علیه السلام نموده حتی الوسع بکلمات جامع لب بایک شود و مقید بقید یک نسبت نباید بود و مانند صوفیه وجودیه یا شهودیه مخصوص بیک امر عینیه یا غیره نباید گشت و چون بعض متصوفین مانا بنج من وجه عین و من وجه غیر بیان نباید ساخت بلکه نقوش اینهمه نسبتها را

از صفی خاطر محو ساخته نسبت به کیف مجهول الکیفیه بذات تحت که برتر از تحریر و تقریر است و نیز از اشارت و تعبیر حاصل یاد کرد و حصول همین معنی است که متوفی
بر صحبت و مخصوص سپیدن سینه بسینه است و از دیدن کتب رسائل و فهمیدن مطالب مسائل میسر نمیشود بلکه مختص به هدایت خاصه مادی حقیقی است که از تعلیم و فهم
کس منکشف نمیکرد و گوینا اخبار این امر است آنچه حق تعالی فرموده انک لا تهدی من اجبت و لکن الیه هدی من شاء و از ختن علوم رسمی چیز دیگر است و از ختن
علم نفسی چیز دیگر - **فایده** باید دانست که آنچه ذکر نسبتهای مذکوره از نسبت عینیه و غیره در مرتبه ماهیه و هویت و مطلق و مقید و کلی و جزئی و اینجا
انگوشه در مراتب موجودات ممکنه با هم دیگر است و مراتب عالیه بجهت عموم و شمول و اطلاق خویش عین مراتب سافله خود میباشند و محیط اینهاست بوند کما فیه است
فی الامثلة الذکوره من الماهیه و الهویه و المطلق و المقید و الکلی و الجزئی و مراتب سافله از راه خصوص و امتیاز و تقید خود عین مراتب عالیه خویش نمیتوانند
مثلاً هر جا که انسان صادق خواهد آمد حیوان آنجا صادق خواهد آمد و بعضی جا که حیوان صادق خواهد آمد انسان صادق خواهد آمد بجهت عموم و الخصوص و علی بن ابی طالب
جمع مراتب مقیده و مطلقه و کلیه و جزئی موجودات ممکنه را با یکدیگر همین نسبت عینیه و غیره حاصل است و این اضافت عینیه و غیره از خواص ممکنات است
و در موجودات ممکنه میتوان گفت که این عین آنست و یا آن غیر اینست نه آنکه اطلاق این نسبتین واجب و ممکن و عید و معبود توان کرد زیرا که در حجب از جنس ممکن نیست
و از تعالی پس بگوید و لا عرض و معبود از قبیل عید نه پس کشف شئی پس مرتبه که برتر از اعتبارات عموم و خصوص اطلاق و تقید و کلیه و جزئی بود و راء الوار
از اضافات مکانیه و کونیه باشد در ان موطن بحر فی عینیه و غیره لب کشودن از جهالت است و دال بر عدم طلوع جلالت و عظمت آن مرتبه قصوی است بالاعتبار
رب الارباب اگر منظور بیان قرب تعالی است با مصنوعات و ادیس همین قدر کافی است که هو اقر بالی الانسان من جبل الورد و هو کل شئی محیط نه آنکه چون صیغ
وجودیه بکلمه لیه او بانه الحق و هو دست تکلم باید نمود و او سبحانه را عین این شیا و محدثه فایده باید گفت تعالی الدین ذلک علو اکبر و اگر مقصود بیان غیره
او سبحانه از مخلوقات است پس همین قدر کفایت است که ان الدن عن العالمین و هو الله الاحد الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن لیج کفوا احدنه آنکه مانند اهل
چون غیره کمال و سبب که تنفیها و موجود متقل اند مغایر یکدیگر بیان باید کرد و مقابل او تعالی دیگر را هم موجود چون او باید فهمید که متلزم شرک است و من
لشرک بالله فقد افری ثما عظیم پس این نسبت عینیه و غیره درین موجودات اعتباریه کونیه است که بعضی شیا عین هم اند و بعضی غیر یکدیگر و بعضی یک
حیثیه عین و بیک حیثیه غیر چنانچه عقل و جسم غیر هم اند که یکی مجرد است و یکی مادی و آب حباب عین هم است که تغایر اعتباری دارد و همان آب است که
بصورت حباب ظاهر است و افراد انسانیه با یکدیگر بیک حیثیه عین هم اند که متفق و الحقیقه اند و بیک حیثیه غیر یکدیگر اند که مختلفه الصوارند و در مرتبه قصوی
موجود حقیقی که مرتبه واجبیه است جل جلاله اطلاق این چنین اضافات توان کرد و دست نسبت عینیه و غیره یا پنجه نسبت من وجه عین و من وجه غیر تا
بدان کبریا و انیسر دست تو هم این چنین خیالات و آن مقام ناشی از عدم کشف حقیقه است عینیه در آن مرتبه علیا چون عینیه نفس الوجود است بذات خود نه
با مراد غیره در آن بارگاه معلی مانند غیره وجود است از عدم و عدم غیر وجود است که نیست نه آنکه عدم هم یک معنی وجود است و وجود هم
موجود است مغایر یکدیگر پس حقائق ممکنه که عداات اضافیه بودند و بالذات از وجود نصیب نشده است چون در حجب تعالی در ضمن وجوب خویش بر ایشان
افاضه وجود ظنی فرمود و اینها را موجودات اعتباریه گردانید بسبب آن تغایر اصلی عدم وجود اینها مغایرت حقیقیه با موجود حقیقی که حق تعالی است پیدا کردند
و موجودات محدثه شده جدا از قدیم بالذات گشتند و خالق خالق است و مخلوق مخلوق و عید عید است و معبود معبود و حده لا شرک لیه و در مرتبه موجودیه اعتباریه متد
اعتباریه با هم دیگر در مرتبه کمونات بسبب انعکاس اتحاد مرتبه وجودیه وجود و نفس الوجود و غیره عدم و انضمام این هر دو نسبت درین مرتبه مکانیه بعضی عین بعضی
و بعضی غیر بعضی بعضی من وجه عین و من وجه غیر از بعضی شهود میگردند و ذلک تقدیر الله الذی فی کل شئی قدیر بهر حال چون
مستوجب بیان بقدر طاقت بشریه نبوی باید که برکت محمد خیار الله چنان تقریر نمائی که مفید معاد و معاش خواص عوام باشد و حق هیچ مرتبه از مراتب حقیقیه

و اعتبار فی مرتبت نشود و از این جهت حقیقه از قاطع نسبت اضافات مذکوره پوشیده نماند و کلام تو بتصدق کلام الله و کلام رسول او علیه الصلوٰه و السلام منبع مایه
 آنکه قائلان مطالب جزئییه باشد محیط و حاوی آنچه تقریرات ناتمام بود و توحید محمدی با کلیه مراد الله و مراد الرسول است از کلام تو ظهور کند و ان شاء الله تعالی
 بعون عنایت او مفصل بیان این مطالب را در وی که در بیان توحید محمدی الهی بالذین العظیم است خواند آمد با جمله بمطلب سخن فیہ باید پرداخت و عنان کمیت علم
 بطرف ذکر هویت و مابیت معطوف باید ساخت باید دانست که چون معلوم شد که مراد از هویت تشخص خاص است و از مابیت آنچه شی بان شئی است و این امر معقول مرکب
 از معنی بالاعتیاد و بالاشترک است چون فصل و جنس پس را در عموم ماده بالاشترک مابیت عین هویت است و از این خصوص ماده مابیت اعتباریه هویت منجاریست
 فافهم سر التقید و الاطلاق ریاضی اطلاق و تقید از جهت مجازی است و در مرتبه جمع همان یک معنی است و فهمیدیم که در مرتبه جمع با یکدیگر جایز نیست تخیل و تعقل
 کلی است و مراد از اطلاق و تقید مطلق و مقید است و از مصدر است مفعول منقول و منظور مرتبه جمع عبارت از نفی اعتبارات است حاصل آنکه مطلق و مقید اگر چه با هم دیگر
 امتیاز روشن دارد اما با لحاظ نفی اعتبارات و اضافات همان یک معنی است که ظاهر است مثال آنکه عمر و زید را که می نگریم فهمیده بنگر و دریاب که تخیل ایشان که
 تصور صورت است در تخیل جزئی است و تعقل ایشان که ادراک مابیت است بقوت عاقله کلی است و چون بنظر نفی اعتبارات لحاظ نمائی در بابی که همین معنی و
 انسانی است که در عمر و زید جلوه گریست چه تخیل متعلق بصورت است و تعقل مابیت پس حقیقت زید که حیوان ناطق است کلی است و هویت او که از تشخص است جزئی
 حقیقه و مابیت عین هویت است هر چند هویت عین مابیت نمیتواند شد فافهم از دقیق این بیان برای توضیح معنی رباعی است باید دانست که تخیل که تخیله است و آن
 است ماده و محل صور جزئییه حاله و حیوانات را نیز حاصل است و حیوان ادراک کلیات نمیکند پس ثابت شد که تخیل تصور شخصیات جزئییه است و تعقل ملاحظه مابیات کلیه
 گویند و الحق که مابیت امر کلی است و ادراک آن بفرق عاقله که عبارت از نفس ناطقه است نمیکند و بدانکه کلی منطقی است که نفس تصور مفهوم آن مانع شرکت نباشد و کلی طبیعی
 آنکه بران انیم یعنی صادق آید چون حیوان و انسان کلی عقلی مجموع این عارض و معروض چون حیوان انکلی انسان انکلی و جزئی بالعکس کلی است یعنی نفس تصور
 مفهوم آن مانع شرکت باشد و این بر دو قسم است حقیقی و اضافی جزئی حقیقی آنست که نسبت با تحت خود کلی شود و اضافی آنکه نسبت بمسا فوق خود جزئی و نسبت با تحت خود کلی باشد
 همچون انسان که جزئی اضافی است نسبت بحیوان کلی است نسبت بزید و عمر و زید و عمر و جزئی حقیقی است که تخش جزئی دیگر نیست که نسبت بان کلی باشد پس مابیت
 زید که حیوان ناطق است عین هویت زید است و تشخص زید عین مابیت او که کلی است نمیشود پس بفهم از این مثل حقیقت امر را که چنانچه معنی کلی انسانی با وجود آنکه عین
 زید است زید از مرتبه جزئییت خود بیرون رفته و کلی شده همچنین با آنکه حضرت وجود عین موجودات است موجودات قدم از پایه عدمیت خود بیرون نهاده و عین
 آن مرتبه گشته و از دام غیریت زنده تعقل و لا تعقل از امر جامع الحقیقه و الشریقه و نیفک انفا کثیرا و یاد یک تادیبا حسنا و باله التوفیق غریز من نسبت اتحاد
 و امتیازیه را در هر مرتبه ظهورش داری تا در مرتبه ثلث نفی و جامع مرتبه جمع و فرق گری مراد از نسبت اتحادیه معنی جمع است و از نسبت امتیازیه کیفیت فرق
 و چون حقیقت این هر دو امر فیه و لحاظ این هر دو جنبه و نظر مانند اطمینان کلی حاصل شد و ثلث و پرتیانی یا کل از قلب مرتفع گشت زیرا که هر دو در حکم
 را که از مقتضای آن نسبت است بهمان نسبت منسوب خواهی کرد و هیچ شک نزود باعث پراگندگی خاطر نخواهد شد -

فان از اینجا است که حضرت رسول علیه الصلوٰه و السلام منزیه تشبیه مرتبه الوهیت هر دو بیان فرموده تا دقتیکه دل از عظمت جلال مرتبه تنزیه
 عاجز شد بحیرت گراید و بر بار یا س آید و امید از ادراک آن مرتبه قصوی گردد و از شبهه و مرتبه تشبیه متوجه ساخته امید و تجلیات نوریه صورت نموده باشد و
 فانیان و لو اقم وجه الله سرور آسوده باید کرد و زمانی که قلب بلوه های تشبیه گرفتار شده از رجوع به کیف لطرف ذات بحت باز مانده در حجب صفات و
 اعتبارات محتجب دوسیری حاصل کرده در تنقی کونا می نماید آنرا بجزو مرتبه تنزیه شرف نموده و تخیل از خیال صول آن مرتبه اقدس فرموده و تادیب
 بجزو کم النفس مآذی ساخته مغرور بجزو یافت آن مرتبه باید کرد و تا زندگی است گرم مجاہدات و ریاضات که موجب ترقیات است باید داشت که

و اعد ربک حتی یاتیک الیقین و ہر سالک کہ برین صراط مستقیم جامعیت تنزیہ و تشبیہ میرد از تباہی و گمراہی باز میماند اللهم اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیہم غیر المغضوب علیہم ولا الضالین آئین مغضوبین آن کنند کہ غضب الہی گرفتارند و ناواقف و نا محرم محض از اسرار و چون غضب برکے مدافعتہ خصم است پس حقیقت الامر این دشمنان خویش را از خود دور داشته و پرده از چشم ایشان برنداشته و ضالین آن گروہ اند کہ بگمان حقیقت فہمی ظاہر حق را کہ عبارات از حفظ آداب مراتب حق وجودیہ است گذاشتند و آنرا حقیقتی بنہاشتند و بسبب این حق تلفی در چاہ ضلالت افتادند و سر رشته جانب امتیاز از دست دادند و راہ راست مستقیم کہ مستطوع بانعام و اکرام منعم کریم است بہان راہ جامع ظاہر و باطن است و حق و مطابق واقع زیر کہ ہر چہ موجود است اورا ما بہ الاشتراک و ما بہ الامتیاز لازم است و چنانچہ حقیقت مرکب از جنس و فصل است چنان ہر موجود در اصل موجود ازین دو نسبت است نسبت اتحادیہ سبب وجود اوست و نسبت امتیازیت علت ظهور او و ذلک تقدیر العزیز الحمید و ہویدیکہ و یعید چون معلوم شد کہ وجود ہر موجود از راہ ترکب معنی اتحادی و امتیازی بحضرت وجود است پس نسبت اتحادیہ کہ ما بہ الاشتراک و مبدأ عینیت بمنزکہ جنس است و نسبت امتیازیہ کہ ما بہ الامتیاز و منشأ غیریت است چون فصل است و بے نسبت اتحادیہ برترتہ وجود مطلق ہستی ہیچ موجود متصور و ممکن نیست زیرا کہ موجودیتہ شان وجود است غیر او کہ عدم است ہیچ طور موجود نمیشود و بے نسبت امتیازیہ ظہور اعتبارات مختلفہ محال است پس اتحاد علت وجود اشیا شد و امتیاز علت ظہور آنھا و ابدیہا بہان نسبت امتیازیہ است و اعادہ نسبت اتحادیہ انالہ و انالیہ را چون رباعی وحدت نظارہ باز یکتائی اوست و کثرت آئینہ دار پیدائی اوست و تنزیہ تجرد و تقید تشبیہ و سلب و ایجاب وصف رعنائی اوست و وحدت النظارہ باز یکتائی برای آن گفتہ کہ معنی واحد و یکتایک است و ہم در حالت شہود وحدت آئینیہ جز معنی یکتائی وجود و بنظر بصیرت نمی نماید و کثرت را آئینہ دار پیدائی برا آن بیان نمودہ کہ آن معنی واحد درین مراایا اعتبارات مختلفہ تجلیات متنوعہ جلوه میفرماید و تنزیہ را تجرد و تشبیہ را بتقید برای آن تعبیر کردہ کہ تنزیہ عبارت از ملاحظہ مجرد شدن و بے اضافت گشتن ذات است از ہمہ نسب و اضافات و تشبیہ لحاظ متصف گردیدن ذات بصفات و اعتبارات پس این ایجاب و سلب کہ متعلق برترتہ بشرط شئی و بشرط لا شئی است فی الحقیقہ وصف رعنائی و زیبائی مرتبہ لایبشرط است کہ شامل این ہر دو معنی است در عنائام کلی است و در رنگ و رنق مقام طیف واقع شدہ و ہم رعنائی زیبا آمدہ پس کثرت شئی و ہویدیکہ

هوالت سائر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی دعانا الی تکمیل الحال حتی الاجل ہدانا الی تحصیل الکمال بعلم و العمل والصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد ہدانا الی سائر الا دیان والملک علی آلہ واصحابہ الرا سخیین فی العلم والعمل ما کبعل هذا الوارد الثامن عشر ہو المسمی بالادعی الی اللہ داعیۃ قوۃ جاذبہ خلقھا اللہ تعالی فی النفوس تجذب الاشیا الی مالکھا مثل الجوع داع للغذاء و یجذب المطعومات الی المعدة و یوجه النفس الی تحصیل الطعام و تحریک الاعضاء بحصولہ بکذا کل امر قوۃ داعیۃ فی النفوس فالاکملون الا قد سون الذین ہم خلقوا النفس تعالی فی اصل الفطرۃ کما قال عز وجل فی حق موسی علی نبینا وعلیہ السلام و صطفتک لنفسی یدعون الی الخلق الی اللہ تعالی لیلأ و نهاراً و لے الجمۃ الی ہی ملائمہ لہم مستقر و قرار و فہم قوۃ داعیۃ الی اللہ و الی الخیر و ہم فی مقعد صدق عند ملک مقتدر فدعوت قومی بالطبع بلا تردد و ادعیا الی اللہ باذنه و قصدت ان تکمل ذلکم بالعلم و الاعمال و اردت ان تحصیل سجاتہم فی کل حال و ملتزم بغایت اللہ نہایہ التعلیم و فہم ہم ہدایۃ اللہ غایتہ الفہیم و فتحت ابواب المعرفۃ و السعاده لائر المؤمنین و ستر اسباب الخیر و الہدایۃ لجمیع المحمیدین متوکلاً علی اللہ و قبولہ و متوسلاً الی جناب سولہ حبیبی اللہ نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر

وارد در بیان تکمیل نفس بعلم و عمل

کمال نفس انسانیہ و تحصیل علم است و جلای آئینہ علم از اعمال صالحہ و منشأ عمل علم است زیرا کہ اعمال انسانیہ کہ بر آن شاب و معاتب است ارادیہ است و ارادہ متفرع از علم پس حتی الوسع اول کوشش تحصیل علم و معرفت باید کرد و اہتمام تام بتصفیہ قلب باید نمود کہ شتمہ من المعرفۃ خیر من کثیر العمل و طلب العلم افضل عند اللہ من الصلوۃ و الصیام

و الجهاد فی سبیل الله تعلوا العلم فان تعلموا الله حسته و طلبه عباده و مذاکرته تسبیح و البحث عنه جهاد و تعلیم لمن یعلم صدقه و بذله لایله قریه لانه معالما للحلال و الحرام و مناسیل البخته و الا
فی الوحشه و الصاحبه الغریه و الدلیل علی السراء و الضراء و السالاح علی الاعداء و القرب عند الغریاء و الزین عند الاخلاء و بعد از آن موافق صواب دید بصیرت اعمال باید
آرست و به ترکیب نفس باید پرداخت که درستی اعمال بصحت علم است کسی که معرفت صحیح نداشته باشد اعمال او بجهت طو صحیح خواهند بود که المعروف بقدر المعرفه
و افضل الاعمال العلم بالمدان العلم بنفکات قلیل العمل کثیره و ان البهل لا ینفک مع قلیل العمل و لا کثیره و مراد از علم اینجا معلومات است و الا آن علم که بمعنی دانست است
از کسب تحصیل حاصل نمیشود از ابتدای خلقت هر که را قوت بدر که هر قدر که داده اند از آن زیاده نمیکرد و علم لدنی همین علم خلقی است که حسب اوقات تنایج آن
نظور نماید و علم حقیقی ازین راه تعلیم موافقه در هر وقت میفرماید و تحصیل این علوم ظاهره که تعبیر از آن بمعلومات کرده آمد صاحبان علم لدنی را بسیار بکار می آید
چنانچه شمشیر اصیل که بکار اگر بدست مرد شجاع باشد وقت کارزار سرانجام آن بوجه حسن منباید و نا امان را اگر چه بود و نبودن علم ظاهری برابرست اما باز خا
از فائده نیست چنانچه شمشیر بدست مرد حبان بیج بکار نخواهد آمد لکن خالی از زیبایی خود نیست و مرد شجاع اگر بی شمشیر هم خواهد بود برین حبان یا شمشیر غایب خواهد
و کدوشت او این را کفایت خواهد کرد و اگر مقابل شجاعین و دین خواهد رفت و صاحب شمشیر بی شمشیر غالب خواهد آمد و اگر در شجاعت مرد بی شمشیر غالب است
آخر کار حسب شمشیر را مغلوب خواهد کرد پس در اصل معتبر همان شجاعت است و شمشیر بدست داشتن متفرع بر آن و چنانکه صیقل کردن شمشیر و جگر فتن آبداری
و تیمار سپه استمال سواری و غیره چیزها سپاهی ضرورت بخین عارف را تصفیه قلب محاسبه خود و ترکیب نفس و اشتغال بطاعات و عبادات و دیگر
ضروریات لازم است که اذا علم العالم فلم یعمل کان کالمصباح یضیی للناس و یحرق نفسه بالجمله عارف اکمل جان است که صاحب علم و عمل بود و معرفت و تقوی
را شمشیر بر دار خود ساخته و فضایی بی انتهای وسعت الهیه نام در ترقیات باشد من تهوی یوما فهو مغبون رباعی آنانکه تحصیل نظر داشته اند در خرم خرم از علم انباشته اند
هند که برگ و بار گل خواهد کرد و زین تخم که در در که ات کاشته اند یعنی کسانیکه تحصیل کمالات نظر داشته اند و همت بترقیات گماشته اند و جمع کردن
فضائل ایشان اند نظر و محطوست و تکمیل نفس خود منظور آنها در کشت ناز دنیا که مزرعه آخرت است خرم خرم و انبار انبار یعنی بسیار و بیشمار از معلومات نیک
زاد عاقبت است انباشته اند زیرا که چمن آریان جهان یعنی فاعلان تقدیر تخم هر معنی که در زمین مدر که تو کاشته اند آخر کار وقت بهار خود برگ و بار خواهد آورد
و تلج و ثمرات نیک و بدی آنها تجد کمال گل خواهد کرد و ظاهر خواهد گشت نفس مجروده انسانی پیش از تعلق ببدن جوهری بود و معر از ادراک محسوسات معقولات
چون مقارنت پاده پیدا کرد بسبب تصرف در آلات که حواس عشره باشند مدرک کلی و جزئی گردد و محل صور معلومه حاله گشت و این ملکات حاصله بعد از مفارقه جسم
هم زائل خواهد شد چنانچه از آیات و احادیث روشن است و پیش از این معقول هم بدلائل و برهین عقلیه ثابت و عذاب ثواب بآن متعلق نفس مجروده عبارت از
نفس طمعه است که روح انسانی باشد و مجرد آنست که مادی نباشد و جوهری که قائم بخود بود و لانه ماهیته اذا وجدت فی الاعیان کانت لانی موضوع و جواهر بنج این
عقل و نفس و جسم و هیولی و صورت لان الجوهر اما ان یکون مجردا و غیر مجرد فالاول اما ان لا یعلق بالبدن تعلق التبدیر و التصرف او یعلق الاول العقل و الثاني
و الثاني من الترویذ الاول هو ان یکون غیر مجرد اما ان یکون مرکبا و الاول الجسم و الثاني اما حال او محل الاول الصورة و الثاني هیولی و تسمی هذه بحقیقه الجوهریه فی
اصطلاح الصوفیه بالنفس الرحمانی و الهیولی الکلیه و العین منها و صامو وجود من الجودات الکلمات القیه و علم ان الجوهریه تقسم الی بسیطه و حانی کالعقول و النفوس المجرده
و الی بسیط جسمانی کالعناصر و الی مرکبیه العقل و دن الخراج کالما هیات الجوهریه المركبه من الجنس و الفصل و الی مرکب فیها کالموالید اثله پس ازین جمله نفس
انسانی هم جوهریت مجرد و محسوسات آنچه حس کرده شود و جوهری که مادیانه و معقولات آنچه جز بقوت عاقله درک نتوان کرد و مقارنت پاده عبارت از
تصرف پاده پیدا کردن است لهذا نفوس را مقارنت میگویند و عقول را که تاثیر در ادبیات دارند تصرف مقارقات میگویند و آلات نفس حواس عشره را
گویند و پنج حس ظاهری که قوت سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه باشد و پنج حس باطنی است که حس شکر و قوت تخیل و تفکر و حافظه و اسمیه باشد و بعضی

قوت حافظه را بقوت تذکره و تذکره نیز تعبیر کرده اند و تحقیق لفظ کلی و جزئی در شرح دارد سابق گذشت و مراد از محل صو حاکم گشتن آنست که نفس تمام این صور معلوم میشود و معلومات و نفس منتقش میگردد و بلکه صفت راسخه نفس را گویند و تحقیق این آنست که حاصل میشود و بیستی بسبب فعلی از افعال و گفته میشود آن بیستی را کیفیت نفسانیه و نام نهاده میشود حالت مادی که سر قیة الزوال است و چون مکرر شود و راسخ و بطیة الزوال گردد بلکه است و حاصل مجموع عبارت روح انسانی قبل از تصرف بکلیه فقط علم حضوری داشت و این علم حصولی که بآن ادراک محسوسات و معقولات بنماید حاصل نبود برای تحصیل همین کمال فقران بچشم شیدا اینجا آورده اند تا علم مفصل حاصل کند و توسط حواس مدرک کلیات و جزئیات شود و محل این صور معلوم حاله گردد و چون نتوانش این صور معلومات و نفس گشت و بلکه هر امر حاصل گردید بعد مفارقت از بدن که از اموال میگویند نیز نمیرود و چنانچه بقای نفس ناطقه که روح انسانی است بعد از مردن از آیات و احادیث ظاهر است که بنیاد دین اسلام بر امور آخرت است و جزا و نزاری کتبات نفسیه ثابت لها مکتب و علیها مکتبیت و نزد حکما هم با دله عقلیه بقای نفس متحقق است و عذاب ثواب بآن متعلق یعنی قائل تنیم و تعذیب روحی ایشان هم هستند -

فائده در بیان اقسام نفس و اسمای آن و عدم جواز فتای آن

نفس در لغت عبارت از ذات است و نفس لاشیء ذات الشیء را گویند و در اصطلاح حکمة مخصوص با روح است خواه ماده باشد آن ارواح چون نفس نباتیه و نفس حیوانیه خواه مجرد بوند چون نفس مجردة فکلیه و نفس ناطقه انسانی و در اصطلاح اخلاق اکثر مراد از نفس توهم ناپیت و پندار خودی دارند و نفس متصف بصفات سبعیه بهیمیة النفس اناره گویند و بالطبع چنین نفس امسوی میکند که آن نفس لاماره پسور و چون به تزکیه رسیده از امور منهبیه منافر میشود و خود را خود بصیحت و ملامت میکند نفس ناطقه خوانند چنانچه حق تعالی از راه شرافت چنین نفس قسم بآن خورده که لا اقسام بالنفس اللوامته و چون منتهای مرتبه تزکیه میرسد و صفای تم حاصل نمائید و رضای نام هم میرساند و بلکه نیک پیدا میکند و مطلق مصدر امر شمر نمایند و ملکیت نام به دست می آرد و داخل جمایه لا یصون لسا امر هم و یفعلون یا یومرون میشود و با ملکیت مصدر خیرات میگردد و چنانچه زبده الصلین حضرت بهاء الحق و الدین المعروف بشاه نقشبند قدس الله سره الغریز فرموده اند که اکنون مراد منی است اگر از فرمای کم او را نافرمانی کرده باشم خدا میرا چنین نفس را نفس مطمئنه می مند که یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه پس همان یک نفس واحد است که بمقتضای مقامات و اختلاف صاف نامهای آن متبدل گشته چنانکه در اصطلاح اطباء همان یک روح مادی که بخار لطیف است در قلب روح حیوانی گفته میشود و در جگر روح طبیعی و در دماغ روح نفسانی و این تبدل اسماء اختلاف مکتبه و اوصاف شد و آن مسمی امر واحد است و در اصطلاح سلوک فنا نفسی همین حالت اطمینان را گویند و الا آن نفس که آنرا نفس الهقه میگویند هرگز فانی نمیشود که خلاف عقل و نقل است لهذا محمدیان در اصطلاح خود مقام فانی نفس را باطمینان نفس تعبیر میکنند هر چند مراد بزرگان دیگر هم از آن لفظ همین معنی است انا احسن التبیان عیبه الله تعالی فی کلامه و همچنین بجای اطلاق قنای قلب که عبارت از دور و استقرار یاد و آگاهی است سلامت قلب صلاح قلب دیگر کلمات ناخوذه آیات و احادیث استعمال میکنند باری سبب اتوی برای حصول اطمینان نفسی محبت و تصور مرشد است بالکل خود را در مضیعات او صرف ساخته فانی فی الشیخ باید شد و مرغ نفس را بسکین تبعیت او بیچ باید نمود و آن به الذبح عظیم و بدون توجه به فانی نفس که عبارت از اطمینان نفس است میسر نمیشود و از عبادات و ریاضات این معنی حاصل نمیکرد بلکه زیاده رعوت و فانی میسر میشد بالجمله آنچه هر آدمی من اوله الی آخره می باید و حقیقت انسانی را تحصیل آن میثاید بکلی بمقتضی دین دارد گفته می آید هم کلیه نظر بجمیع افراد دهم جزئیة بطاظر هر فرد بقدر استعداد پس سادات انسان در آنست که در تحصیل علم کوشند زیرا که فضل او بر بلائیکه و دیگر مخلوقات بسبب علم است که در علم آدم الاسماء کلها مراد از علم دریافت حقائق و دقائق کونیة و الهیه است که اینقسم مفصل علم غیر انشیخ مخلوق را حاصل نیست و وجه این وسعت علم مر حضرت انسان را آنست که انسان جامع همه ظهورات و ظهورات و ظهورات اسما الهیه است که آیه مرقومه دلالت بر همین معنی نماید بخلاف دیگر مخلوقات که منظر بعض بعض اسماء پس سادات هر فرد انسان همین است که هر قدر تواند

از کسب علمی که کاشف حقیقت باشد باز نماند که فضل انان بر فرشتگان و دیگر مخلوقات از راه همین وسعت علم است چنانچه از قصه آدم علی نبیا و علیه السلام و سجده کردن فرشتگان در قرآن شریف ظاهر است -

الطهار جامعۃ الانان و خلافتہ و اسرار فضلہ و شرافتہ

واذا قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة فهذا بيان نعمته تعالى نعم الناس كلهم لان آدم عليه السلام فرد من نوع الانان ففضيلة وتكميمه على الموجودات انما هو تفضيل نوعه على النوع المكنونات والمخلقة من مخلقت غيره ودينوب منابه والها للمبالغة فجعل الله الانان نائبه في الارض ومنظره اجماعا لكل كمالاته فيظهر الحق من هذا المظهر والمخلقة خلفه في ضمن ظهوره ويخلق عليه خلقة الخلافة بنور بسمه وبه يبصر والخلفاء لا يشاؤون الا ان يشاء الله رب العالمين فاذا قال رب الانان الاكل عليه الصلوة والسلام وهو رب الارباب والمرتبة الجامعة لكل الكلمات للملائكة اني جاعل في الارض خليفة على تلك الجامعة وكانت الملائكة خلفاء قدوسية في السماء ومدرات امرها فقالوا اجعل فيها من نبيد فيها باختلاف المقضيات البدنية والنفسية ويسفك الدماء بالاغوا الشيطاني وهو الغضب اثر الجبر الناري ونحن نسبح بحمدك تسبيحا على نبيك التنزيه نقس لك تقديرا لا تغير فيه قال اني اعلم ما لا تعلمون لان الله الجامع اعلم من الملائكة بحال الانان المستجمع بجميع الكمالات والملائكة كانوا مسبحين فقط وما علموا اسرار تشبيه وعلم آدم الاسماء كلها وجعله منظر اتمالك الكمالات وفصل فيه تفصيلا لكل شئ ثم عرضهم اجمالا لبركة صحبة آدم على الملائكة فقال نبؤني باسماء هؤلاء مفعلا ان كنتم صادقين بدعواكم قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا من تسبيحك وتقدريك انما انت العليم الحكيم الذي لا يعلم حكمك الا من علمته وهو الانان الكامل قال يا آدم انهم باسمائهم لان الملائكة من طائفك وجز من حقيقته فتضمن الكل للاجزاء يظهر عليهم ايضا ملك الاسرار فلما انبأهم قال لم اقل لكم اني اعلم غيب السموات والارض من الملائكة والانس اعلم ما تبذرون من تسبيحك وتقدريك وما كنتم تكتمون من حقيقة خلافة آدم واعلم ان الملائكة داخله في غيب السموات باعتبارنا وادم داخل في غيب الارض بلحاظ جهل الملائكة عن حاله كما قال عز وجل فما سبق من الكلام اني اعلم ما لا تعلمون والا باعتبار علم الله لا غيب في السماء ولا في الارض وكل المكنونات حاضرة في علمه وهو على كل شئ شهيد بعد حصول علم عقلي ونقل وتهييب

اخلاق ودرستی اعمال بموجب شریعت چنان برنج بچونی و بچونگی متوجه جناب اقدس الهی باید بود که این کثرت صور کونییه تمام از آئینه دل مرتفع شود و جمال توحید جلوه گر گردد و تاسی عشق و محبت ترا از تور باید و بخیری از خود و غیر خود در نماید علم عقلی عبارت از علم حکمت و منطق است و اینقدر از تعلیم هم آموختن ضرورت است که قوت تفهیم مطالب بیان آن پیدا شود و تحصیل این علم را بر علم نقلی برای آن مقدم بیان کرده که چون اول بقوت این علم ذهن را جودت حاصل خواهد شد تفهیم حقیقت مطالب این اسلام و حقائق و دقائق آن بواقعی میسر خواهد گشت پس آن علم را از جمله مبادی علم نقلی که علم تفسیر و حدیث و فقه است دانسته برای انکشاف معانی آیات و احادیث اول حاصل باید کرد و مقصود اصلی مومنین را تفهیدن معانی کلام الله و احادیث است و اگر کسی از قواعد و قضایا منطقیه واقف خواهد بود نتایج آیات و احادیث بطوری که ذهن را از خطا و مغوی باز دارد بچگونگی خواهد بود و اگر از علم بیان قدری هم آگاه خواهد بود و لطف فصاحت و بلاغت آن چنان خواهد یافت و اگر از علم اصول اندکی هم محرم نخواهد بود و اقسام آیات را بچگونگی خواهد فهمید و اگر از علم حقیقه بلی نصیب خواهد بود بر معنی باطن که لب کلام است و بر اولوالالباب روشن میشود از چه راه مطلع خواهد شد پس اول بقدر ضرورت از نیمه علوم حاصل کردن لازم است و مانند ملایان تمام عمر در همین علوم ظاهره صرف کردن بتفصیل اوقات و بیفایده کاری که برای آن تراحق تعللی پیدا کرده است و دیگرست و بعد حصول این علوم ضروریه متوجه تهذیب اخلاق خود باید شد و اخلاق را باید آراست و بیخ طمع و شهو و غضب هوا و هوس و کبر و حسد و نفاق و بد خوئی و زودرنجی و کذب را که اصول فساد است باید کند و تا فروغ اینها که افعال ناشایست و اعمال نابایست است سرنگند و بعد حصول تهذیب اخلاق و باز ماندن از منہیات و بجا آوردن اوامر متوجه باشتغال نوافل و طاعاتی که در شریقه مصطفویه و طریقه محمدیه است صاحبها الصلوة و التحیه مشغول باید شد و بعد حصول این دولت جامعیه کمالات متوجه بمحاطه باطن باید گشت و چنان بالکل نفس ناطقه را بطرف ذات بحث که مبرا از جمیع نسب و لطافات است متوجه باید ساخت که نقوش این صواعق اعتبارات کونییه و علوم حاصله تمامها از لوح خاطر محو شود و فائده و نتیجه که از تحصیل اینها

نفس حاصل گشته است مودرتی توجیه الی السکود و در چنانچه طبیعت قوت و بدل با تجلّل را که حاصل طعام است در خود میگیرد و سفل را خارج میکند چنانچه نور معرفت را که حقیقت را که حاصل تحصیل این علوم بود باید داشت و همه بجا است و مقدمات را که کاسفل است و داخل خطرات و حدیث نفس است و ساحت سینه باید بر آورد و اول به حصول این علوم این فائده حاصل نمیشود چنانچه به طعام خوردن تقویت بدن نمیکرد و اگر اکل قبض شود و سفل خارج نگردد مرض است چنانکه این ملایان ظاهری را داده و خارات بر باغ اینها صعود کرده خلل و فساد انداخته اند اناس غذا با یوم القیامة عالم لم یبقه عالم به جمله چون انیمه تنقیه و تصفیه حاصل شد و نقوش اعتبارات پاکیزه از صفحه دل مرتفع گشت و توجیه الی السکود کرد و یائق آن شدی که جمال توحید در آینه باطن تو رونماید و جذبه الهیه نزول فرماید و ترا بجبرئیل کامل از خود و غیر خود حاصل آید بمنه و کرمه - **تنبیه** باید دانست که چنانچه علم منطق خادم همه علوم است و در هر علم برای انتاج مطالب بکار می آید و درین باره خطای معنوی باز میدارد و خودنی حد فائده از جمله مطالب نیست و بیش از قانونی نه چنانچه جمیع علوم چه علم کلام چه علم حکمت و چه علم تصوف و علمی اند الیقین و دیگر علمها از مبادی و حقایق و معارف طریق علیها جمیع محله اند و این مطالب علم غایبه علم اند چنانکه جلوس سلطان علمه غایبه ایجاد و سر بر تحقیقات محمدیست پس است تا که اول ازین علوم بهره بشود تا ایند الهی پرده از چشم بصیرت بردارد و دریافت آن شواست و فهم حقایق عقول جزئی که در قیود اصطلاحات مقیده گرفتار اند و مار و پودی از چند الفاظ معینه در گوشه خاطر می تند و بر حقیقت امر نظر نمیکشند ایند اینجا نمیرسد نکشند حقیقت امر دیگر است که جز بر اخص الخواص اولیاء نمکشف نمیکرد و فهمیدن بعقل و هوش امر دیگر است که حکما و اهل ذکا در هم حاصل میشود پس محمدیان را باید که ما دام که حقیقت نمکشف گردد و مطلوبین بپای و تحصیل علوم مذکوره که کالمبادی برای فهمیدن مطالب اند تصور نمایند تا فی الجمله بطا هر حاصل عبارات خود فهمند و امیدواران فاضله مادی حقیقی جل بر با باشند باشد که عنایت به علت در رسد و حقیقت کار برایشان نیز نمکشف گردد و این کار دولت است کنون تا که ارسد و کسانی که نسبت علمیه دارند و برای تحصیل ظاهری ایشان را وقت مساعدت نمیکند هر قدر که نسبت و اعتقاد در بواطن اینها القا کرده شده و محافظه آن کوشند و زبانی از علمای این طریق علیکلیات و ضروریات را بشنوند اگر در قسمت مقدس بر چنین اشخاص هم بقدر جو صله و استعداد چیزه مکشوف خواهد شد و توسع علم نصیب خواهد گردید و کسانی که علم ظاهری دارند نسبت ایشان چلی است و حقیقت از نسبت علمی به بهره اند باید که معانی ظاهری عبارات و ترکیبات را تبصیح رسانند و هر چه فهمیده شود بهتر و هر چه فهمیده نشود آنرا از راه تصور فهم خود داشته اتباع شبهات که خلوات شیطانیه است نمایند و هر چه از حضور آگاه باشند بدان رسید است بران کفایت کنند و قدم بر راه تحقیق نهند و اعتقاد خود را مستحکم دارند و کسانی که زیادت تحصیل علم ظاهری و بهره از نسبت علمی دارند ایشان را باید که باز کار و اشتغال و اعمال مأموره قناعت کرده شعله محبت و اخلاص خود را همیشه در اشتغال دارند و هر زمان ترقی و نسبت جی نمایند که ان شاء الله تعالی در آخرت بقوت این نسبت هم محشور با محمد بن لکلیه خواهند شد الموضع من حب عن النس صنی السعنه ان رجلا قال یا رسول الله متی الساعة قال ولیک ما اعدت لها قال اعدت لها الا انی احب الله ورسوله قال انت مع من احببت قال النس فماریت المسلمین فرجوا البشی بعد الاسلام و هم بها متفق علیه به و سمعت محمدیه علی صاحبها السلو و التجبه که هیچ یکی را از اعمالی و ادانی مومنین نگذاشته که دشمن حمایت و شفاعت خویش با خود بر نداشته یا خاتم النبیین یا قوت المحمدیین است و سیلتانی دنیا و الآخرة صلی الله علیک علی عمر تک الطاهره سبحان الله حقیقه محمدیه از آفتاب روشن تر است و تمام عالم ازین نور شید منور یا ران فرصت غنیمت شمارید و رو باقتباس این نور آید که افاضه محمدیه برقرار است و اعانت مصطفویه صر و یار و عنایت حق هر وقت شامل است و حجه ادجته کامل و نه الحجه البالغ و در بر زبان چنین عارف باشد که جامع علم باطن و ظاهری و رافع شبهات و خواطر و شامل حقیقه و شریقه و کامل طریقه و معرّفه و مصروف و محبت و اعتقاد و ملو از مشایده دارشاد و سرور و حضور و توکل و معو از حلم و تحمل مشرف بدولت به نیازی غنا و کیف کیفیت خلق و صفات صاحب مقام است و وجوب الطاعة و سید القوم و محافظه صلو و صوم و خادم محمدیه و خادم انانیه و کریم الطهرین

و مقبول التقلیدین سلم الثبوت و مؤید بملکوت و قائم بر معنی لایخافون الموت لایم و محدث و اما بنیت ربک فحدث باشد پیدایش شود و کثرت چنین اعزّه نمی باشد و هذا
 عادة السور سننه و لن تجد لسته السور بدیلا پس و فیکه چنین صحبت میسر باشد آنرا غنیمت دانسته سعی در کسب فوائد و تصحیح عقائد باید نمود و نسبت حضور و شهود
 را حاصل کرده فکر آن باید فرمود که این نسبت دائمی شود و اطمینان کلی نصیب گردد و خطرات ماسوی با کل رخت از سینه بر بندد دستی عشق و محبت ظهور
 نماید و جذبات الهی ترا از نور باید رباعی کیمر قدم بر آه انسانه زدیم + یکچند در کعبه بتخانه زدیم + المنة لشک که آخرک در وید در میگرد آیدیم
 پیما نه زدیم + مراد از انسان علوم ظاهر است و از کعبه عبادت و بتدیه و از بتخانه تن پروری و از میگرد جذبات الهیه حاصل آنکه کیمر در ابتدا کسب علوم ظاهره
 که بیش از انسان و نقل سخنان پیشینیان نبود کردیم و سعی در این نمودیم و قدم درین راه فرسودیم و یکچند صرف در عبادات و ریاضات بدنی که کارزار
 مشغول مانیم و خود را مجاور و ملازم همین آستانه گردانیم و چندی در وسط سلوک که مقام کفر طریقت است بتن پروری مصروف مانیم و دروازه این کاشانه
 کو قسیم گردد ملال ازین خانه رو فیتیم یعنی گرفتار ظاهر مشهوده و محسوس گشتیم و الحمد لله که بمنته و حسان الهی آخر کار یعنی بعد تمامی سلوک بجذبات الهیه فیض یافت
 ایمان حقیقی پیدا کردیم و نسبت مجهول کیف بذات حجت حاصل نمودیم و بمقام فای تام رسیدیم بقا با الله شرف شدیم و کاسات الوصال می محبت نوشیدیم و
 بانجذاب این کیفیت با کل آن گرفتاری ماسوی السور ظاهر و باطن استیم و جلنا السور عباد و المصلین و امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین

هو التبار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم والصلوة والسلام على سوله الكريم وعلى آله وصحبه اهل التكريم
 والتعظيم أما بعد فهذا الورد التاسع عشر المسمى بالسراج المنير المراد بالسراج ههنا حقيقة الوجود التي هي مضيئة بنفسها اصطلاحاً و
 استعاره لا انها كالسراج منورة بنور الذي هو غير ذاتها فاعلم ان لمضئ على لثمة ام تام الاول هو المضئ الذي يضيئ بضوء غيره كالارض لمضيئة
 بضوء الشمس والشمس في ذاته هو المضئ الذي يضيئ بضوء هو مقتضى ذاته كالشمس المضيئة بضوءها والثالث هو المضئ
 الذي يضيئ بنفسه ويحون ضوءه عين ذاته كالنور المضئ بنفسه فالحق ان الممكنة مضيئة بضوء وجود الحق كالارض المضيئة بضوء
 الشمس والواجب مضئ بضوء الوجود الذي هو مقتضى ذاته عند المتكلمين كالشمس المضيئة بضوء هو مقتضى ذاتها غير منفك عنها والواجب عند الحكماء
 والصوفية مضئ بضوء الوجود الذي هو عين ذاته كالنور المضئ بنفسه وجوده تعالى عين نفسه عند هم والحق ان للوجود كل مرتبة من ندره المراتب المذكورة
 ان نظرت الى الموجودات الممكنة بحيثية امكانيتها والى الوجود بحيثية وجوده وجدتها موجودا بالواجب كما وجدت الارض مضيئة بضوء الشمس وان نظرت الى الواجب
 بحيثية نفيه الى الوجود بحيثية كونه وحصوله وجدته موجودا بالوجود الذي هو مقتضى ذاته غير منفك عنه كما وجدت الشمس مضيئة بالضوء الذي هو مقتضى ذاتها
 غير منفك عنها وان نظرت الى ذات الواجب من حيث هي الى الوجود بحيثية منشأ الانتراع وجدتها عين الوجود موجودة بنفسها تعالت وتقدست
 كما وجدت النور مضئ بنفسه علمت الى الله ترجع الامور كلها فادع الناس دعياً الى الله باذنه وسراجاً منيراً

الوارد في حقيقة الوجود وبيان مراتبه

و این چهار بیان حقیقت وجود و مراتب سگانه آن که مرتبه بشر الشئ و بشر لاشئ و لالبشر باشد از اراد کلیتة نموده شد و الا از اراد جزئیة مراتب وجود را
 متبجح مرتبه بیرون از احاطه حضرت وجوده گفته شود که مراتب وجودیه را که موجودات باشند چگونه غیر متناهی توان گفت که در احاطه وجود واحد اند و
 محاط محصور و متناهی می باشد زیرا که مرتبه وجود هم غیر متناهی است و احاطه غیر متناهی بر غیر متناهی مستلزم حصرتناهی نباشد بلکه همان متناهی وجود است

که مطابق خود را که عبارت از موجودات است غیر متناهی ساخته و اگر گویی که حکما موجودات بالفعل را متناهی گفته اند معقول است که نظر بقید بالفعل را باعتبار مجموعیت همه موجودات را متناهی لاحق خواهد بود و آنچه متکلمین مقدمات حق را غیر متناهی نوشته اند بحساب بالقوه است گوئیم که از کلام کجا قید بالفعلیت ثابت میشود مع هذا فعل قوه از نسبت اصناف است و متعلق نسبت زمانی و گفتگو ما اینجا از ذات الوجود و حقائق موجودات است اطلاقاً و عموماً پس چنانچه مراتب موجوده را باعتبار نسبت زمانی و نسبت بالفعلیت نسبت متناهی لاحق است همچنین لمجاظ غیر زمانی و قوه نسبت متناهی شامل و اینهمه نسبت اصناف است که وجود خارج ندارند و موجود فی نفس جز وجود نه و اینهمه طرف موجود است که درین خارج و زمان و غیر زمان و مکان و لا مکان و نفس الواقع و غیب شهادت و حقیقه و اعتبار و امثال اینها باشد در اصل از منظرات وجود اند مانند سایر موجودات منظرفه اینها بلکه این نسبت ظرفیه و منظرفیه نیز غیر از اضافه معتبر نیست و وجودیه و موجودیه هم جز نسبت منسوبه به معرفت السکال لسانه زیرا که عبارت درین مرتبه اظهار حقیقی لیاقت مساعدت ندارد و کشف حقیقه وجود من حیث هی در بیان نمی آید کشف علی من کشف علیه تعبیریه سبحانه اما بقدر طاقت بشریه هر جا بیان نموده شد و اینجا هم هر قدر که در ضمن عبارت متن این وارد ضرورت خواهد افتاد در ذیل شرح آن بیان کرده خواهد شد الله الله با آنکه همه یافته شده هیچ نیافته شد رباعی لا یوجد جاعل و لا مجعول + لا یثبت فاعل و لا مفعول + ادکت وجود لا بشرط الشئ + لا علت ههنا و لا معلول + حاصل آنکه جعل فعل که از اصناف و نسب است در مشاهدات من حیث هی گم فلپیدا میگردد و چون ملاحظه مرتبه لا بشرط کرده شود یعنی بالنظر الی الذات دون لحاظ النسب و الاضافات ایجابیه کانت اولسبیه پس نسبت درین موطن امتیاز علت و معلول که جاعل و مجعول است الوجود من حیث هو لا یعتبر و لا یشترک مطلقاً بل ایقال یشاک انه مطلق و مسلوب الاضافات ایضا این عبارت کاشف معنی رباعی است و بیان ذات الوجود که در آن مرتبه گنجایش هیچ تعبیر تقییدی و اطلاقی و اشارت حسیه و عقلیه اصلاً و مطلقاً نیست و آنرا مرتبه مطلق و مسلوب الاضافات نیز میتوان گفت که سلب اضافه نیز ایجاب اضافه سلبیه است و اثبات مطلقیه هم معنی تقییدی و چگونه آن مرتبه را مطلق یا مسلوب الاضافات هم باید گفت لان الاطلاق و السلب من نسبه و اعتباراته و هو نظر الی ذاته لیس بمطلق و لا مقید و لا کلی و لا جزئی بل المطلق مطلق و المقید بمقید و الکلیه و الجزئیه کذلک هو مشاء الاشرع و ما به الموجودیه این بیان دلیل بر استقاط اضافه اطلاقیه و سلبیه است از ذات الوجود و دال بر کمال تنزیه که چنانچه تا بدامن کبریا ی حق سبحانه دست اضافهات تقییدی و ایجابیه نمیرسد همچنین نسبتهای اطلاقی و سلبی نیز کوتاه است و او تعالی نه مطلق است و نه مقید و نه کلی است و نه جزئی و این مراتب مطلقه از و اطلاقی پیدا کرده اند و مقیدات از او تقید حاصل نموده اند و امور کلیه از او کلیه بهرسانده اند و اشیا جزئیه از او جزئیه رسیده اند و او مشاء اشرع اینهمه اضافهات و اعتبارات است و از معنی موجودیه ظاهر و در و الوار و ان الی ربک المنتهی تم اذا ظهر فی مراتب العلم و اتناز القسم من ملک الدائرة قوسان قوس سلبی و قوس ایجابی فالسلبی مرتبه بشرط لا و الا ایجابی مرتبه بشرط الشئ و القابلیه المطلقة التي هی صلاحیه ما تین التبرین البقین الاول عند القوم و سببی با حقیقه المحمديه علی صاحبها الصلوة و التحیه فافهم سرزده الکریمه ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و مرتبه لا بشرط لا هی شامله لها مرتبه وجود و البحت ثم که حرف تعقیب است و دلالت بر بعدیت مینماید و حرف اذا که خبر از وقتیت میدهد باعتبار تقدم ذاتی حضرت و است بر مراتب ظهور نه تقدم و تاخر زمانی و بدانکه اذا اینجا برای مجرد زمان است امی وقت ظهور حضرت وجود و ظرفیه آن متعلق بفعل القسم است یا بر زمانه ماضی است فانه و انکان للزمان المستقبل الاستمال الاغلب الاکثر و ان دخل علی الماضی لکنه قد استعمل الماضی ایضا کما فی قوله تعالی حتی اذا بلغ بین السین پس اینجا نیز برای ماضی است نه مستقبل و طرف است برای افعال ظهور و امتیاز یعنی پس چون ظهور کرد حضرت وجود در مراتب علم و امتیاز یافت متقسم شد از آن مرتبه که بمنزله و اثره است دو قوس یکی سلبی و یکی ایجابی و تعبیر لفظ و اثره بمناسبت آن کرده شد که وجود هر واحد

و شکل کردی نیز امر واحد که از یک حرکت پیدا میشود بخلاف اشکال دیگر و هم نسبت تادی نسبت مرکز او بمیان ضلع و ازین جهت است که چون در طبائع
بناط قوت واحد است اشکال مستدیر دارند همچون عناصر و فلک و نجوم بالجملة قوس سلبی مرتبه بشرط لاشی است و قوس انجایی مرتبه بشرط شئی است
و قابلیت مطلقه که شامل است ایجاب سلب را یعنی صلاحیت اقسام قوسین در آن دایره یقین اول است نزد صوفیه زیرا که صلاحیت ظهور شئی مقدم
است از ظهور آن شئی پس یقین اول همان صلاحیت شد و این مرتبه جامع که یقین اول است نام نهاده میشود بحقیقه محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة
پس بعنهم سر این کریمه ثم دنی قدلی مکان قاب قوسین و ادنی و مرتبه لا بشرط لاشی که مثل است مرتبه بشرط لا و بشرط شئی را و منشا انتزاع
اینه مراتب است مرتبه وجود بحت است و مثال المجموع هكذا - دایره مرتبه لا بشرط که منشا انتزاع و محیط همه مراتب است

و این بیان که برای تفهیم است بعینه آن مراتب بصورت دایره و قوسین بناید فهمید که مثال مثل نمی باشد بل تلک مثال ضربها للناس و ما یعلمها الا العالمون لان العالمین
الحاقلین یعقلون من الامثلة حقیقتها الممثله فی العقل و یدیکون معانیها و الحاصلین الغافلین هم کالحیوانات اذا بصرون مثل هذه الامثال و یسمعون تخیلون صورها
المصورة فی الخیال و یلقون فی التردات و الشبهات بعدم ادراک الحقیقه و یقولون ان الله لا یتجی ان یضرب مثلاً ما لم یوضه فما فوقها فاما الذین آمنوا
فیعلمون انه الحق من ربهم و اما الذین کفروا فیکلون ما اذا اراد الله بهدا مثلاً یضل به کثیراً و یدیری به کثیراً و ما یصلح الا الفاسقین الذین
ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفقدون فی الارض و تلک هم النحاسرون فبحان من لئس الا علی مع ان لئس کثیر
شئ فلیک ان تجذ فی کل تجذ و ان لم تکن تجذ فاعلم انه یجذک و الله معکم انما کنتم و حسن الله الیک هل جزاء الاحسان الا الاحسان فی الاحسان ان تعبد
کأنک تراہ و ان لم تکن تراہ فانه یراک پس بر تو لازم آنست که بیای به او را در هر چیز که بیای آن چیز را و اگر نتوانی بقصور مشا به
که او را هر جای به پس بدان که تحقیق او می باشد ترا چنانکه او سبحانه می فرماید الله معکم انما کنتم و حسن الیک کمن جنت لک احسان کرده است الله تعالی ترا
یعنی خود را پوشیده و ترا ظاهراً نموده پس باید که تو خود را در دشمنان نور وجود او پوشی و او را ظاهراً هر کس که نیست جز اخی حسان مگر احسان و احسان
که در حدیث شریف واقع شده یعنی تو پرستش کنی حق تعالی را بطوریکه گویا بچشم ظاهری بینی او را اگر نتوانی دید و حجب مظاہر حائل تو شوند
پس دریاب که اومی بیند ترا صدق الله تعالی فابنا تو لو افتم وجه الله رباعی یا رب اذا عرفت انت المعبود + انی لاسجد حیث انت اسجد + ایاک جلت
فی جمیع الاعیان + یا من انت الوجود انت الموجود + اسی یا ربی لا عرفت متی ادکرت ان المعبودیه مخضرة فیک لیس المعبود سواک فجدا دراک هذه الحقیقه
انی حیشما کنتم ساجدا فالمسجود هو انت لا غیر و انی قد سجدت مکان مسجودتیک و فی اذا معنی الشرط و هو ترتب مضمون جمله علی جمله آخری فی مضمون لغتاً
غیر ساخته فیه و لاجاز فی جزاء یا الجملة الاسمیة یعنی انی سجدت بغیر فاء کقوله تعالی و الذین اذا اصابهم البغی هم یتصرون بالجملة هرگاه دلالت شد لا معبود
الا الله پس هر عبادت از هر که بوجود می آید راجع بطرف اوست که معبود غیر او نیست و جمله آفاق کیا مسجد جامع آن درگاه است و تمام روی زمین یک
مسجد هرگاه جل فی الارض مسجد پس چنین ساجد عارف مسجد را بچشم بصیرت دیده سجده میکند و چون این حقیقت منکشف می گردد
که حقائق موجوده حلو به گاه وجود است دریافت می شود که وجود است که هم موجود است لا معبود با حق الا الله و لا مقصود فی الاصل
الا الله و لا موجود بالذات الا الله هـ -